

استاد محترم



دانشگاه قرآن و حدیث
پریس تهران

پایان نامه کارشناسی ارشد
رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی

عنوان پایان نامه

شهادت و شرایط آن در امور کیفری از دیدگاه امامیه و حنفیه

استاد راهنما

دکتر محمد رسایی

دانشجو

مریم شهبازی منشادی

ماه و سال دفاع

دی ماه ۹۳

تمام حقوق این اثر متعلق به دانشگاه قرآن و حدیث است.

سپاسگزاری

﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم﴾^۱

با حمد و سپاس به آستان خداوندگار مهربانی و دوستی، خداوندی که نعمت دانش‌اندوزی در محضر استادان فرزانه و گرانمایه را بر من ارزانی داشت. به مصداق کلام گوهر بار امام رضا علیه السلام که فرمودند: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ». بر خود لازم می‌دانم که تشکر کنم از:

۱. زحمات و راهنمایی‌های استادان محترم دانشگاه، بویژه استاد راهنمای ارجمند، جناب آقای دکتر محمد رسایی که علاوه بر راهنمایی‌هایی که در طول نگارش این پایان‌نامه داشتند، لحظات پر طراوت کلاس‌های درس آنها فراموش نخواهد شد و بدون یاری و رهنمودهای ارزنده‌ی ایشان، پیمودن راه دشوار پژوهش میسر نمی‌گشت. از خداوند متعال برای ایشان آرزوی سلامتی و سعادت دارم.

۲. مدیریت محترم دانشگاه بویژه مدیر محترم گروه فقه و حقوق دانشگاه علوم قرآن و حدیث جناب آقای دکتر چیت‌سازیان و استادان بزرگوار گروه، آقایان دکتر رهبر و دکتر نظری نی‌نی.

۳. همه عزیزان زحمتکش امور آموزشی و پژوهشی، بویژه از تلاش بی‌وقفه سرکار خانم امیری جهت هماهنگی جلسه دفاع تشکر می‌کنم.

۴. مسئولین و کتابداران محترم کتابخانه‌های دانشگاه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه مذاهب اسلامی، مؤسسه حقوقی شهر دانش، مجلس، ملی، قوه قضائیه و سایر مراکز علمی که جهت نگارش هر چه بهتر این پایان‌نامه نهایت همکاری را مبذول داشتند.

متن تقدیم

تقدیم به ساحت ملکوتی

آقا امام زمان
عجل الله تعالی فرجه الشریف

جوهر دین

نور یقین

ذخیره الهی

منجی نهایی

تقدیم به روح شهادتی که

با جان نثاری خویش

عرشیان خدا را

برای تحسین

به فرش کشیدند.

چکیده

شهادت به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی مورد قبول نظام‌های حقوقی از جمله اسلام قرار گرفته است. از دیدگاه فقهای امامیه شهادت، خبر قطعی و یقینی است و به عقیده حنفیه خیردادن شخص راست‌گو جهت اثبات حق است. و در هر دو مذهب، شرط است که شهود به مشهود به علم قطعی و یقینی داشته باشند. و شهادت از روی ظن و گمان پذیرفته نیست. اموری نیز وجود دارند که می‌توان بر اساس اخبار منتشره از سوی اکثر مردم، شهادت داد که آن را استفاضه می‌گویند.

تحمل و ادای شهادت از نظر اکثر فقهای امامیه و حنفیه واجب کفایی است و فقط در مواردی خاص، واجب عینی است.

شهادت از دیدگاه امامیه و حنفیه به حق الله و حق الناس تقسیم می‌شود. حق الله محض با شهادت چهار مرد عادل ثابت می‌شود؛ اما در حق الناس دو شاهد مرد کافی است. بانوان در حقوق مالی و یا حقوقی که منجر به مال می‌گردد، می‌توانند همراه مردان گواهی دهند. ولی در امور باطنی زنان که مردان نمی‌توانند از آن آگاهی یابند، شهادت آن‌ها بدون حضور مردان قابل قبول است.

در هر دو مذهب، در صورتی که تمام شرایط شهادت کامل باشد، قاضی باید بر اساس آن شهادت دهد. در فقه امامیه و حنفیه، برای شهادت و شهود شرایطی را از قبیل بلوغ و عقل و عدالت و بیان نموده‌اند که در صورت فقدان یکی از این شروط، شهادت پذیرفته نمی‌شود.

شهادت بر شهادت در قضاء اسلام پذیرفته شده است؛ به شرطی که شهود اصل نتوانند در دادگاه حاضر شوند.

اگر شهود شهادت دروغ دهند، به عقیده امامیه و حنفیه ضامن هستند. از دیدگاه امامیه مجازات شهود زور، تعزیر و تشهیر می‌باشد. ولی به عقیده حنفیه فقط تشهیر می‌شوند.

رجوع از شهادت شامل سه قسمت می‌شود: رجوع از شهادت (قبل از صدور حکم، بعد از صدور و قبل از اجرای حکم، بعد از صدور و اجرای حکم) که بر هر یک از آن‌ها احکام خاصی مترتب می‌شود.

در هر دو فقه، شهادت و تعدد شهود، جهت اثبات جرایم حدی و تعزیری و نیز دیات و قصاص، نقش بسزایی دارد. بینة از دیدگاه فقهای امامیه و حنفیه، به شهادت دو مرد عادل اطلاق می‌شود. و در تمام ابواب فقهی حجیت دارد.

کلید واژه: شهادت، شاهد، امامیه، حنفیه، عادل، حق الله، حق الناس.

فهرست

۱. کلیات و مفاهیم ۲۲

۱.۱. شناسه پژوهش ۲۲

۱.۱.۱. بیان مسئله ۲۲

۱.۱/۱. پیشینه موضوع ۲۳

۱.۱/۲. پرسش‌های تحقیق ۲۴

۱.۱/۳. فرضیات تحقیق ۲۴

۱.۱/۴. ضرورت و اهداف ۲۴

۱.۱/۵. روش و ابزار گردآوری اطلاعات ۲۴

۱.۲. تبیین مفاهیم ۲۵

۱.۲/۱. تبیین مفاهیم اصلی ۲۵

۱.۲/۱/۱. شهادت ۲۵

۱.۲/۱/۱/۱. معنای لغوی شهادت ۲۵

۱.۲/۱/۱/۲. معنای اصطلاحی شهادت ۲۷

۱.۲/۱/۱/۲/۱. حقوق دانان ۲۷

۱.۲/۱/۱/۲/۲. امامیه ۲۹

۱.۲/۱/۱/۲/۳. حنفیه ۳۰

۱.۲/۱/۱/۳. تعریف شرعی شهادت ۳۱

۱.۲/۱/۲. بینة ۳۲

۱.۲/۱/۲/۱. معنای لغوی بینة ۳۲

۱.۲/۱/۲/۲. معنای اصطلاحی بینة ۳۳

۱.۲/۱/۲/۲/۱. حقوقی ۳۳

۱.۲/۱/۲/۲/۲. امامیه ۳۴

۱.۲/۱/۲/۲/۳. حنفیه ۳۴

۱.۲/۲. تبیین مفاهیم مرتبط ۳۵

۱.۲/۲/۱. خبر ۳۵

۱.۲/۲/۲. کارشناسی ۳۵

۱.۲/۲/۳. شاهد ۳۵

۳۶ مشهود ^۴ ۱/۲/۲/۴
۳۶ مشهود ^۵ ۱/۲/۲/۵
۳۶ مشهود ^۶ علیّه ۱/۲/۲/۶
۳۶ تفاوت شهادت و بیّنه ۱/۲/۳
۳۷ هدف از شهادت ۱/۲/۴
۳۷ اهمّیت شهادت ۱/۲/۵
۳۷ مستند شهادت ۱/۲/۶
۳۸ امامیه ۱/۲/۶/۱
۳۸ ضابطه و قاعده در شهادت ۱/۲/۶/۱/۱
۴۰ حنفیه ۱/۲/۶/۲
۴۱ مراحل شهادت ۱/۲/۷
۴۱ تحمّل شهادت ۱/۲/۷/۱
۴۱ امامیه ۱/۲/۷/۱/۱
۴۲ حنفیه ۱/۲/۷/۱/۲
۴۴ ادای شهادت ۱/۲/۷/۲
۴۴ حقوقی ۱/۲/۷/۲/۱
۴۴ مواد قانون آیین دادرسی کیفری ۱/۲/۷/۲/۱/۱
۴۵ امامیه ۱/۲/۷/۲/۲
۴۷ حنفیه ۱/۲/۷/۲/۳
۴۷ ادای شهادت در حقّ النَّاس و حدود از دیدگاه حنفیه ۱/۲/۷/۲/۴
۴۷ شرایط وجوب ادای شهادت در مذهب حنفیه ۱/۲/۷/۲/۴/۱
۴۸ در اموری که موجب حدّ است ۱/۲/۷/۲/۴/۲

۲. شهادت و شرایط آن ۵۱

۲/۱. اقسام شهادت ۵۱

۵۱ از منظر فقهای امامیه و حنفیه ۲/۱/۱
۵۲ شهادت در حقّ الله ۲/۱/۱/۱
۵۲ امامیه ۲/۱/۱/۱/۱
۵۳ حنفیه ۲/۱/۱/۱/۲
۵۴ شهادت در حقّ النَّاس ۲/۱/۱/۲

- ۵۴..... اثبات حقّ با شهادت دو مرد..... ۲/۱/۱/۲/۱
- ۵۴..... امامیه..... ۲/۱/۱/۲/۱/۱
- ۵۵..... حنفیه..... ۲/۱/۱/۲/۱/۲
- ۵۶..... اثبات حقّ با دو مرد و یا یک مرد و دو زن و یک شاهد و سوگند..... ۲/۱/۱/۲/۲
- ۵۶..... امامیه..... ۲/۱/۱/۲/۲/۱
- ۵۷..... حنفیه..... ۲/۱/۱/۲/۲/۲
- ۵۹..... اثبات حقّ با شهادت دو شاهد مرد و یک شاهد مرد و دو زن..... ۲/۱/۱/۲/۳
- ۶۱..... ادلّه حجّیت شهادت مردان..... ۲/۱/۱/۲/۳/۱

۲/۲. ارزش شهادت..... ۶۲

- ۶۲..... حقوقی..... ۲/۲/۱
- ۶۳..... شهادت در صدر اسلام..... ۲/۲/۱/۱
- ۶۴..... ارزش شهادت در آیات و روایات..... ۲/۲/۲
- ۶۶..... ارزش شهادت از دیدگاه فقهای امامیه..... ۲/۲/۳
- ۶۸..... ارزش شهادت در مذهب حنفیه..... ۲/۲/۴
- ۶۸..... تشخیص ارزش شهادت..... ۲/۲/۵
- ۷۰..... اعتبار شهادت در امور کیفری..... ۲/۲/۶

۲/۳. شرایط شهادت..... ۷۱

- ۷۲..... شرایط شهادت از منظر قانون و حقوق دانان..... ۲/۳/۱
- ۷۲..... ارتباط شهادت با دعوی..... ۲/۳/۱/۱
- ۷۲..... توافق شهادت شهود در معنا..... ۲/۳/۱/۲
- ۷۴..... حسّی بودن مستند شهادت..... ۲/۳/۱/۳
- ۷۴..... شرایط شهادت از منظر امامیه..... ۲/۳/۲
- ۷۵..... مطابقت شهادت با دعوی..... ۲/۳/۲/۱
- ۷۹..... توافق شهادت شهود در معنا..... ۲/۳/۲/۲
- ۸۰..... علم مشهودّ به..... ۲/۳/۲/۳
- ۸۲..... شهادت نفی..... ۲/۳/۲/۴
- ۸۲..... شرایط شهادت از منظر حنفیه..... ۲/۳/۳
- ۸۳..... شرایط شهادت..... ۲/۳/۳/۱
- ۸۳..... لفظ شهادت..... ۲/۳/۳/۱/۱

- ۸۳..... موافقت شهادت با دعوی..... ۲/۳/۳/۱/۲
- ۸۴..... مکان ادای شهادت..... ۲/۳/۳/۱/۳
- ۸۴..... شروط مشهود^۱به..... ۲/۳/۳/۲
- ۸۴..... معلوم بودن مشهود^۲ به..... ۲/۳/۳/۲/۱
- ۸۵..... علم به مشهود^۳ به..... ۲/۳/۳/۲/۲
- ۸۵..... شهادت شخص نابینا..... ۲/۳/۳/۴
- ۸۵..... امامیه..... ۲/۳/۴/۱
- ۸۸..... حنفیه..... ۲/۳/۴/۲
- ۸۹..... شهادت شخص کر و لال..... ۲/۳/۵
- ۸۹..... امامیه..... ۲/۳/۵/۱
- ۹۰..... حنفیه..... ۲/۳/۵/۲
- ۹۰..... شهادت برخط..... ۲/۳/۶
- ۹۰..... امامیه..... ۲/۳/۶/۱
- ۹۲..... حنفیه..... ۲/۳/۶/۲
- ۹۳..... شهادت بر اقرار..... ۲/۳/۷
- ۹۳..... امامیه..... ۲/۳/۷/۱
- ۹۳..... حنفیه..... ۲/۳/۷/۲
- ۹۴..... شهادت بر شهادت..... ۲/۳/۸
- ۹۴..... مفهوم شهادت بر شهادت..... ۲/۳/۸/۱
- ۹۴..... مفهوم لغوی شهادت بر شهادت..... ۲/۳/۸/۱/۱
- ۹۴..... مفهوم اصطلاحی شهادت بر شهادت..... ۲/۳/۸/۱/۲
- ۹۴..... حقوقی..... ۲/۳/۸/۱/۲/۱
- ۹۴..... امامیه..... ۲/۳/۸/۱/۲/۲
- ۹۵..... حجیت شهادت بر شهادت..... ۲/۳/۸/۲
- ۹۵..... امامیه..... ۲/۳/۸/۲/۱
- ۹۵..... حنفیه..... ۲/۳/۸/۲/۲
- ۹۶..... ارزش شهادت بر شهادت..... ۲/۳/۸/۳
- ۹۶..... شرط قبول شهادت فرع..... ۲/۳/۸/۴
- ۹۶..... حقوقی..... ۲/۳/۸/۴/۱

۹۷.....	۲/۳/۸/۴/۲. امامیه.....
۱۰۰.....	۲/۳/۸/۴/۳. حنفیه.....
۱۰۲.....	۳. شهادت زور و رجوع از شهادت در امور کیفری.....
۱۰۲.....	۳/۱. مفهوم شهادت زور.....
۱۰۲.....	۳/۱/۱. مفهوم لغوی شهادت زور.....
۱۰۲.....	۳/۱/۲. مفهوم اصطلاحی شهادت زور.....
۱۰۲.....	۳/۲. شهادت زور در آیات و روایات.....
۱۰۴.....	۳/۳. کیفیت اثبات شهادت زور.....
۱۰۶.....	۳/۴. تأثیر منفی شهادت دروغ.....
۱۰۶.....	۳/۵. مجازات شاهد زور.....
۱۰۶.....	۳/۵/۱. امامیه.....
۱۰۸.....	۳/۵/۲. حنفیه.....
۱۰۹.....	۳/۶. رجوع از شهادت.....
۱۰۹.....	۳/۶/۱. مفهوم لغوی رجوع.....
۱۰۹.....	۳/۶/۲. مفهوم اصطلاحی رجوع.....
۱۱۰.....	۳/۶/۳. شرایط رجوع در نزد حنفیه.....
۱۱۰.....	۳/۷. رجوع از شهادت قبل از صدور حکم.....
۱۱۱.....	۳/۷/۱. حکم قاضی قبل از صدور حکم.....
۱۱۱.....	۳/۷/۱/۱. امامیه.....
۱۱۲.....	۳/۷/۱/۲. حنفیه.....
۱۱۲.....	۳/۷/۱/۳. رجوع از شهادت بر زنا.....
۱۱۳.....	۳/۷/۱/۳/۱. رجوع همه شهود و ادّعی‌های عمدی بودن آن.....
۱۱۳.....	۳/۷/۱/۳/۱/۱. امامیه.....
۱۱۳.....	۳/۷/۱/۳/۱/۲. حنفیه.....
۱۱۴.....	۳/۷/۱/۳/۲. رجوع همه شهود و ادّعی‌های خطایی بودن شهادت.....
۱۱۵.....	۳/۷/۲. رجوع یکی از شهود زنا.....
۱۱۵.....	۳/۷/۲/۱. امامیه.....

- ۱۱۶ حنفیه ۳/۷/۲/۲
- ۳/۸ رجوع از شهادت بعد از صدور و قبل از اجرای حکم**
- ۱۱۷ رجوع از شهادت بر حقّ الله ۳/۸/۱
- ۱۱۸ رجوع همه شهود ۳/۸/۲
- ۱۱۸ نقض حکم ۳/۸/۲/۱
- ۱۱۸ امامیه ۳/۸/۲/۱/۱
- ۱۱۸ حنفیه ۳/۸/۲/۱/۲
- ۱۱۹ عدم نقض حکم ۳/۸/۲/۲
- ۱۱۹ امامیه ۳/۸/۲/۲/۱
- ۱۲۰ حنفیه ۳/۸/۲/۲/۲
- ۱۲۰ رجوع بعضی از شهود ۳/۸/۳
- ۱۲۰ امامیه ۳/۸/۳/۱
- ۱۲۰ حنفیه ۳/۸/۳/۲
- ۳/۹ رجوع از شهادت بعد از صدور و اجرای حکم**
- ۱۲۰ رجوع از شهادت عمدی ۳/۹/۱
- ۱۲۱ حکم قاضی بعد از اجرا ۳/۹/۲
- ۱۲۱ امامیه ۳/۹/۲/۱
- ۱۲۱ حنفیه ۳/۹/۲/۲
- ۱۲۱ ضمان شهود بعد از اجرای حکم ۳/۹/۳
- ۱۲۲ رجوع همه شهود در قتل ۳/۹/۴
- ۱۲۲ امامیه ۳/۹/۴/۱
- ۱۲۳ حنفیه ۳/۹/۴/۲
- ۱۲۴ رجوع عمدی یا خطایی شهود در قتل یا جرح ۳/۹/۵
- ۱۲۴ رجوع شهود احسان ۳/۹/۶
- ۱۲۵ رجوع شهود زنا ۳/۹/۷
- ۱۲۵ ضمان شهود زنا و شهود احسان ۳/۹/۸
- ۱۲۵ امامیه ۳/۹/۸/۱
- ۱۲۶ حنفیه ۳/۹/۸/۲
- ۱۲۶ شهادت بر زنا و حدّ خوردن شهود ۳/۹/۹

- ۱۲۶..... ۳/۹/۹/۱ امامیه.....
- ۱۲۷..... ۳/۹/۹/۲ حنفیه.....
- ۱۲۸..... ۳/۹/۱۰ رجوع از شهادت عمدی.....
- ۱۲۸..... ۳/۹/۱۱ رجوع از شهادت خطایی.....
- ۱۲۸..... ۳/۹/۱۱/۱ پرداخت دیه.....
- ۱۲۸..... ۳/۹/۱۱/۱ امامیه.....
- ۱۳۰..... ۳/۹/۱۱/۲ حنفیه.....

۴. تأثیر شهادت در امور کیفری ۱۳۳

- ۱۳۳..... ۴/۱ شرایط شاهد.....
- ۱۳۴..... ۴/۱/۱ شرایط ایجابی شاهد.....
- ۱۳۴..... ۴/۱/۱/۱ دیدگاه فقهی (امامیه) و حقوقی.....
- ۱۳۴..... ۴/۱/۱/۱ بلوغ.....
- ۱۳۴..... ۴/۱/۱/۱/۱ سن بلوغ در قانون.....
- ۱۳۴..... ۴/۱/۱/۱/۲ سن بلوغ از دیدگاه امامیه.....
- ۱۳۵..... ۴/۱/۱/۱/۳ نشانه‌های بلوغ.....
- ۱۳۵..... ۴/۱/۱/۱/۴ شهادت اطفال غیر ممیز و ممیز.....
- ۱۳۶..... ۴/۱/۱/۲ عقل.....
- ۱۳۹..... ۴/۱/۱/۳ ایمان.....
- ۱۴۰..... ۴/۱/۱/۳/۱ شهادت غیر مؤمن.....
- ۱۴۱..... ۴/۱/۱/۳/۲ شهادت کفار.....
- ۱۴۳..... ۴/۱/۱/۴ عدالت.....
- ۱۵۰..... ۴/۱/۱/۴/۱ شهادت شخص قاذف.....
- ۱۵۱..... ۴/۱/۱/۴/۲ مروّت.....
- ۱۵۳..... ۴/۱/۱/۵ طهارت مولد.....
- ۱۵۶..... ۴/۱/۲ شرایط سلبی شاهد.....
- ۱۵۷..... ۴/۱/۲/۱ انتفای تهمت در شاهد.....
- ۱۵۷..... ۴/۱/۲/۱ موارد جلب منفعت و دفع ضرر به وسیله شهادت.....
- ۱۵۷..... ۴/۱/۲/۱/۱ جلب منفعت.....
- ۱۵۸..... ۴/۱/۲/۱/۱/۱ شهادت شریک برای شریک در مال مشترک.....

- ۱۵۸ ۴/۱/۲/۱/۱/۱/۲. شهادت طلب‌کار بر بده‌کار محجور
- ۱۵۹ ۴/۱/۲/۱/۱/۱/۳. شهادت وصی و وکیل درباره مال تحت ولایت خود
- ۱۶۰ ۴/۱/۲/۱/۱/۱/۴. شهادت وارث بر جراحث مورث
- ۱۶۰ ۴/۱/۲/۱/۲/۱/۲. موارد دفع ضرر به وسیله شهادت
- ۱۶۰ ۴/۱/۲/۱/۲/۱/۲. شهادت عاقله بر جرح شهود جنایت
- ۱۶۰ ۴/۱/۲/۱/۲/۲/۲. طلب‌کاران مفلس
- ۱۶۱ ۴/۱/۲/۱/۲/۲/۳. شهادت وکیل یا وصی میت به جرح شهود علیه موکل و موصی
- ۱۶۱ ۴/۱/۲/۱/۲/۲/۴. شهادت شوهر به زناى همسرش
- ۱۶۱ ۴/۱/۲/۱/۲/۲/۵. شهادت یک قافله علیه دزد
- ۱۶۲ ۴/۱/۲/۱/۲/۲/۶. قرابت (نسبی یا سببی)
- ۱۶۳ ۴/۱/۲/۱/۲/۲/۶/۱. شهادت فرزند، به نفع یا بر علیه پدر و بالعکس
- ۱۶۵ ۴/۱/۲/۱/۲/۲/۶/۲. شهادت همسر
- ۱۶۶ ۴/۱/۲/۱/۳/۱/۳. عداوت
- ۱۶۶ ۴/۱/۲/۱/۳/۱/۳/۱. انواع عداوت
- ۱۶۶ ۴/۱/۲/۱/۳/۱/۳/۱/۱. عداوت دینی
- ۱۶۷ ۴/۱/۲/۱/۳/۱/۳/۱/۲. عداوت دنیوی
- ۱۶۸ ۴/۱/۲/۱/۳/۱/۳/۱/۴. شهادت دوست به نفع دوست
- ۱۶۸ ۴/۱/۲/۱/۳/۱/۳/۱/۵. شهادت شخص فراموش کار
- ۱۶۹ ۴/۱/۲/۱/۳/۱/۳/۱/۶. دفع بدنامی دروغ
- ۱۷۰ ۴/۱/۲/۱/۳/۱/۳/۱/۷. شهادت تبرعی یا داوطلب شدن در ادای شهادت
- ۱۷۲ ۴/۱/۲/۱/۳/۱/۳/۱/۸. شهادت متکدی
- ۱۷۴ ۴/۱/۲/۱/۳/۱/۳/۱/۹. شهادت کارگر و مهمان
- ۱۷۵ ۴/۱/۳. عدد و جنسیت شهود
- ۱۷۵ ۴/۱/۳/۱. عدد و جنسیت شهود از دیدگاه فقهای امامیه
- ۱۷۶ ۴/۱/۳/۱/۱. زنا و لواط و مساحقه
- ۱۷۶ ۴/۱/۳/۱/۲. موارد پذیرش شهادت مردان
- ۱۷۷ ۴/۱/۳/۱/۳. موارد پذیرش شهادت زنان به ضمیمه مردان
- ۱۷۷ ۴/۱/۳/۱/۳/۱. شهادت سه مرد و دو زن
- ۱۷۸ ۴/۱/۳/۱/۳/۲. شهادت دو مرد و چهار زن

- ۱۷۹..... ۴/۱/۳/۱/۳/۳. شهادت یک مرد و دو زن.....
- ۱۷۹..... ۴/۱/۳/۱/۳/۴. شهادت دو مرد و یک شاهد مرد و دو زن.....
- ۱۸۰..... ۴/۱/۳/۲. موارد پذیرش شهادت زنان.....
- ۱۸۱..... ۴/۱/۳/۳. عدد و جنسیت شهود در قوانین جمهوری اسلامی ایران.....
- ۱۸۱..... ۴/۱/۳/۳/۱. ق.م.ا.....
- ۱۸۱..... ۴/۱/۳/۴. عدد و جنسیت شهود در قرآن.....
- ۱۸۲..... ۴/۱/۳/۴/۱. ارزش شهادت دو زن معادل یک مرد.....
- ۱۸۲..... ۴/۱/۳/۴/۲. دیدگاه صاحب تفسیر المنار پیرامون شهادت زن.....
- ۱۸۳..... ۴/۱/۳/۴/۳. دیدگاه برخی از معاصرین در مورد زن.....
- ۱۸۴..... ۴/۱/۳/۴/۳/۱. ملاک تقواست.....
- ۱۸۴..... ۴/۱/۳/۴/۳/۲. ملاک شهادت زنان در روایات.....
- ۱۸۴..... ۴/۱/۳/۴/۳/۳. شهادت یک تکلیف است.....
- ۱۸۵..... ۴/۱/۳/۵. شرایط شهود از دیدگاه حنفیه.....
- ۱۸۵..... ۴/۱/۳/۵/۱. شرایط عام شهود.....
- ۱۸۵..... ۴/۱/۳/۵/۱/۱. بلوغ.....
- ۱۸۵..... ۴/۱/۳/۵/۱/۱/۱. سن بلوغ از دیدگاه حنفیه.....
- ۱۸۶..... ۴/۱/۳/۵/۱/۱/۲. نشانه‌های بلوغ.....
- ۱۸۶..... ۴/۱/۳/۵/۱/۱/۳. شهادت کودک.....
- ۱۸۷..... ۴/۱/۳/۵/۱/۲. عقل.....
- ۱۸۷..... ۴/۱/۳/۵/۱/۳. حریت.....
- ۱۸۸..... ۴/۱/۳/۵/۱/۴. اسلام.....
- ۱۹۱..... ۴/۱/۳/۵/۱/۵. بینایی.....
- ۱۹۱..... ۴/۱/۳/۵/۱/۶. نطق.....
- ۱۹۲..... ۴/۱/۳/۵/۱/۷. عدالت.....
- ۱۹۶..... ۴/۱/۳/۵/۱/۸. عدم تهمت.....
- ۲۰۱..... ۴/۱/۳/۵/۱/۹. شرایط شهود در بعضی از شهادت.....
- ۲۰۱..... ۴/۱/۳/۵/۱/۹/۱. تعداد در شهادت.....
- ۲۰۳..... ۴/۱/۳/۵/۱/۹/۲. توافق شهود در موارد تعدد در لفظ و معنا.....
- ۲۰۵..... ۴/۱/۳/۵/۱/۹/۳. شرط تقدم دعوی بر شهادت در حقوق بندگان.....

۴/۲	شرایط ویژه شهادت در برخی از جرایم	۲۰۶
۴/۲/۱	حدود	۲۰۶
۴/۲/۱/۱	معنای حدّ	۲۰۶
۴/۲/۱/۱/۱	معنای لغوی حدّ	۲۰۶
۴/۲/۱/۱/۲	معنای اصطلاحی حدّ	۲۰۶
۴/۲/۱/۲	جرایم موجب حدّ	۲۰۷
۴/۲/۱/۲/۱	امامیه	۲۰۷
۴/۲/۱/۲/۱/۱	زنا	۲۰۷
۴/۲/۱/۲/۱/۱/۱	انواع بینة زنا	۲۰۷
۴/۲/۱/۲/۱/۱/۲	شهادت زنان بر زنا	۲۰۹
۴/۲/۱/۲/۱/۱/۳	شرایط شهود زنا	۲۰۹
۴/۲/۱/۲/۱/۱/۴	شرایط شهادت بر زنا	۲۰۹
۴/۲/۱/۲/۱/۱/۵	علّت سخت گیری در اثبات زنا	۲۱۱
۴/۲/۱/۲/۱/۲	لواط	۲۱۲
۴/۲/۱/۲/۱/۲/۱	اثبات حدّ لواط از طریق شهادت	۲۱۲
۴/۲/۱/۲/۱/۲/۲	شهادت زنان بر لواط	۲۱۲
۴/۲/۱/۲/۱/۲/۳	شرایط شهادت بر لواط	۲۱۲
۴/۲/۱/۲/۱/۳	مساحقه	۲۱۳
۴/۲/۱/۲/۱/۳/۱	اثبات مساحقه از طریق شهادت	۲۱۳
۴/۲/۱/۲/۱/۳/۲	شهادت زنان بر مساحقه	۲۱۳
۴/۲/۱/۲/۱/۴	قیادت	۲۱۴
۴/۲/۱/۲/۱/۴/۱	اثبات قوادی از طریق شهادت	۲۱۴
۴/۲/۱/۲/۱/۴/۲	شهادت زنان بر قوادی	۲۱۴
۴/۲/۱/۲/۱/۵	قذف	۲۱۴
۴/۲/۱/۲/۱/۵/۱/۱	معنای شرعی قذف	۲۱۴
۴/۲/۱/۲/۱/۵/۲	اثبات قذف از طریق شهادت	۲۱۵
۴/۲/۱/۲/۱/۵/۳	شهادت زنان بر قذف	۲۱۵
۴/۲/۱/۲/۱/۵/۴	شرایط قاذف و مقذوف	۲۱۵
۴/۲/۱/۲/۱/۶	شُرْب خمر (مسکرات)	۲۱۶

- ۲۱۶..... اثبات حدّ شرب خمر با شهادت. ۴/۲/۱/۲/۱/۶/۱
- ۲۱۶..... شهادت زنان بر شرب خمر. ۴/۲/۱/۲/۱/۶/۲
- ۲۱۶..... شرایط شهادت بر شرب مسکرات. ۴/۲/۱/۲/۱/۶/۳
- ۲۱۷..... سرقت. ۴/۲/۱/۲/۱/۷
- ۲۱۸..... اثبات حدّ سرقت از طریق شهادت. ۴/۲/۱/۲/۱/۷/۱
- ۲۱۸..... شهادت زنان بر حدّ سرقت. ۴/۲/۱/۲/۱/۷/۲
- ۲۱۸..... قطاع الطريق. ۴/۲/۱/۲/۱/۸
- ۲۱۹..... اثبات محاربه با شهادت. ۴/۲/۱/۲/۱/۸/۱
- ۲۱۹..... شهادت زنان بر محاربه. ۴/۲/۱/۲/۱/۸/۲
- ۲۲۰..... شرایط شهادت بر محاربه. ۴/۲/۱/۲/۱/۸/۳
- ۲۲۰..... ارتداد. ۴/۲/۱/۲/۱/۹
- ۲۲۱..... انواع ارتداد. ۴/۲/۱/۲/۱/۹/۱
- ۲۲۲..... اثبات ارتداد از طریق شهادت. ۴/۲/۱/۲/۱/۹/۲
- ۲۲۲..... شهادت زنان بر ارتداد. ۴/۲/۱/۲/۱/۹/۳
- ۲۲۲..... حنفيه. ۴/۲/۱/۲/۲
- ۲۲۲..... حدود. ۴/۲/۱/۲/۲/۱
- ۲۲۲..... معنای شرعی حدّ. ۴/۲/۱/۲/۲/۱/۱
- ۲۲۳..... جرایم موجب حدّ. ۴/۲/۱/۲/۲/۲
- ۲۲۳..... زنا. ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۱
- ۲۲۳..... اثبات زنا از طریق شهادت. ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۱/۱
- ۲۲۴..... شهادت زنان بر زنا. ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۱/۲
- ۲۲۴..... شرایط شهود زنا. ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۱/۳
- ۲۲۴..... شرایط شهادت بر زنا. ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۱/۴
- ۲۲۵..... سرقت. ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۲
- ۲۲۶..... اثبات حدّ سرقت با شهادت. ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۲/۱
- ۲۲۶..... شهادت زنان بر سرقت. ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۲/۲
- ۲۲۶..... شرب خمر. ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۲/۳
- ۲۲۷..... اثبات حدّ از طریق شهادت. ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۳/۱
- ۲۲۷..... شهادت زنان بر شرب خمر. ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۳/۲

- ۲۲۷ ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۳/۳ شرایط شهادت بر شرب خمر.....
- ۲۲۷ ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۴ قطاع الطريق.....
- ۲۲۸ ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۴/۱ اثبات حدّ قطاع الطريق با شهادت.....
- ۲۲۸ ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۴/۲ شرایط شهادت بر قطاع الطريق.....
- ۲۲۸ ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۵ قذف.....
- ۲۲۸ ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۵/۱ معنای اصطلاحی قذف از منظر حنفیه.....
- ۲۲۹ ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۵/۲ اثبات قذف از طریق شهادت.....
- ۲۳۰ ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۵/۳ شهادت زنان بر قذف.....
- ۲۳۰ ۴/۲/۱/۲/۲/۲/۵/۴ شرایط شهادت بر قذف.....
- ۲۳۱ ۴/۲/۲ جرایم تعزیری.....
- ۲۳۱ ۴/۲/۲/۱ معنای تعزیر.....
- ۲۳۱ ۴/۲/۲/۱/۱ معنای لغوی تعزیر.....
- ۲۳۱ 4.2.2.2 امامیه.....
- ۲۳۱ ۴/۲/۲/۲/۱ معنای اصطلاحی تعزیر.....
- ۲۳۲ ۴/۲/۲/۲/۲ اثبات تعزیر از طریق شهادت.....
- ۲۳۲ ۴/۲/۲/۲/۳ شهادت زنان بر تعزیر.....
- ۲۳۳ ۴/۲/۲/۳ حنفیه.....
- ۲۳۳ ۴/۲/۲/۳/۱ معنای اصطلاحی تعزیر.....
- ۲۳۳ ۴/۲/۲/۳/۲ اثبات تعزیر از طریق شهادت.....
- ۲۳۳ ۴/۲/۲/۳/۳ شهادت زنان بر تعزیر.....
- ۲۳۴ ۴/۲/۳ دیات.....
- ۲۳۴ ۴/۲/۳/۱ معنی لغوی دیه.....
- ۲۳۴ ۴/۲/۳/۲ امامیه.....
- ۲۳۴ ۴/۲/۳/۲/۱ معنی اصطلاحی دیه.....
- ۲۳۵ ۴/۲/۳/۲/۲ اقسام قتل.....
- ۲۳۵ ۴/۲/۳/۲/۳ اثبات دیه از طریق شهادت.....
- ۲۳۷ ۴/۲/۳/۳ حنفیه.....
- ۲۳۷ ۴/۲/۳/۳/۱ معنی اصطلاحی دیه از منظر حنفیه.....
- ۲۳۷ ۴/۲/۳/۳/۲ انواع قتل.....

- ۲۳۷.....قتل عمد محض.....۴/۲/۳/۳/۲/۱
- ۲۳۸.....قتل شبه عمد.....۴/۲/۳/۳/۲/۲
- ۲۳۸.....قتل خطا.....۴/۲/۳/۳/۲/۳
- ۲۳۸.....اثبات دیه از طریق شهادت.....۴/۲/۳/۳/۳
- ۲۳۹.....شهادت زنان بر جنایات موجب دیه.....۴/۲/۳/۳/۴
- ۲۳۹.....شرایط شهادت بر دیات.....۴/۲/۳/۳/۵
- ۲۴۱.....قصاص.....۴/۲/۴
- ۲۴۱.....معنای لغوی قصاص.....۴/۲/۴/۱
- ۲۴۱.....امامیه.....۴/۲/۴/۲
- ۲۴۱.....معنای اصطلاحی قصاص.....۴/۲/۴/۲/۱
- ۲۴۲.....اثبات قصاص از طریق شهادت.....۴/۲/۴/۲/۲
- ۲۴۲.....شهادت زنان بر قصاص.....۴/۲/۴/۲/۳
- ۲۴۳.....شرایط شهادت بر قتل.....۴/۲/۴/۲/۴
- ۲۴۴.....حنفیه.....۴/۲/۴/۳
- ۲۴۴.....اثبات قصاص از طریق شهادت.....۴/۲/۴/۳/۱
- ۲۴۴.....شهادت زنان بر قصاص.....۴/۲/۴/۳/۲
- ۲۴۵.....شرایط شهادت بر قتل.....۴/۲/۴/۳/۳
- ۴/۳ حجّیت بینة (شهادت عدلین).....۲۴۸**
- ۲۴۸.....حقوقی.....۴/۳/۱
- ۲۴۹.....امامیه.....۴/۳/۲
- ۲۵۴.....ادله حجّیت بینة.....۴/۳/۲/۱
- ۲۵۵.....قرآن.....۴/۳/۲/۱/۱
- ۲۵۵.....روایت.....۴/۳/۲/۱/۲
- ۲۵۵.....بنای عقلا.....۴/۳/۲/۱/۳
- ۲۵۶.....اجماع.....۴/۳/۲/۱/۴
- ۲۵۷.....حنفیه.....۴/۳/۳
- ۲۵۹.....ادله حجّیت شهادت.....۴/۳/۳/۱
- ۲۶۰.....قرآن.....۴/۳/۳/۱/۱
- ۲۶۰.....روایت.....۴/۳/۳/۱/۲

۲۶۰ ۴/۳/۳/۱/۳. اجماع

۲۶۱ نتایج

۲۶۸ پیشنهادات

۲۶۹ منابع

فصل اول:

کلیات و مفاهیم

۱. کلیات و مفاهیم

۱/۱. شناسه پژوهش

۱.۱.۱. بیان مسئله

حق در عالم حقوق دارای دو مرحله است: مرحله نخست، مرحله ثبوت آن می‌باشد که مراد، وجود حق در عالم واقع و خارج است و مرحله دیگر، مرحله اثبات حق است که ذی‌حق در مراحل دادرسی در محاکم، اگر مورد انکار واقع گردد با ارائه دلایل و مستندات به قاضی نشان می‌دهد. مسئله شهادت جهت اثبات دعاوی از ارزش و آثار بالایی برای احقاق حق برخوردار است.

هر صاحب حقی جهت نیل به حق مورد ادعایش و اقامه دعوی می‌بایست دلیل داشته باشد و شهادت از قدیمی‌ترین و مهم‌ترین مرحله اثبات دعوا محسوب می‌شود.

نقش شهادت به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی، بسیار برجسته است و سرنوشت جان، مال و ناموس افراد را تعیین می‌کند. دلیل و شهادت بوسیله خواهان به حکم قاضی ثابت می‌شود در مرحله اثبات واجد ارزش است و قانون‌گذار بعد از صدور حکم نهایی محکوم^۱ له را صاحب واقعی محکوم^۲ به شناخته و آثار قانونی را بر آن بار می‌کند.

با توجه به این، سزاوار نیست در اثبات دعاوی که بعضاً اثرات مهم و تبعات سنگینی در پی دارد به امری دارای منشأ غیر منضبط، مبهم، نامعلوم و در نهایت، غیر قابل اطمینان (شهادت غیر مستند به حس) تمسک نمود. بنابراین در آن دسته از دعاوی که شهادت مثبت دعوی است، به جز مواردی که به دلیل خاص، صرف استفاضه در آن‌ها کافی است، باید استناد به حسی بودن علم را شرط پذیرش شهادت بدانیم. پس مستند شهادت

باید حتماً علم قطعی به مورد شهادت باشد یا دیدن در اموری که دیدن در آن بسنده می‌کند. مانند کارهایی چون سرقت، قتل، رضاع... در چنین اموری شهادت پذیرفته می‌شود زیرا در این افعال نیازی به شنیدن نیست. فقها به ادله اثبات دعوا در کتب فقهی خویش به آن اشاره کرده‌اند، که از این میان مکتب فقهی حنفیه و شیعه اثنی عشری بعنوان نماینده از دو مذهب بزرگ اسلامی توسط نگارنده انتخاب شده است که شرایط شهادت در امور کیفری و دیدگاه‌های آنان مورد بررسی و به صورت مقارن نگاشته می‌شود.

۱/۱/۱. پیشینه موضوع

در خصوص موضوع این تحقیق، کتاب و پایان نامه‌هایی نوشته شده است، اما کتاب و تحقیقی که به شکل تطبیقی نوشته شده باشد مشاهده نکرده‌ام و بیشتر منابع با موضوعات محدودتر و یا فراتر از بحث نگاشته شده است.

الف - پایان نامه‌ها:

- ۱- قاسم یوسفی ملک‌شاه، بررسی فقهی تزویر شهود، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰ش؛
- ۲- محمود، احمدی، ارزش شهادت شهود در مذاهب خمس، دانشگاه قم، ۱۳۷۷ش؛
- ۳- شعبانی، اعظم الملوكه حمایت از شهود در دیوان کیفری بین المللی و دیوان بین المللی دادگستری، دانشکده علوم انسانی، ۱۳۹۰؛
- ۴- محمد زاده، سیده زینب، ارزش اثباتی شهادت در امور مدنی و حقوق ایران و مصر، دانشگاه گیلان، ۱۳۹۰ش؛
- ۵- فرجی، یاسین، بررسی تطبیقی رجوع شهود از شهادت در مذاهب پنجگانه اسلامی، ۱۳۹۱ش؛
- ۶- غریبی، عابدین، قلمرو تاثیر شهادت در اثبات دعاوی حقوقی، دانشگاه شیراز، ۱۳۸۱؛
- ۷- کریمی، سجاد، ارزش شهادت شهود در فقه مذاهب اسلامی و حقوق ایران، دانشگاه مذاهب اسلامی تهران، ۱۳۹۰ش.

ب - کتاب‌ها:

- ۱- محمد حسن آشتیانی، کتاب القضاء، قم، منشورات دار الهجره، ۱۴۰۴ق؛
- ۲- کاظم حسینی حایری، القضاء فی الفقه الاسلامی، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵ق؛
- ۳- جعفر سبحانی، نظام القضاء و الشهاده، قم، موسسه الامام الصادق، ۱۴۱۸ق؛
- ۴- محمد رضا موسوی، کتاب القضاء، قم، دارالقرآن، بی‌تا؛

۵- عبدالکریم زیدان، نظام القضاء فی الشریعة الاسلامیه، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۳۰ق؛

۶- أحمد ربیع، عماد محمد، حجیه الشهاده فی الاثبات الجزائی، عمان مکتبه، دارالثقافه، ۱۹۹۹م.

توسط نگارنده تحقیق و جستجو در مراکز علمی و تحقیقاتی وابسته به وزارت علوم انجام شد، پایان نامه‌ای با این عنوان که به بررسی تطبیقی میان فقه امامیه و حنفیه و بررسی امور کیفری در آن باشد مشاهده نگردید.

۱/۱/۲. پرسش‌های تحقیق

۱- شهادت در امور کیفری چه شرایطی دارد؟

۲- فقهای امامیه و حنفیه چه مجازاتی برای شاهد زور در نظر گرفته‌اند؟

۳- ارزش اثباتی شهادت از نظر فقه حنفیه و امامیه چیست؟

۱/۱/۳. فرضیات تحقیق

۱- فقهای حنفیه و امامیه شرایط ویژه‌ای (مانند: قطعی بودن علم شاهد به مشهود^۱، مطابقت شهادت و دعوی و (...)) برای پذیرش شهادت فرد قرار داده‌اند.

۲- در هر دو فقه و حقوق کیفری ایران، برای شاهد زور مجازات تعزیری مقرر شده است.

۳- در فقه امامیه و حنفیه، شهادت به عنوان یک از ادله اثبات دعوی کیفری شناخته شده است.

۱/۱/۴. ضرورت و اهداف

با توجه به این که هدف غایی علم حقوق رسیدن به عدالت است و یکی از راه‌های اثبات دعوی در قضاوت و اثبات خواسته و اقامه دلیل آوردن شهود و شهادت می‌باشد؛ بنابراین شناخت جوانب بحث شهادت و شرایط آن مستلزم بررسی بیشتری از دیدگاه فقه امامیه و فقه دیگر مذاهب است که با توجه به حقوق کیفری جمهوری اسلامی ایران و نیاز دادگاه‌ها و مراکز علمی در این باره، لازم است برخی از ابهامات در این زمینه پاسخ داده شود و دیدگاه‌های دیگر مذاهب بصورت تطبیقی ارائه شود.

۱/۱/۵. روش و ابزار گردآوری اطلاعات

جمع آوری اطلاعات کتابخانه‌ای به صورت فیش برداری می‌باشد.

۱/۲. تبیین مفاهیم

در این فصل ابتدا به تعریف لغوی و اصطلاحی شهادت و بینة در فقه امامیه خواهیم پرداخت. سپس مفاهیمی که به نحوی با شهادت در ارتباطند و به بررسی و تبیین نزدیک‌ترین مفاهیم می‌پردازیم؛ و "تفاوت شهادت و بینة" و اهمیّت شهادت، مستند شهادت و ... را بیان خواهیم کرد.

۱/۲/۱. تبیین مفاهیم اصلی

برای شهادت و بینة، در کتاب‌های لغت و نیز کتاب‌های فقهی و حقوقی تعاریف متعددی بیان گردیده است. در این مبحث ابتدا به بیان تعاریف لغوی پرداخته، سپس تعاریف اصطلاحی "شهادت" و "بینة" را بیان می‌کنیم.

۱/۲/۱/۱. شهادت

۱/۲/۱/۱/۱. معنای لغوی شهادت

اهل لغت در کتاب‌های خویش، تعاریف متعددی را از شهادت بیان نموده‌اند که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: شهادت به معنی حجّت، دلیل، بینة، خبر قاطع است.^۱ «شهادة» از ریشه‌ی «شَهَدَ، يَشْهَدُ، شَهَادَةٌ» است که در اصل به معنای «حضور» و «علم» می‌باشد؛ به همین جهت «شهید» را به «حاضر» معنا کرده‌اند.^۲ شهادت به معنی «خبر قاطع» و «حضور» می‌باشد.^۳ راغب اصفهانی در «مفردات» خود شهادت را چنین معنا کرده است:

الشهود و الشهادة: حاضر بودن همراه با مشاهده، که این مشاهده نمودن یا با چشم ظاهری یا به بصیرت است و گاهی به صرف حضور نیز اطلاق می‌گردد. همان‌طور که خداوند می‌فرماید: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾^۴ البته استعمال واژه شهادت برای حضور همراه با مشاهده، سزاوارتر است. هم‌چنین در "مفردات" واژه‌ی "شهادت" به معنای «حرفی که از

۱. ابن منظور، جمال الدین أبو‌الفضل محمد بن مكرم، لسان العرب، چاپ اول، بیروت، دار‌احیاء التراث العربی، ۱۹۸۸م، ص ۲۲۳.
۲. الرازی، لأبی‌الحسین أحمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، چاپ اول، قم، مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۴هـ ق، ص ۲۲۱.
۳. الرازی، محمد بن أبوبکر بن عبد‌القادر، مختار الصحاح، بیروت، دار و مکتبة الهلال العلمیة، ۱۴۱۵هـ ق، ص ۳۴۹.
۴. سجده ۶.

روی علم و آگاهی و با مشاهده‌ی چشم سر یا چشم دل بیان می‌شود». نیز آمده است چنان‌چه فرمود: ﴿أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ﴾ یعنی مشاهده با چشم ظاهری.

شَهَدْتُ: مشاهده‌ای که جاری مجرای آگاهی و علم است و با این لفظ اقامه شهادت می‌شود.^۲

لفظ شهادت در قرآن کریم با معانی مختلفی آمده است؛ که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

الف) به معنای «حضور» و «دیدن» و «خبر قاطع» مانند آیه:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَدَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾^۳

ب) به معنای «آشکار» مانند:

﴿عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ﴾^۴

ج) به معنای «ادای شهادت و اظهار خبر قاطع» مانند:

﴿فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا...﴾^۵

د) به معنای «اقرار و حکم»^۶ هم آمده مانند:

﴿فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ﴾^۷

شَهْدٌ - شَهَادَةٌ فِي الْحِكْمَةِ: در دادگاه شهادت داد.

شَهِدَ - شَهِدُوا الْمَجْلِسُ: در مجلس حضور یافت.

شَهِدُوا الرَّجُلَ: آن مرد به طور قطع و یقین آگاهی یافت.^۸

شَهِدَ، يَشْهَدُ، شَهَادَةٌ:

۱- فِي الْمَحْكَمَةِ: در دادگاه حاضر شد، گواهی داد.

۱. زخرف/۱۹.

۲. الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، چاپ اول، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۲ هـ ق، ص ۶۶-۴.

۳. بقره/۱۴۰.

۴. رعد/۹.

۵. مائده/۱۰۷.

۶. قریشی، علی اکبر، قاموس قرآن، چاپ هشتم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، بهار ۱۳۷۸ هـ ش، ج ۴، ص ۷۶-۷۵.

۷. نور/۶.

۸. جرّ، خلیل، فرهنگ لا روس فارسی (ترجمه کتاب المعجم العربی الحدیث)، ترجمه سید حمید طبیبیان، چاپ نهم، تهران، امیرکبیر،

۱۳۷۷، ص ۱۲۹۱.

۲- الله: خداوند داناست، آگاه است.

۳- بكذا: بدان چیز سوگند خورد.

شَهِدَ، يَشْهَدُ، شَهِودًا^۱

۱- المجلس أو القتال: در آن مجلس یا جنگ حاضر شد.

۲- الشيء: آن چیز را دید.

۳- الشيء: بر آن چیز آگاهی یافت.

۴- علی كذا: از آن چیز آگاهی قطعی داد.^۲

شهادة: دانشنامه، مدرک، نشانه، دلیل، گواهی.^۳

شَهِدَ، شهادة: شهادت دادن، گواهی دادن. شهادة علی: شهادت دادن (علیه کسی، به نفع کسی).^۴

شهادت به معنای «خبر و از روی علم ناشی از مشاهده»^۵ می‌باشد. در فرهنگ معین آمده است: «شهادت

یعنی ادراکاتی که شخص از طریق حواس خود به دست آورده است.»^۶

۱/۲/۱/۱/۲. معنای اصطلاحی شهادت

علاوه بر معنای لغوی، برخی از حقوق‌دانان و فقهای امامیه به بیان معنای اصطلاحی شهادت پرداخته‌اند. که در

این گفتار برآنیم تا به بررسی پاره‌ای از این تعاریف بپردازیم.

۱/۲/۱/۱/۲/۱. حقوق‌دانان

ماده ۱۷۴ ق.م.ا. در تعریف شهادت آورده است:

«شهادت عبارت است از اخبار شخصی غیر از طرفین دعوی به وقوع یا عدم وقوع جرم

توسط متهم یا هر امر دیگری نزد مقام قضایی است.»

۱. مسعود، جبران، فرهنگ القبائی عربی- فارسی الرائد، ترجمه: رضا انزایی نژاد، چاپ دوم، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶، ص ۱۴.

۲. همان.

۳. میرزایی، نجفعلی، فرهنگ اطلاعات معاصر عربی - فارسی، تصحیح: یاسین صلواتی و احمد امام زاده، چاپ دوم، قم، دارالاعتصام، ۱۳۷۷، ص ۳۲۸.

۴. آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، چاپ ششم، تهران، نشر نی، ۱۳۸۹، ص ۳۴۴.

۵. البستانی، فؤاد فرم، المعجم الوسیط، ترجمه بندر ریگی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۸۲ ه.ش، ص ۵۱۴.

۶. معین، محمد، فرهنگ معین، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷، ص ۶۳۴.

سید جلال الدین مدنی می‌گوید:

«شهادت عبارت است از این که شخصی به نفع یکی از اصحاب دعوی و بر ضرر دیگری

اعلام اطلاع و خبر از وقوع امری نماید.»^۱

شهادت، عبارت است از اخبار غیر متخصص اصالتاً از روی علم شخصی به حق جزئی یا امر شرعی جزئی نه بر فعل خود، بلکه به نفع غیر بدون ضرر بر خویشتن به قصد شرکت در احقاق حق یا انجام دادن یک وظیفه‌ی شرعی در خصوص مورد.^۲

دکتر کاتوزیان در تعریف شهادت می‌گوید:

«شهادت عبارت است از اخبار از واقعه‌ای که پیش از آن (قبل از اخبار) رخ داده و شهادت

باید ناظر به رخ داده‌های محسوس شاهد باشد و نیز باید در مورد یکی از طرفین دعوی

باشد و از طرف شخص ثالثی بیان شود.»^۳

هم‌چنین در عرف، اخبار از حضور در هر واقعه و بیان آن چه دیده یا شنیده است را شهادت می‌نامند.^۴ چنان‌که از مفهوم عرفی شهادت نیز استنباط می‌شود شهادت، گواهی دادن نقل حادثه‌ای است که رخ داده است و شاهد آن را دیده یا شنیده یا لمس کرده و چشیده یا بوییده است؛ مانند: دیدن ایراد ضرب و شنیدن ناسزا و اقرار و لمس آلت قتل و چشیدن مشروبی که زیان دیده با خوردن آن مسموم شده یا بوییدن عطر، استفاده از دو حس بینایی و شنوایی شایع‌تر از سایر حواس است؛ و به همین جهت بیشتر تعاریف به اعلام دیده‌ها و شنیده‌ها تکیه می‌کند. در تمام این مثال‌ها، گواه به احداث امری نو نمی‌پردازد و تنها به نقل و تصدیق رخ داده‌های پیشین اقدام می‌کند. به بیان دیگر، شهادت از مقوله‌ی اخبار است نه انشاء.^۵

در امور کیفری، شهادت اقدامی است که طی آن، یک فردی از حقیقت یک امری که شخصاً نسبت به آن علم دارد گواهی می‌دهد.^۶

۱. مدنی، سید جلال الدین، *ادله اثبات دعوی*، تهران، انتشارات پایدار، ۱۳۸۴، ص ۱۹۵.

۲. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *دائرة المعارف علوم اسلامی قضائی*، تهران، گنج دانش، فروردین ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۷۹۰.

۳. کاتوزیان، ناصر، *اثبات و دلیل اثبات*، چاپ اول، تهران، میزان، پاییز ۱۳۸۸ ه.ش، ج ۲، ص ۱۵-۱۴.

۴. همان.

۵. همان ص ۷.

۶. گلدوزیان، ایرج، *ادله اثبات دعوی (دعاوی کیفری و حقوقی)*، چاپ دوم، تهران، میزان، ۱۳۸۴، ص ۳۴۹.

از میان فقهای امامیه «شهید اول»^۱ و «شهید ثانی»^۲ و «محقق حلی»^۳ و «علامه حلی»^۴ تعریف خاصی از شهادت ارائه نداده‌اند و کتاب شهادت خود را با بیان اوصاف شهود آغاز نموده‌اند.

از فقهای امامیه، صاحب جواهر بعد از بیان معنای لغوی شهادت، در تعریف اصطلاحی شهادت می‌گوید:

«إخبار جازم عن حق لازم لغير واقع من غير حاکم»؛^۵

شهادت، اخبار توأم با قطع و جزم است از وجود حقی برای غیر که از سوی غیر قاضی به

عمل می‌آید.

"صاحب مسالک" و "صاحب ریاض" ضمن بیان همین تعریف از شهادت می‌فرمایند:

«به وسیله‌ی قید "واقع من غیر حاکم" اخبار خداوند و امامان معصوم علیهم‌السلام و پیامبر

صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خبر دادن قاضی به قاضی دیگر از شهادت خارج می‌شود.»^۶

مرحوم نراقی می‌فرماید:

«هیچ دلیلی بر درستی این تعریف نداریم و موارد استعمال کلمه شهادت در گفتار فقها و

متن روایات با این تعریف سازگار ندارد؛ زمانی که دو نفر بر حرمت چیزی یا بر میته بودن

چیزی یا به رؤیت هلال شهادت می‌دهند، در واقع از حق دیگری خبر نمی‌دهند.»^۷

۱. الشَّهِيدُ الْأَوَّلُ، مُحَمَّدُ بْنُ جَمَالِ الدِّينِ، الْأَمْعَةُ الدَّمَشْقِيَّةُ فِي فِقْهِ الْإِمَامِيَّةِ، مُحَقَّقٌ: مُحَمَّدٌ تَقِي مَرْوَارِيد، عَلِي اصْغَر مَرْوَارِيد، چاپ اول، بیروت، دارالتراث، ۱۴۱۰هـ.ق، ص ۹۵.

۲. الشَّهِيدُ الثَّانِي، زَيْنُ الدِّينِ بْنِ عَلِي، الرَّوْضَةُ الْبَهِيَّةُ فِي شَرْحِ الْأَمْعَةِ الدَّمَشْقِيَّةِ، چاپ اول، قم، کتابفروشی داورى، ۱۴۱۰هـ.ق، ج ۳، ص ۱۲۵.

۳. الْمُحَقَّقُ الْحَلِّي، نَجْمُ الدِّينِ جَعْفَرُ بْنُ حَسَنِ، شُرَائِعُ الْإِسْلَامِ فِي مَسَائِلِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، مُحَقَّقٌ / مَصْحُوحٌ: عَبْدِ الْحَسَنِ مُحَمَّدٌ عَلِي بِقَالَ، چاپ دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸هـ.ق، ص ۱۱۴.

۴. الْعَلَمَةُ الْحَلِّي، حَسَنُ بْنُ يَوْسُفَ بْنِ مَطْهَرٍ، قَوَاعِدُ الْأَحْكَامِ فِي مَعْرِفَةِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، مَصْحُوحٌ: گروهِ پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۳هـ.ق، ص ۴۹۳.

۵. النَّجْفِيُّ، مُحَمَّدٌ حَسَنُ، جَوَاهِرُ الْكَلَامِ فِي شَرْحِ شُرَائِعِ الْإِسْلَامِ، مَصْحُوحٌ: عَبَّاسُ قَوْجَانِي، عَلِي آخُونْدِي، چاپ هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴هـ.ق، ج ۴۱، ص ۷.

۶. الشَّهِيدُ الثَّانِي، زَيْنُ الدِّينِ بْنِ عَلِي، مَسَالِكُ الْاِفْهَامِ إِلَى تَنْقِيحِ شُرَائِعِ الْإِسْلَامِ، مُحَقَّقٌ / مَصْحُوحٌ: گروهِ پژوهشی مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول، قم، مؤسسه معارف الإسلامية، ۱۴۱۳هـ.ق، ج ۱۶، ص ۱۵۳؛ الْحَاثِرِيُّ الطَّبَّاطِبَائِي، سَيِّدُ عَلِي بْنِ مُحَمَّدٍ، رِيَاضُ الْمَسَائِلِ، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت علیهم‌السلام، بی تا، ص ۴۲۴-۴۲۳.

۷. النَّرَاقِيُّ، أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ مَهْدِي، عَوَائِدُ الْأَيَّامِ فِي بَيَانِ قَوَاعِدِ الْأَحْكَامِ، چاپ اول، قم، مؤسسه التبليغ الاسلامی الحوزه العلمية بقم المشرفة، ۱۴۱۷هـ.ق، ص ۸۱۷.

شهادت در اصطلاح، خبر دادن در مورد علم خبر دهنده به ثبوت حقّ برای دیگری یا سقوط حقّی از دیگری می‌باشد.^۱

هم‌چنین در تعریف شهادت آمده است:

«و المراد من الشهادات فی کتاب الشهادات: الإعلام و الإخبار و يعتبر فيه الجزم و اليقين،

و یرادفه فی الفارسیة "گواهی" یقال: شهد بكذا، أى أخیر به.»^۲؛

مراد از شهادت در کتاب شهادت: خبر دادن از روی قطع و یقین می‌باشد که مرادف فارسی آن گواهی می‌باشد و وقتی گفته می‌شود به فلان چیز شهادت داد؛ یعنی از آن خبر داد.

۱/۲/۱/۱/۲/۳ حنفیه

ابن نجیم از فقهای حنفی در تعریف اصطلاحی شهادت می‌فرماید:

«إخبار عن مشاهدة و عیان لا عن تخمین و حساب.»^۳؛

شهادت خبر دادن از چیزی است که دیده و مشاهده کرده است نه برحسب حدس و گمان.

۱- إخبار صادقٍ لإثبات حقٍّ بلفظ الشهادة فی مجلس القضاء.^۴ خبر دادن شخص راست‌گو برای اثبات حقّی با

لفظ شهادت در مجلس قضاوت (دادگاه) است.

۲- إخبار صادقٍ لإثبات حقٍّ بلفظ الشهادة فی مجلس القاضی.^۵ خبر دادن شخص راست‌گو برای اثبات حقّی با

۱. السیوری، مقداد بن عبدالله، التتبیح الرائع لمختصر الشرائع، محقق امصحح: سیّد عبداللطیف الحسینی کوه کمری، چاپ اول، قم، کتابخانه آیه الله مرعش نجفی رحمته الله، ۱۴۰۴ هـ ق، ج ۴، ص ۲۸۳.

۲. الموسوی الکلبایگانی، سیّد محمد رضا، کتاب الشهادات، چاپ اول، قم، جناب مقرر کتاب، ۱۴۰۵ هـ ق، ص ۱۷.

۳. ابن نجیم الحنفی، زین الدین، البحر الرائق شرح کنز الدقائق، بیروت، دار المعرفة، بی تا، ج ۷، ص ۵۵.

۴. الغنیمی الحنفی، عبدالغنی بن طالب، اللباب فی شرح الکتاب، بیروت، المکتب العلمیة، بی تا، ج ۴، ص ۵۴؛ ابن عابدین، علاء الدین محمد بن محمد امین، قرة عین الأخیار لتکملة رد المختار علی «الدر المختار شرح تنویر الأبصار»، بیروت، دارالفکر، بی تا، ج ۷، ص ۴۷۴؛ الشیخ نظام و جماعة من علماء الهند، الفتاوی الهندیة فی مذهب الإمام الأعظم أبی حنیفة النعمان، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۱ هـ ق، ج ۳، ص ۴۵۰؛ الزلیعی الحنفی، فخرالدین، تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق، چاپ اول، قاهره، المطبعة الكبرى الأمیریة، ۱۳۱۳ هـ ق، ج ۴، ص ۲۰۶.

۵. ابن عابدین، محمد امین، رد المختار علی الدر المختار، چاپ دوم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۲ هـ ق، ج ۵، ص ۴۶۲.

لفظ شهادت در حضور قاضی است.

۳- إِبْرَارٌ صَادِقٌ لِإِثْبَاتِ حَقٍّ فِي مَجْلِسِ الْحُكْمِ بَلْفِظِ الشَّهَادَةِ.^۱

۴- إِبْرَارٌ صَادِقٌ فِي مَجْلِسِ الْحُكْمِ بَلْفِظِ الشَّهَادَةِ.^۲

چند قید و واژه از این تعریف خارج می‌شود:

الف) «إِبْرَارٌ» جنس می‌باشد و اِخْبَارٌ شاهد صادق و کاذب را در بر می‌گیرد، اما با آوردن لفظ «صادق» اِخْبَارٌ کاذب را از تعریف خارج نموده است.

ب) «فی مجلس الحكم» با این عبارت، اِخْبَارٌ در مجلسی غیر از قضاء را از تعریف خارج نموده است.

ج) با لفظ «الشَّهَادَةُ» اموری که قاضی یا حاکم به وسیله‌ی دیدن و غیره بدست می‌آورد را از تعریف خارج نموده است.^۳

۱۲/۱/۱۳. تعریف شرعی شهادت

طبق ماده ۱۷۵ ق.م.ا. شهادت شرعی آن است که:

«شارع آن را معتبر و دارای حجّیت دانسته است اعم از آن که مفید علم باشد یا نباشد.»

"صاحب جواهر" می‌گوید:

«و من هنا كان الأُصوب إِيكَالِ ذَلِكَ إِلَى الْعَرَفِ، لِلْقَطْعِ بَعْدَ مَعْنَى شَرْعِيٍّ مَخْصُوصٍ لَهَا.»^۴

بهتر است شناخت شهادت به عرف واگذار شود؛ به خاطر اطمینان بر این که معنای شرعی خاصی برای شهادت وجود ندارد.

در کتاب و سنت برای شهادت، آیات و روایات زیادی وارد شده؛ از جمله قول جَلِّ و عَلا: ﴿وَأَشْهَدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ﴾؛ و نیز آیه ﴿أَشْهَدُوا

۱. الرومی البابرتی، شمس الدین، العنایة شرح الهدایة، بیروت، دارالفکر، بی تا، ج ۷، ص ۳۶۴.

۲. ابن همام الحنفی، کمال الدین محمد بن عبدالواحد، شرح فتح القدر، بیروت، دارالفکر، بی تا، ج ۷، ص ۳۶۵.

۳. الرومی البابرتی، شمس الدین، پیشین، ج ۷، ص ۳۶۵-۳۶۴.

۴. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۸.

۵. بقره/۲۸۲.

ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ ﴿۱﴾؛ و روایتی از پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: « هَلْ تَرَى الشَّمْسَ عَلَىٰ مِثْلِهَا فَاشْهَدْ أَوْ دَعُ. »^۲

۱/۲/۱/۲ بیینه

۱/۲/۱/۲/۱. معنای لغوی بیینه

در "مفردات" در بیان معنای بیینه چنین آمده است:

"بَانَ وَ اسْتَبَانَ وَ تَبَّيَّنَ؛ أَشْكَارٌ وَ ظَاهِرٌ شُدَّ. خَدَوَانْدَ مِیْ فَرْمَايِدُ: ﴿قَدْ تَبَّيَّنَ الرَّشْدُ مِنَ الْعَى﴾^۳

البیینه: دلالت آشکار عقلی یا حسّی و دو شاهد را «بیینه» گفته‌اند. چون در روایت است:

«الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ»^۴

البیان: واضح و آشکار کردن چیزی. از این جهت سخن و کلام را "بیان" گفته‌اند که

مقصود را به وضوح ابراز می‌دارد و هر چیزی را که به واسطه‌ی آن، مجمل و مبهم تشریح

شود "بیان" گفته‌اند.^۵

بیّن: آشکار، هویدا، واضح، دلیل آشکار، برهان واضح.^۶

بیّنة: مؤنث بیّن: دلیل و حجّت، حجّت واضح، آشکار.^۷

در فرهنگ لاروس این واژه به معنای دلیل و حجّت و شهادت و گواهی آمده است.^۸ هم‌چنین به معنی برهان

و شاهد و گواه است.^۹

۱. طلاق/۲.

۲. الحرّ العاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، چاپ اول، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۹ هـ ق، باب ۲۰، ج ۲۷، ص ۳۴۲، ح ۳.

۳. بقره/۲۵۶.

۴. النوری الطبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محقق / مصحح: گروه پژوهش مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول، بیروت، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸ هـ ق، باب ۳، ج ۱۷، ص ۳۶۸، ح ۴.

۵. الراغب الاصفهانی، حسین بن محمد، پیشین، ص ۱۵۷.

۶. معین، محمد، پیشین، ص ۵۱۳.

۷. عمید، حسن، فرهنگ عمید، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۴، ص ۳۰۰.

۸. جرّ، خلیل، پیشین، ص ۳۰۰.

۹. انطون، الیاس، فرهنگ نوین، ترجمه: سید مصطفی طباطبایی، چاپ هفتم، تهران، کتابفروشی اسلامیة، زمستان ۱۳۶۶، ص ۸۶.

حقوق دانان معانی مختلفی از بینه ارائه داده‌اند که در این مبحث به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم: بینه در اصطلاح فقها عبارت است از: گواهی دادن (شهادت دادن) دو مرد عادل یا شهود اعم از زن و مرد. بینه در حکم و قضای اسلامی اهمّیت بسزایی دارد، از ارکان مهمّ اثبات دعوی و غیره به شمار می‌رود و شرایط و احکامی دارد. معروف است که می‌گویند: "الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ"؛ بینه از مدعی در خواست می‌شود و منکر باید قسم بخورد.

و از ادله اثبات در شرع است و آن عبارت است از تعدادی گواه که می‌توانند مثبت یک موضوع مدنی یا کیفری باشند؛ مثلاً دعوایی که با شهادت دو شاهد مرد اثبات می‌شود مجموع آن دو شاهد، یک بینه را تشکیل می‌دهند و گاه بینه چهار نفر می‌شود. در مثال اول، یک شاهد را نصف بینه می‌نامند.^۲

هم‌چنین در اصطلاح فقیهان و در مقام اثبات، به معنی دلیل و حجّت و برهان است بنابراین وقتی گفته می‌شود: "الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدْعَى" یعنی بر مدعی است که دلیل بدهد (خواه این دلیل کتبی باشد یا شهادت یا اماره) به گونه‌ای که دعوا را اثبات کند.^۳ و نیز بینه، بیان کننده‌ی "حقیقت" است و اعم از دلیل است.^۴ هر چیزی که بدان، امر مبهمی، روشن و آشکار گردد را بینه می‌گویند.^۵

مؤلف دائرة المعارف اسلامی قضائی، معنی بینه در اصطلاح شرع را توسعه داده است و اعتقاد دارد بینه در شرع مقدّس اسلام در سه معنا استعمال شده است:

اول - بینه به معنی اعم: در این معنی بینه در معنای لغوی خویش استعمال شده است یعنی هر چیزی که بتواند مجهولی را اثبات کند، بینه است. پس بینه با دلیل مترادف است و شامل هر گونه دلیل اثبات (اعم از اثبات دعوی و غیردعوی) است که بتواند برای قاضی ایجاد قطع نماید.

دوم - بینه به معنی اخص: که شامل هر یک از دو مورد زیر است:

الف) شهادت دو شاهد عادل؛

۱. النوری الطبرسی، میرزا حسین، پیشین، باب ۳، ج ۱۷، ص ۳۶۸، ح ۴.

۲. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، دانشنامه حقوقی، چاپ ششم، تهران، گنج دانش، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۷۸.

۳. کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، پیشین، ج ۲، ص ۱۳.

۴. زراعت، عباس، حمیدرضا حاجی‌زاده، ادله اثبات دعوی، چاپ اول، کاشان، نشر قانون مدار، پاییز ۱۳۸۴، ص ۲۸۶.

۵. مسجد سربابی، حمید، ترمینولوژی فقه (اصطلاح‌شناسی فقه امامیه)، چاپ اول، تهران، بیک کوثر، ۱۳۹۱، ص ۱۶۶.

ب) شهادت یک شاهد عادل مرد به علاوه شهادت دو شاهد عادل زن.

سوم - بیّنه به معنی عام: بیّنه در این معنی تلویحاً طوری به کار رفته است که از معنی اخص گسترده‌تر، و لکن از معنی اعم محدودتر است. بیّنه در معنی عام نمونه‌های زیر را شامل می‌شود:
الف) شهادت دو مرد عادل؛

ب) شهادت یک مرد عادل یا دو زن عادل؛

ج) شهادت یک مرد با سوگند مدّعی؛

د) یمین مدّعی علیه یا یمین منکر.^۱

در معنای شرعی بیّنه (که دستور به پیروی از آن داده شده) با دو نظریه رو به رو هستیم:

۱- بیّنه در شرع به استثنای موارد خاص، فقط به معنای شهادت دو شاهد است.

۲- بیّنه در شرع به معنای مطلق حجّت شرعی است.

بنابراین علم قاضی، اقرار، خبر واحد، استصحاب، و... نیز بیّنه است و قدرت اثبات موضوعات را دارند و منعی

از این جهت نرسیده است.^۲

۱/۲/۱/۲/۲/۲ امامیه

مرحوم نراقی هم در کتاب "عوائد الأیام" گفته است که معنای اصطلاحی "بیّنه" در روایات، شاهد متعدد است.^۳ برخی از فقهای امامیه برآنند که بیّنه دارای حقیقت شرعی در معنای شهادت دو شاهد عادل در زمان پیامبر ﷺ بوده است.^۴

۱/۲/۱/۲/۲/۳ حنفیه

صاحب "الفتاوی الهندیة" بیّنه را شهادت دو مرد عادل می‌داند.^۵

کاسانی می‌گوید:

۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دائرةالمعارف علوم اسلامی - قضائی، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۵.
۲. سجادی نژاد، احمد، "بیّنه و گستره آن"، مجله آموزه‌های فلسفی؛ مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ش ۱۲، تابستان ۱۳۸۸، ص ۱۴۸-۱۴۷.
۳. النراقی، أحمد بن محمد مهدی، عوائد الأیام فی بیان قواعد الأحکام، پیشین، ص ۸۱۵.
۴. المکارم الشیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، چاپ سوم، قم، مدرسة الإمام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۱۱ هـ ق، ج ۲، ص ۴۵.
۵. الشیخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۷.

«الْبَيِّنَةُ حُجَّةُ الْمُدَّعِي»^۱

بینه دلیل مدعی است.

صاحب "البنایة شرح الهدایة"^۲ در این رابطه به حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ استناد نموده است:

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ»^۳

بینه از مدعی درخواست می‌شود و منکر باید قسم بخورد.

۱/۲/۲. تبیین مفاهیم مرتبط

در این مبحث به ذکر تعاریف لغوی و اصطلاحی برخی از مفاهیم که به نحوی با موضوع تحقیق در ارتباط بوده و در مباحث بعدی بیشتر مطرح خواهند شد و جهت زمینه سازی برای ورود به مباحث، تعریف آن‌ها لازم به نظر می‌رسد می‌پردازیم. این مفاهیم عبارتند از:

۱/۲/۲/۱. خبر

در تاج العروس آمده است:

«خبر چیزی است که از دیگری نقل شود و ادبا قید احتمال صدق و کذب را به آن اضافه

کرده‌اند.»^۴

۱/۲/۲/۲. کارشناسی

منسوب به کارشناس است که در تعریف آن آمده است: کارشناس متخصص است که به مناسبت علم یا شغل یا کسب، دارای معلومات و تشخیص لازم باشد.^۵

۱/۲/۲/۳. شاهد

کسی که شهادت بر امری می‌دهد، خواه ادای شهادت و خواه تحمل شهادت کرده باشد؛ یعنی موضوع مورد

۱. الکاسانی الحنفی، علاء الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۲۴.

۲. الغیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، البنایة شرح الهدایة، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ هـ ق، ج ۹، ص ۳۱۳.

۳. البیهقی، أبوبکر أحمد بن الحسین، سنن البیهقی، چاپ اول، هند، مجلس دائرة المعارف النظامیة الکائنة فی الہند ببلدة حیدر آباد، ۱۳۴۴ هـ ق، باب ۱ از کتاب الدعوی والبیئات، ج ۲، ص ۴۵۸، ح ۲۱۷۳۳.

۴. الحسینی الزبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس، محقق امصحح: علی شیری، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ هـ ق، ج ۶، ص ۳۲۵.

۵. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، چاپ شانزدهم، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۴، ص ۵۳۶.

شهادت را احساس نموده و اطلاع از آن حاصل کرده باشد.^۱

کاسانی در تعریف شاهد می‌گوید:

«كُلُّ مَنْ أَخْبَرَ بِأَنَّ مَا فِي يَدِ غَيْرِهِ لِيُغَيِّرَهُ فَهُوَ شَاهِدٌ»^۲؛

هرکس از آن چه در دست دیگری است به نفع شخصی دیگر خبر دهد؛ پس به او شاهد می‌گویند.

۱/۲/۲/۴. مشهود^۳ به

امری که از وقوع آن خبر می‌دهند.^۳ در واقع متعلق شهادت را گویند. باید از محسوسات باشد.^۴ در فقه غالباً شرط می‌کنند که «مشهود^۵ به» باید از دیدنی‌ها (مبصرات) و یا شنیدنی‌ها (مسموعات) باشد؛ مانند: عقد و ایقاع که شنیدنی است و قتل و دزدی که دیدنی است.^۵

۱/۲/۲/۵. مشهود^۶ له

کسی که به نفع او شهادت داده می‌شود.

۱/۲/۲/۶. مشهود^۷ علیه

کسی که شهادت به زیان اوست، مشهود^۷ علیه نام دارد.^۶

۱/۲/۳. تفاوت شهادت و بیّنه

در شهادت، عدد منظور نمی‌شود؛ و حال آن‌که در بیّنه در اصطلاح معروف عدد رعایت می‌شود. اکثر فقهای امامیه برای بیّنه موضوعیت قائل هستند؛ یعنی صرف شهادت، دو شاهد را دلیل می‌دانند. حال آن‌که در حقوق عرفی ایران برای شهادت دو یا چند شاهد طریقیّت قائل هستند و تا اعتماد به گفتار شاهد پیدا نکنند، شهادت را

۱. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، پیشین، ص ۳۷۳.

۲. الکاسانی الحنفی، علاءالدین ابوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶.

۳. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، پیشین، ص ۳۹۷.

۴. همان، ص ۶۵۳.

۵. همان، ص ۳۹۷.

۶. همان، ص ۶۵۳.

قبول نمی‌کنند.^۱ در بحث شهادت، از گواهی یک نفر هم صحبت می‌شود بدون این‌که به جنس شاهد (مرد یا زن) توجه کنند؛ ولی در بینه کار گروهی مورد نظر است، علاوه بر آن، شرط ذکور بودن به عنوان یک اصل قانونی در آن منظور شده است.^۲

۱/۲/۴. هدف از شهادت

شهادت در جهت کشف حقیقت است. از طریق استماع شهادت شاهد، سعی می‌شود تا عمل مجرمانه‌ی گذشته و مقتضیات آن روشن شود. اغلب، شهادت با فقدان قرائن و دلایل دیگر اساس تصمیم قضایی را تشکیل می‌دهد. به علاوه کاربرد آن از طریق متداول در دادرسی جزایی است.^۳

۱/۲/۵. اهمیت شهادت

نقش شهادت به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی، سرنوشت جان، مال و ناموس افراد را تعیین می‌کند. هیچ کشوری نیست که در آن از شهادت بهره‌گیری نشده باشد.

در جوامعی که افراد مقید به راست‌گویی هستند و ادای شهادت درست را تکلیف خود می‌شناسند، می‌تواند در احیاء حقوق، مؤثر واقع شود.^۴ در کشور ما به عنوان دلیل پذیرفته شده‌ی فقها، حدود استفاده و درجه اعتبار و ارزش آن متفاوت است.^۵

۱/۲/۶. مستند شهادت

توجه به این نکته که مستند شهادت شاهد چیست؟ بسیار مهم و ضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا دانستن این امر به دادرس کمک خواهد کرد تا ارزش و اعتبار شهادت شاهد را تشخیص دهد. لذا در این گفتار به بررسی این مسأله از دیدگاه فقها خواهیم پرداخت.

۱. همان، دانشنامه حقوقی، پیشین، ج ۵، ص ۱۷۹.

۲. همان، دائرة المعارف علوم اسلامی قضائی، پیشین، ص ۷۸۸-۷۸۷.

۳. گلدوزیان، ایرج، حقوق کیفری تطبیقی، چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۰۹.

۴. گروه پژوهشی حقوق و دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ادله اثبات دعوی کیفری، چاپ پنجم، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، اردیبهشت ۱۳۸۷، ص ۱۶۴.

۵. گروهی از مؤلفان، فقه و حقوق تطبیقی، چاپ دوم، تهران، سمت، ۱۳۸۸، ص ۸.

۱/۲/۶/۱. ضابطه و قاعده در شهادت

۱ - علم قطعی به مورد شهادت است^۱؛

۲ - یا دیدن مورد شهادت است در اموری که دیدن برای آن کفایت می‌کند؛ مانند: اعمال و افعال از قبیل:

غصب؛ سرقت؛ قتل؛ رضاع (شیردادن)؛ ولادت؛ زنا و لواط.^۲

۳ - یا شنیدن به همراه دیدن، در جایی که مورد شهادت، اقوال اشخاص باشد؛ مانند: عقود و ایقاعات و قذف.

دلیل این که دیدن نیز شرط می‌باشد آن است که شاهد به گوینده‌ی الفاظ و اقوال علم پیدا کند؛ مگر این که صدای شخص را قطعاً بشناسد که در این صورت طبق نظریه قوی‌تر شنیدن صوت به تنهایی کافی است؛^۳ به استثنای مواردی که شهادت به استفاضه^۴ کافی است^۵ و دلیل این مسأله، آیات قرآنی زیر است:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^۶؛ دنباله رو چیزی که به آن علم ندارید نباشید.

و آیه ﴿...إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۷؛ فقط کسانی مورد شفاعت قرار خواهند

گرفت که شاهد و ناظر حق باشند در حالی که به آن علم دارند.

و روایتی از حضرت پیامبر ﷺ نقل شده است که ایشان فرموده‌اند:

«هَلْ تَرَى الشَّمْسَ عَلَى مِثْلِهَا فَاشْهَدْ أَوْ دَعُ»^۸؛ آیا خورشید را می‌بینی؟ بر چنین امر واضح

و آشکار شهادت بده و الا از شهادت دادن صرف نظر کن.

صاحب جواهر در ادامه می‌گوید:

۱. الشَّهِيدُ الثَّانِي، زين الدين بن علي، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۵؛ الموسوی‌الخمینی، سید روح الله، تحرير الوسيلة، چاپ اول، قم، مؤسسة المطبوعات دارالعلم، بی تا، ج ۲، ص ۴۴۵.

۲. الشَّهِيدُ الثَّانِي، زين الدين بن علي، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۵؛ المحقق الحلّي، نجم الدين جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۱؛ فاضل یوسفی، حسن بن ابی طالب، كشف الرموز في شرح مختصر النافع، محقق امصحح: علی پناه اشتهاری، آقا حسین یزدی، چاپ سوم، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۷ هـ ق، ج ۲، ص ۵۲۷.

۳. الشَّهِيدُ الثَّانِي، زين الدين بن علي، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۵.

۴. «۱- نسب؛ ۲- مرگ؛ ۳- ملک مطلق که سبب آن بیان نشده است؛ ۴- وقف؛ ۵- نکاح؛ ۶- عتق (آزاد کردن بنده)؛ ۷- ولایت قاضی.» (ر.ک: الشَّهِيدُ الثَّانِي، زين الدين بن علي، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۵).

۵. التجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۲۱.

۶. اسراء/۳۶.

۷. زخرف/۸۶.

۸. الحرّ العاملی، محمد بن حسن، پیشین، باب ۲۰، ج ۲۷، ص ۳۴۲، ج ۳.

«دلیل دیگر، روایت علی بن غیاث از امام صادق علیه السلام است که می‌فرماید:

«لا تشهدن بشهادة حتى تعرفها كما تعرف كفك»^۱؛

شهادت نده مگر زمانی که امر مشهود^۲ را مانند کف دست بشناسی.

و نیز روایت سکونی از امام صادق علیه السلام:

«قال رسول الله "لا تشهد بشهادة لا تذكرها"»^۲

موضوعی که به یاد نمی‌آوری، درباره‌اش شهادت نده.»

مرحوم محقق اردبیلی معتقد است:

«به وسیله‌ی شنیدن هم علم به وقوع افعال حاصل می‌گردد. به این ترتیب که انسان گاهی وقوع چنین افعالی را از گروه زیادی از مردم می‌شنود و به صحت مفاد خبر یقین پیدا می‌کند، به گونه‌ای که هیچ شبهه‌ای برای انسان باقی نمی‌ماند؛ مثل سایر اخبار متواتر که علم به دست می‌آید و هیچ مانعی برای پذیرش شهادت بر مبنای آن وجود ندارد. هم‌چنین ایشان تصریح نموده‌اند که طرق حصول علم، منحصر به دیدن و شنیدن نیست، بلکه از طریق حواس دیگر؛ مانند چشیدن در چشیدنی‌ها، بوییدن در بوییدنی‌ها و لمس کردن در ملموسات نیز علم به موضوع به دست می‌آید.»^۳

از نظر عقلی نیز هیچ تفاوتی میان شهادت بر تواتر و شایع و سایر شهادت‌ها وجود ندارد؛ چرا که شاهد، امری را که شنیده و در اثر تکرار او را به یقین رسانده است نقل می‌کند. تفاوت تنها در مستند شهادت است. به بیان دیگر، شاهد به نقل یقینی می‌پردازد که با تکرار شنیده‌های خود به دست آورده است و از این راه دادرس را به درستی آن چه دریافته است قانع می‌کند.^۴

عده‌ای از علمای معاصر نیز حجیت استفاضه را مشروط به علم داشتن به آن می‌دانند.^۵

۱. همان، باب ۸، ج ۲۷، ص ۳۲۲، ح ۳.

۲. همان، ص ۳۲۳، ح ۴.

۳. المحقق الأردبیلی، أحمد بن محمد، مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، محقق / مصحح: مجتبی عراقی، علی پناه اشتهراری، حسین نوری، چاپ اول، قم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۰۳ هـ ق، ج ۱۲، ص ۴۴۵-۴۴۴.

۴. کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، پیشین، ج ۲، ص ۲۳.

۵. الموسوی الخویی، سید ابوالقاسم، مبانى تکملة المنهاج، چاپ اول، قم، مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی، ۱۴۲۲ هـ ق، ج ۲، ص ۱۴۳؛ الموسوی الخیمینی، سید روح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۵.

از دیدگاه حنفیه، اصل در شهادت این است که شاهد با چشمان خودش مشهودبه را دیده باشد؛ زیرا به اعتقاد ایشان شهادت از مشاهده گرفته شده است و مشاهده یعنی دیدن با چشم،^۱ و به واسطه علم و یقین، شهادت کامل می‌شود؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۲؛ مگر کسانی که از روی علم، به حق شهادت داده باشند.

﴿مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا﴾^۳؛ و ما جز آن چه می‌دانیم، گواهی نمی‌دهیم.

شهادت یا باید بر اساس دیدن باشد؛ مثل "قتل و زنا" و یا به وسیله‌ی شنیدن؛ مانند: "عقود و اقرار". نتیجه آن که شاهد باید به چیزی شهادت بدهد که برای او عیان و روشن باشد؛^۴ مگر در مواردی مانند: نسب؛ موت؛ نکاح و دخول و ولایت قاضی. در صورتی که شاهد آن را از شخص موثقی شنیده باشد؛ زیرا فقط عده‌ی خاصی از مردم از این امور آگاهی دارند. پس اگر در این امور شهادت تسامعی پذیرفته نشود، مردم به سختی می‌افتند و منجر به تعطیلی احکام می‌شود.^۵ فقهای حنفی بر شهادت تسامعی در نکاح و نسب و موت اتفاق نظر دارند.^۶ تسامع^۷ در نزد ابوحنیفه این است خبر بین مردم مشهور شود و به طور متواتر پخش شود تا نوعی از یقین نسبت به آن خبر برای مردم حاصل شود^۸ و این در صورتی است که یک مرد عادل یا یک مرد و دو زن به

۱. بِأَنَّ اشْتِقَاقَ الشَّهَادَةِ مِنَ الْمَشَاهِدَةِ وَهِيَ الْمَعَانِيَةُ. (السرخسی، محمد بن أحمد، المبسوط، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۴ هـ ق، ج ۱۶، ص ۱۱۱)؛ و لا يجوز للشاهد أن يشهد بشيء لم يعاينه، لأن الشهادة مشتقة من المشاهدة. (الغنيمة الحنفی، عبدالغنی بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۶۷)؛ قَالُوا إِنَّهَا مُشْتَقَّةٌ مِنَ الْمَشَاهِدَةِ الَّتِي تُنْبِئُ عَنِ الْمَعَانِيَةِ. (الرومی الباقرتی، شمس الدین، پیشین، ج ۷، ص ۳۶۴).
۲. زخرف/۸۶.
۳. یوسف /۸۱.
۴. الحصری، أحمد، پیشین، ج ۱، ص ۶۶.
۵. الغنیمی الحنفی، عبدالغنی بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۶۷.
۶. لَا تَطْلُقُ الشَّهَادَةُ بِالتَّسَامُعِ إِلَّا فِي أَشْيَاءٍ مَخْصُوصَةٍ وَهِيَ النِّكَاحُ وَالنَّسَبُ وَالمَوْتُ. (الکاسانی الحنفی، علاءالدین ابوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۶)؛ لا يجوز للشاهد أن يشهد بشيء لم يعاينه، إلا النسب والموت والنكاح. (الغنيمة الحنفی، عبدالغنی بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۶۷)؛ فَأَمَّا التَّسَامُعُ مِنَ النَّاسِ فَلَا عِبْرَةَ بِهِ إِلَّا فِي مَوَاضِعٍ مَخْصُوصَةٍ فِي النِّكَاحِ وَالنَّسَبِ وَالمَوْتِ. (السمرقندی، ابوبکر علاء الدین، تحفة الفقهاء، ج ۳، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ هـ ق، ج ۳، ص ۳۶۱).
۷. «علمی که از راه شهرت خبر و نقل و انتقال آن در بین مردم به دست می‌آید» «ر.ک: حسینی، سید محمد، فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۸۵ هـ ش، ص ۱۱۹».
۸. مجموعة من كبار أساتذة الفقه الإسلامي، موسوعة الفقه الإسلامي المقارن الشهيرة بموسوعة الفقهية جمال عبدالناصر، مصر، المجلس الأعلى للشئون الإسلامية، ج ۶ (۱۱-۱۲)، ص ۲۷۲.

شخص شاهد خبر دهند.^۱

۱/۲/۷. مراحل شهادت

مطابق آن چه در کتاب‌های فقهی امامیه آمده است؛ فقها برای تحقق و شکل‌گیری شهادت دو مرحله "تحمل" و "ادا" را قائل شده‌اند. بررسی این مطلب که تحمل شهادت و ادای شهادت با چه کیفیتی صورت می‌گیرد، در تبیین هر چه بیشتر مباحث، حائز اهمیت می‌باشد.

۱/۲/۷/۱. تحمل شهادت

۱/۲/۷/۱/۱. امامیه

شاهد باید قبل از ادای شهادت در حضور حاکم یا در غیر حضور او، آن را تحمل نماید. "شهید ثانی" از فقهای امامیه می‌فرماید:

«تحمل شهادت برای کسی که اهلیت آن را دارد اگر دعوت به شهادت شده باشد، واجب کفایی می‌باشد؛ چرا که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا يَأْبَ الشَّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾؛^۲ "و شاهدان چون به شهادت دعوت شوند دریغ نکنند." امام صادق علیه السلام این آیه را به وجوب تحمل شهادت تفسیر کرده‌اند. اگر شهود با داشتن شروط تحمل و ادا، از این امر سرباز زنند گناه کارند. اگر یک شاهد باشد که با قسم، حق ثابت می‌شود و فرد دیگری هم اقدام به تحمل و ادای شهادت ننماید؛ تحمل و ادای شهادت واجب عینی است.^۳

اما "ابن ادریس حلی" معتقد است که آیه فوق دلالتی بر وجوب تحمل شهادت ندارد، شخص می‌تواند هنگامی که برای شهادت از وی دعوت می‌شود، از تحمل آن سرباز زند؛ زیرا دلیل بر وجوب آن وجود ندارد و آنچه در این خصوص وارده شده، اخبار آحاد می‌باشد؛ بنابراین استدلال به این آیه در وجوب تحمل شهادت جداً ضعیف است؛ چرا که خداوند در این آیه لفظ «شهداء» را به کار برده و ایشان را از ابا کردن از شهادت هنگامی

۱. الغنیمی الحنفی، عبدالغنی بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۶۷.

۲. گواه شدن، مشاهده وضبط یک حادثه یا قضیه که عنداللزوم شهادت دهند. «ر.ک: فیض، علیرضا، مبادی فقه و اصول، چاپ شانزدهم، تهران، دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، ص ۳۰۳».

۳. بقره/۲۸۲.

۴. الشَّهيدالثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۷.

که به سوی آن فرا خوانده می‌شوند، نهی فرموده است و جز این نیست که شاهد، اسمی است که بعد از تحمل شهادت بر شخص گزارده می‌شود؛ بنابراین دلالت آیه بر وجوب ادا مشتبه‌تر از وجوب تحمل شهادت می‌باشد.^۱

"شهید اول" فرموده است:

«ابن إدريس يستحب الإجابة، و هو نادر.»^۲

ابن إدريس، قائل به استحباب تحمل شهادت شده است و این قول نادری است.

با صرف نظر از قول "ابن إدريس" نظر مشهور فقهای امامیه این است که تحمل شهادت واجب کفایی است.^۳

۱/۲/۷/۱/۲. حنفیه

از دیدگاه حنفیه تحمل شهادت عبارت است از: فهم و درک حادثه و ضبط و نگهداری آن در ذهن به وسیله دیدن یا شنیدن.^۴

فقهای حنفی^۵ برای تحمل شهادت سه شرط بیان کرده‌اند که عبارت‌اند از:

۱- شاهد باید عاقل باشد: پس تحمل شهادت از شخص دیوانه و کودک غیر ممیز صحیح نمی‌باشد.

۲- شاهد باید در زمان دیدن یا شنیدن حادثه بصیر باشد. تحمل شهادت از شخص کور صحیح نیست.

۱. ابن إدريس، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی، چاپ دوم، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۰هـ ق، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. الشَّهِيدُ الْأَوَّلُ، محمد بن جمال الدين، الدروس الشرعية في فقه الامامية، چاپ دوم، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۷هـ ق، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳. المشهور أيضاً وجوب تحمل الشهادة كفاية. المحقق السبزواری، محمد باقر، كفاية الأحكام، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۲۳هـ ق، ج ۲، ص ۷۷۶ و وجوب تحمل الشهادة إذا دعي إليه. النراقي، أحمد بن محمد مهدي، مستند الشيعه في أحكام الشريعة، چاپ اول، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۱۵هـ ق، ج ۱۸، ص ۳۶۴؛ تحمل الشهادة من فروض الكفاية. كيدري، قطب الدين محمد بن حسين، إصباح الشيعه بمصباح الشريعة، چاپ اول، قم، مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام، ۱۴۱۶هـ ق، ص ۵۳۰.

۴. الكاساني الحنفي، علاء الدين أبوبكر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۶.

۵. وَشَرَائِطُ التَّحْمَلِ ثَلَاثَةٌ (الْعَقْلُ الْكَامِلُ) وَقَدْ تَحْمَلُ، وَالْبَصْرُ، وَمَعَانِيَةُ الْمَشْهُودِ بِهِ إِلَّا فِيمَا يَثْبُتُ بِالتَّسَامُعِ. ابن عابدين، محمد أمين، پیشین، ج ۵، ص ۴۶۲؛ أَنْ يَكُونَ عَاقِلًا وَقَدْ تَحْمَلُ فَلَا يَصِحُّ تَحْمَلُهَا مِنْ مَجْنُونٍ وَصَبِيٍّ لَا يَعْقِلُ وَأَنْ يَكُونَ بَصِيرًا فَلَا يَصِحُّ تَحْمَلُهَا مِنَ الْأَعْمَى وَمِنْهُ أَنْ يَكُونَ التَّحْمَلُ بِمَعَانِيَةِ الْمَشْهُودِ بِهِ بِنَفْسِهِ لَا بغيرِهِ إِلَّا فِي أَشْيَاءٍ مَخْصُوصَةٍ يَصِحُّ التَّحْمَلُ فِيهَا بِالتَّسَامُعِ مِنَ النَّاسِ. الشيخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۰؛ فَالْأَوَّلُ ثَلَاثَةٌ الْعَقْلُ وَقَدْ تَحْمَلُ وَالْبَصْرُ فَلَا يَصِحُّ تَحْمَلُهَا مِنْ مَجْنُونٍ وَصَبِيٍّ لَا يَعْقِلُ وَأَعْمَى وَأَنْ يَكُونَ التَّحْمَلُ بِمَعَانِيَةِ الْمَشْهُودِ بِهِ بِنَفْسِهِ لَا بغيرِهِ إِلَّا فِي أَشْيَاءٍ مَخْصُوصَةٍ يَصِحُّ التَّحْمَلُ فِيهَا بِالتَّسَامُعِ. ابن نجيم الحنفي، زين الدين، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۵۶.

۳- مشهودبه را باید خودش مشاهده کند، نه این که دیگری دیده یا شنیده باشد؛ مگر در مواردی که شهادت تسامعی صحیح باشد.

کاسانی در این باره می‌گوید:

«أَنْ يَكُونَ عَاقِلًا وَقَدْ تَحَمَّلَ، فَلَا يَصِحُّ التَّحْمَلُ مِنَ الْمَجْنُونِ وَالصَّبِيِّ الَّذِي لَا يَعْقِلُ؛ لِأَنَّ تَحْمَلَ الشَّهَادَةِ عِبَارَةٌ عَنِ فَهْمِ الْحَادِثَةِ وَضَبْطِهَا، وَ لَا يَحْصُلُ ذَلِكَ إِلَّا بِأَلَّةِ الْفَهْمِ وَالضَّبْطِ، وَ هِيَ الْعَقْلُ.»

وَالثَّانِي أَنْ يَكُونَ بَصِيرًا وَقَدْ تَحَمَّلَ عِنْدَنَا، فَلَا يَصِحُّ التَّحْمَلُ مِنَ الْأَعْمَى. (وَلَنَا) أَنْ الشَّرْطَ هُوَ السَّمَاعُ مِنَ الْخَصْمِ؛ لِأَنَّ الشَّهَادَةَ تَقَعُ لَهُ وَ لَا يَعْرِفُ كَوْنَهُ خَصْمًا إِلَّا بِالرُّؤْيَةِ؛ لِأَنَّ النَّعْمَاتِ يَشْبَهُ بَعْضُهَا بَعْضًا.

وَ الثَّلَاثُ: أَنْ يَكُونَ التَّحْمَلُ بِمَعَايِنَةِ الْمَشْهُودِ بِهِ بِنَفْسِهِ لَا بغيرِهِ، إِلَّا فِي أَشْيَاءَ مَخْصُوصَةٍ يَصِحُّ التَّحْمَلُ فِيهَا بِالتَّسَامُعِ مِنَ النَّاسِ؛^۱

۱- شاهد باید عاقل باشد، پس تحمل شهادت از شخص دیوانه و کودک غیر ممیز صحیح نمی‌باشد؛ زیرا تحمل، خواهان فهم و ادراک است و آن توسط عقل حاصل می‌شود.

۲- شاهد باید در زمان دیدن یا شنیدن حادثه بصیر باشد. تحمل شهادت از شخص کور صحیح نیست؛ چون شرط تحمل شهادت شنیدن از دشمن است و او فقط از طریق دیدن شناخته می‌شود؛ زیرا بعضی از صداها شبیه بعضی دیگر است و شخص کور با شنیدن صدا ممکن است اشتباه کند.

۳- مشهودبه را باید خودش مشاهده کند، نه این که دیگری دیده یا شنیده باشد؛ مگر در مواردی که شهادت تسامعی صحیح باشد.

هم‌چنین ایشان^۲ اضافه می‌کند:

«وَ أَمَّا الْبُلُوغُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الْإِسْلَامُ وَ الْعَدَالَةُ فَلَيْسَتْ مِنْ شَرَائِطِ التَّحْمَلِ؛»

بلوغ و حریت و اسلام و عدالت از شرایط تحمل شهادت نیست.

صاحب کتاب "علم القضاء فی ادلة الإثبات فی فقه الإسلامی" می‌گوید:

۱. الكاسانی الحنفی، علاء‌الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۶.

۲. همان.

«حنفیه تحمل شهادت عبد را پذیرفته است، ولی برای ادای شهادت باید آزاد گردد؛ و الاً

شهادتش پذیرفته نمی‌شود.»^۱

و هم‌چنین از دیدگاه حنفیه، تحمل شهادت امری مباح است؛ یعنی هم می‌تواند تحمل کند و هم امتناع. اگر تحمل شهادت متضمن حقی است و در اثر امتناع از آن، حق از بین برود؛ در این صورت تحمل نیز واجب است.^۲

۱/۲/۷/۲ . ادای شهادت

۱/۲/۷/۲/۱ . حقوقی

در قوانین جمهوری اسلامی ایران نیز، هرگاه صحبت از شهادت و بینه است بر احضار یا جلب شاهد نیز تأکید شده است. مورد ذیل به عنوان نمونه ذکر می‌گردد:

۱/۲/۷/۲/۱/۱ . مواد قانون آیین دادرسی کیفری

ماده ۳۲۰- شاهد یا مطلع برای حضور در دادگاه احضار می‌شود. چنان‌چه شاهد یا مطلع بدون عذر موجه در جلسه دادگاه حاضر نشود و کشف حقیقت و احقاق حق، متوقف بر شهادت شاهد یا کسب اطلاع از مطلع باشد و یا جرم با اطمینان و نظم عمومی مرتبط باشد، به دستور دادگاه در صورت وجود ضرورت حضور، جلب می‌شود.

از ماده فوق، می‌توان چنین نتیجه گرفت که شاهد از نظر قانونی، مکلف است در دادگاه حضور یابد، ولی از هیچ یک از مواد قانونی مربوط به شهادت، جواز اجبار شاهد بر ادای شهادت، بر نمی‌آید؛^۳ بلکه حتی طبق مفاد اصل ۳۸ قانون اساسی که مقرر می‌دارد: «اجبار شخص به شهادت مجاز نیست.» چنین عملی ممنوع و بر اساس عبارت ذیل این ماده که می‌گوید: «متخلف از این اصل طبق قانون، مجازات می‌شود. مرتکب آن باید مجازات شود.»

۱. الحصری، أحمد، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲. همان، ص ۶۹.

۳. گروه پژوهشی حقوق و دانشگاه علوم اسلامی رضوی، *آدله اثبات دعوی کیفری*، پیشین، ص ۱۸۲.

"ادای شهادت" به اجماع فقها^۱ واجب کفایی است و دلیل وجوب آن علاوه بر اجماع، قول خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ﴾^۲؛ و شهادت را کتمان نکنید، و هر که آن را کتمان کند قلبش گناه‌کار است.

این وجوب، گاه کفایی و گاه عینی است به این صورت که اگر غیره شهادت را ادا نماید، وجوب کفایی و در صورتی که نصاب شهادت تکمیل نگردد، وجوب عینی خواهد شد.^۳

"شهید اول" ادای شهادت را واجب کفایی دانسته است و در صورتی که شاهد بترسد که ضرر غیر مستحقّی به او یا یکی از مسلمانان برسد، وجوب از وی ساقط می‌گردد.^۴ "شهید ثانی" در خصوص ضرر مستحق گفته است:

«آن نوع ضرری است که مشهود علیه بر شاهد حقی دارد که آن حق را از شاهد مطالبه نمی‌کند؛ ولی در اثر شهادت دادن شاهد، مشهود علیه آن حق را مطالبه می‌کند. در این صورت ادای شهادت واجب است و با بوجود آمدن این نوع ضرر، ادای شهادت ساقط نمی‌شود؛ زیرا مطالبه‌ی آن حق، ضرری است که شاهد استحقاق آن را دارد.»^۵

«صاحب جواهر» می‌گوید:

۱. و کذا يجب الأداء مع القدرة على الكفاية إجماعاً. الشَّهيد الثاني، زين الدين بن علي، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۸؛ أداؤها من فروض الكفاية. كيدري، قطب الدين محمد بن حسين، پیشین، ص ۵۳۰؛ أما الأداء فواجب على الكفاية إجماعاً. الشَّهيد الأول، محمد بن جمال الدين، الدروس الشرعية في فقه الامامية، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. بقره/۲۸۳.

۳. و هو من فرائض الكفايات إذا كان هناك خلق قد عرفوا الحق و صاروا به شاهدين فإذا قام به إثنان سقط الفرض عن الباقيين كالصلاة على الجنائز، و قد يتعين الفرض فيه، و هو إذا لم يتحمل الشهادة إلا اثنان أو تحملها خلق و لم يبق منهم إلا اثنان، تعيين عليهما الأداء. الطوسي، أبو جعفر محمد بن حسن، المبسوط في فقه الامامية، محقق/اصحح: سيد محمد تقی كسفی، چاپ سوم، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ۱۳۸۷ هـ ق، ج ۸، ص ۱۸۷؛ قد يكون متعينا، و قد يكون من فروض الكفايات، اما المتعين فمثل ان يشهد بالشهادة اثنان فقط فيما لا يثبت الا بشاهدين، أو واحد منهما فيما يصح ثبوته بشاهد و يمين، أو يتحمل الشهادة جمع كثير، و يشهد بها خلق كثير، و لا يبقى منهم الى وقت الأداء إلا مثل الاثنتين، أو الواحد على الوجه الذي قدمناه، فإنه يتعين الفرض على الاثنتين أو الواحد، و اما انه قد يكون من فروض الكفايات، فمثل ان يعرف بحق، جمع كثير و خلق كثير، و يصيروا شاهدين به، فإذا أقام بأداء ذلك من يثبت بشهادته منهم ذلك، سقط الفرض عن الباقيين، كالصلاة على الميت. ابن براج، عبدالعزيز، جواهر الفقه، چاپ اول، قم، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۱ هـ ق، ص ۲۳۱.

۴. الشَّهيد الأول، محمد بن جمال الدين، الدروس الشرعية في فقه الامامية، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۳.

۵. الشَّهيد الثاني، زين الدين بن علي، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۸.

«ابن جنید، أبوصلاح، قاضی، ابن زهره و ابن حمزه استدلال کرده‌اند که اگر شهود برای

تحمل، دعوت نشده باشند ادای شهادت بر آنان واجب نخواهد بود.»^۱

این بر خلاف نظر «شهید ثانی» است که دعوت شدن و نشدن را برای تحمل شهادت در وجوب ادای آن بی‌تأثیر دانسته است.

اما نظر خود "صاحب جواهر" این است که در صورت دعوت از شاهد برای تحمل شهادت، واجب کفایی است و اگر دعوت نشده باشند، ادای آن اصلاً واجب نیست؛ مگر این که علم پیدا کند که ظلمی در کار است. اما در اموری که شهادت در نزد حاکم نیست، ادا واجب عینی است و کیفیت تحمل در آن موارد مداخلیتی ندارد.^۲

"صاحب ریاض" بر این عقیده است که اگر شهود، عادل نباشند و با شهادت آن‌ها امکان دارد که حق ثابت شود اگر چه حاکم و قاضی، ظالم باشند؛ در این صورت باید به عموم اعلان شود؛ اما اگر اعلان نکردند، اُجود ادای شهادت این افراد قبول و واجب است؛ زیرا امکان حصول عدالت آنان با توبه وجود دارد.^۳

"صاحب جواهر" در جواب ایشان می‌فرماید:

«كان الأُجود أيضا وجوب الشهادة عليهم إذا دعوا إليها و لو عند حاكم العدل.»^۴؛

اگر این افراد برای ادای شهادت دعوت شوند، بر آنان واجب است که گواهی دهند؛ حتی در نزد حاکم عادل.

"آیت الله خویی" نیز بر این نظریه‌اند که در وجوب ادای شهادت پس از تحمل آن و درخواست برای ادای آن اختلافی وجود ندارد و این زمانی است که ضروری برای شاهد به دنبال نداشته باشد و ظاهر آیات و روایات دلالت بر آن دارد که ادای شهادت "واجب عینی" می‌باشد و شاهد نمی‌تواند آن را کتمان کند، اگر چه بداند که مشهودله برای اثبات ادعای خود به دلیل دیگری تمسک می‌جوید. البته اگر حق، به طریق شرعی دیگری ثابت گردد، وجوب نیز ساقط می‌گردد.^۵

۱. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲. همان، ص ۱۸۶.

۳. و لو لم یکن الشهود عدولا فإن أمکن ثبوت الحق بشهادتهم و لو عند حاکم الجود وجب الإعلام أيضا للعموم و إلا فوجهان أُجودهما الوجوب لذلك مع إمكان حصول العدالة بالتوبة. الحائری الطباطبائی، سید علی بن محمد، ریاض المسائل، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۰.

۴. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۷.

۵. الموسوی الخویی، سید ابوالقاسم، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۱-۱۷۰.

از دیدگاه حنفیه در صورتی که تمامی شهود برای ادای شهادت دعوت شوند، حکم تحمل و ادای شهادت واجب کفایی است. پس اگر همه شهود از شهادت دادن امتناع ورزند؛ حق ضایع می‌شود؛^۱ به دلیل آیات شریفه :

۱- ﴿وَلَا يَأْبَ الشَّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾^۲؛ و چون گواهان احضار شوند، نباید خودداری ورزند.

۲- ﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾^۳؛ و شهادت را کتمان مکنید و هر

که آن را کتمان کند قلبش گناه کار است.

۳- ﴿وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ﴾^۴؛ و گواهی را برای خدا به پا دارید.

پس به موجب آیه اول: کتمان شهادت بعد از درخواست ادای آن، حرام است .

و در مورد آیه دوم: می‌توان گفت اظهار، ضد کتمان است و نهی از کتمان تحقق پیدا نمی‌کند؛ مگر به ادا که واجب است و خداوند بر ادای شهادت از جانب افرادی که تحمل آن را کرده‌اند، تأکید نموده است.

۱/۲/۷/۲/۴. ادای شهادت در حق الناس و حدود از دیدگاه حنفیه

حنفیه ادای شهادت در حق الناس را بر شهود واجب می‌داند و علت آن را درخواست صاحب حق از شاهد، یا ترس از ضایع شدن حق می‌داند، هر چند صاحب حق آگاه نباشد؛^۵ یعنی بدیهی است ادای شهادت، بهترین کمک است که هم مظلوم به حقش می‌رسد و هم ظالم از ظلم منع می‌شود.^۶

۱/۲/۷/۲/۴/۱. شرایط وجوب ادای شهادت در مذهب حنفیه

۱- ضرر و زیانی برای جان و مال و بدن و آبرو و خانواده‌اش نداشته باشد؛^۷ زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا يَضَارُّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ﴾^۸؛ و هیچ نویسنده و گواهی نباید زیان ببیند.

۱. الزیلعی الحنفی، فخرالدین، پیشین، ج ۴، ص ۲۰۷.

۲. بقره/۲۸۲.

۳. بقره/۲۸۲.

۴. طلاق/۲.

۵. الغنیمی الحنفی، عبدالغنی بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۵۴؛ ابن همام الحنفی، کمال‌الدین محمد بن عبدالواحد، پیشین، ج ۷، ص ۳۶۵.

۶. سابق، سید، فقه السنه، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۴ هـ ق، ج ۳، ص ۲۳۶.

۷. همان.

۸. بقره/۲۸۲.

۲- طلب مدعی (صاحب حق) به خاطر این که اگر در نزد کسی شهادتی وجود دارد و صاحب حق نمی‌داند و بیم از بین رفتن آن باشد؛ در این صورت بر شاهد لازم است که بدون درخواست و دعوتی (از جانب مشهودله) شهادت دهد.^۱

عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ الشُّهَدَاءِ؟ الَّذِي

يَأْتِي بِالشَّهَادَةِ قَبْلَ أَنْ يُسْأَلَهَا.»^۲ از زید بن خالد الجهنی روایت شده که پیامبر ﷺ

فرمودند:

«هان می‌خواهید که بهترین شاهدان را به شما معرفی کنم؟ کسی که پیش از آن که از

او بخواهند شهادت بدهد، خود به ادای شهادت اقدام کند.»

۳- بدانند که قاضی شهادت او را قبول می‌کند.

۴- ادای شهادت بر او واجب عینی شده باشد.

۵- دو نفر عادل شهادت به بطلان مشهودبه ندهند.

۶- قاضی عادل باشد.

۷- اگر می‌داند مقر از ترس، اقرار کرده، نباید شهادت دهد.

۸- مکان او نزدیک قاضی باشد، یعنی آن قدر دور نباشد که در یک روز نتواند به نزد خانواده‌اش برگردد.^۳

۱/۲/۷/۲/۴/۲ در اموری که موجب حد است

حنفیه می‌گوید:

۱. «سَبَبٌ وَجُوبَهَا طَلَبُ ذِي الْحَقِّ أَوْ خَوْفُ قَوْتِ حَقِّهِ فَإِنْ مِنْ عِنْدِهِ شَهَادَةٌ لَا يَعْلَمُ بِهَا صَاحِبُ الْحَقِّ وَ خَافَ قَوْتِ الْحَقِّ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَشْهَدَ بِمَا طَلَبَ.» ابن نجیم الحنفی، زین الدین، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۵۷؛ «و سَبَبٌ أَدَائُهَا إِمَّا طَلَبُ الْمُدْعِي مِنْهُ الشَّهَادَةَ، أَوْ خَوْفُ قَوْتِ حَقِّ الْمُدْعِي إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الْمُدْعِي كَوْنَهُ شَاهِدًا.» الرومی البابرتی، شمس الدین، پیشین، ج ۷، ص ۳۶۵؛ و إنما يشترط طلب المدعي.... إذا علم الشاهد الشهادة، و لم يعلم بها المدعي، و يعلم الشاهد أنه إن لم يشهد يضع حقه، فإنه يجب عليه الشهادة، و لا طلب ثمة. الغيتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۰۱؛ «و سَبَبٌ وَجُوبَهَا طَلَبُ ذِي الْحَقِّ أَوْ خَوْفُ قَوْتِ حَقِّهِ بَأَن لَمْ يَعْلَمْ بِهَا ذُو الْحَقِّ وَ خَافَ قَوْتَهُ لِمَهْ أَنْ يَشْهَدَ بِمَا طَلَبَ فَتَح.» ابن عابدین، محمد امین، پیشین، ج ۵، ص ۴۶۲-۴۶۱.

۲. الترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، محقق: بشار عواد معروف، بیروت، دار الغرب الإسلامی، ۱۹۹۸م، باب ۱۱ از ابواب الشهادت، ج ۴، ص ۱۱۷، ح ۲۲۹۵.

۳. ابن نجیم الحنفی، زین الدین، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۵۸.

«وَالشَّهَادَةُ فِي الْحُدُودِ يُخَيَّرُ فِيهَا الشَّاهِدُ بَيْنَ السَّتْرِ وَالْإِظْهَارِ وَالسَّتْرُ أَفْضَلُ»^۱؛

شاهد بین کتمان و ادای شهادت مخیر است، ولی مستور نگه داشتن و افشا نکردن این امور بهتر است؛ زیرا

پیامبر ﷺ فرمودند:

«مَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا، سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۲؛ هر کس عیب مسلمانی را بپوشاند، خداوند

عیب او را در دنیا و آخرت می‌پوشاند.

لذا بهتر است که شاهد در باب سرقت بگوید:

«أَخَذَ إِحْيَاءَ لِحَقِّ الْمَسْرُوقِ مِنْهُ، وَ لَا يَقُولُ: سَرَقَ. وَ لِأَنَّهُ لَوْ ظَهَرَ السَّرْقَةُ لَوَجِبَ الْقَطْعُ، وَ

الضَّمَانُ لَا يَجَامَعُ الْقَطْعَ فَلَا يَحْصُلُ إِحْيَاءُ حَقِّهِ»^۳؛

مال را می‌گیرم برای احیاء حق آن کسی مالش سرقت شده است و نگویید: "فالانی سرقت

کرده است"؛ در غیر این صورت قطع و ضمان واجب می‌شود و احیاء حق هم حاصل

نمی‌شود.

۱. الغنیمی الحنفی، عبدالغنی بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۵۴؛ الشیخ نظام وجماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۲؛ المرغینانی،

أبو الحسن برهان الدین، الهدایة فی شرح بدایة المبتدی، تحقیق: طلال یوسف، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۱۱۶؛ ابن

همام الحنفی، کمال الدین محمد بن عبدالواحد، پیشین، ج ۷، ص ۳۶۷.

۲. القزوینی، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، بیروت، دار الفکر، بی تا، باب ۵ از کتاب الحدود، ج ۲، ص ۸۵۰، ح ۲۵۴۴.

۳. المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۶؛ الغیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۰۴.

فصل دوم:

شهادت و شرایط آن

۲. شهادت و شرایط آن

۲/۱. اقسام شهادت

ملاک تقسیم بندی‌ها برای شهادت در کتاب‌های فقهی (امامیه - حنفیه) متفاوت است و به طور قطعی نمی‌توان یک معیار واحد را معرفی نمود. برخی از فقها بر اساس مصادیق و عده‌ای نیز بر اساس کیفیت ادا و نوع مشهود^۱ به و ... آن را تقسیم نموده‌اند.

۲/۱/۱. از منظر فقه‌های امامیه و حنفیه

فقه‌های امامیه^۱ شهادت را به دو قسم تقسیم کرده‌اند:

الف) شهادت در حقوق الله

ب) شهادت در حقوق الناس

۱. أن الحقوق ضربان، حق لله، و حق الآدمي. ابن إدريس، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۵؛ أن الحقوق ضربان حق لله، و حق لآدمي. الطوسی (شیخ الطائفة) أبو جعفر محمد بن حسن، المسوط فی فقه الإمامیه، پیشین، ج ۸، ص ۱۷۲؛ و هي قسمان حق الله سبحانه و حق للآدمي. المحقق الحلّي، نجم الدين جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۴، ص ۱۲۵؛ الحقوق قسمان أحدهما حقّ الله تعالى و الآخر حقّ الآدمي. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، تحرير الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامیه، چاپ اول، مشهد، مؤسسه آل البيت، بی تا، ج ۲، ص ۲۱۲؛ و الشهادات قسمان (الأول) حقّ الله تعالى (الثاني) حقّ الآدمي. ابن العلامة الحلّي، أبوبالغ محمد بن حسن بن يوسف بن مطهر، إيضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد، محقق / مصحح: سید حسین موسوی کرمانی، علی پناه اشتهاردی، عبدالرحیم بروجردی، چاپ اول، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ هـ ق، ج ۴، ص ۴۳۲-۴۳۱.

همه حدود حق الله هستند و هیچ یک از آن ها با شهادت زنان ثابت نمی شوند.^۱

دلیل آن را شیخ طوسی در "خلاف" اجماع می داند.^۲

برخی از فقها^۳ اسباب حدود را شش مورد دانسته است که عبارت اند از: ۱- زنا؛ ۲- توابع زنا (لواط و مساحقه)؛

۳- قذف؛ ۴- شرب خمر؛ ۵- سرقت؛ ۶- قطع الطریق (محاربه).

محمد جواد مغنیه نیز می گوید:

«و قال الفقهاء: ان أسباب الحد سبعة: الزنا، و ما يتبعه كاللواط و المساحقة و القيادة، و

القذف، و شرب الخمر، و السرقة، و قطع الطريق، و الإرتداد.»^۴

فقها می گویند: اسباب حدود هفت چیز است: زنا و آن چه توابع آن است؛ مانند: لواط و

مساحقه و قیادت و قذف و شرب خمر و سرقت و قطع الریق و ارتداد.

حق الله بر دو قسم است:

۱- زنا و لواط و سحوق: در فقه امامیه این سه مورد با شهادت چهار مرد عادل ثابت می شود و فقها درباره آن

اجماع دارند.^۵ اگر زنا موجب تازیانه باشد با شهادت دو مرد و چهار زن و نیز زناى موجب رجم با شهادت سه مرد

۱. حقوق الله تعالى كلها لا تثبت بشهادة النساء. الطوسی (الشیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، *الخلاف*، چاپ اول، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۰۷ هـ ق، ج ۶، ص ۲۵۱؛ فأما حقوق الله فجميعها لا مدخل للنساء. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، *المبسوط في فقه الإمامية*، پیشین، ج ۸، ص ۱۷۲؛ لا يقبل شهادة النساء في الحدود. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، *كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام*، محقق/مصحح: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۶ هـ ق، ج ۱۰، ص ۳۲۵.

۲. الطوسی (الشیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، *الخلاف*، پیشین، ج ۶، ص ۲۵۱.

۳. الزنا، و ما يتبعه، و القذف، و السرقة، و شرب الخمر، و قطع الطريق. الشَّهيد الثاني، زين الدين بن علي، *مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام*، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۲۶؛ الزنى و ما يتبعه و القذف و شرب الخمر و السرقة و قطع الطريق. المحقق الحلّي، نجم الدين جعفر بن حسن، *شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام*، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۶.

۴. مغنیه، محمد جواد، *فقه الإمام الصادق عليه السلام*، چاپ دوم، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۲۱ هـ ق، ج ۶، ص ۲۴۵.

۵. الشیخ المفید، محمد بن النعمان، *المقنعة*، ق چاپ دوم، م، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۰ هـ ق، ص ۷۲۷؛ ما لا يثبت إلا بأربعة رجال: كالزنا و اللواط و السحوق. الشَّهيد الثاني، زين الدين بن علي، *مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام*، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۴۵؛ أما الزنا و اللواط و السحوق فلا يثبت بدون أربع. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، *إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان*، محقق/مصحح: فارس حسون، چاپ اول، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۰ هـ ق، ج ۲، ص ۱۶۰؛ أما الزنا و اللواط و السحوق فلا يثبت بدون الأربع. المحقق الأردبیلی، أحمد بن محمد، پیشین،

و دو زن قابل اثبات است.^۱

۲- سایر حدود، مانند: سرقت و شرب خمر و ارتداد و کذب و با شهادت دو مرد عادل ثابت می‌شوند.^۲

۲/۱/۱/۱/۲. حنفیه

حنفیه حدود را حقّ الله می‌دانند و آن را پنج مورد برشمردند: ۱- حدّ الزنا؛ ۲- حدّ السرقة؛ ۳- حدّ شرب خمر ۴- حدّ قطاع الطريق؛ ۵- حدّ القذف؛ و مساحقه و لواط را جزء حدود نمی‌دانند.^۳ به عقیده‌ی آنها زنا فقط با شهادت چهار مرد ثابت می‌شود و دلیلشان هم آیات قرآن است که می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءٍ﴾؛ سپس چهار گواه نمی‌آورند.

۱۲ ج، ص ۴۴۱؛ ما لا یثبت إلا بأربعة رجال كالزنا واللواط والسحق. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۵.

۱. مشکینی، علی، قضا و شهادات، تهران، یاسر، ۱۳۵۹، ص ۱۲۵؛ و یثبت الزنا خاصةً بثلاثة رجال وامرأتین، و برجلین و أربع نساء، غیر أنّ الأخير لا یثبت به الرجم، و یثبت به الجلد، و لا یثبت بغير ذلك الشّهِيد الثانی، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام پیشین، ج ۱۴، ص ۲۴۷؛ و یثبت الزنی خاصةً بثلاثة رجال و امرأتین و برجلین و أربع نساء غیر أنّ الأخير لا یثبت به الرجم و یثبت به الجلد و لا یثبت بغير ذلك المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۵.

۲. و أمّا باقی حقوق الله تعالی کالسرقة و شرب الخمر و الردة فلا یثبت إلاّ بشاهدین. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۲؛ فیما عدا الزنا مما فیہ حدّ کالسرقة و شرب الخمر و الردة و القذف و لا یثبت إلاّ بشاهدین. ابن العلامة الحلّی، أبوطالب محمد بن حسن، پیشین، ج ۴، ص ۴۳۲؛ ما عدا الزنا ممّا فیہ حدّ کالسرقة أي حدّها و شرب الخمر و الردة و القذف و إن کان للناس فیہ و فی السرقة حقّ و لا یثبت شیء منه إلاّ بشاهدین ذکرین. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۲۵؛ و منه ما یثبت بشاهدین و هو ما عدا ذلك من الجنایات الموجبة للحدود کالسرقة و شرب الخمر و الردة. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۵.

۳. الجزیری، عبدالرحمن، سید محمد الغروی، یاسر مازح، الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت، چاپ اول، بیروت، دارالتقلین، ۱۴۱۹ هـ ق، ج ۵، ص ۱۸.

۴. یُشْتَرَطُ فِيهِ عَدَدُ الْأَرْبَعَةِ فِي الشُّهُودِ وَهُوَ الزَّانَا الْمَوْجِبُ لِلْحَدِّ السَّرْحَسِيُّ، مُحَمَّدٌ بْنُ أَحْمَدَ، بِبَيْتَيْنِ، ج ۱۶، ص ۱۱۴؛ أَوْ قَسَامُ الشَّهَادَةِ فَمِنْهَا الشَّهَادَةُ عَلَى الزَّانَا وَتَعْتَبَرُ فِيهَا أَرْبَعَةٌ مِنَ الرِّجَالِ. الشَّيْخُ نِزَامٌ وَجَمَاعَةٌ مِنْ عُلَمَاءِ الْهِنْدِ، بِبَيْتَيْنِ، ج ۳، ص ۴۵۱؛ الشَّهَادَةُ فِي الزَّانَا يَتَعْتَبَرُ فِيهَا أَرْبَعَةٌ مِنَ الرِّجَالِ. الْمَرْغِينَانِيُّ، أَبُو الْحَسَنِ بَرَهَانَ الدِّينِ، بِبَيْتَيْنِ، ج ۳، ص ۱۱۶؛ وَشَرَطَ لِلزَّانَا أَرْبَعَةَ رِجَالٍ. ابْنُ نَجِيمٍ الْحَنْفِيُّ، زَيْنُ الدِّينِ، الْبَحْرُ الرَّائِقُ شَرْحُ كَنْزِ الدَّقَائِقِ، بِبَيْتَيْنِ، ج ۷، ص ۶۰؛ الشَّهَادَةُ فِي الزَّانَا، يَتَعْتَبَرُ فِيهَا أَرْبَعَةٌ مِنَ الرِّجَالِ. الْغَنِيْمِيُّ الْحَنْفِيُّ، عَبْدِ الْغَنِيِّ بْنِ طَالِبٍ، بِبَيْتَيْنِ، ج ۴، ص ۵۵؛ وَنَصَابُهَا لِلزَّانَا أَرْبَعَةَ رِجَالٍ. الْمَوْلِيُّ، مُحَمَّدٌ بْنُ فَرَامِرْزِ بْنِ عَلِيٍّ، دَرَرُ الْحُكْمِ شَرْحُ غُرَرِ الْأَحْكَامِ، بِي جَاء، دَارُ إِحْيَاءِ الْكُتُبِ الْعَرَبِيَّةِ، بِي تَاء، ج ۲، ص ۳۷۱؛ وَشَرَطَ لِلزَّانَا أَرْبَعَةَ رِجَالٍ مِنَ الشُّهُودِ. الشَّيْخِيُّ زَادَهُ، عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، مَجْمَعُ الْأَنْهَارِ فِي شَرْحِ مَلْتَقَى الْأَبْحَرِ، بِيْرُوت، دَارُ إِحْيَاءِ التَّرَاثِ الْعَرَبِيِّ، بِي تَاء، ج ۲، ص ۱۸۶؛ الشَّهَادَةُ فِي الزَّانَا يَتَعْتَبَرُ فِيهَا أَرْبَعَةٌ مِنَ الرِّجَالِ. الْغَيْتَابِيُّ الْحَنْفِيُّ، أَبُو مُحَمَّدٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، بِبَيْتَيْنِ، ج ۹، ص ۱۰۴؛ فِي الشَّهَادَةِ بِالزَّانَا فَإِنَّهُ يَشْتَرَطُ فِيهَا عَدَدُ الْأَرْبَعَةِ. الْكَاسَانِيُّ الْحَنْفِيُّ، عَلَاءُ الدِّينِ أَبُو بَكْرٍ، بِبَيْتَيْنِ، ج ۶، ص ۲۷۷.

۵. نور/ ۴.

﴿وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ﴾^۱؛ و از زنان شوهردار

شما مسلمانان، کسانی که مرتکب عمل بسیار زشت زنا می‌شوند، چهار مرد از خودتان (مسلمانان) را بر آنان گواه گیرید.

که در این دو آیه لفظ (أربعة) بیان‌گر عدد و ذکوریت می‌باشد. حتی حنفیه پذیرفتن سه مرد و دو زن را برای اثبات زنا مخالف نص قرآن می‌دانند و برآند که عدد و معدود در آیه چهار مرد است.^۲

۳. در سایر حدود، شهادت دو مرد را لازم می‌دانند.^۳ دلیل آن را قول خداوند متعال می‌دانند که می‌فرماید:

﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾^۴؛ و دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید.

﴿وَاشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾^۵؛ دو تن عادل از خودتان را به شهادت گیرید.

۲/۱/۱/۲. شهادت در حق الناس

از منظر فقه‌های امامیه^۶ شهادت در حق الناس بر سه قسم است:

۲/۱/۱/۲/۱. اثبات حق با شهادت دو مرد

۲/۱/۱/۲/۱/۱ امامیه

حقوقی که برای اثبات آن، شهادت دو مرد لازم است:

۱. نساء/۱۵.

۲. الحصری، أحمد، پیشین، ج ۱، ص ۹۵.

۳. وَبَاقِي الْحُدُودِ شَهَادَةُ رَجُلَيْنِ. الموصلى البلدحى الحنفى، عبدالله بن محمود، الإختيار لتعليق المختار، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۳۵۶ هـ ق، ج ۲، ص ۱۴۰؛ بَيَقِيَةِ الْحُدُودِ تُقْبَلُ فِيهَا شَهَادَةُ رَجُلَيْنِ. الرومى البابتى، محمد بن محمد، پیشین، ج ۷، ص ۳۶۹؛ بقیة الحدود تقبل فيها شهادة رجلين. الغيتابى الحنفى، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۰۵؛ بقیة الحدود تقبل فيها شهادة رجلين. المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۶؛ وَلَبَقِيَةِ الْحُدُودِ رَجُلَانِ أَيْ وَشَرَطَ لَهَا شَهَادَةَ رَجُلَيْنِ. ابن نجيم الحنفى، زين الدين، پیشین، ج ۷، ص ۶۰؛ لَبَقِيَةِ الْحُدُودِ رَجُلَانِ. المولى، محمد بن فرامرز بن على، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۱.

۴. بقره/۲۸۲.

۵. طلاق/۲.

۶. فَأَمَّا حَقَّ الْآدَمِيِّ، فَإِنَّهُ يَنْقَسِمُ فِي بَابِ الشَّهَادَةِ ثَلَاثَةَ أَقْسَامٍ. ابن إدريس، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد، السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۵؛ فَأَمَّا حَقَّ الْآدَمِيِّ فَإِنَّهُ يَنْقَسِمُ فِي بَابِ الشَّهَادَةِ ثَلَاثَةَ أَقْسَامٍ. الطوسى (شيخ الطائفة)، أبو جعفر بن محمد بن حسن، المبسوط فى فقه الإمامية، پیشین، ج ۸، ص ۱۷۲؛ و أما حقوق الآدمي فثلاثة. المحقق الحلّى، نجم الدين جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فى مسائل الحلال والحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۵؛ و أما حقوق الآدمي فثلاثة. الشّهيد الثانى، زين الدين بن على، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۴، ص ۲۵۰؛ حَقَّ الْآدَمِيِّ وَ مَرَاتِبُهُ ثَلَاثٌ. الإصفهاني (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۲۶؛ حَقَّ الْآدَمِيِّ وَ مَرَاتِبُهُ ثَلَاثٌ. العلامه الحلّى، حسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام فى معرفة الحلال والحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۹.

حقوق النَّاسی که نه مال باشد و نه مقصود از آن مال باشد؛ از قبیل: ارتداد، قذف، شرب خمر، زکات و اسلام، بلوغ، ولاء، عفو از قصاص، طلاق، و نسب و رؤیت هلال و کالت و وصیت به شخص و با شهادت دو مرد، قابل اثبات هستند.^۱

ابن‌إدریس در سرائر^۲ و شیخ طوسی در مبسوط^۳ نیز معتقدند: «حقَّ النَّاسی که نه مال باشد و نه مقصود از آن مال باشد و اموری که مردان از آن مطلع می‌شوند؛ مانند: نکاح، خلع، طلاق، وصیت به

شخص، و کالت، آزاد نمودن بنده و نَسَب و ... با شهادت دو مرد ثابت می‌شود.»

و "محقق حلی"^۴ و "شهیدثانی"^۵ و "علامة حلی"^۶ و "ابن‌علامة"^۷ بر این عقیده هستند که آزاد کردن بنده و نکاح و قصاص با شهادت یک مرد و دو زن نیز اثبات می‌شود.

۲/۱/۱۲/۱۲. حنفیه

حنفیه در قصاص، شهادت دو مرد را لازم می‌دانند.^۸ دلیلشان آیات قرآنی است:

﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رَجَالِكُمْ﴾^۹ و دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید.

۱. الشَّهِيدَانِ، زين الدين بن علي، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۲.
۲. ابن‌إدریس، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۵.
۳. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، المسبوط فی فقه الإمامية، پیشین، ج ۸، ص ۱۷۲.
۴. المحقق الحلی، نجم الدين جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۵.
۵. الشَّهِيدَانِ، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۵۰.
۶. العلامة الحلی، حسن بن يوسف بن مطهر، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۲؛ العلامة الحلی، حسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال والحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۹.
۷. ابن‌العلامة الحلی، أبوبال محمد بن حسن، پیشین، ج ۴، ص ۴۳۲.
۸. وفي قسمٍ يُشترطُ فيه شَهَادَةُ رَجُلَيْنِ وَهُوَ الْقِصَاصُ. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۱۵؛ وَالْقِصَاصِ تُقْبَلُ فِيهَا شَهَادَةُ رَجُلَيْنِ. الشيخ نظام وجماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۱؛ والقصاص تقبل فيها شهادة رجلين. المرغيناني، أبوالحسن برهان الدين، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۶؛ وَالْقِصَاصُ رَجُلَانِ أَوْ شَرَطَ لَهَا شَهَادَةُ رَجُلَيْنِ. ابن‌نجيم الحنفی، زين الدين، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۶۰؛ والقصاص، تقبل فيها شهادة رجلين. الغنيمي الحنفی، عبدالغني بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۵۵؛ وَالْقَوْدِ رَجُلَانِ. محمد بن فرامرز بن علي، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۱؛ وَشَرَطَ لِلْقِصَاصِ رَجُلَانِ. الشيخی زاده، عبدالرحمن بن محمد، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۷؛ والقصاص تقبل فيها شهادة رجلين. الغيتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۰۵.
۹. بقره/۲۸۲.

۲/۱/۲/۲. اثبات حق با دو مرد و یا یک مرد و دو زن و یک شاهد و سوگند

۲/۱/۲/۲/۱. امامیه

حقوقی که برای اثبات آن‌ها گواهی دو مرد و یا یک مرد و دو زن و یک شاهد و سوگند لازم می‌باشد: امامیه، شهادت دو مرد و یا یک مرد و دو زن مُنصَّمًا^۱ را در امور مالی و یا حقوقی که منجر به مال می‌گردد؛ مانند: قرض؛ غصب؛ عقود معاوضات؛ مانند: "بیع، صرف، سلم، صلح و اجارات"، مساقات، رهن، وقف و جنایت موجب دیه عمدی باشد یا خطایی مثل جائفہ^۲ و کشتن عبد توسط شخص آزاد و ...^۳ پذیرفته است. محقق سبزواری، دلیل آن را عموم ادله شهادت و قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ﴾؛^۴ مردی را با دو زن، در دین می‌داند.^۵ به عقیده ایشان، کلیه دیون و اموال با این نوع گواهی قابل اثبات است.^۶

"محقق حلی" و "شهید ثانی" در وقف تردید کرده و می‌گویند:

«أظهره أنه يثبت بشاهد و امرأتين و بشاهد و يمينا»^۷؛

أظهر أن است که وقف با یک شاهد مرد و دو زن و یک شاهد و قسم ثابت می‌شود.

به اعتقاد فقهای امامیه، پیامبر در امور جزئی بر اساس یک شاهد مرد و یک سوگند قضاوت می‌کردند و دلیل‌شان روایات می‌باشد:

«عَنْ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَجَازَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَهَادَةَ شَاهِدٍ مَعَ يَمِينٍ

طَالِبِ الْحَقِّ إِذَا حَلَفَ أَنَّهُ الْحَقُّ»^۸؛^۹ ابی‌مریم از امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می‌کند که

ایشان فرمودند: «پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شهادت یک شاهد را به همراه سوگند مدعی اجازه

۱. شهادت مُنصَّمَه: انضمام شهادت زنان به مردان در موردی که این عمل صحیح باشد. مثل شهادت یک مرد و دو زن در اثبات دین و قرض و هر چیزی که جنبه‌ی مالی داشته باشد. «رک: مختاری مازندرانی، محمدحسین، علی اصغر مرادی، فرهنگ اصطلاحات فقهی، چاپ اول، تهران، انجمن قلم ایران، ۱۳۷۷ ه. ش، ص ۱۰۹».

۲. جائفہ زخمی (جراحی) است که به درون بدن برسد، از هر طرف که باشد، خواه از شکم، یا سینه، یا پشت، یا پهلو. «رک: فیض، علیرضا، مبایذی فقه و اصول، پیشین، ص ۳۱۱».

۳. الطوسی (شیخ الطائفه)، أبو جعفر محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیه، پیشین، ج ۸، ص ۱۷۲.

۴. بقره/۲۸۲.

۵. المحقق السبزواری، محمدباقر، پیشین، ج ۲، ص ۷۷۱.

۶. همان، ص ۷۷۰.

۷. المحقق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۶؛ الشَّهِيد الثَّانِي، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۵۶.

۸. الحرالعملي، محمد بن حسن، پیشین، باب ۱۴، ج ۲۷، ص ۲۶۷، ج ۹.

داده‌اند زمانی که قسم یاد کند که حق با اوست.»

ابن براج در "المهدّب" می‌نویسد:

«اول باید شاهی که مدعی، او را احضار کرده است شهادت دهد؛ سپس مدعی سوگند

بخورد.»^۱

اگر در ابتدا سوگند یاد کند واجب است بعد از شهادت شاهد، آن را اعاده کند.^۲

"صاحب جواهر" در توضیح این مطلب می‌فرماید:

«المدعی وظیفته البینه لا اليمين بالأصالة فإذا أقام شاهدا صارت البينة التي هي وظیفته

ناقصة و يتمها اليمين بالنص بخلاف ما لو قدم اليمين، فإنه ابتداء بما ليس له وظیفته.»^۳؛

اگر مدعی اول سوگند ادا نماید، ابتدا به چیزی شده که وظیفه او نیست؛ چون وظیفه

مدعی بینه است نه سوگند. وقتی شاهد، اقامه شهادت نمود؛ بینه ناقص است و بر اساس

این روایت، سوگند آن را تکمیل می‌کند.

۲/۱/۱/۲/۲۲ حنفیه

أبوحنيفة این نوع بینه (یک شاهد و سوگند) را قبول ندارد.^۴ استدلالش عبارت است از:

قرآن: نصّ قرآن ﴿وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ امْرَأَتَانِ ﴾؛ «و دو شاهد از مردان را به

شهادت طلبید. پس اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن را.» بیانگر دو شاهد مرد یا یک شاهد مرد و دو زن است و

حاکم به این نصّ قرآن ملزم است. در این نصّ، صفت و عدد شهود ظاهر است و اقتضای آیه وجوب امر خداوند

است و خداوند حاکم را ملزم به رعایت عدد و جنس شهود نموده است و تجویز نمودن به کمتر از عدد قرآنی،

مخالف قرآن است.

۱. و الترتیب فی ذلک مراعی بان یشهد للمدعی شاهده ثم یحلف. ابن براج، عبد العزیز، المهدّب، محقق/مصحح: جمعی از محققین و مصححین تحت إشراف شیخ جعفر سبحانی، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۰۶ هـ ق، ج ۲، ص ۵۶۲.

۲. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلی أحكام الإیمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۲.

۳. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۰، ص ۲۷۱.

۴. الحصری، أحمد، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۱؛ سابق، سید، پیشین، ج ۳، ص ۲۴۱.

۵. بقره/۲۸۲.

سنت: بر اساس حدیث نبوی: «البینة على المدعى و اليمين على المدعى عليه»^۱ یک شاهد و سوگند مدعی باطل است. بینة از آن مدعی است و سوگند از آن منکر است. و اگر یمین (سوگند) را از آن مدعی بدانیم، مخالف این حدیث است.^۲

قضاوت: قضاوت بر اساس یک شاهد و سوگند مدعی بدعت است و اگر بر این اساس حکم شود، نقض حکم واجب است و اول کسی که به این شیوه قضاوت کرد، معاویه بود و سنت نبی نبود.^۳

علمای حنفی گواهی دو مرد یا یک مرد و دو زن را برای اثبات برخی امور لازم می‌داند؛ مانند:

۱- رضاع؛^۴

۲- گریه طفل به هنگام ولادت برای ثبوت ارث؛^۵

ولی صاحبین^۶ شهادت یک زن را برای ثبوت ارث کافی می‌دانند؛^۷

۳- غیر از حدود و قصاص، جایی که حق مالی یا غیر مالی باشد؛ مانند: نکاح و طلاق و آزادکردن بنده و عدّه

و حواله و وقف و صلح و وکالت و وصیت و هبه، اقرار، ابراء و فرزند و ولادت و نسب و مانند این‌ها.^۸

و در امور ویژه زنان، مانند: ولادت، بکارت، عیوب باطنی زنان که مردان از آن مطلع نمی‌شوند، شهادت یک

زن را پذیرفته‌اند.^۹

۱. البیهقی، أبوبکر أحمد بن الحسین بن علی، پیشین، باب ۱۱ از کتاب الدعوی و البینات، ج ۲، ص ۴۶۰، ح ۲۱۷۳۵.

۲. الحصری، أحمد، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۱.

۳. همان، ص ۱۴۷-۱۴۶.

۴. سابق، سید، پیشین، ج ۳، ص ۲۴۲.

۵. همان؛ المولی، محمد بن فرامرز بن علی، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۲.

۶. منظور از صاحبین، أبویوسف و محمد از شاگردان أبوحنیفه هستند.

۷. الغنیابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۱۱؛ الشیخی زاده، عبد الرحمن بن محمد، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۷؛

ابن عابدین، علاءالدین محمد بن محمد امین، پیشین، ج ۷، ص ۴۸۷.

۸. سواءً كان الحق مالا أو غير مال مثل النكاح) و الطلاق و العتاق و العدة و الحوالة و الوقف و الصلح (و الوكالة و الوصية) و الهبة و الإقرار و الإبراء و الولد و الولاد و النسب و نحو ذلك المرغيناني، أبو الحسن برهان الدين، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۶؛ سواءً كان الحق مالا أو غير مال مثل النكاح) و الطلاق و العتاق و العدة و الحوالة و الوقف و الصلح (و الوكالة و الوصية) و الهبة و الإقرار و الإبراء و الولد و الولاد و النسب و نحو ذلك الرومی البابرتی، محمد بن محمد بن محمود، پیشین، ج ۷، ص ۳۷۰.

۹. و تقبل في الولادة و البكارة و العيوب بالنساء في موضع لا يطلع عليه الرجال شهادة امرأة واحدة. المرغيناني، أبو الحسن برهان الدين، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۷؛ و للولادة و البكارة و عيوب النساء فيما لا يطلع عليه رجل امرأة. ابن نجيم الحنفی، زين الدين، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۶۱؛ للولادة و استهلال الصبي للصلاة عليه و البكارة و عيوب النساء في موضع لا يطلع عليه الرجال امرأة واحدة. المولی، محمد بن فرامرز بن علی، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۲؛ و تقبل في الولادة و البكارة و العيوب بالنساء في موضع لا يطلع عليه الرجال شهادة امرأة واحدة. الغنيمي الحنفی، عبدالغنی بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۵۶؛ و تقبل شهادة النساء و حدهن فيما لا يطلع عليه الرجال كالولادة و البكارة و عيوب النساء. الموصلي البلدحي الحنفی، عبدالله بن محمود، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۰؛ و تقبل

اما برخی از فقهای حنفی، شهادت دو زن را برای احتیاط لازم می‌دانند^۱ و برخی شهادت یک مرد عادل را نیز پذیرفته‌اند و معتقدند: «شهادت مرد قوی‌تر از زن است و جایی که گواهی یک زن کافی باشد؛ پس شهادت دادن یک مرد سزاوارتر است.»^۲

هم‌چنین أبوحنیفه برای اثبات امور استثنایی، مانند: ولادت، گواهی آموزگار در امور مربوط به کودکان، ارزیابی کارشناس در اموری که تلف شده، خبر دادن از عزل وکیل، عیب مبیع و قول مترجم، شهادت یک مرد را کافی می‌داند.^۳

۲/۱/۱/۲/۳. اثبات حق با شهادت دو شاهد مرد و یک شاهد مرد و دو زن

حقوقی که با شهادت دو شاهد مرد و یک شاهد مرد و دو زن ثابت می‌شود:

امامیه بر آن است که شهادت زنان غالباً در اموری پذیرفته است که اطلاع یافتن مردان بر آن مشکل است. و یا از عیوبی است که مربوط به باطن زنان است و مردان بر آن اطلاع نمی‌یابند؛ مانند: ولادت، بکارت، قَرَن، رَتَق، ولادت، زنده به دنیا آمدن نوزاد و رضاع، البته شهادت مردان در این موارد مستقلاً یا به انضمام شهادت زنان پذیرفته است و استقلال زنان مانع شهادت مردان نیست.^۴ ابن ادریس در سرائر^۵ و شیخ طوسی در مبسوط^۶ برای اثبات این امور علاوه بر شاهدان مذکور، چهار زن را نیز اضافه نموده‌اند. در رضاع اختلاف است. شیخ طوسی در کتاب خِلاف و مبسوط خود، شهادت زنان را در رضاع پذیرفته است.^۷

عقیده‌ی علامه حلی نیز این است که رضاع با شهادت زنان به تنهایی پذیرفته است.^۸

في الولادة، و البكارة و العيوب بالنساء في موضع لا يطلع عليه الرجال شهادة امرأة واحدة. الغيتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۰۸.

۱. مجموعة من كبار أساتذة الفقه الإسلامي، پیشین، ج ۱۱-۱۲، ص ۳۵۳-۳۵۲.

۲. الشيخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۱.

۳. محمسانی، صبحی، فلسفه قانون گذاری در اسلام، ترجمه اسماعیل گلستانی، بی جا، کتابفروشی امید یزدانی، بی تا، ص ۳۱۰؛ سابق، سید، پیشین، ج ۳، ص ۲۴۱.

۴. التجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۷۲-۱۷۰.

۵. ابن ادریس، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۵.

۶. الطوسی (شیخ الطائفة)، ابو جعفر محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیة، پیشین، ج ۸، ص ۱۷۲.

۷. و لا تقبل في الرضاع أصلاً. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، الخلاف، پیشین، ج ۶، ص ۲۵۸؛ لا يقبل شهادة النساء في الرضاع أصلاً. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیة، پیشین، ج ۸، ص ۱۷۲.

۸. العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، تحرير الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۲.

و برخی برآنند که شهادت دو زن بر عیوب زنان، گریه طفل، نفاس، حیض، ولادت و رضاع کافی است و اگر دو زن نبود یک زن مسلمان امین هم می‌تواند گواهی دهد.^۱

محقق حلی معتقدند:

«شهادت زنان به تنهایی در آنچه مردان بر آن نمی‌توانند اطلاع یابند؛ مانند: عذرها و

عیوب باطنی زنان قبول می‌شود.»^۲

آیه الله خوبی در مبانی تکملة المنهاج^۳ و یحیی بن سعید حلی در الجامع للشرایع،^۴ اعتقادشان بر این است که

عذرها و عیوب باطنی زنان با شهادت چهار زن به تنهایی قابل اثبات است.

فقهای امامیه، شهادت یک زن برای اثبات ربع وصیت کافی می‌دانند.^۵

صاحب کنزالفوائد معتقد است: «این موارد با یک مرد هم قابل اثبات است و وجه اقرب این است که مرد

کامل‌تر از زن است. زمانی که آن با چیز ضعیف‌تر، ثابت می‌شود؛ پس ثبوتش با چیزی که قوی‌تر می‌باشد،

سزاوارتر است.»^۶

۱. عمانی، حسن بن علی بن ابی‌عقیل، *حیة ابن‌ابی‌عقیل و فقہه، محقق / مصحح*: گروه پژوهش مرکز المعجم الفقہی، چاپ اول، قم، مرکز معجم فقہی، ۱۴۱۳ هـ ق، ص ۵۰۷.

۲. المحقق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، *نکت النہایة*، محقق: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۲ هـ ق، ج ۲، ص ۶۲.

۳. الموسوی الخویی، سید ابوالقاسم، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۸-۱۵۷.

۴. الحلی، یحیی بن سعید، *الجامع للشرایع*، محقق: جمعی از محققین تحت إشراف شیخ جعفر سبحانی، چاپ اول، قم، مؤسسه سیدالشهداء العلمیه، ۱۴۰۵ هـ ق، ص ۵۴۲.

۵. و امرأة واحدة في ربع الوصية. المحقق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، *المختصر النافع فی فقه الإمامیة*، چاپ ششم، قم، مؤسسه المطبوعات الدینیة، ۱۴۱۸ هـ ق. ج ۲، ص ۲۸۸؛ و تقبل شهادة امرأة واحدة في ربع الوصية. ابن‌إدریس، أبوجعفر محمد بن منصور بن احمد، *السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی*، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۸؛ و واحدة في الربع. الحلی، یحیی بن سعید، *الجامع للشرایع*، پیشین، ص ۵۴۳؛ تقبل شهادة المرأة الواحدة ربع الوصية. الموسوی الخمینی، سید روح الله، *تحرير الوصیة*، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۸؛ و تقبل شهادة امرأة واحدة في ربع الوصية. المحقق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، *نکت النہایة*، پیشین، ج ۲، ص ۶۲؛ لو شهد امرأة بالوصية بالمال ثبت الربع. العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، *تحرير الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامیة*، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۳؛ و تقبل شهادة المرأة الواحدة و في ربع الوصية. الشہیدالثانی، زین الدین بن علی، *مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام*، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۵۹؛ و شهادة امرأة واحدة في ربع الوصية. ابن‌براج، عبد الغزیز، *المهذب*، پیشین، ج ۲، ص ۵۵۹.

۶. أنه یثبت بشهادة الرجل الواحد ربع میراث المستهل و ربع الوصية، و وجه القرب ان الرجل أكمل من المرأة. و إذا ثبت ذلك بالأضعف فتبوتہ بالأقوی أولى. الحسینی العمیدی، سید عمیدالدین بن محمد، *کنز الفوائد فی حل مشکلات الفوائد*، محقق امصحح: محی الدین واعظی، حاج کمال کاتب، جلال اسدی، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۶ هـ ق، ج ۳، ص ۵۵۱-۵۵۰.

برخی از فقهای امامیه نیز معتقدند که با گواهی دو زن، نصف ارث و وصیت ثابت می‌شود؛^۱ به دلیل روایت ابن سنان:^۲

«ابن سنان عن أبي عبد الله: قَالَ: تَجُوزُ شَهَادَتُهُمَا فِي النِّصْفِ مِنَ الْمِيرَاثِ.» ابن سنان از امام جعفر صادق عليه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «شهادت دو زن در نصف میراث جایز است.»

و همچنین برای اثبات تمام ارث، شهادت چهار زن لازم است^۳ و شهادت یک زن قابله بر گریه طفل در ارث بردن ربع میراث نوزاد جایز است.^۴ عده‌ای از فقها بر این عقیده هستند که با شهادت یک مرد و دو زن و نیز با شهادت زنان و یک قسم، دیون و اموال قابل اثبات هستند.^۵ محقق حلی قائل به پذیرش شهادت زنان به تنهایی در دیون و اموال است.^۶

۲/۱/۱/۲/۳/۱. ادله حجیت شهادت مردان

ادله حجیت شهادت مردان در اموری که شهادت زنان منفرداً قبول است:

در ادله‌ای که شهادت زنان به تنهایی مورد قبول گردیده است، بیانی از عدم اعتبار شهادت مردان در امور

۱. و شهادة امرأتين في نصف ميراث المسهل و نصف الوصية. المحقق الحلي، نجم الدين جعفر بن حسن، نكت النهاية، پیشین، ج ۲، ص ۶۲؛ و لو شهد اثنتان بالوصية بالمال ثبت النصف و كذا البحث في ميراث المستهل. العلامة الحلي، حسن بن يوسف بن مطهر، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۳؛ و شهادة امرأتين في نصف ميراث المستهل و نصف الوصية. ابن براج، عبد العزيز، المهذب، پیشین، ج ۲، ص ۵۵۹؛ و اثنتين في النصف. الحلي، يحيى بن سعيد، الجامع للشرائع، پیشین، ص ۵۴۳.
۲. الحر العاملي، محمد بن حسن، پیشین، باب ۲۴، ج ۲۷، ص ۳۶۴، ح ۴۵.
۳. و تقبل شهادة المرأة الواحدة في ربع ميراث المستهل و في ربع الوصية و كل موضع تقبل فيه شهادة النساء لا يثبت بأقل من أربع. المحقق الحلي، نجم الدين جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۶؛ كل موضع يقبل فيه شهادة النساء لا يثبت بأقل من أربع. العلامة الحلي، حسن بن يوسف بن مطهر، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۲.
۴. و تقبل شهادة القابلة وحدها في استهلال الصبي في ربع ميراثه. المحقق الحلي، نجم الدين جعفر بن حسن، نكت النهاية، پیشین، ج ۲، ص ۶۲؛ و شهادة القابلة وحدها في استهلال الصبي في ربع ميراثه. ابن براج، عبد العزيز، المهذب، پیشین، ج ۲، ص ۵۵۹؛ و تقبل شهادة القابلة وحدها، إذا كانت بشرائط العدالة، في استهلال الصبي، في ربع ميراثه بغير يمين. ابن إدريس، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد، السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۸.
۵. و تقبل شهادة امرأتين مع رجل في الديون و الأموال و شهادة امرأتين مع اليمين. المحقق الحلي، نجم الدين جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۶؛ يقبل شهادة امرأتين مع رجل في الديون و الأموال و شهادة امرأتين مع اليمين. العلامة الحلي، حسن بن يوسف بن مطهر، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۲؛ و تقبل شهادة النساء في الأموال و الديون منظمات الى رجل أو يمين. ابن العلامة الحلي، أبوبال محمد بن حسن، پیشین، ج ۴، ص ۴۳۵.
۶. المحقق الحلي، نجم الدين جعفر بن حسن، نكت النهاية، پیشین، ج ۲، ص ۶۱.

مذکور وجود نداشت و مفهومی نیز در دست نیست تا دلالت بر عدم قبول شهادت مردان بنماید؛ بلکه این ادله تنها بیانگر موارد جواز شهادت زنان به صورت جدا و مستقل از مردان می‌باشد، و الاً برای قبول شهادت مردان مانعی وجود ندارد.

بنابراین اصل در شهادت این است که شهادت مردان در تمامی امور مورد قبول است.^۱ هرگاه مردی به طور عمدی و غیر مجاز و بدون ضرورت بر امور زنان اطلاع پیدا کند از عدالت خارج می‌شود؛ ولی اگر به طریق صحیح و مجاز بر آن مطلع شود و یا به طریقی غیر مجاز آگاهی یابد، به گونه‌ای که مربوط به قبل از زمان عدالتش باشد و یا به صورت غیرعمدی مطلع شود، اشکالی در قبول شهادت او نخواهد بود؛ بنابراین در این امور شهادت مردان نیز پذیرفته می‌شود که لازمه‌ی این قبول، پذیرش شهادت مردان به انضمام زنان است.^۲

۲/۲. ارزش شهادت

۲/۲/۱. حقوقی

ماده ۱۶۰ ق.م.ا. از شهادت به عنوان یکی از ادله اثبات جرم در امور کیفری^۳ نام برده است. قانون‌گذار اسلام در زمینه اثبات حق و آگاهی قاضی از وجود حق، طُرُق^۴ را در نظر داشته و به آن اعتبار بخشیده است که از آن جمله شهادت است.^۵ ملاک کلی در این طُرُق و همچنین در شهادت، عدم ذهاب حق افراد است.^۶

۱. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۷۱.

۲. همان، ص ۱۷۲.

۳. اقرار، شهادت، قسامه و سوگند در موارد مقرر قانونی و علم قاضی.

۴. اقرار، شهادت، قسامه، علم قاضی.

۵. قاسمی حامد، عباس، *تحلیل حقوقی شهادت در مذهب امامیه*، چاپ اول، تهران، ققنوس، ۱۳۸۰، ص ۱۰۳.

۶. مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ هَلْ تَجُوزُ شَهَادَةُ أَهْلِ مِلَّةٍ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ؟ قَالَ: نَعَمْ إِذَا لَمْ يُوجَدْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ جَازَتْ شَهَادَةُ غَيْرِهِمْ إِنَّهُ لَا يَصْلِحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحَدٍ مُحَمَّدٌ بِنِ مَسْلَمٍ مِي فَرَمَائِدُ: «از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤال نمودم آیا شهادت اهل دینی غیر دین او مجاز است؟ فرمود: بله هنگامی که از اهل دینشان نباشد شهادت غیر ایشان نافذ است به درستی که حق هیچ کس صلاح نیست از دست برود. «ر.ک: الحرالعالمی، محمد بن حسن، پیشین، باب ۲۰ از احکام الوصایا، ج ۱۹، ص ۳۱۰، ح ۳».

ارزش و اعتبار شهادت بیشتر به این خاطر است که متهم عمل ارتكابی خود را انکار کرده و به آن اقرار نمی‌کند^۱ و فقط در موردی که قول تخفیف مجازات به او داده شود لب به اقرار می‌گشاید؛^۲ بنابراین به وجود دلیل دیگری که او را در حال ارتكاب جرم مشاهده و رؤیت کرده باشد نیاز است^۳ و آن شهادت می‌باشد که وسیله‌ای مهم برای اثبات جرم است.^۴

شهادت به عنوان دلیل شرعی و قانونی نیز اعتبار شده است؛ در صورت اجتماع شرایط و نداشتن دلیل بر بطلان شهادت شهود، قاضی ملزم است بر اساس آن عمل کند؛ حتی اگر موجب اقناع وجدانی نگردد، بلکه حتی موجب ظن شخصی او نیز نباشد.^۵

۲/۲/۱/۱. شهادت در صدر اسلام

در صدر اسلام نیز گواهی اهمیتی خاصی داشت. تعدد شهود، عدالت شهود، استماع شهود، توسط قاضی پذیرفته و مرسوم گشت. تعداد شهود بر حسب جرایم مختلف و بر حسب جنسیت از دو تا چهار نفر مشخص شد. استفاده از دو شاهد و لو آن که قاضی، خود ناظر و شاهد امری باشد، ضروری بود.

امام محمد غزالی در الإحیاء می‌نویسد: "روزی عمر روی منبر با اصحاب رأی زنی می‌کرد از آنان می‌پرسید: آیا اگر امام، خود ناشایستی را ببیند می‌تواند حد جاری کند؟ امام علی علیه السلام یادآور شد که تنها دیدن یک نفر بسنده نیست و بایستی دو عادل به آن گواهی دهند.^۶

زمانی که شریح قاضی در کوفه نایب حضرت علی علیه السلام بود، زره حضرت گم شده بود. بعد از چند روز تفحص، آن را در دست یک مرد یهودی دید. در مقام مطالبه برآمد. یهودی ادعای حضرت را قبول ننمود و قضاوت این امر به شریح قاضی واگذار شد. مورد دعوی در دادگاه طرح گردید و حضرت برای اثبات مالکیت خود استناد به شهادت حسنین علیه السلام و مقدار نمود. شریح، شهادت حسنین را از لحاظ خویشاوندی و قرابت با حضرت رد نمود و نیز شاهد واحد را برای اثبات دعوی کافی ندانست و فوراً حکم به ردّ دعوی داد. کلیمی از

۱. خالقی، علی، آیین دادرسی کیفری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهردانش، ۱۳۹۰ ه. ش، ص ۴۱۴.

۲. دیانی، عبدالرسول، ادله اثبات دعوا در امور مدنی و کیفری، چاپ سوم، بی‌جا، تدریس، ۱۳۸۷ ه. ش، ص ۱۶۴.

۳. خالقی، علی، پیشین، ص ۴۱۴.

۴. دیانی، عبدالرسول، پیشین، ص ۱۶۴.

۵. معاونت آموزش قوه قضائیه مرکز تحقیقات فقهی، مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور کیفری، چاپ اول، تهران، قوه قضائیه، ۱۳۸۸، ج ۸، ص ۴۴-۴۵.

۶. گروهی از مؤلفان، پیشین، ص ۱۳۶.

مشاهده اجرای عدالت در دین اسلام بلافاصله مسلمان شد و زره را به حضرت تسلیم نمود.^۱

۲/۲/۲. ارزش شهادت در آیات و روایات

در قرآن کریم نیز آیاتی وجود دارند که ارزش و اعتبار شهادت را مشخص می‌نمایند. اهمیت این مطلب از این جهت است که با توجه به این که قرآن، مهم‌ترین منبع احکام دین اسلام است، استناد به برخی از آیات که در مقام بیان ارزش شهادت می‌باشد، بسیار حائز اهمیت است. با بررسی و دقت نظر در برخی آیات می‌توان به جوانب ارزش‌گذاری به شهادت شهود پی‌برد. حال به بررسی برخی از این آیات می‌پردازیم:

آیات

۱- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۲؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است، و از خدا پروا دارید، که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

«فاضل مقداد» در بررسی این آیه می‌فرماید:

«این آیه مشتمل بر نکات زیر است:

الف) همه کارهای انسان باید برای رضای خداوند باشد؛

ب) شهادت باید بر مبنای عدالت واقع شود؛ چرا که قوام و دوام دنیا و آخرت بر پایه‌ی عدل استوار است؛

ج) از عبارت ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ﴾ فهمیده می‌شود که خداوند امر فرموده که خصومت و دشمنی گروهی نباید موجب شود که عدالت را رعایت نکنید. لذا تأکید درباره‌ی عدل در مقام شهادت از آن فهمیده می‌شود؛

د) در آیه‌ی شریفه اقامه‌ی شهادت و گواهی دادن سفارش شده است تا مصالح بندگان

۱. سرشار، محمود، "شهادت در امور مدنی و کیفری"، مجله کانون وکلا، سال پنجم، ش ۲۹، ۱۳۳۱ ه ش، ص ۷.

۲. مائده/۸.

خدا رعایت شود.»^۱

۲- ﴿بَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلَوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾^۲؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خودتان یا [به زیان] پدر و مادر و خویشاوندان [شما] باشد. اگر [یکی از دو طرفِ دعا] توانگر یا نیازمند باشد، باز خدا به آن دو [از شما] سزاوارتر است. پس، از پی هوس نروید که [در نتیجه از حق] عدول کنید و اگر به انحراف گرایید یا اعراض نمایید، قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

«صاحب کنزالعرفان» در خصوص این آیه نکات زیر را بیان داشته است:

«الف) خداوند در این آیه می‌خواهد افراد در اقامه شهادت، بر عدالت مراقبت داشته باشند؛

ب) شهادت باید برای رضای خداوند تعالی باشد؛

ج) از عبارت ﴿وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ﴾ فهمیده می‌شود که انسان جهت احقاق حق، باید به ضرر خودش نیز اقرار نماید؛ چرا که شهادت برای بیان و روشن سازی حق می‌باشد و فرقی ندارد که این شهادت، به ضرر خود شاهد یا دیگری باشد و نیز تفاوتی نمی‌کند که مشهوده یا مشهود علیه، انسانی تنگ‌دست باشد یا توانگر و بر انسان است که در شهادت دادن به دنبال منفعت شخصی نباشد و شهادت وی به منظور ترحم به فقیر و یا تمایل به انسان توانگر نباشد.»^۳

روایات

۱- صحیح محمد بن حمران عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

«قُلْنَا: أَمْ تَجُوزُ شَهَادَةَ النِّسَاءِ فِي الْحُدُودِ؟ فَقَالَ: فِي الْقَتْلِ وَحْدَهُ أَنْ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ يَقُولُ

۱. السیوری الحلّی، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، چاپ اول، قم، انتشارات مرتضوی، ۱۴۲۵ هـ. ق، ج ۲، ص ۳۹۴-۳۹۳.

۲. نساء/۱۳۵.

۳. السیوری الحلّی، مقداد بن عبدالله، پیشین، ج ۲، ص ۳۸۶-۳۸۵.

لَا يَبْطُلُ دَمٌ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ؛^۱ محمد بن حمران می‌فرماید: «به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض

نمودیم: آیا شهادت زنان در حدود مجاز است؟» فرمود: «تنها در قتل به درستی که

امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرمود: «خون مرد مسلم باطل نمی‌شود.»

۲- حسنه حلبی عن أبي عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ قال:

«سَأَلْتُهُ عَنْ شَهَادَةِ النِّسَاءِ فِي الرَّجْمِ فَقَالَ إِذَا كَانَ ثَلَاثَةٌ رِجَالٍ وَ امْرَأَتَانِ.»^۲ حلبی

می‌فرماید: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره شهادت زنان در موضوع رجم پرسیدم. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ

در جواب فرمود: هرگاه سه مرد و دو زن شهادت دهند، رجم ثابت می‌شود.

البته روایات و آیات بسیاری در خصوص ارزش شهادت در مورد موضوعات (وصیت، طلاق، زنا، دین و...) وجود دارد که در این مبحث به همین تعداد بسنده می‌کنیم.

۲/۲/۳. ارزش شهادت از دیدگاه فقهای امامیه

می‌توان گفت: جایگاه شهادت در بین ادله اثبات در قضاوت بعد از اقرار، قرار گرفته است. حتی بعضی از فقها

شهادت را قوی‌ترین دلیل و طریق اثبات در قضاوت دانسته‌اند؛ زیرا آن‌ها در حجیت و لزوم عمل به مقتضای آن

در حدود و قصاص و اموال و ... متفق هستند و اختلافی میان آن‌ها صورت نگرفته است؛^۳ مثلاً اگر در خون،

شاهدی وجود نداشت تا شهادت دهد با وجود لوث (شبه دلیلی بر درستی مدعی)^۴ و قسم‌های طرف مقابل،

قصاص قابل اثبات است و در اموال نیز شهادت دو مرد ذمی عادل (در دینشان باشند) در هنگام ضرورت و زمانی

که دو مرد عادل مسلمان در آن جا وجود نداشته باشد، در امر وصیت مقبول خواهد بود.^۵

شهادت در فقه و حقوق اسلامی از اهمیت زیادی برخوردار است. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این زمینه می‌فرماید:

۱. الحرّ العاملي، محمد بن حسن، پیشین، باب ۲۴ از کتاب الشهادت، ج ۲۷، ص ۳۵۰، ح ۱.

۲. همان، ح ۳.

۳. ایواز، محمود، تفاوت‌های زن و مرد در احکام شهادت در فقه اسلامی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۶،

ص ۱۱.

۴. «و أمّا القسامه فتثبت مع اللوث واللوث أمانة بها صدق المدعى». «ر.ک: الشّهِيد الثاني، زين الدين بن علي، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، پیشین، ج ۱۰ (کتاب القصاص)، ص ۷۲.»

۵. المحقق الحلي، نجم الدين جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، پیشین، ج ۲ (کتاب الوصايا)، ص ۱۹۱؛

النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۲۸ (کتاب الوصايا)، ص ۳۴۸-۳۴۷؛ الموسوی‌الخمينی، سید روح الله، تحرير الوصیة، پیشین، کتاب الوصیة، ج ۲، ص ۱۰۸، مسئله ۶۳.

«مَنْ كَتَمَ شَهَادَةً أَوْ شَهِدَ بِهَا لِيَهْدِرَ بِهَا دَمَ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ أَوْ لِيَتَوَى بِهَا مَالَ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِوَجْهِهِ ظُلْمَةٌ مَدَّ الْبَصَرَ وَ فِي وَجْهِهِ كُدُوحٌ تَعْرِفُهُ الْخَلَائِقُ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ.»^۱

کسی که شهادت را کتمان کند، یا طوری شهادت دهد تا به وسیله آن، خون مسلمانی ریخته شود یا مال مسلمانی را به دست آورد، در قیامت با روسیاهی محسور خواهد شد و بر صورتش زخمی نمایان خواهد بود که خلائق او را با اسم و نسب خواهند شناخت.

برخی از فقها در بحث شهادت فرموده‌اند:

«قاضی در صورت شک در شهادت، مستحب است بین شهود فاصله بیندازد و از هر یک جداگانه از مشخصات و جزئیات قضیه سؤال کند.^۲ لکن در صورت جداکردن آن‌ها از یکدیگر چه بسا دروغ یا اشتباهشان در شهادت آشکار شود برخلاف زمانی که با هم شهادت می‌دادند.^۳ پس در صورتی که بین گفته‌های آنان ناهماهنگی باشد، شهادتشان مورد پذیرش واقع نمی‌شود.»^۴

امام خمینی قدس سره می‌فرماید:

«حکم الحاكم تبع للشهادة»^۵

حکم حاکم به تبع شهادت است.

این تعبیر در بین فقهای امامیه شایع است؛^۶ یعنی اگر شهادت با تمام شرایطش تحقق پیدا کرده باشد، حکم ظاهراً و واقعاً نافذ است.

۱. العلامة المجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، چاپ دوم، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ هـ ش، باب شهادة الزور، ج ۱۰۱، ص ۳۱۱، ج ۹.
۲. الشَّهِيد الثاني، زين الدين بن علي، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، پیشین، ج ۳، ص ۹۰.
۳. الموسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، کتاب القضاء، چاپ اول، قم، دار القرآن الکریم، ۱۳۴۱ هـ ق، ص ۲۱۴.
۴. الشَّهِيد الثاني، زين الدين بن علي، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، پیشین، ج ۳، ص ۹۱.
۵. الموسوی الخمينی، سید روح الله، تحرير الوسيلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۸.
۶. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام، پیشین، ج ۳، ص ۵۰۳؛ العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۸؛ ابن العلامة الحلّي، أبوبال محمد بن حسن، پیشین، ج ۴، ص ۴۴۴؛ الشَّهِيد الثاني، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۶۲؛ النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۹؛ الموسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، کتاب الشهادات، پیشین، ص ۳۲۵؛ الموسوی الشيرازي، السيد محمد باقر، الفقه الإسلامي في بيان المسائل الشرعية، چاپ اول، مشهد، مؤسسة الإمام صاحب الزمان عليه السلام، ۱۴۲۱ هـ ق، ص ۵۶۲؛ الطوسی (شیخ الطائفة)، أبوجعفر محمد بن حسن، الخلاف، ج ۶، ص ۲۵۵؛ المحقق الحلّي، نجم الدين جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۷.

۲/۲/۴. ارزش شهادت در مذهب حنفیه

حنفیه در مورد ارزش شهادت می‌گوید:

«هرگاه تمام شرایط شهادت فراهم شد و معنای آن کامل شد، بر قاضی لازم است که به

مقتضای آن ترتیب اثر دهد.»^۱

زیرا خداوند متعال فرموده است:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾^۲ ای داود، ما تو را خلیفه

روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن.

ثبوت احکام بر شهادت مترتب است^۳ و حجت شرعی می‌باشد و الزام‌آور می‌شود.

هر چند بر اساس نصوص شرعی و اجماع باید به مقتضای آن عمل شود، قاضی مأمور به حق است و شهادت

نیز کاشف و ناظر حق است.

علت پذیرش شهادت به عنوان بینه بر حق این است که:

۱- منازعات و دعوی بین مردم زیاد است و بینه‌ای که موجب علم باشد و در دعاوی به کار آید، اقامه‌اش

مشکل است؛ در نتیجه باید بر اساس شهادت حکم کرد.

۲- شرع، شهادت شهود را حجت دانسته است و قضا بر اساس آن واجب است؛ هر چند احتمال کذب وجود

داشته باشد.^۴

۲/۲/۵. تشخیص ارزش شهادت

در مورد ارزش گواهی گواهان در نظام‌های حقوقی مختلف دو دیدگاه ابراز شده است:

دیدگاه اول: آن که قاضی پس از استماع شهادت شهود، الزاماً باید به مقتضای آن رأی دهد و نمی‌تواند در آن

تردید نموده یا برای آن تعیین ارزش نماید.

دیدگاه دوم: گواهی وسیله‌ای است برای اثبات دعاوی و راهی بر جستجوی حق و حقیقت و رسیدن به آن.

پس بر قاضی است که آن را با وجدان خود بسنجد و مورد ارزیابی قرار دهد و چنان‌چه علم و اطمینان به صحت

۱. الحصری، أحمد، پیشین، ج ۱، ص ۹۱.

۲. ص ۲۶.

۳. الکاسانی‌الحنفی، علاء‌الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۸۲.

۴. الحصری، أحمد، پیشین، ج ۱، ص ۹۱.

آن پیدا کرد، به مقتضای آن رأی دهد و فصل خصومت کند؛ در غیر این صورت، به آن ترتیب اثر ندهد. این نظر مورد تأیید قوانین جدید است.^۱

بنابراین در نظام فعلی قضایی ایران در دعاوی حقوقی، گرچه گواهی گواهان محدودیتی از لحاظ میزان و مشهودبه ندارد؛ ولی تشخیص ارزش شهادت شهود به نظر قاضی دادگاه است.^۲ در مسائل حقوقی - جزایی در مورد ارزش گواهی یا اهمیّت قرائن و اوضاع و احوال موجود، قاضی اختیار کامل دارد؛^۳ یعنی می‌تواند شهادت یک نفر را درست و قانع کننده بداند، ولی شهادت ده نفر طرف مقابل را ردّ کند و تلقینی بشناسد.^۴

در ماده ۱۷۶ ق.ا.م. و ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م. نیز به این مسأله اشاره کرده است.

ماده ۱۷۶ ق.ا.م.:

«در صورتی که شاهد، واجد شرایط شهادت شرعی نباشد، اظهارات او استماع می‌شود
تشخیص میزان تأثیر و ارزش این اظهارات در علم قاضی در حدود اماره قضایی با دادگاه
است.»^۵

ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م.:

«تشخیص ارزش و تأثیر گواهی با دادگاه است.»^۶

ملاک در عمل قضات این است که برای آن‌ها از اظهارت شهود، با توجه به کلیه اوضاع و احوال و قوانین،
اطمینان عادی به صدق گفتار شان حاصل شود.^۷ اگر قاضی علم داشته باشد که شهود حقیقت را بیان نمی‌کنند،
نباید شهادت آن‌ها را بپذیرد.^۸

ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م. می‌گوید:

«در کلیه امور حقوقی، دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوا، هر

۱. همان، ص ۳۲۰-۳۱۹.

۲. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، دانشنامه حقوقی، پیشین، ج ۵، ص ۱۹۵.

۳. هدایتی، محمدعلی، آیین دادرسی کیفری، چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران، بی‌تا، ص ۶۵.

۴. مدنی، سید جلال‌الدین، پیشین، ص ۲۰۹.

۵. ماده ۱۷۶ ق.ا.م.

۶. منظور از تشخیص ارزش و تأثیر گواهی بررسی شرایط شهادت می‌باشد. «ر.ک: زراعت، عباس، آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی
انقلاب در امور مدنی، چاپ اول، تهران، خط سوم، ۱۳۷۹، ص ۵۰۵.»

۷. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، دانشنامه حقوقی، پیشین، ج ۵، ص ۱۹۵.

۸. زراعت، عباس، حقوق جزای اختصاصی (۱) جرایم علیه اشخاص، چاپ اول، تهران، فکرسازان، ۱۳۸۴ ه.ش، ص ۲۳۸.

گونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد انجام خواهد داد.»

به همین دلیل است که دادگاه می‌تواند بدون این که عمل او جنبه بازپرسی پیدا کند و از بی‌طرفی خارج شود، با طرح سؤالات متعدد از گواه، بفهمد که آیا شهادت او تلقینی است؟ یا بر اساس مشهودات واقع شده است. و اگر بر مبنای مشهود اوست آیا از لحاظ روانی و حافظه، قدرت حفظ مشهودات خود را برای مدتی دارد؟ یا این که قوه تخیل او قوی است و حوادث را به نحو دیگری ترسیم می‌کند.^۱

به هر حال دادرسی باید وقتی به شهادت ترتیب اثر دهد که برای او مفید قطع و یقین باشد. ذکاوت و زیرکی دادرسی دادگاه در تشخیص و ارزیابی درست شهادت، نقش مهمی دارد.^۲

۲/۲/۶. اعتبار شهادت در امور کیفری

شهادت در امور کیفری در دو مرحله ممکن است ادا شود. یکی در مرحله تحقیقات مقدماتی که به صورت محرمانه انجام می‌شود و هدف استماع شهادت در این مرحله، گردآوری و حفظ آن برای مرحله دادرسی است. پس ارزیابی دقیقی از آن صورت نمی‌گیرد؛ زیرا تصمیمی بر پایه‌ی آن اتخاذ نمی‌شود و تصمیماتی هم‌چون صدور قرار تأمین کیفری و کیفر خواست بر اساس ظاهر ادله، اتخاذ می‌گردد. به همین دلیل، تناظری نسبت به ادله صورت نمی‌گیرد. اما در مرحله دادرسی باید شهادت شهود را در معرض اظهار نظر طرفین دعوا قرار داد. تشخیص ارزش شهادت در این‌جا هم‌چنان که قبلاً گفتیم به نظر قاضی بستگی دارد؛ هر چند ردّ شهادت شاهده‌ی که واجد شرایط قانونی می‌باشد، نیاز به دلیل کافی دارد.

در مورد شهادتی که برای اثبات حدود ادا می‌شود تردیدهای بیشتری وجود دارد؛ زیرا قانون‌گذار، شهادت را از نظر جنسیت و تعداد شاهدان مقید کرده است؛ یعنی اگر شاهدان کمتر از حدّ نصاب لازم بوده یا مذکر نباشند شهادت آن‌ها قابل استناد نیست. اما اگر حدّ نصاب و جنسیت لازم را داشتند، دادگاه می‌تواند به شهادت آن‌ها استناد کند.^۳

دکتر علی‌آبادی در این زمینه بیان می‌کند:

«شهادت به عنوان دلیل در حقوق جزا همیشه یک نقش بسیار مهم داشته است. تدوین

۱. مدنی، سید جلال‌الدین، پیشین، ص ۲۱۰.

۲. همان.

۳. زراعت، عباس، حمیدرضا حاجی‌زاده، پیشین، ص ۳۳۸.

کنندگان آیین دادرسی جنایی آن را به چشم والاترین دلیل می‌نگریستند.^۱

و به اعتقاد دکتر کی‌نیا، شهادت شهود برای اثبات دعاوی کیفری، به طور کلی جزء دلایل عمده محسوب و از موقعیت خاصی برخوردار است که قاضی باید آن را به دقت نقد و بررسی کند. ایشان هم‌چنین به نقل از فرانسواگورف می‌نویسند: "می‌توان از اقرار یا نوشته چشم پوشید، ولی چشم پوشی از شهود بسیار دشوار است به خصوص آن که بخواهیم بدانیم وقایع چگونه رخ داده است." بنا به گفته بنتام، شهود، چشم و گوش دادگستری هستند. این وسایل پر بهاء که اغلب فریبده هستند در استفاده از آن باید خیلی محتاط بود و با دقت آن را نقد و بررسی کرد. شهادت دلیلی است که اخذ آن بالنسبه ساده و آسان است، اما بها دادن به آن اغلب مستلزم ظرافت خاصی است.^۲

دکتر کاتوزیان نیز در کتاب خود می‌نویسد:

«اعتبار و اهمیّت شهادت در اعمال و وقایع حقوقی، دو مقوله‌ی جداگانه است که بایستی به تفکیک مورد بررسی قرار گیرد. در مورد وقایع حقوقی، شهادت اصولاً پذیرفته است؛ زیرا بیشتر این وقایع ناگهان رخ می‌دهد و اراده شخص در بسیاری از آن‌ها مؤثر نیست و امکان تنظیم سند وجود ندارد و برای اثبات واقعه ناچار باید از شهادت استفاده شود. اما در اعمال حقوقی، چون اعلان اراده به منظور ایجاد اثر خاص انجام می‌شود، امکان تنظیم سند همیشه وجود دارد و مزایای آن سبب شده که قانون‌گذار اعتبار شهادت را محدود سازد.»^۳

به اعتقاد دکتر کاتوزیان شهادت، دلیل اثبات در وقایع حقوقی اعم از مدنی و کیفری است و به نظر می‌رسد قید "وقایع حقوقی به طور ناگهانی رخ می‌دهد؛ همان وقایع کیفری باشد.

۲/۳. شرایط شهادت

برای شهادت، شرایط و ضوابطی لازم است تا قابل استفاده و مؤثر باشد. اگر یکی از شرایطی که برای آن در

۱. علی آبادی، عبدالحسین، حقوق جنایی، تهران، فردوسی، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۲۳۰.

۲. کی‌نیا، مهدی، روانشناسی جنایی (۱)، چاپ اول، تهران، رشد، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۷.

۳. کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، چاپ دوازدهم، تهران، به نشر، ۱۳۶۹ ه.ش، ص ۳۸۴.

نظر گرفته شده اعم از شرایط (شهود، خود شهادت، مکان و.....) فراهم نباشد، هیچ اثری ندارد و در صورتی که احیای حق مدعی بستگی به شهادت شهود داشته باشد؛ ولی شرایط مهیا نباشد، حق او ضایع خواهد شد. لذا در دادگاه‌ها به این مسأله دقت نظر بیشتری دارند، تا حقوق بندگان خداوند متعال پایمال نشود.

۲/۳/۱. شرایط شهادت از منظر قانون و حقوق دانان

شرایط شهادت جزء قواعد و احکام ماهوی است و می‌توان بخش عمده‌ای از این شرایط را در ق.م.ا. و ق.م. جستجو کرد. گر چه شهادت در امور کیفری و مدنی ممکن است ارزش اثباتی متفاوتی داشته باشند؛ اما شرایطی که در ق.م. برای شهادت بیان شده است معمولاً اختصاص به شهادت در امور مدنی ندارد؛ بلکه شهادت در دعاوی کیفری هم باید این شرایط را داشته باشد.

این شرایط عبارت است از :

۲/۳/۱/۱. ارتباط شهادت با دعوی

منظور از شرط مطابقت موضوع دعوا و موضوع شهادت، امکان اثبات دعوا از طریق شهادت است؛ زیرا اگر موضوع شهادت و موضوع دعوا به قدری از یکدیگر بیگانه باشند که استناد به شهادت اثری در احراز حقیقت نداشته باشد، فایده‌ای بر استماع آن مترتب نخواهد بود. هر چند شرایط شاهد فراهم بوده و تردیدی در واقعی بودن آن وجود نداشته باشد.^۱ بنابراین شهادت وقتی می‌تواند مؤثر و دلیل دعوی قرارگیرد که با دعوی تطبیق کند. و الا هرگاه دعوی نسبت به امری و مفاد شهادت امر دیگری را ثابت کند، آن گواهی بلا اثر است.^۲

۲/۳/۱/۲. توافق شهادت شهود در معنا

ماده ۱۳۱۶ ق.م. به همین اصل نظر دارد و می‌گوید:

«شهادت باید مطابق با دعوی باشد. ولی اگر در لفظ مخالف و در معنی موافق یا کمتر از

ادعا باشد، ضرری ندارد.»

به موجب این قانون تفاوت در لفظ، در شهادت معتبر نیست. شهادت باید از نظر مفهوم با ادعا مطابق باشد،

۱. زراعت، عباس، حمیدرضا حاجی‌زاده، پیشین، ص ۲۹۶.

۲. مدنی، سید جلال‌الدین، پیشین، ص ۲۰۶.

ولی اشکال ندارد که کمتر از ادعا باشد که در این صورت اصل عدم الزیاده رعایت می‌شود.^۱

همچنین اگر شهود متعدد باشند، اختلاف لفظ مسلماً پیش می‌آید؛ زیرا هر یک از شهود بنا به معلومات و سوابق و عادت خود در بیان واقعه تعبیری خاص از خود دارد. ولی مؤدای شهادت باید با دعوی ارتباط داشته باشد؛^۲ مثلاً اگر شهادت یکی بر وقوع واقعه در روز باشد و دیگری در شب، چنین شهادتی در معنی توافق ندارد. ولی اگر نسبت به پرداخت پول و نحوه پرداخت و زمان آن اختلافی نباشد، ولی در میزان مبلغ، یکی ۷۰۰ تومان و دیگری ۸۰۰ تومان نقل می‌کند باید قدر متیقن را که ۷۰۰ تومان است، ملاک قرار دهد.^۳

ماده ۱۳۱۷ ق.م. و ۱۸۲ ق.م.ا. این معنی را چنین تصریح می‌کنند:

«شهادت شهود باید مفاداً متحد باشد. بنابراین اگر شهود به اختلاف شهادت دهند، قابل اثر نخواهد بود، مگر در صورتی که از مفاد اظهارات آن‌ها قدر متیقنی به دست آید.»^۴

«در شهادت شرعی، در صورت تعدد شهود، وحدت موضوع شهادت ضروری است و باید مفاد شهادت‌ها در خصوصیات مؤثر در اثبات جرم، یکسان باشد. هرگاه اختلاف مفاد شهادت‌ها موجب تعارض شود و یا وحدت موضوع را مخدوش کند، شهادت شرعی محسوب نمی‌شود.»^۵

این ماده قانونی راهنمایی، دقیق‌تر و کامل‌تر است و از قاضی می‌خواهد که اتحاد در خصوصیات واقعه را نخواهد؛ زیرا از نظر روان‌شناسی هر شاهدی به جزئی از مشهودات خود توجه بیشتر دارد و آن واقعه مشهود با آن جزء به یاد او می‌ماند و اگر در این خصوصیات اختلافی میان گفته شهود باشد، این اختلاف نباید قاضی را از توجه به اصل مطلب و مفاد شهادت باز دارد. و از طرفی این اختلاف در خصوصیات، به مراحل زمانی حضور شاهد در صحنه‌ی واقعه نیز بستگی دارد. شاهدی ممکن است جزئی از واقعه را دیده باشد و شاهدی دیگر جزء دیگر را.^۶

به همین علت در ماده ۱۳۱۸ ق.م. مقرر شده است:

۱. حسینی نژاد، حسینقلی، *ادله اثبات دعوی*، چاپ اول، تهران، نشر میزان، ۱۳۷۴ ه.ش، ص ۱۰۴.
۲. همان.
۳. مدنی، سید جلال الدین، پیشین، ص ۲۰۷.
۴. ماده ۱۳۱۷ ق.م.
۵. ماده ۱۸۲ ق.م.ا.
۶. حسینی نژاد، حسینقلی، پیشین، ص ۱۰۵.

«اختلاف شهود در خصوصیات امر اگر موجب اختلاف در موضوع شهادت نباشد، اشکالی

ندارد.»

اما چنانچه تعدد شهود لازم نباشد، تشخیص ارزش و اعتبار هر شهادت بر عهده دادرس است و اگر چند شاهد به صورت متعارض شهادت بدهند، قاضی می‌تواند یک شهادت را که صادقانه تشخیص می‌دهد بر شهادت چند شاهد دیگر ترجیح دهد.^۱

۲/۳/۱/۳. حسّی بودن مستند شهادت

کسی که شهادت می‌دهد، ممکن است موضوع شهادت را از راه حس کردن، تحمّل کرده یا از راه شیعاع آن را به دست آورده باشد. هر چند علم باید از راه‌های متعارف به دست آید، دیدن و شنیدن دو راه غالب و متعارف حصول علم است. اما راه منحصر، آن نیست؛ بلکه مهم آن است که راه حصول علم راهی متعارف و قابل قبول باشد به گونه‌ای که بر حسب عرف و عادت برای هر انسان متعارفی ایجاد علم نماید. اما در امور کیفری باید دقت بیشتری به خرج داد؛ زیرا هر شک و شبهه‌ای به نفع متهم تفسیر می‌شود و شاهد به واقعه‌ای (جرم) شهادت می‌دهد که باید جزمی و یقینی باشد و این جزم و یقین حتی‌الامکان از راه حس، به دست آمده باشد.^۲

چنانچه در ماده ۱۳۱۵ ق.م. و ماده ۱۸۳ ق.م.ا. بر این موضوع تأکید نموده‌اند:

«شهادت باید از روی قطع و یقین باشد نه به طور شک و تردید.»^۳

«شهادت باید از روی قطع و یقین به نحوی که مستند به امور حسّی و از طریق متعارف باشد، ادا شود.»^۴

فقهای شیعه و حنفیه نیز هر یک شرایط خاصی را برای نحوه‌ی ادای شهادت توسط شهود، ذکر نموده‌اند. به بررسی مستقل هر یک از آنها می‌پردازیم:

۲/۳/۲. شرایط شهادت از منظر امامیه

فقهای امامیه در نحوه ادای شهادت توسط شهود، چند خصوصیت را لازم دانسته‌اند:

۱. زراعت، عباس، حمیدرضا حاجی زاده، پیشین، ص ۲۹۷.

۲. همان.

۳. ماده ۱۳۱۵ ق.م.

۴. ماده ۱۸۳ ق.م.ا.

۱- "مطابقت شهادت با دعوی؛"

۲- "توافق شهادت شهود در معنا؛"

۳- "علم به مشهود به".

برخی از فقهای علم را به شروط شهادت اضافه کرده‌اند و برخی دیگر بحث مستقلی از قطعی بودن علم شاهد در هنگام ادای شهادت مطرح نموده‌اند.

۴- "شهادت نفی؛" محمد جواد مغنیه در کتاب خود^۲ این شرط را نیز جزء شروط شهادت برشمرده است.

۲/۳/۲/۱. مطابقت شهادت با دعوی

شهود باید درباره همان موضوعی که طرفین دعوی اختلاف دارند شهادت دهند؛ به طوری که مفاد شهادت آن‌ها اثبات موضوعی خاص باشد.

مثلاً اگر مورد دعوی این باشد که فلان مال را شخص "الف" از شخص "ب" خریداری نموده است و شهود شهادت دهند که "الف" مال مذکور را از "ب" به ارث برده است، دعوی به وسیله چنین شهادتی اثبات نمی‌گردد.^۳ یا این که مورد دعوی، وقوع فعلی باشد و شهود در زمان یا مکان یا اوصاف فعل مورد نظر اختلاف داشته باشند؛ در این صورت شهادتشان کامل نخواهد بود.^۴

مثلاً موضوع دعوی سرقت واحد پول است. یکی از دو شهود بگوید: «سارق دینار دزدیده»، و دیگری شهادت دهد: «درهم دزدیده است.» یا اگر موضوع دعوی سرقت لباس است؛ یکی از شهود شهادت دهد: «رنگ لباس سفید»، و دیگری بگوید: «سیاه بوده است.»^۵ یا یکی بگوید: «لباس را در بازار دزدید.» و دیگری بگوید: «لباس

۱. مغنیه، محمد جواد، پیشین، ج ۵، ص ۱۴۱.

۲. همان، ص ۱۴۰.

۳. الحسینی الشیرازی، السید محمد، الفقه، قم، مطبعة سیدالشهداء، بی تا، ج ۶ (کتاب الشهادت)، ص ۲۸۱.

۴. إذا كانت الشهادة على فعل، فاختلف الشاهدان في زمانه أو مكانه أو صفة له تدلّ على تغاير الفعلين لم تكمل شهادتهما. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام، پیشین، ج ۳، ص ۵۰۷؛ و اتفق الشاهدان في فعل و اختلافاً في زمانه أو مكانه أو وصفه بما يوجب تغاير الفعلين لم تكمل شهادتهما. الموسوی الخمينی، سیدروح الله، تحریر الوسيلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۱؛ إذا كانت الشهادة على فعل فاختلف الشاهدان في زمانه أو مكانه أو صفة له تدلّ على تغاير الفعلين لم تكمل شهادتهما. التجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۲۱۳.

۵. و کذا لو قال أحدهما: سرق دینارا و الآخر درهما، أو ثوبا أبيض و قال الآخر: أسود. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام، پیشین، ج ۳، ص ۵۰۷؛ لو قال أحدهما: سرق دینارا و قال الآخر: درهما أو قال أحدهما: سرق ثوبا أبيض و قال الآخر: أسود. التجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۲۱۳؛ لو قال أحدهما: سرق دینارا و قال الآخر: درهما

را در خانه دزدید.» و همچنین یکی از شهود بگوید: «یک دینار عراقی دزدید.» و دیگری بگوید: «یک دینار کویته دزدید.» یا یکی از دو شهود بگوید: «صبح یک دینار دزدید.» و دیگری بگوید: «شب آن رادزیده است.» پس در صورت اختلاف دو شهادت با هم، دست او قطع نمی‌شود و ضرر و زبانی نیز ثابت نمی‌گردد؛ مگر این که مدعی با هر یک از آن‌ها قسم بخورد. پس باید همه را غرامت بدهد، ولی قطع ثابت نمی‌شود.^۱

مرحوم "صاحب جواهر" می‌گوید:

«در صورتی که مدعی با هر یک از دو شاهد قسم بخورد، دعوی ثابت می‌شود. خواه دو شاهد یک‌دیگر را تکذیب کنند یا نکنند.»^۲

امام خمینی قدس سره نیز در "تحریر الوسیله" می‌نویسد:

«اگر شهادت آن‌ها تعارض^۳ نماید، ساقط می‌شود و چیزی ثابت نمی‌شود؛ و لو این که با قسم باشد. کما این که اگر یکی از آن‌ها شهادت بدهد به این که او این لباس را اول ظهر روز جمعه در نجف دزدیده است و دیگری شهادت بدهد که عین همین لباس را اول همین روز در بغداد دزدیده است، چیزی از قطع دست و غرامت به وسیله‌ی آن‌ها ثابت نمی‌شود.»^۴

و چنانچه اختلاف شهود در مقدار مشهود^۵ باشد؛ مثلاً یک شاهد به ۱۰۰۰ و دیگری بر اقرار به ۲۰۰۰ شهادت دهند به وسیله شهادت هر دو شاهد، ۱۰۰۰ ثابت می‌شود؛ اما ۱۰۰۰ دومی زمانی ثابت می‌شود که

أو قال أحدهما: سرق ثوبا أبيض و قال الآخر: أسود. الشَّهيد الثاني، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۸۹.

۱. الموسوی الخمينی، سید روح الله، تحریر الوسیله، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۱.

۲. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۲۱۳.

۳. تعارض در لغت از «عرض» گرفته شده و به معنای ابراز کردن، اظهار و آشکار کردن می‌باشد. «ر.ک: صفی پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم، منتهی الأرب فی لغة العرب، بی‌جا، کتابخانه سنایی، بی‌تا، ج (۳-۴)، ص ۸۱۸». و در اصطلاح عبارت است از: دو دلیل دارای حجیت، در ناحیه‌ای از دلالت، یک‌دیگر را تنافی و تکذیب کنند، به طوری که هر دو با هم در صحیح بودن قابل جمع نباشند و یکی دروغ باشد. «ر.ک: مظفر، محمدرضا، دوره عالی اصول فقه شرح مختصر و جامع، شرح و ترجمه حمید فرجی، چاپ اول، تهران، خرسندی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۹۸». و آخوند خراسانی در تعریف تعارض می‌فرماید: «تنافی دو یا چند دلیل بر حسب دلالت و مقام اثبات به دلیل تناقض یا تضادی که به شکل حقیقی یا عارضی میان آن‌ها ایجاد شده است.» «ر.ک: الخراسانی (آخوند خراسانی)، محمد کاظم، کفایة الأصول، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۰۹ هـ ق، ص ۴۳۷».

۴. الموسوی الخمينی، سید روح الله، تحریر الوسیله، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۱.

مشهوده در کنار کسانی که به ۲۰۰۰ شهادت داده‌اند، قسم بخورد.^۱

امام خمینی علیه السلام انضمام قسم به دومی را ضعیف می‌داند و می‌فرماید:

«فالضابط أن كل مورد وقع التعارض سقط المتعارضان بينة كانا أو شهادة واحدة و مع عدم

التعارض عمل بالبينة و تثبت مع الواحد و يمين المدعى الدعوى.»^۲؛

ضابطه این است که در هر موردی که تعارض واقع شود هر دو متعارض، ساقط می‌شوند؛

خواه بینة یا شهادت واحده باشد و با عدم تعارض، به بینة عمل می‌شود و دعوی با یک

شاهد و قسم مدعی، ثابت می‌شود.

تعارض زمانی متحقق می‌شود که عمل به یکی، مستلزم تکذیب دیگری باشد. حال اگر بین دو شاهد یا دو

بینة تعارض پیش آید، مسئله چه حکمی پیدا می‌کند؟

در روایات آمده است:

عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

«فِي شَاهِدَيْنِ شَهِدَا عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ وَ جَاءَ آخَرَانِ فَشَهِدَا عَلَى غَيْرِ الَّذِي (شَهِدَا عَلَيْهِ) وَ

اِخْتَلَفُوا قَالَ يَقْرَعُ بَيْنَهُمْ فَأَيُّهُمْ فُرِعَ عَلَيْهِ الْيَمِينُ وَ هُوَ أَوْلَى بِالْقَضَاءِ.»^۳؛ داود بن سرحان از

امام جعفر صادق عليه السلام نقل می‌کند هنگامی که دو شاهد بر امر واحدی شهادت می‌دادند

و دیگران هم بر چیزی غیر از آن چه که دو شاهد شهادت دادند، گواهی می‌دادند و بین

این دو بینة اختلاف می‌افتاد ایشان می‌فرمودند: "بینشان قرعه انداخته شود، پس کسی که

قرعه به نام او افتاد باید قسم بخورد و او سزاوارتر به حق است."

امام خمینی علیه السلام می‌فرماید:

«اگر دو بینة با هم تعارض کنند، هر دو ساقط می‌شوند.»^۴

ولی اعتقاد شیخ طوسی بر این است که چون جمع هر دو بینة ممکن نیست، باید به وسیله قرعه یکی از آن‌ها

۱. و لو شهد أحدهما أنه أقرّ بألف، و الآخر بألفين، ثبت الألف بهما و الآخر باليمين. الشهيد الأول، محمد بن جمال الدين، *الدروس الشرعية في فقه الإمامية*، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۵؛ لو شهد واحد بالإقرار بألف و الآخر بألفين و لو في وقت واحد فإنه يثبت الألف بهما و الآخر بانضمام اليمين إلى الثاني. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۲۱۵.

۲. الموسوی الخمينی، سیدروح الله، *تحریر الوسيلة*، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۱.

۳. الحرّ العاملي، محمد بن حسن، پیشین، کتاب القضاء، باب ۱۲ از ابواب كيفية الحكم، ج ۲۷، ص ۲۵۱، ح ۶.

۴. الموسوی الخمينی، سیدروح الله، *تحریر الوسيلة*، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۱.

مشخص شود.^۱ در "کشف اللثام" آمده است:

«قرعه در این مورد هیچ فائده‌ای ندارد.»^۲

محمد جواد مغنیه در این باره می‌نویسد:

«و متى تحقق التعارض بين البينتين، و تعذر الجمع بينهما بنحو من الأنحاء أجرينا عملية الترجيح بالعدالة و العدد فقط، فنقدم البينة التي شهودها أعدل و أوثق على غيرها، فإن تساوتا بالعدالة و الوثاق نقدم الأكثر عددا، فإن تساوتا عدالة و عددا أقرع بينهما. فمن خرج إسمه حلف، و قضى له.»^۳

هرگاه تعارض بین دو بیّنه پیش آمد و به هیچ صورتی جمع بین آن دو ممکن نبود، بیّنه‌ای که شهود آن عادل‌تر و موثّق‌تر باشند را مقدّم می‌شماریم و اگر آن‌ها در عدالت و وثاقت، مساوی بودند هرکدام که تعداد شهود بیشتری داشتند بر دیگری مقدّم می‌داریم و اگر باز از این نظر هم مساوی بودند، بین دو بیّنه قرعه می‌کشیم و قرعه به نام هرکس افتاد، قسم می‌خورد و به نفع او حکم می‌شود.

اعتقاد شیخ صدوق بر آن است که اگر دو بیّنه با هم تعارض کردند، بیّنه‌ای که شهود آن عادل‌تر است، مقدّم می‌شماریم و اگر هر دو در عدالت مساوی بودند، کسی که شهودش بیشتر است قسم می‌خورد و به نفع او حکم می‌شود.^۴

آیه الله مکارم شیرازی نیز می‌فرماید:

«و لكن هناك روايات كثيرة، تدلّ بعضها على وجوب القرعة بين البيّنات، و ايها وقعت القرعة عليها، فعلى صاحبها اليمين.»^۵

روایات زیادی است که بعضی از آن‌ها دلالت بر وجوب قرعه بین دو تعارض می‌کند و قرعه به نام هر که افتاد باید قسم بخورد.

۱. الطوسی (شیخ الطائفه)، أبو جعفر محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیه، پیشین، ج ۸، ص ۲۶۲.

۲. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

۳. مغنیه، محمد جواد، پیشین، ج ۶ (کتاب القضا)، ص ۱۰۰.

۴. ابن بابویه، علی، مجموعه فتاوی ابن بابویه، محقق مصحح: عبدالرحیم بروجردی، علی پناه اشتهاردی، قم، الإخلاص، ص ۱۳۰.

۵. المکارم الشیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، پیشین، ج ۲، ص ۷۶.

۲/۳/۲. توافق شهادت شهود در معنا

اگر شهادت شهود از نظر لفظی با هم اختلاف داشته باشد، ولی معنی و مفاد شهادت هر دو یکی باشد؛ شهادت آن دو پذیرفته خواهد بود؛ مثلاً اگر در دعوی «غصب» یکی بگوید: «فلانی آن مال را غصب کرده است» و دیگری اظهار کند: «آن را به زور اخذ نموده است.»؛ شهادت صحیح است و غصب ثابت می‌شود.^۱

چنانچه شهادت بر وقوع عقد «بیع» باشد، اگر یکی شهادت به «بیع» دهد و دیگری به «اقرار به بیع»؛ چون مفاد و معنای دو شهادت مختلف است، شهادت پذیرفته نیست.^۲ برخی از فقها معتقدند: «اگر مشهودله در کنار یکی از آن دو شاهد قسم بخورد، دعوی ثابت می‌شود.»^۳

همچنین اگر یکی از آن‌ها شهادت دهد به این که از زید غصب نموده و دیگری شهادت دهد که این ملک زید است، شهادت کامل نیست؛ چون از نظر معنا متفاوت هستند، چرا که غصب اعم از ملک است.^۴

۱. يشترط في الحكم بالشهادة اتفاق الشاهدين على المعنى الواحد لا اللفظ. فلو قال أحدهما: غصب، و قال الآخر: أخذ قهراً ثبت الغصب. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام، پیشین، ج ۳، ص ۵۰۷؛ لا بد من موافقة الشهادة للدعوى، و توافق الشاهدين معنى لا لفظاً، فلو قال أحدهما غصب و قال الآخر انتزع قهراً أو ظلماً قبل الشهادت الأول، محمد بن جمال الدين، الدروس الشرعية في فقه الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۵؛ توارد الشاهدين على الشيء الواحد شرط في القبول بلا خلاف و لا إشكال فإن اتفقا معنى حكم بهما و إن اختلفا لفظاً ضرورة عدم العبرة به بعد اتفاقهما في المعنى إذ لا فرق بين أن يقولوا مثلاً: غصب و بين أن يقول أحدهما: غصب و الآخر انتزع قهراً ظلماً. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۲۱۱؛ فإن اتفقا حكم بهما، و الميزان إتحاد المعنى لا اللفظ، فإن شهد أحدهما بأنه غصب و الآخر بأنه إنتزع منه قهراً.... تقبل. الموسوی الخمينی، سيد روح الله، تحرير الوسيلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۰؛ لا بد في قبول الشهادة من موافقتها للدعوى، و توافق الشاهدين معنى لا لفظاً، لأن المشهودبه لا يثبت إلا بتمام العدد. فلو قال أحدهما: غصب، و الآخر: إنتزع قهراً أو ظلماً، فالمعنى واحد و إن اختلف اللفظ. الشهيد الثاني، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۸۸.

۲. لا إشكال و لا خلاف في أنه لا يحكم بهما لو اختلفا معنى، مثل أن يشهد أحدهما بالبيع و الآخر بالإقرار بالبيع، لأنهما شيئان مختلفان. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۲۱۱؛ و لو اختلفا في المعنى لم تقبل فان شهد أحدهما بالبيع و الآخر بإقراره بالبيع. الموسوی الخمينی، سيد روح الله، تحرير الوسيلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۰؛ و لا يحكم لو اختلفا معنى؛ مثل: أن يشهد أحدهما بالبيع، و الآخر بالإقرار بالبيع، لأنهما شيئان مختلفان. الشهيد الثاني، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۸۸؛ و لا يحكم لو اختلفا معنى، كأن يشهد أحدهما بالبيع و الآخر بالإقرار به. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام، پیشین، ج ۳، ص ۵۰۷؛ و لا بد من توارد الشهود على المعنى، فلا تقبل لو شهد أحدهما بالبيع و الآخر بالإقرار له. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، تلخيص المرام في معرفة الأحكام، محقق المصحح: هادي قبيسي، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۲۱ هـ ق، ص ۳۱۳.

۳. و لو حلف مع أحدهما ثبت. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام، پیشین، ج ۳، ص ۵۰۷؛ لو حلف مع أحدهما ثبت. الشهيد الثاني، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۸۸؛ بل يحلف مع أحدهما. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، تلخيص المرام في معرفة الأحكام، پیشین، ص ۳۱۳.

۴. و لو اختلفا في المعنى لم تقبل و كذا لو شهد أحدهما بأنه غصبه من زيد و الآخر بأن هذا ملك زيد لم تردا على معنى واحد، لأن الغصب منه أعم من كونه ملكاً له. الموسوی الخمينی، سيد روح الله، تحرير الوسيلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۰؛ لا يحكم بهما لو

مرحوم محقق اردبیلی در "مجمع الفائدة و البرهان" در استدلال به لزوم این دو خصوصیت در شهادت شهود

چنین می‌گوید:

«وجه اشتراط اتحاد الشاهدين في المشهود به بحيث لا يختلفان بل يتواردان على شيء واحد حتى يكون ما شهد به أحدهما هو ما شهد به الآخر أنه لا بد في المشهود به من الشاهدين بالفرض، فلو اختلفا، لم يتحد المشهود به، فما (فيما) قام على أمر واحد شاهدان مع أنه يشترط في إثباته منهما.»^۱؛

دلیل شرط قرار دادن اتحاد شهود در مشهود به و عدم اختلافشان به حیثی که هر دو بر یک امر شهادت دهند و شهادتشان با هم در معنا توافق داشته باشند، این است که فرض این است که وجود دو شاهد برای مشهود به لازم است و هرگاه شهادت این دو اختلاف داشته باشد، مشهود به یکی نخواهد بود. پس دو شاهد بر امر واحدی شهادت نداده‌اند؛ با این که منظور، اثبات امر واحدی به وسیله شهادت آن دو بوده است.

فقه‌های دیگر نیز لزوم دو خصوصیت فوق در شهادت شاهد را در کتبشان بیان نموده‌اند.^۲

۲/۳/۲/۳. علم مشهود به

شاهد نمی‌تواند به چیزی شهادت دهد؛ مگر خود به آن علم داشته باشد و اعتماد بر ظن و تخمین جایز

نیست.^۳

مرحوم خوانساری فرموده است :

«ثم إن الظاهر لزوم العلم بأى نحو حصل، فلو حصل العلم من السماع فيما يكون حصول

العلم به غالباً بالرؤية، أو من المشاهدة فيما يكون حصول العلم به من السماع كفى.»^۴؛

در شهادت علم لازم است؛ از هر راهی که به دست آید فرق نمی‌کند. بنابراین در مورد

اختلفا معنى..... و كذا لو شهد أحدهما أنه غصبه من زيد أو أقر بغصبه منه و شهد الآخر أنه ملك زيد ثم تكمل الشهادة، لأعمية الغصب من كونه ملكا له. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۲۱۱.

۱. المحقق الأردبیلی، أحمد بن محمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۵۰۸.

۲. الشيخ المفید، محمد بن النعمان، المقنعة، پیشین، ص ۲۲۹؛ ابن براج، عبد العزيز، جواهر الفقه، پیشین، ص ۳۳۲؛ وحید خراسانی، حسین، منهاج الصالحین، چاپ پنجم، قم، مدرسه امام باقر علیه السلام، ۱۴۲۸ هـ ق، ج ۳، ص ۴۷۱، مسأله ۱۱۷.

۳. مغنیه، محمد جواد، پیشین، ج ۵، ص ۱۴۱.

۴. خوانساری، سید أحمد بن یوسف، پیشین، ج ۶، ص ۱۴۱.

اشیایی که غالباً از طریق دیدن علم به آن‌ها حاصل می‌شود، اگر توسط شنیدن بدان‌ها علم پیدا شود، کافی خواهد بود و همچنین، مواردی که غالباً به شنیدن، علم به آن‌ها حاصل می‌گردد، اگر از طریق دیدن علم حاصل شد کافی است.

امام خمینی علیه السلام نیز فرموده‌اند:

«الضابط في ذلك العلم القطعي و اليقين، فهل يجب أن يكون العلم مستندا إلى الحواس الظاهرة فيما يمكن كالبصر في المبصرات و السمع في المسموعات و الذوق في المذوقات و هكذا، فإذا حصل العلم القطعي بشيء من غير المبادئ الحسية حتى في المبصرات من السماع المفيد للعلم القطعي لم يجز الشهادة أم يكفي العلم القطعي بأي سبب كالعلم الحاصل من التواتر و الاشتهار؟ وجهان، الأشبه الثاني، نعم يشكل جواز الشهادة فيما إذا حصل العلم من الأمور غير العادية كالجفر و الرمل و إن كان حجة للعالم.»^۱

ضابطه این است که باید شهادت با یقین و علم قطعی همراه باشد. بنابراین در مواردی که دیدن در دیدنی‌ها، شنیدن در شنیدنی‌ها و چشیدن در چشیدنی‌ها و ... ممکن است؛ اگر از طریق دیگری غیر از حواس پنج‌گانه، مانند تواتر و شهرت هم علم به دست آمد کفایت می‌کند؟ دو قول است: قول بهتر کافی بودن علم است؛ و لو از راه‌های غیر حسّی به دست آید. بلی، در مواردی که علم از طرق غیرعادی حاصل گردد؛ مانند: جفر و رمل، پذیرش شهادت، دارای اشکال است؛ و لو آن علم به نظر عالم آن حجت باشد.

شیخ انصاری نیز می‌فرماید:

«شاهد باید علم قطعی به مشهودبه داشته باشد. ادله‌ای که در این زمینه وارد شده، مؤید

این مطلب است.»^۲

از جمله ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^۳؛ و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن.

«عَنْ النَّبِيِّ ﷺ: وَقَدْ سُئِلَ عَنِ الشَّهَادَةِ قَالَ: هَلْ تَرَى الشَّمْسَ عَلَى مِثْلِهَا فَاشْهَدْ أَوْ

۱. الموسوی‌الخمینی، سید روح‌الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۵.

۲. الشیخ الأنصاری، مرتضی، القضاء و الشهادات، محقق/مصحح: گروه پژوهش در کنگره، چاپ اول، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ هـ ق، ص ۲۵۹.

۳. اسراء/۳۶.

دَعَّ؛^۱ از پیامبر در مورد شهادت سؤال شد، ایشان فرمودند: «آیا خورشید را می‌بینی؟ بر چنین امر واضح و آشکار شهادت بده، و آلا از شهادت دادن صرف نظر کن.»

۲/۳/۲/۴. شهادت نفی^۲

شهادت مبتنی بر نفی محض نباشد؛ چون شاهد باید نسبت به چیزی که به آن شهادت می‌دهد، عالم باشد. بدیهی است به جز خداوند متعال، هیچ کس از نفی محض خبر ندارد. لذا اگر کسی شهادت بدهد که زید به عمرو بده‌کار نیست، شهادت او خبر دادن از غیب است؛ چون ممکن است زید به عمرو بده‌کار باشد، بدون این که احدی از آن باخبر باشد.^۳

بله اگر شهادت نفی به اثبات برگردد پذیرفته می‌شود؛ مثل این که شخصی، دیگری را متهم کند که او پدرش را در فلان روز و در فلان مکان کشته، ولی کسی که چنین ادعایی علیه او شده است، بینه بیاورد که او در همان روز در این مکان نبوده، به طوری که ممکن نیست او چنین قتلی را مرتکب شده باشد.^۴

۲/۳/۳. شرایط شهادت از منظر حنفیه

شرایط ادای شهادت در نزد حنفیه به چهار دسته تقسیم می‌شود:

۱- برخی از این شرایط به شاهد مربوط می‌شود که به تفصیل در بخش چهارم به آن می‌پردازیم؛

۲- تعدادی دیگر از این شروط، مختص خود شهادت است^۵ که عبارت است از:

(الف) لفظ شهادت؛

(ب) موافقت شهادت با دعوی؛

۳- یک شرط مربوط به مکان ادای شهادت می‌شود؛

۴- شرایطی که به مشهود^۶ به برمی‌گردد.

۱. الحرّ العاملی، محمد بن حسن، پیشین، باب ۲۰، ج ۲۷، ص ۳۴۲، ح ۳.

۲. شهادتی است که شاهد، بر نفی چیزی گواهی دهد؛ مثلاً بگوید: «من از این شخص ندیدم که کبیره‌ای مرتکب شود یا اصرار بر صغیره کند.» رک: جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دائرة المعارف علوم اسلامی قضائی، پیشین، ج ۲، ص ۸۴۲.

۳. مغنیه، محمد جواد، پیشین، ج ۵، ص ۱۴۰.

۴. همان.

۵. الکاسانی الحنفی، علاء الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۷۳.

یکی از شروط اصلی ادای شهادت در نزد حنفیه، به کار بردن لفظ «أشهد» است.^۱ «أشهد» یعنی خبر نه قسم.^۲

استدلالشان این است که در آیات قرآن با همین لفظ امر به شهادت شده است؛ مانند:

۱- ﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ﴾^۳؛ و دو

شاهد مرد به شهادت گیرید. اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن که به آنها رضایت می دهید، شهادت بدهند.

۲- ﴿وَاسْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ﴾^۴؛ دو تن عادل از خودتان را به شهادت گیرید.

۳- ﴿وَاسْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ﴾^۵؛ چون معامله‌ای کنید، شهادی گیرید.

شهادت باید با دعوی موافقت داشته باشد و اگر مخالف هم باشند شهادت پذیرفته نمی‌شود^۶؛ مگر این که مدعی در صورت امکان بین این دو توافق برقرار کند.^۷ دعوی و شهادت از تمام لحاظ کمی، کیفی، زمانی، مکانی و..... باید با هم متحد باشند^۸ و منظور از مطابقت بین این دو، آن است که شهادت شهود با ادعای مدعی یکی یا کمتر از ادعای مدعی باشد؛^۹ مثلاً اگر مدعی ادعای ملکیت مطلق بکند و بین بر ملکیت او به سبب (هبه و....)

۱. ابن نجیم الحنفی، زین الدین، البحر الرائق شرح كنزالدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۵۵؛ الغنمی الحنفی، عبدالغنی بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۵۴؛ الکاسانی الحنفی، علاء الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۶؛ ابن عابدین، محمدآمین، پیشین، ج ۵، ص ۴۶۲؛ الشیخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۴.

۲. الشیخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۰.

۳. بقره/ ۲۸۲.

۴. طلاق/ ۲.

۵. بقره/ ۲۸۲.

۶. الشَّهَادَةُ إِنْ وَاْفَقَّتْ الدَّعْوَى قَبِلَتْ وَإِلَّا فَلَا. ابن نجیم الحنفی، زین الدین، البحر الرائق شرح كنزالدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۱۰۳؛ الشَّهَادَةُ إِنْ وَاْفَقَّتْ الدَّعْوَى قَبِلَتْ وَإِلَّا فَلَا. الشیخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۴؛ الشَّهَادَةُ إِذَا وَاْفَقَّتْ الدَّعْوَى قَبِلَتْ، وَإِنْ خَالَفَتْهَا لَمْ تَقْبَل. الغیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۶۷؛ تَكُونُ مُوَافَقَةً لِلدَّعْوَى فِيمَا يُشْتَرَطُ فِيهِ الدَّعْوَى فَإِنْ خَالَفَتْهَا لَا تَقْبَلُ. الکاسانی الحنفی، علاء الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۷۳؛ الشَّهَادَةُ إِنْ وَاْفَقَّتْ الدَّعْوَى قَبِلَتْ وَإِلَّا لَا. ابن نجیم الحنفی، زین الدین، الأَشْبَاهُ وَالتَّنْظِيرُ، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۰ هـ ق، ص ۲۳۱.

۷. إِلَّا إِذَا وُفِّقَ الْمُدْعَى بَيْنَ الدَّعْوَى وَبَيْنَ الشَّهَادَةِ عِنْدَ إِمْكَانِ التَّوْفِيقِ. الکاسانی الحنفی، علاء الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۷۳.

۸. الغیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۶۷.

۹. ابن نجیم الحنفی، زین الدین، البحر الرائق شرح كنزالدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۱۰۴.

شهادت دهند، شهادتشان پذیرفته است^۱؛ زیرا مالکیت به سبب چیزی، کمتر از مالکیت مطلق است و مشکلی در نحوه ادای شهادت شهود نیست.^۲ ولی در صورتی که مدعی ادعای ملکیت به سببی را بکند و شهود به ملکیت مطلق مدعی شهادت دهند، شهادتشان باطل است؛ زیرا ملکیت مطلق اعم از ملکیت به سبب است.^۳ یا مدعی ادعا کند نیمی از خانه را خریداری کرده است، ولی شهود نسبت به تمام خانه شهادت دهند؛ شهادتشان پذیرفته نمی‌شود.^۴

اگر مردی ادعا کند خانه‌ای که در دست شخص دیگری است متعلق به من است و یکی از دو شاهد شهادت می‌دهد: «مدعی خانه را خریده است.» و دیگری شهادت می‌دهد: «خانه به مدعی هدیه داده شده است.» در این جا شهادت شهود باطل است؛ چون یکی از آن دو دروغ می‌گویند و مدعی هم نمی‌تواند بین این دو شهادت توافق برقرار کند؛ چون هدیه دادن با خرید و فروش فرق می‌کند. بنابراین شهادتشان پذیرفته نمی‌شود.^۵

۲/۳/۳/۱/۳. مکان ادای شهادت

مکان ادای شهادت دادگاه و در حضور قاضی است؛ زیرا شهادت حجتی است که الزام‌آور نمی‌شود، مگر به قضاوت قاضی که آن هم اختصاص به مجلس قضاوت (دادگاه) دارد.^۶

۲/۳/۳/۲. شروط مشهودبه

شروطی که به مشهودبه مربوط می‌شود عبارت است از:

۲/۳/۳/۲/۱. معلوم بودن مشهود به

مشهودبه باید معلوم باشد. پس اگر شاهد به چیز مجهولی شهادت دهد مورد قبول واقع نمی‌شود. شرط صحت حکم قاضی همین است. خواه مشهودبه مال باشد، خواه منفعت؛ مثلاً اگر دو شاهد نزد قاضی شهادت دهند که فلانی وارث این میت است شهادتشان رد می‌شود؛ چون به امر مجهولی شهادت دادند و اسباب وارث شدن را مشخص نکرده‌اند. باید بگویند: «فلانی پسر این میت است و میت به غیر از او وارثی ندارد یا فلانی برادر میت

۱. الشیخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۷؛ الکاسانی الحنفی، علاء الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۷۳.

۲. الکاسانی الحنفی، علاء الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۷۳.

۳. همان.

۴. ابن نجیم الحنفی، زین الدین، البحر الرائق شرح کنزالدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۱۰۴.

۵. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۷۲.

۶. الکاسانی الحنفی، علاء الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۷۷.

است از یک پدر و مادر و میت به غیر از او وارثی ندارد.»^۱

۲/۳/۳/۲. علم به مشهود به

شاهد باید به مشهود به علم داشته باشد. حتی اگر به آن ظن هم داشته باشد؛ شهادتش پذیرفته نیست.^۲ با توجه به این نکته که فقهای امامیه و حنفیه بر علم شاهد به مشهود به در هنگام ادای شهادت تأکید ویژه‌ای داشته و او را از شهادت دادن در صورت عدم علم به شدت منع می‌کنند. از این رو جهت ادای شهادت اشخاص نابینا و کر و لال هم که مورد شهادت را تحمل نموده و به آن علم پیدا کرده‌اند، شرایط خاصی را پیش‌بینی نموده‌اند تا آن‌ها هم بتوانند گواهی دهند، تا اگر احياء حق بندگان خدا در گرو شهادت این افراد بود، حقیقتاً ضایع نشود. البته ممکن است افراد دیگری که از این نعمات الهی برخوردار هستند، حاضر به ادای شهادت باشند؛ ولی از آن جایی که در محل حادثه حضور نداشته و مورد شهادت را خودشان متحمل نشده‌اند، طبق فتوای فقهای امامیه و حنفیه اجازه گواهی دادن را ندارند.

۲/۳/۴. شهادت شخص نابینا

۲/۳/۴/۱. امامیه

امام خمینی قدس سره در این مورد می‌نویسد:

«و لو سمع الأعمى و عرف صاحب الصوت علما جازت شهادته.»^۳

اگر شخص کور بشنود و صاحب صدا را به درستی بشناسد، شهادتش جایز است.

و همچنین شهادت او زمانی که عادل باشد در هر حالی قبول است. فرقی نمی‌کند علم او به مشهود به قبل از کور شدن یا بعد از آن حاصل شده باشد.^۴

مشهور فقها برآنند شهادت فرد نابینا در اموری که نیاز به مشاهده ندارد، صحیح است و اگر فرد مذکور صدایی را بشنود و بخواهد بر آن شهادت دهد، در صورتی که صاحب صدا را نشناسد، اگر دو معرف عادل،

۱. الشیخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۱.

۲. الکاسانی الحنفی، علاء‌الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۷۷.

۳. الموسوی‌الخمینی، سید روح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۶.

۴. علم الهدی، سید مرتضی، الإلتصار فی انفرادات الإمامیه، محقق / مصحح: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۵ هـ ق، ص ۵۰۳.

صاحب صوت را معرفی نمایند؛ در این صورت شهادت او پذیرفته است.^۱

صاحب غنیة النزوع می‌گوید:

« تقبل شهادة الأعمى فيما لا يحتاج فيه إلى مشاهدة، قد ثبت أن الصحابة كانت تروی عن أزواج النبی ﷺ و هُنَّ من وراء حجاب على التّعيين لهنَّ، و هذا يدلّ على أنّ التمييز بينهما حصل من جهة السّماع.»^۲

شهادت نابینا در مواردی که نیاز به مشاهده نیست، قابل پذیرش می‌باشد. در زمان صدر اسلام، صحابه احادیث پیامبر ﷺ را از زنان آن حضرت، از پشت پرده می‌شنیدند و از طریق شنیدن، صدای آن‌ها را تشخیص می‌دادند و حدیث خویش را به نام آن‌ها استناد می‌کردند و این مطلب دلیل بر این است که از طریق شنیدن، صداها قابل تشخیص است.

"محقق حلّی"^۳ و "شهید ثانی"^۴ می‌گویند:

«شهادت فرد نابینا هرگاه دارای دو معرف باشد، فقط در عقد قابل قبول است؛ زیرا وسیله‌ای (شنوایی) که در فهم الفاظ عقد به آن نیاز است، در نابینا موجود است. و ادای شهادت از سوی نابینا مستند به تعریف آن دو جایز است و در این گونه موارد، شاهد اصلی نابیناست نه معرف.»

اگر دسترسی به دو نفر معرف نبود، در صورتی که نابینا صدای عاقد را بشناسد و احتمال اشتباهی درباره‌ی او نرود، قول صحیح و وجیه این است که چنین شهادتی قابل قبول است. بنابراین شهادت فرد نابینا چه از حیث تحمّل و چه از حیث ادا صحیح است؛ خواه مستند شهادتش علم باشد یا استفاضه (در مواردی که موضوع به استفاضه ثابت می‌گردد) و اگر فرد مذکور در حال بینایی شهادتی را تحمّل نمود، سپس نابینا شد؛ در صورتی که

۱. خوانساری، سید أحمد بن یوسف، پیشین، ص ۱۲۷؛ العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۵۰۰؛ الحسینی الشیرازی، السید محمد، پیشین، ج ۶ (کتاب الشهادت)، ص ۲۰۲؛ النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۵۳؛ الشّهد الأول، محمد بن جمال الدین، الدروس الشّریعیة فی فقه الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۳؛ العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، تحریر الأحكام الشّریعیة علی مذهب الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۲؛ الشّهد الثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۴۱.

۲. ابن زهره حلبی، حمزة بن علی، غنیة النزوع الی علم الأصول و الفروع، محقق: ابراهیم البهادری، چاپ اول، قم، مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام، ۱۴۱۷ هـ ق، ص ۴۳۹.

۳. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۴.

۴. الشّهد الثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۴۱.

نسب فرد مورد شهادت را بداند، می‌تواند اقامه شهادت نماید.

عقیده‌ی شیخ طوسی بر خلاف این دو بزرگوار است، ایشان می‌فرماید:

«لا تقبل فيه شهادة الأعمى و ما يفتقر إلى سماع و مشاهدة من العقود كلها كالبيوع، و الصرف، و السلم، و الإجارة، و الهبة، و النكاح و نحو ذلك يصح أن يكون الأعمى
في التحمل و الأداء فيما لا يحتاج إلى المشاهدة؛ مثل: النسب، و الموت، و الملك المطلق.»^۱

شهادت نابینا در اموری که نیاز به دیدن و شنیدن دارد که عبارت از همه عقود باشد؛ مانند: بیع، صرف، سلم، اجاره، هبه، نکاح و امثال آن، پذیرفته نیست؛ اما در آشیایی که نیاز به مشاهده نیست؛ مثل: نسب، موت و ملک مطلق از نظر تحمل و ادا صحیح است.

در روایت آمده است:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْأَعْمَى تَجُوزُ شَهَادَتُهُ؟ قَالَ نَعَمْ إِذَا أُثْبِتَ.»^۲

محمد بن قیس می‌فرماید: از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره جواز شهادت نابینا سؤال نمودم، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در جواب فرمودند: "جایز است؛ به شرط آن که فرد نابینا شهادت خویش را ثابت نماید."»

منظور از کلمه «إذا أثبت» مواردی است که شهادت نابینا باید توسط شهادت عدلین ثابت گردد.^۳

هرگاه نابینا صدایی را بشنود و نداند متعلق به چه کسی است؛ در صورتی که دو شاهد شهادت دهند که این صدا متعلق به فلانی است، شهادتش پذیرفته است^۴ و شهادت او همان‌طور که اگر شاهد اصل باشد، پذیرفته است، در صورتی که شاهد فرع یا مترجم باشد نیز مورد قبول است.^۵

۱. الطوسی (الشیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، *الخلافة*، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۷-۲۶۶.

۲. الحرّ العاملی، محمد بن حسن، پیشین، باب ۴۲، ج ۲۷، ص ۴۰۰، ج ۱.

۳. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۱.

۴. الحسینی الشیرازی، السید محمد، پیشین، ج ۴۶، ص ۲۰۳.

۵. المحقق الأردبیلی، أحمد بن محمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۴۵۲.

أبوحنیفة و محمد، شهادت شخص کور را نمی‌پذیرند؛^۱ خواه در زمان تحمّل شهادت، بینا باشد یا نباشد.^۲ در تحمّل و ادای شهادت شاهد باید کسی که حقّ با اوست و یا حقّ بر علیه اوست را به خوبی از هم تمییز دهد و این نیازمند آلت تشخیص است که همان چشم می‌باشد. لذا نمی‌تواند آن‌ها را بشناسد جز با صدا، چون بعضی صداها شبیه هم هستند، پس ممکن است در شهادتش شبهه^۳ ایجاد شود؛ بنابراین نمی‌توان شهادت چنین شخصی را پذیرفت.^۴ اما ابویوسف بر آن است که فرد مذکور اگر در زمان تحمّل شهادت بینا بوده و هنگام ادا نابینا شده، شهادتش پذیرفته است؛^۵ زیرا او مورد شهادت را در حالی که بینا بوده، مشاهده کرده و برایش علم حاصل شده است.^۶ این در حالی است که وقت ادا، نیازی به اشاره به سوی مشهود له نباشد؛ اگر اشاره به او ضروری باشد، شهادت شخص نابینا پذیرفته نمی‌شود.^۷

زفر^۸ می‌گوید:

«فِيمَا لَا يَجُوزُ الشَّهَادَةُ عَلَيْهِ إِلَّا بِالْمُعَايَنَةِ لَا شَهَادَةَ لِلْأَعْمَى. فَأَمَّا فِيمَا تَجُوزُ الشَّهَادَةُ فِيهِ

۱. عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ وَمُحَمَّدٍ - رَحِمَهُمَا اللَّهُ - فَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْأَعْمَى عِنْدَهُمَا. سَوَاءٌ كَانَ بَصِيرًا وَقَدْ تَحَمَّلَ أَوْ لَا. الْكَاسَانِيُّ الْحَنْفِيُّ، علاء‌الدین ابوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۸؛ وشهادة الأعمى لا تجوز في قول أبي حنيفة ومحمد، السعدى الحنفى، أبو الحسن على بن الحسين بن محمد، *النتف في الفتاوى*، محقق: صلاح الدين الناهي، چاپ دوم، بیروت، دارالفرقان، ۱۴۰۴ هـ ق، ج ۲، ص ۷۹۷.
۲. سَوَاءٌ كَانَ بَصِيرًا وَقَدْ تَحَمَّلَ أَوْ لَا. الْكَاسَانِيُّ الْحَنْفِيُّ، علاء‌الدین ابوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۸.
۳. اشتباه، مشابهت، آن چه که امر بر آن مشتبه است و نمی‌توان قطع پیدا کرد که حق است یا باطل. «ر.ک: حسینی، سیدمحمد، پیشین، ص ۲۷۳».
۴. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۲۹.
۵. فَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْأَعْمَى عِنْدَهُمَا، سَوَاءٌ كَانَ بَصِيرًا وَقَدْ تَحَمَّلَ أَوْ لَا، وَعِنْدَ أَبِي يُوسُفَ لَيْسَ بِشَرْطٍ حَتَّى تُقْبَلَ شَهَادَتُهُ إِذَا كَانَ بَصِيرًا وَقَدْ تَحَمَّلَ. الْكَاسَانِيُّ الْحَنْفِيُّ، علاء‌الدین ابوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۸؛ وقال أبو يوسف رحمه الله تعالى تجوز فيما طريقه السماع وما لا يكفي فيه السماع إذا كان بصيراً وقت التحمّل أعمى عند الأداء. الشيخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۴؛ وفي قول أبي يوسف تجوز إذا شهد عليها بصيراً ثم إقامها أعمى. السعدى الحنفى، أبو الحسن على بن الحسين بن محمد، پیشین، ج ۲، ص ۷۹۷؛ وقال أبو يوسف تقبل إذا كان بصيراً عند التحمّل. السمرقندی، ابوبکر علاء‌الدین، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۲؛ لا تقبل شهادة الأعمى خلافاً لأبي يوسف فيما إذا تحملها بصيراً. الحلبي الحنفى، إبراهيم بن محمد بن إبراهيم، ملتقى الأبحر، محقق: خليل عمران المنصور، چاپ اول، بیروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۹ هـ ق، ص ۲۷۱؛ وقال أبو يوسف: يجوز إذا كان بصيراً وقت التحمّل لحصول العلم بالمعينة. المرغيناني، أبو الحسن برهان الدين، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۱؛ قال أبو يوسف إذا تحمّل الشهادة وهو بصير، ثم أداها وهو أعمى تقبل شهادته. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۲۹.
۶. المرغيناني، أبو الحسن برهان الدين، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۱.
۷. الْكَاسَانِيُّ الْحَنْفِيُّ، علاء‌الدین ابوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۸.
۸. از شاگردان أبوحنیفة.

بِالتَّسَامُعِ تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْأَعْمَى.»^۱

در اموری که به مشاهده نیاز ندارد و از طریق شنیدن امکان پذیر است، شهادت شخص نابینا پذیرفته می‌شود و در جایی که دیدن با چشم لازم است، شهادتش مورد قبول واقع نمی‌شود.

۲/۳/۵. شهادت شخص کر و لال

۲/۳/۵/۱. امامیه

برخی از علمای امامیه شهادت شخص ناشنوا را در مطلق چیزهایی که به دیدن نیاز دارد؛ قابل قبول می‌دانند.^۲ ولی "صاحب جواهر" آن را فقط درباره افعالی که به مشاهده نیاز دارد؛ مانند: غصب، سرقت، قتل، رضاع، ولادت، زنا و لواط پذیرفته است؛^۳ زیرا در موارد فوق، نیازی به حسّ شنوایی نیست.

تحمل و ادای شهادت فرد کر و لال (أخرس) نیز به اتفاق آرای فقها مورد قبول است؛ به شرط این که قاضی مفهوم اشاره او را درک نماید^۴ و اگر اشاره او را نفهمد، به دو مترجم عادل اعتماد می‌کند و شهادت او اصل

۱. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۲۹.

۲. فلو شاهد الأصم الأفعال جازت شهادته فيها. الموسوی الخمينی، سید روح الله، *تحریر الوسيلة*، پیشین، ج ۲، ص ۴۶؛ ... و الأصم مسموع في المبصرات. الشهيد الأول، محمد بن جمال الدين، *الدروس الشرعية في فقه الإمامية*، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۳؛ و ذلك العلم إما بالمشاهدة و الرؤية بالبصر فقط، فيما يفتقر إليها و لا يشترط فيها السمع فيقبل من الأصم أيضا. المحقق الأردبیلی، أحمد بن محمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۴۵۱؛ و هو العلم إلا ما استتبه إما بالمشاهدة فيما يفتقر إليها، و تقبل في ذلك شهادة الأصم. العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، *إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان*، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۱؛ الحسيني الشيرازي، السيد محمد، پیشین، ج ۴۶، ص ۲۰۱؛ الأصم تقبل شهادته فيما لا يفتقر إلى السماع. خوانساری، سید أحمد بن یوسف، پیشین، ج ۶، ص ۱۲۷.

۳. إما المشاهدة أو السماع أو هما، فما يفتقر إلى المشاهدة الأفعال، لأن آلة السمع لا تدركها، كالغصب و السرقة و القتل و الرضاع و الولادة و الزنا و اللواط، فلا يصير شاهدا بشيء من ذلك إلا مع المشاهدة و من هنا يقبل فيه شهادة الأصم كما هو المشهور، لعدم مدخلة السمع فيه. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۲۸.

۴. الأخرس يصح منه تحمل الشهادة و أدؤها و يبني على ما يتحققه الحاكم من إشارته. المحقق الحلی، نجم الدين جعفر بن حسن، *شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام*، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۴؛ يجوز ... الأصم تحمل الشهادة و أدؤها و كذا يصح للأخرس تحمل الشهادة و أدؤها، فإن عرف الحاكم إشارته يحكم. الموسوی الخمينی، سید روح الله، *تحریر الوسيلة*، پیشین، ج ۲، ص ۴۶؛ و الأخرس إذا فهمت إشارته بترجمين عدلين قبلت شهادته. الشهيد الأول، محمد بن جمال الدين، *الدروس الشرعية في فقه الإمامية*، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۳؛ و تقبل شهادة الأصم و الأخرس إذا عرفت إشارته. المحقق الأردبیلی، أحمد بن محمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۴۵۲؛ و تقبل شهادة الأصم و الأخرس إذا عرفت إشارته. العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، *إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان*، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۰؛ وَ يَصِحُّ تَحْمَلُ الْأَخْرَسِ وَ أَدَاؤُهُ بَعْدَ الْقَطْعِ بِمُرَادِهِ. الشهيد الأول، محمد بن جمال الدين، *اللمعة الدمشقية في فقه الإمامية*، پیشین، ص ۹۶.

می‌باشد و به شهادت او حکم می‌نماید.^۱ اما برخی دیگر ترجمه یک نفر را کافی می‌دانند.^۲

۲/۳/۵/۲. حنفیه

به عقیده‌ی حنفیه، شهادت شخصی که لال است پذیرفته نمی‌شود؛^۳ زیرا لفظ شهادت به ادای شهادت اختصاص دارد و زمانی که شاهد بگوید: «خبر می‌دهم و می‌دانم»، از او قبول نمی‌شود، و شخص لال لفظ شهادت را نمی‌تواند به خوبی ادا کند، پس در شهادتش شبهه ایجاد می‌شود؛ گر چه بتواند با اشاره منظور خودش را برساند موجب علم و یقین نمی‌شود.^۴

فقه‌ها برای شهود، جهت ادای شهادت بر اساس نوشته‌ای که قبلاً راجع به مورد شهادت نگارش کرده‌اند و نیز برای گواهی دادن بر اقرار شخص مقر، شرایطی را بیان نموده‌اند که در ذیل به بیان آن‌ها می‌پردازیم.

۲/۳/۶. شهادت بر خط

۲/۳/۶/۱. امامیه

عده‌ای از علمای امامیه^۵ شهادت مستند به خط را مردود می‌شمارند. علامه در قواعد الأحكام تأکید می‌نماید و لو از احتمال دست بردن در آن نوشته مصون باشد؛ شهادت مستند به آن مردود است. فرقی نمی‌کند که شخص

۱. فإن جعلها اعتمد فيها على ترجمة العارف بإشارته نعم يفتقر إلى مترجمين و لا يكون المترجمان شاهدين على شهادته بل يثبت الحكم بشهادته أصلاً لا بشهادة المترجمين فرعا. المحقق الحلّي، نجم الدين جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۴؛ فإن عرف الحاكم إشارته بحكم، و إن جعلها اعتمد فيها على مترجمين عدلين، و تكون شهادته أصلاً، و يحكم بشهادته. الموسوي الخميني، سيّد روح الله، تحرير الوسيلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۶۶؛ فإن جهلت اعتمد الحاكم على عدلين عارفين بها و يثبت الحكم بشهادته أصلاً، لا بشهادتهما فرعا. المحقق الأردبيلي، أحمد بن محمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۴۵۲؛ فإن جهلت اعتمد الحاكم على عدلين عارفين بها، و يثبت الحكم بشهادته أصلاً لا بشهادتهما فرعا. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۱.

۲. الحسيني الشيرازي، السيد محمد، پیشین، ج ۴۶، ص ۱۹۹.

۳. ولّا تجوز شهادة الآخرس. السرخسي، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۳۰؛ ولّا تجوز شهادة والأخرس. السمرقندي، أبو بكر علاء الدين، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۲؛ فلّا تُقبل شهادة الآخرس. الكاساني الحنفي، علاء الدين أبو بكر، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۸؛ لّا تجوز شهادة الآخرس عند علمائنا رحمهم الله تعالى. الشيخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۴.

۴. لأن أداء الشهادة يختص بلفظ الشهادة حتى إذا قال الشاهد أخير وأعلم لا يقبل ذلك منه ولفظ الشهادة لا يتحقق من الآخرس، ثم شهادة الآخرس مشتبه فإنه يستدل بإشارته على مراده بطريق غير موجب للعلم. السرخسي، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۳۰.

۵. الطوسي (شيخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، المبسوط في فقه الإمامية، پیشین، ج ۸، ص ۱۸۰؛ العلامة الحلّي، الحسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام، پیشین، ج ۳، ص ۵۰۳.

مورد اعتمادی هم به مضمون خطّش شهادت بدهد یا ندهد.^۱

برخی نیز معتقدند: «اگر مورد شهادت یادش نیاید، جایز نیست به استناد نوشته شهادت دهد. ولی اگر شخص

مورد اعتمادی به همراه شاهد گواهی دهد، اشکالی ندارد.»^۲

شهید اول در این باره فرموده است:

«و لا تجوز الإقامة إلّا مع الذكر، و لا عبرة بالخطّ و إن أمن التزوير عند الحلیین و قال

الأكثر: إذا كان المدعی ثقة و شهد آخر ثقة أقامها.»^۳

به نظر ابن‌ادریس و علامه حلّی، شهادت بدون علم جایز نیست و شهادت بر اساس خط

اعتبار ندارد و لو از احتمال دست بردن در آن ایمن باشد. ولی اکثر علما فرموده‌اند: «اگر

مدعی، فرد قابل اعتمادی باشد و فرد مورد اطمینان دیگری هم شاهد او باشد، شهادت به

استناد خط صحیح است.»

تعدادی از علمای معاصر نیز؛ مانند مرحوم آیه الله خویی در «مبانی تکملة المنهاج»^۴ و سید محمد شیرازی در

«الفقه»^۵، شهادت بر اساس کتابت را با شرایطی قبول دارند.

آیه الله خویی می‌گوید:

«لا تجوز الشهادة بمضمون ورقة لا يذكره بمجرد رؤية خطه فيها إذا احتمل التزوير في

الخط أو احتمل التزوير في الورقة أو أن خطه لم يكن لأجل الشهادة بل كان بداعٍ آخر و

أمّا إذا علم أن خطه كان بداعی الشهادة و لم يحتمل التزوير جازت له الشهادة و إن كان

لا يذكر مضمون الورقة فعلاً.»^۶

۱. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۵۰۳.

۲. فإن وجد خطه مكتوباً، و لم يذكر الشهادة، لم يجوز له إقامتها. فإن لم يذكر، شهد معه آخر ثقة، جاز له حينئذ إقامة الشهادة. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، چاپ دوم، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۰ هـ ق، ص ۳۲۹-۳۳۰؛ فإن وجد خطه مكتوباً و لم يذكر الشهادة لم يجوز له إقامتها فإن لم يذكر هو و يشهد معه آخر ثقة جاز له حينئذ إقامة الشهادة. راوندی، قطب الدین، سعید بن عبدالله، فقه القرآن، محقق / مصحح: سید أحمد حسینی، چاپ دوم، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ هـ ق، ج ۱، ص ۴۰۲؛ فإن وجد خطه مكتوباً، و لم يذكر الشهادة، لم يجوز له إقامتها، فإن لم يذكر، و شهد معه آخر ثقة، جاز له حينئذ إقامة الشهادة. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، نکت النهاية، پیشین، ج ۲، ص ۵۸.

۳. الشهید الأول، محمد بن جمال الدین، الدروس الشریعیة فی فقه الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۴.

۴. الموسوی الخویی، سید ابوالقاسم، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۲.

۵. الحسینی شیرازی، السید محمد، پیشین، ج ۴۶، ص ۱۷۸.

۶. الموسوی الخویی، سید ابوالقاسم، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۲.

شهادت به مضمون برگه‌ای که شاهد نوشتن آن را به یاد ندارد، در صورتی که احتمال خدعه در آن برود و یا نوشتن آن ورقه جهت شهادت نباشد، بلکه به خاطر مسائل دیگری باشد، جایز نیست. اما اگر دانسته شود که نوشتن بر این برگه به خاطر استفاده از آن در شهادت می‌باشد و احتمال حيله هم در آن نرود، شهادت بر اساس آن جایز است؛ و لو نوشتن آن را به یاد نیاورد.

شیرازی هم در کتاب الفقه می‌نویسد:

«شهادت بر اساس خط در صورتی که شاهد اصل ماجرا به یادش نیاید، به شرطی صحیح است که اطمینان داشته باشد که این خط متعلق به اوست. و الا اگر دست خط به نظر او مشکوک باشد، شهادت جایز نیست؛ زیرا قضاوت هم بر خطی که در گذشته نوشته بودند، در صورت ایمنی از تزویر اعتماد می‌کردند و بر اساس آن، حکم صادر می‌نمودند و راویان حدیث هم به خط گذشتگان نشان اعتماد می‌کردند و هم‌چنین به خط امامان علیهم‌السلام»^۱

۲/۳/۶۸۲. حنفیه

حنفیه بر آن است که شهادت بر اساس خط، جایز نیست.^۲ شاهد باید نسبت به چیزی که می‌خواهد شهادت دهد علم داشته باشد. نمی‌تواند به آن چه که از خط خودش دیده شهادت دهد، مگر این که خط خودش را ببیند و موضوع شهادت یادش بیاید؛ چون خطوط شبیه یکدیگر هستند، پس برایش علم حاصل نمی‌شود. لذا جایز نیست بر اساس نوشته‌ی خودش شهادت دهد.^۳ ولی صاحبین شهادت شاهد بر اساس خط خودش را جایز می‌دانند.^۴

۱. الحسینی الشیرازی، السید محمد، پیشین، ج ۴۶، ص ۱۷۸.
۲. وَأَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِالْمَشْهُودِ بِهِ وَوَقْتِ الْأَدَاءِ ذَاكِرًا لَهُ وَلَا يَجُوزُ اعْتِمَادُهُ عَلَى خَطِّهِ. ابن عابدین، محمد‌آمین، پیشین، ج ۵، ص ۶۲؛ لا يجوز أن يشهد عليها من غير رؤية كالخط. ابن قدامة المقدسی الجماعلی الحنبلی، عبدالرحمن بن محمد بن أحمد، الشرح الكبير على متن المقنع، بيروت، دارالكتاب العربي، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۸؛ الشَّهَادَةُ عَلَى الْخَطِّ لَا تَجُوزُ فِي قَوْلِ أَبِي حَنِيفَةَ. السُّعْدِيُّ الحنفی، أبو الحسن علی بن الحسین بن محمد، پیشین، ج ۲، ص ۷۹۸.
۳. ولا يحل للشاهد إذا رأى خطه أن يشهد إلا أن يتذكر الشهادة لأن الخط يشبه الخط فلم يحصل العلم. قيل هذا على قول أبي حنيفة رحمه الله. المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۹؛ ولا يحل للشاهد إذا رأى خطه أن يشهد إلا أن يذكر الشهادة، لأن الخط يشبه الخط، فلم يحصل العلم، وهذا قول الإمام الغنیمي الحنفی، عبدالغنی بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۵۹؛ وَلَا يَحِلُّ لِلشَّاهِدِ إِذَا رَأَى خَطَّهُ أَنْ يَشْهَدَ إِلَّا أَنْ يَتَذَكَّرَ الشَّهَادَةَ لِأَنَّ الْخَطَّ يُشْبِهُ الْخَطَّ فَلَمْ يَحْصُلِ الْعِلْمُ. قِيلَ هَذَا عَلَى قَوْلِ أَبِي حَنِيفَةَ - رَحِمَهُ اللَّهُ، الرومی البابرتی، شمس الدین، پیشین، ج ۷، ص ۳۸۶.
۴. وعندهما يحل له أن يشهد. المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۹؛ ابن عابدین، محمد‌آمین، پیشین، ج ۵، ص ۶۲؛ وَعِنْدَهُمَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَشْهَدَ. الرومی البابرتی، محمد بن محمد بن محمود، پیشین، ج ۷، ص ۳۸۷.

۲/۳/۷. شهادت بر اقرار

۲/۳/۷/۱. امامیه

فقه‌های امامیه می‌گویند:

«إذا سمع الإقرار مثلاً صار شاهداً وإن لم يستدعه المشهود له أو عليه فيندرج حينئذ في ما دل على وجوب أدائها عينا أو كفاية.»^۱

هر گاه کسی اقراری را بشنود، به صرف شنیدن آن، شاهد محسوب می‌گردد و لزومی ندارد که حتماً مشهود له یا مشهود علیه از او شنیدن اقرار و شاهد واقعه بودن را درخواست کرده باشد؛ زیرا دلیل وجوب ادای شهادت (واجب عینی باشد یا کفایی) شامل این مورد نیز می‌شود.

هم‌چنین اگر فردی شاهد وقوع عقد، غصب، یا جنایتی شده باشد، و لو طرفین دعوی یا یکی از آن‌ها به او بگوید: «شاهد ما نباش» و او را از شهادت منع کند؛ در این صورت چنانچه فرد مذکور چیزی را بشنود که مثبت حکمی باشد، شاهد محسوب می‌شود.^۲

۲/۳/۷/۲. حنفیه

أبوحنيفة معتقد است: «اگر یکی از دو شاهد بگوید: "فلانی روز پنجشنبه در دمشق نزد من اقرار کرد: فلان شخص را کشته یا قذف کرده است یا فلان چیز را غصب نموده و یا فلان مبلغ بر ذمه‌اش است" و شاهد دیگر بگوید: "روز شنبه برای من چنین اقراری کرده است؛ شهادتشان کامل است."^۳

ولی زفر می‌گوید:

«شهادت آن‌ها کامل نیست؛ زیرا بر هر اقراری شهادت داده نمی‌شود، مگر یک بار.»^۴

۱. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۱، ص ۹۹.

۲. الموسوی‌الخمینی، سید روح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۴.

۳. آن یشهد أحدهما أنه أقر عندی يوم الخمیس بدمشق أنه قتله أو قذفه أو غصبه كذا أو أن له في ذمته كذا ويشهد الآخر أنه أقر عندی بهذا يوم السبت بحمص كملت شهادتهما، و بهذا قال أبو حنيفة. ابن قدامة المقدسی الجماعلی الحنبلی، عبدالرحمن بن محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۵-۲۴.

۴. و قال زفر لا تكمل شهادتهما لأن كل إقرار لم يشهد به إلا واحد فلم تكمل الشهادة. همان.

۲/۳/۸. شهادت بر شهادت

۲/۳/۸/۱. مفهوم شهادت بر شهادت

۲/۳/۸/۱/۱. مفهوم لغوی شهادت بر شهادت

شهادت بر شهادت، در لغت به معنی شهادت غیر مستقیم است.^۱

۲/۳/۸/۱/۲. مفهوم اصطلاحی شهادت بر شهادت

۲/۳/۸/۱/۲/۱. حقوقی

در صورتی که فردی متحمل شهادت شده باشد، ولی به علت وجود عذری نتواند در محکمه حاضر شده و آن چه را که دیده برای شخص دیگر بیان کند تا او در محکمه به نمایندگی از شاهد اولی شهادت دهد، شهادت شخص دوم را نسبت به شخص اول شهادت فرع نامیده‌اند و شهادت شاهد اصلی را شهادت اصل می‌نامند.^۲

آقای مسجد سرایی در مورد معنای اصطلاحی شهادت بر شهادت می‌فرماید:

«شهادت بر شهادت آن است که دو نفر شهادت بدهند که دو نفر دیگر، شهادت داده‌اند فلان کار یا قضیه اتفاق افتاده است: مثلاً حسن و حسین شهادت دهند که محمد و علی شهادت داده‌اند که صادق ۱۰۰۰ تومان به باقر قرض داده است، در این جا حسن و حسین را شاهدان فرع، و محمد و علی را شاهدان اصل گویند.»^۳

۲/۳/۸/۱/۲/۲. امامیه

معنای شهادت بر شهادت این است که دو نفر انسان عادل در حضور حاکم، شهادت بدهند که فلان شخص در نزد آنان به فلان چیز شهادت داده است؛ در این جا شهادت نقل شده را شهادت اصل و شهادت نقل کننده را فرع و نیز شهادت بر شهادت می‌نامند.^۴

۱. آذرنوش، آذرتاش، پیشین، ص ۳۴۴.

۲. ملک زاده، فهیمه، اصطلاحات تشریحی آیین دادرسی (کیفری - مدنی)، چاپ اول، تهران، مجد، ۱۳۸۸، ص ۲۶۰.

۳. مسجد سرایی، حمید، پیشین، ص ۳۷۶.

۴. مغنیه، محمد جواد، پیشین، ج ۵، ص ۱۵۳.

"صاحب جواهر" می‌فرماید:

«الشهادة على الشهادة و هي مقبولة عندنا في الجملة بلا خلاف أجده فيه، بل الإجماع بقسميه عليه، بل لعل المحكى منه على ذلك متواترة، كما أنه يمكن دعوى القطع به من مجموع النصوص المستفاد منها ذلك»؛

شهادت بر شهادت نزد ما فی الجملة قابل قبول می‌باشد و هیچ خلافی در آن پیدا نکردم و حتی اجماع منقول و محصل بر آن دلالت دارد. شاید آن چه درباره شهادت بر شهادت، حکایت شده متواتر هم باشد و همچنین ممکن است از مجموع نصوصی که درباره آن وارد شده بتوان به آن قطع پیدا کرد.

در "وسائل الشیعة" کتاب الشهادت باب ۴۴ و ۴۵ (ص ۴۰۲ الی ۴۰۵) در مورد شهادت بر شهادت و مسائل مربوط به آن است که به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي الشَّهَادَةِ عَلَى شَهَادَةِ الرَّجُلِ وَ هُوَ بِالْحَضْرَةِ فِي الْبَلَدِ، قَالَ: نَعَمْ وَ لَوْ كَانَ خَلْفَ سَارِيَةٍ، يَجُوزُ ذَلِكَ إِذَا كَانَ لَا يَمْكِنُهُ أَنْ يَقِيمَهَا؛ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ مِي‌فَرَمَايِد: از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ در مورد شهادت بر شهادت مردی که در شهر حضور دارد سؤال شد، ایشان فرمودند: «بله، حتی اگر در پشت مرکز قضا هم باشد، شهادت بر شهادت آن جایز است. زمانی که اقامه شهادت برای او به خاطر عذری که مانع از حضور او می‌شود، ممکن نباشد.»

حنفیه می‌گوید:

«شهادت بر شهادت در هر حقی که با شبهه ساقط نمی‌شود، به خاطر استحسان و شدت احتیاج مردم به آن جایز است و همچنین زمانی که شاهد اصل به علت بروز بعضی

۱. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۸۹.

۲. الحر العاملی، محمد بن حسن، پیشین، باب ۴۴، ج ۲۷، ص ۴۰۳، ح ۱.

عوارض از ادای شهادت عاجز می‌شود. پس اگر شهادت فرع قبول نشود، حقوق مردم

ضایع می‌شود.^۱

۲/۳/۸/۳. ارزش شهادت بر شهادت

در خصوص ارزش شهادت بر شهادت، باید گفت: «شهادت بر شهادت از دو جزء تشکیل شده است: یک جزء آن اماره و جزء دیگر آن شهادت می‌باشد.»

طبق این نظر کسی که شاهد مستقیم می‌باشد، شهادتش مطابق قواعد کلی که همان پذیرش شهادت بر شهادت است مورد قبول می‌باشد؛ اما کسی که به طور غیر مستقیم و از زبان شاهد اصل به بیان واقعه می‌پردازد، سخنان او با توجه به اماره صحت مورد پذیرش است.

در نظر دومی آمده که اعتبار شاهد اصل نیز بنابر اماره «صحت و درستی» است. و دلیلی بر اختصاص دادن این ویژگی به شاهد فرع وجود ندارد. لکن تفاوت واقعی این دو شاهد (اصل و فرع) از لحاظ ارزش این است که اعتبار شاهد مستقیم، مبتنی بر اصل راست‌گویی و درستی دریافت اوست و اعتبار شاهد غیرمستقیم، علاوه بر آن اصل، مستلزم اصل راست‌گویی و درست‌کاری شاهد واسطه نیز هست.^۲

۲/۳/۸/۴. شرط قبول شهادت فرع

۲/۳/۸/۴/۱. حقوقی

گفتیم شهادت وقتی است که شاهد چیزی را با حواس خود دریافت کرده و بعد منتقل نماید؛ در حالی که شهادت بر شهادت، نقل قول شاهد است. در شهادت بر شهادت کسی که در محضر دادگاه است، شاهد واقعی

۱. الشَّهَادَةُ عَلَى الشَّهَادَةِ جَائِزَةٌ فِي كُلِّ حَقٍّ لَا يَسْقُطُ بِالشُّبْهَةِ) وَهَذَا اسْتِحْسَانٌ لِشِدَّةِ الْحَاجَةِ إِلَيْهَا، إِذْ شَاهِدُ الْأَصْلِ قَدْ يَعْجِزُ عَنْ آدَاءِ الشَّهَادَةِ لِبَعْضِ الْعَوَارِضِ، فَلَوْ لَمْ تَجْزُ الشَّهَادَةُ عَلَى الشَّهَادَةِ أَدَّى إِلَى إِتْوَاءِ الْحَقُوقِ. الرومی‌الباہرتی، محمد بن محمد بن محمود، پیشین، ج ۷، ص ۴۶۲؛ قَبْلُ آدَاءِ الْفُرُوعِ فِي حَقِّ لَا تُسْقَطُهُ الشُّبْهَةُ اسْتِحْسَانًا لِشِدَّةِ الْحَاجَةِ إِلَيْهَا إِذْ شَاهِدُ الْأَصْلِ قَدْ يَعْجِزُ عَنْ آدَاءِ الشَّهَادَةِ لِبَعْضِ الْعَوَارِضِ فَلَوْ لَمْ تَجْزُ الشَّهَادَةُ (الشَّهَادَةُ) عَلَى شَهَادَتِهِ أَدَّى إِلَى إِتْوَاءِ الْحَقُوقِ. ابن نجیم‌الحنفی، زین الدین، البحر‌الرائق شرح کنز‌الدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۱۲۰؛ الشَّهَادَةُ عَلَى الشَّهَادَةِ جَائِزَةٌ فِي كُلِّ حَقٍّ لَا يَسْقُطُ بِالشُّبْهَةِ أَي جَوَازُ الشَّهَادَةِ عَلَى الشَّهَادَةِ اسْتِحْسَانٌ لِشِدَّةِ الْحَاجَةِ إِلَيْهَا إِذْ شَاهِدُ الْأَصْلِ قَدْ يَعْجِزُ عَنْ آدَاءِ الشَّهَادَةِ لِبَعْضِ الْعَوَارِضِ فَلَوْ لَمْ تَجْزُ الشَّهَادَةُ عَلَى الشَّهَادَةِ أَدَّى إِلَى إِتْوَاءِ الْحَقُوقِ. الغیتابی‌الحنفی، أبو محمد محمد بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۸۵؛ الشَّهَادَةُ عَلَى الشَّهَادَةِ جَائِزَةٌ فِي كُلِّ حَقٍّ لَا يَسْقُطُ بِالشُّبْهَةِ" وَهَذَا اسْتِحْسَانٌ لِشِدَّةِ الْحَاجَةِ إِلَيْهَا، إِذْ شَاهِدُ الْأَصْلِ قَدْ يَعْجِزُ عَنْ آدَاءِ الشَّهَادَةِ لِبَعْضِ الْعَوَارِضِ، فَلَوْ لَمْ تَجْزُ الشَّهَادَةُ عَلَى الشَّهَادَةِ أَدَّى إِلَى إِتْوَاءِ الْحَقُوقِ. المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۹.

۲. قرجه لو، علی‌رضا، "شهادت بر شهادت در حقوق کیفری ایران و انگلیس"، مجله تخصصی الهیات و حقوق، پژوهش‌ها، ش ۲۸، ۱۳۸۷ هـ ش، ص ۸۰.

نیست و خودش موضوع مورد شهادت را ندیده است، شاهد اول که دیده برای او نقل کرده و او شهادت را به دادگاه منتقل می‌کند. چه بسا بدون این که هیچ کدام عمدی و قصدی در تغییر موضوع داشته باشند به دلیل غیرمستقیم بودن، مطالب عوض شود، جزئیات به صورت دیگری در آید.^۱ به همین جهت ماده ۱۸۸ ق.م.ا. و ۱۳۲۰ ق.م. بر این موضوع تأکید نموده‌اند.

ماده ۱۸۸ ق.م.ا. در این مورد بیان داشته است:

«شهادت بر شهادت شرعی در صورتی معتبر است که شاهد اصلی فوت نموده و یا به علّت غیبت، بیماری و امثال آن، حضور وی متعذر باشد.»

ماده ۱۳۲۰ ق.م. نیز تصریح می‌نماید:

«شهادت بر شهادت در صورتی مسموع است که شاهد اصل وفات یافته یا به واسطه‌ی موانع دیگری مثل بیماری و سفر و حبس نتواند حاضر شود.»

برخی از حقوق دانان، امتناع از شهادت توسط شاهد اصل را نیز مانند عدم امکان حضور شاهد اصل دانسته‌اند که شهادت با واسطه را مجاز می‌سازد.^۲ اما به نظر می‌رسد که قانون‌گذار در مقام حصر مواردی بوده است که در آن‌ها حضور شاهد اصلی با مانع فیزیکی مواجه می‌شود و لذا امتناع از حضور نیز نمی‌تواند یکی از موانع محسوب گردد.^۳

۲/۳/۸/۴/۲ امامیه

شهادت فرع زمانی ثابت می‌شود که حضور شاهد اصل به خاطر عذری؛ مانند: مریضی، غیبت، یا زندان بودن و ممکن نباشد و این مطلب بین فقها از شهرت بالایی برخوردار است.^۴

شیخ طوسی در خلاف می‌فرماید:

«ظاهر من المذهب أنه لا يقبل شهادة الفرع مع تمكن حضور شاهد الأصل.»^۵

آن‌چه از مذهب ما ظاهر می‌شود این است که زمانی که شاهد اصل بتواند حاضر شود شهادت فرع قبول نمی‌شود.

۱. مدنی، سید جلال‌الدین، پیشین، ص ۲۰۷.

۲. امامی، سیدحسین، پیشین، ج ۶، ص ۲۰۲.

۳. دیبانی، عبدالرسول، پیشین، ص ۱۹۶.

۴. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۹۹؛ الطوسی (شیخ الطائفه)، أبو جعفر محمد بن حسن، *الخلاف*، پیشین، ج ۶، ص ۳۱۵.

۵. الطوسی (شیخ الطائفه)، أبو جعفر محمد بن حسن، *الخلاف*، پیشین، ج ۶، ص ۳۱۵-۳۱۴.

اما به عقیده ابن جنید، اقامه شهادت بر شهادت اگر شاهد اصل در شهر حاضر و یا غایب باشد و علتی مانع از حضور آن شود، اشکالی ندارد.^۱

همین مطلب را شیخ در "نهایه"^۲ و ابن براج در "مهذب"^۳ هم بیان نموده‌اند.

اکثر فقهای شیعه؛ مانند: محقق حلّی^۴، صاحب جواهر^۵، شهیدثانی^۶ و امام خمینی^۷ و ابن حمزه^۸ و ابن ادریس^۹ معتقدند:

«شرط در قبول شهادت فرع این است که شاهد اصل به خاطر مریضی یا سفر یا موت، از

حاضر شدن در مکان شهادت معذور باشد.»

علامه حلّی^{۱۰} نیز در کتاب خود می‌نویسد:

«وجه مشهور، عدم قبول شهادت فرع در صورت امکان حضور شاهد اصل است.»

از میان فقهای ما کسانی نیز وجود دارند که گفته‌اند:

«حکم کردن بر شهادت فرع جایز است؛ حتی اگر حضور شاهد اصل هم ممکن باشد.»^{۱۱}

دلیل ما بر قول اول، اجماع می‌باشد.

دلیل قول دوم این است که شهادت بر شهادت جایز می‌باشد و اختصاص آن به وقتی غیر وقت دیگر یا بر

-
۱. و لا بأس بإقامتها و ان كان المشهود على شهادته حاضر البلد أو غائبا إذا كانت له علة تمنعه من الحضور للقيام بها. ابن جنید، محمد بن أحمد، مجموعه فتاوی ابن جنید، محقق / مصحح: علی پناه اشتهاودی، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۶ هـ ق، ص ۳۳۲.
 ۲. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، پیشین، ص ۳۲۹.
 ۳. ابن براج، عبدالعزیز، المهذب، پیشین، ج ۲، ص ۵۶۱.
 ۴. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۸.
 ۵. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۲۰۰.
 ۶. الشهیدالثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، پیشین، ج ۳، ص ۱۵۲.
 ۷. الموسوی الخمینی، سید روح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۰.
 ۸. ابن حمزه، محمد بن علی، الوسیلة إلی نیل الفضیلة، محقق / مصحح: محمد حسون، چاپ اول، قم، انتشارات کتابخانه مرعشی نجفی^{رحمته}، ص ۲۳۳.
 ۹. ابن ادریس، أبو جعفر محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۸.
 ۱۰. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، مختلف الشیعة، محقق / مصحح: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۳ هـ ق، ج ۸، ص ۵۲۸.
 ۱۱. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، الخلاف، پیشین، ج ۶، ص ۳۱۵.

وجهی غیر از وجه دیگر احتیاج به دلیل دارد.^۱

محقق حلی^۲ و شهید اول^۳ و شهید ثانی^۴ ضابطه در غیبت شاهد اصل را، رعایت مشقت در حضور او می‌دانند. صاحب جواهر^۵ در این مورد می‌فرماید:

«و لا تقدیر لها عندنا خلافا لبعض العامة، فاعتبر مسافة القصر، و منهم من اعتبر تعذر الرجوع إلى منزله لیبیت فيه و إنما ضابطه أی العذر عندنا مراعاة المشقة علی شاهد الأصل فی حضوره.»^۶

نزد ما برای غیبت شاهد، حد و اندازه‌ای مشخص نشده است؛ برخلاف بعضی از عامه در غیبت، مسافت کوتاه را معتبر می‌دانند و بعضی دیگر تعذر برگشتن او به منزلش برای خوابیدن را معتبر می‌دانند. ولی ضابطه یعنی داشتن عذر در نزد شیعه، مراعات مشقت در حضور یافتن شاهد اصل می‌باشد.

چنانچه این مقتضای قول امام باقر علیه السلام است که در مورد اقامه شهادت بر شهادت می‌فرماید:

«إِذَا كَانَ لَا يُمْكِنُهُ أَنْ يَقِيمَهَا هُوَ لِعَلَّةٍ تَمْنَعُهُ عَنْ أَنْ يَحْضُرَهُ وَ يَقِيمَهَا فَلَا بَأْسَ بِإِقَامَةِ الشَّهَادَةِ عَلَى شَهَادَتِهِ.»^۷؛ زمانی که شاهد نمی‌تواند به خاطر علتی که مانع از حضور و اقامه شهادت او می‌شود، شهادت خود را اقامه کند.

پس به ناچار در زمانی که علم داریم شاهد اصل نمی‌تواند اقامه شهادت کند، شهادت شاهد فرع کفایت می‌کند. البته باید در نظر داشت که مراعات این شرط تا زمان اقامه شهادت می‌باشد. بنابراین اگر فرض شود که عذر شاهد اصل بعد از اقامه شهادت و قبل از حکم کردن حاکم برطرف می‌شود، مانع از قبول شهادت فرع نمی‌گردد. بلکه اگر عذر شاهد اصل، قبل از اقامه شهادت برطرف شود، شهادت فرع دیگر جایز نمی‌باشد.^۸

۱. همان.

۲. المحقق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۸.

۳. الشَّهيد الأول، محمد بن جمال الدين، اللّمة الدمشقية فی فقه الإمامية، پیشین، ص ۹۷.

۴. الشَّهيد الثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

۵. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۰.

۶. الحرّ العاملی، محمد بن حسن، پیشین، باب ۴۴، ج ۲۷، ص ۴۰۳، ج ۱.

۷. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۱-۲۰۰.

برخی از فقهای حنفی می‌گویند:

«و لا تقبل شهادة شهود الفرع إلا أن يموت شهود الأصل أو يغيبوا مسيرة ثلاثة أيام فصاعداً أو يمرضوا مرضاً لا يستطيعون معه حضور مجلس الحاكم.»^۱؛
 شهادت فرع قبول نمی‌شود؛ مگر این که شهود اصل بمیرند یا به خاطر غیبتی که حاضر شدنشان تا مجلس قضاوت، سه روز بیشتر طول بکشد یا به واسطه بیماری قادر به حضور در دادگاه برای ادای شهادت نباشند.

أبوحنفیه می‌گوید:

«شهادت فرع فقط زمانی که شاهد اصل عذر داشته باشد و این عذر یا به واسطه مرگ یا غیبت، بیماری، حبس، خوف از سلطان باشد، جایز است.»^۲

اما صاحبین، شهادت بر شهادت را حتی در صورتی که شاهد اصل توانایی ادای شهادت را داشته باشد، قابل قبول می‌دانند^۳ و علت آن را قیاس بیان می‌کنند.^۴

۱. المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۹.

۲. وعنه لا تقبل إلا أن يموت شاهد الأصل هذا أحد الشروط وهو تعذر شهادة الأصل لموت أو غيبة أو مرض أو حبس أو خوف من سلطان أو غيره، و بهذا قال ... أبوحنيفة. ابن قدامة المقدسی الجماعلی الحنبلی، عبدالرحمن بن محمد ابن أحمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۰۳؛ أَحَدَهَا، أَنْ تَعْتَدَرَ شَهَادَةُ الْأَصْلِ؛ لَمَوْتٍ، أَوْ غَيْبَةٍ، أَوْ مَرَضٍ، أَوْ حَبْسٍ، أَوْ خَوْفٍ مِنْ سُلْطَانٍ أَوْ غَيْرِهِ. وَبِهَذَا قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ. ابن قدامة المقدسی، أبو محمد موفق الدین عبدالله بن أحمد، المعنی، قاهرة، مكتبة القاهرة، ۱۳۸۸هـ ق، ج ۱۰، ص ۱۸۸.

۳. وحكي عن أبي يوسف ومحمد جوازها مع القدرة على شهادة الأصل. ابن قدامة المقدسی الجماعلی الحنبلی، عبدالرحمن بن محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۰۳؛ وَحُكِيَ عَنْ أَبِي يُوسُفَ، وَمُحَمَّدٍ، جَوَازَهَا مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَى شَهَادَةِ الْأَصْلِ. ابن قدامة المقدسی، أبو محمد موفق الدین عبدالله بن أحمد، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۸۸؛ الشَّهَادَةُ عَلَى شَهَادَةِ الْحَاضِرِ فِي الْمَصْرُوبِ جَوْزُ أَنْ يَشْهَدَ عَلَى شَهَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ كَانَ حَاضِرًا صَحِيحًا فِي الْمَصْرِ بَعْدَ أَنْ لَا يَكُونُ فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ فِي قَوْلِ أَبِي يُوسُفَ وَمُحَمَّدٍ. السُّعْدِيُّ الْحَنْفِيُّ، أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، پیشین، ج ۲، ص ۸۰۳.

۴. قياساً على الرواية. ابن قدامة المقدسی الجماعلی الحنبلی، عبدالرحمن بن محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۰۳؛ قياساً على الرواية. ابن قدامة المقدسی، أبو محمد موفق الدین عبدالله بن أحمد، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۸۸.

فصل سوم:

شهادت زور و رجوع از شهادت در امور کیفری

۳. شهادت زور و رجوع از شهادت در امور کیفری

۳/۱. مفهوم شهادت زور

۳/۱/۱. مفهوم لغوی شهادت زور

در لغت به معنی گواهی دروغین، شهادت کذب، قسم دروغ است.^۱

۳/۱/۲. مفهوم اصطلاحی شهادت زور

شهادت جاهل به مشهود^۲ و یا شهادت عالمی که بر خلاف علم خود گواهی می‌دهد.^۲ گاهی شهادت ناحق^۳ هم به آن گفته می‌شود.^۳

۳/۲. شهادت زور در آیات و روایات

آیات

در آیه ۷۲ سوره فرقان و نیز آیه ۳۰ سوره حج از شهادت زور سخن به میان آمده است:

۱. آذرنوش، آذرتاش، پیشین، ص ۳۴۴.

۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دائرة المعارف علوم اسلامی قضائی، پیشین، ج ۲، ص ۸۴۲.

۳. همان، ترمینولوژی حقوق، پیشین، ص ۳۹۸.

۱- ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾^۱؛ و کسانی‌اند که گواهی دروغ

نمی‌دهند و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می‌گذرند.

۲- ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يَتْلَى

عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^۲؛ این است [آنچه مقرر شده] و

هر کس مقررات خدا را بزرگ دارد، آن برای او نزد پروردگارش بهتر است و برای شما

دامها حلال شده است؛ مگر آنچه بر شما خوانده می‌شود. پس، از پلیدی بتها دوری کنید و

از گفتار باطل اجتناب ورزید.

"مرحوم طبرسی" در تفسیر ﴿وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ «از سخن و گفتار دروغ دوری جویند.» می‌فرماید:

«به باور پاره‌ای منظور لیبیک‌گویی شرک‌گرایان بود که می‌گفتند: «لیبیک لا شریک الا

شریکاً هو لک تملکه و ما ملک» فراخوان و دعوت تو را اجابت کردم و به بارگاهت آمدم.

ای پروردگاری که شریک و همتایی جز همان شریکی که ویژه توست، نداری. آری تو

فرمان‌روا و مالک آن شریک و هر آن چه دارد، هستی؟

زور در معانی دیگری چون غنا و سخنان بیهوده و استعمال شده است.^۳

امام فخر رازی نیز در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«در این آیه امر به اجتناب بندگان از بت‌پرستی شده که در رأس آن‌ها قول زور است؛ زیرا

پرستش خداوند یکتا و صداقت کلام ملازم هم می‌باشند و از بزرگ‌ترین خوبی‌ها هستند.

این که این دو عمل یعنی شرک و قول زور در یک واحد جمع می‌شوند؛ زیرا شرک از باب

دروغ‌گویی است. چون شرک گمان می‌کند بت شایسته پرستیدن است و به همین علت

هم خداوند متعال از پرستش بت و سخن زور برحذر داشته است.»

اما مفسران در بیان این که مراد از قول^۴ زور چیست؟ چهار وجه را بیان کرده‌اند:

۱. فرقان/۷۲.

۲. حج/۳۰.

۳. الطبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه: علی کرمی، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۹، ص ۲۶۸.

۴. التمیمی الرازی، فخرالدین محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۱ هـ ق، ج ۱۲، ص ۲۸.

اول: قول آن‌ها که می‌گفتند: این حلال است و این حرام و هر چیزی که شبیه به آن باشد افترا و بهتان است.

دوم: شهادت دروغ به فرمایش حضرت رسول ﷺ که فرمودند:

«عَدَلْتُ شَهَادَةَ الزُّورِ بِالْإِشْرَاقِ بِاللَّهِ»^۱ گواهی به باطل با شرک‌گرایی برابری می‌کند.

سوم: کذب و بهتان؛

چهارم: قول افراد جاهلی که در شعار خود برای خداوند شریک قرار می‌دادند، «لیبیک لا شریک لک الا شریک

هو لک تملکه و ما ملک»^۲

روایات

۱- عَنْ أَنَسٍ: قَالَ: سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْكَبَائِرِ: قَالَ:

«الْإِشْرَاقُ بِاللَّهِ، عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَ قَتْلُ النَّفْسِ، وَ شَهَادَةُ الزُّورِ»^۳

آنس می‌فرماید: از گناهان کبیره از پیامبر سؤال شد، ایشان فرمودند: «بزرگ‌ترین گناهان،

شرک به خدا و قتل نفس و بد رفتاری با پدر و مادر و شهادت دروغ است.»

۲- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

«إِنَّ شَاهِدَ الزُّورِ لَا يَزُولُ قَدَمُهُ حَتَّى تُوَجَّبَ لَهُ النَّارُ»؛

شاهد دروغ‌گو قدم بر نمی‌دارد تا جهنم بر او واجب شود.

۳/۳. کیفیت اثبات شهادت زور

محمد جواد مغنیه در کتاب خود می‌نویسد:

۱. القزوينی، محمد بن یزید، پیشین، باب (شهادة الزور)، ج ۲، ص ۷۹۴، ح ۲۳۷۲.
۲. التميمي الرازي، فخرالدين محمد بن عمر، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۸۲۹.
۳. البخاری الجعفی، أبو عبد الله محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، محقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، چاپ اول، بی‌جا، دارطوق النجاة، ۱۴۲۲ هـ ق، کتاب الشهادات، باب ما قبل شهادة الزور، ج ۳، ص ۱۷۱، ح ۲۶۵۳.
۴. العلامة المجلسی، محمد باقر، پیشین، باب شهادة الزور، ج ۱۰۱، ص ۳۱۱، ح ۸.

«لا يتحقق الزور في الشهادة إلا بتعمد الكذب، فمجرد بطلانها لا يستدعي أن تكون زورا، بل قد تكون باطلة، و لا تكون زورا، و لا يثبت زور الشهادة بالبينة، بل يكون ذلك من تعارض البيّنات، و أيضا لا يثبت الكذب و الزور بإقرار الشاهدين، لأن إقرارهما بالكذب رجوع عن الشهادة. انما يثبت الزور في الشهادة بالقرائن التي تفيد القطع، بحيث يعلم الحاكم على اليقين بكذب الشاهد.»^۱؛

شهادت دروغ تحقّق پیدا نمی‌کند؛ مگر این که شاهد از روی عمد شهادت دروغ بدهد. پس به مجرد باطل شدن شهادت نمی‌توان مدّعی شد که آن گواهی دروغ بوده، بلکه گاهی شهادت باطل می‌شود؛ در حالی که شهادت دروغ هم نبوده است. شهادت زور، با بیّنه ثابت نمی‌شود؛ چون تعارض بیّنات پیش می‌آید. و همچنین دروغ و زور، با اقرار دو شاهد ثابت نمی‌شود؛ زیرا اقرار دو شاهد به شهادت دروغ، رجوع از شهادت است. شهادت زور با قرائن مفید قطع ثابت می‌شود؛ به گونه‌ای که حاکم به طور یقین به دروغ شاهد علم پیدا می‌کند.

حنفیه در مورد اثبات شهادت زور دو نظریه دارد:

۱- شهادت زور با اقرار ثابت می‌شود؛ زیرا امکان تهمت کذب در مورد کسی که بر علیه خودش اقرار می‌کند، وجود ندارد.^۲

۲- همچنین ایشان قائل به عدم اثبات شهادت زور با بیّنه شده‌اند؛ زیرا شهادت زور نفی شهادت است و بیّنه برای اثبات است، نه نفی.^۳

۱. مغنیه، محمد جواد، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۴.

۲. شاهد الزور عندنا هو المقر على نفسه بذلك لأنه لا يتمكّن تهمّة الكذب إلا في إقراره على نفسه. الغيتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۹۷؛ وشاهد الزور عندنا المقر على نفسه بذلك؛ لأنه لا تتمكّن تهمّة الكذب في إقراره على نفسه. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۴۵.

۳. ولا طريق لإثبات ذلك بالبينة عليه؛ لأنه نفى الشهادة والبينة للإثبات دون النفي. الغيتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۹۷؛ فلا طريق إلى ثبات ذلك بالبينة عليه؛ لأنه نفى لشهادته والبينة حجة للإثبات دون النفي. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۴۵.

۳/۴. تأثیر منفی شهادت دروغ

شهادت زور و به دروغ گواهی دادن، از جمله بزرگ‌ترین گناهان کبیره است؛ چون کمک به ظالم و شکستن حقّ مظلوم و گمراه کردن قضاوت و فریب دادن قاضی و پدیدآورنده‌ی کینه‌توزی و دشمنی بین مردم است.^۱ هم‌چنین گواهی دروغ و خلاف واقع درباره‌ی افراد یا موضوعات خارجی، از بزرگ‌ترین جنایات زبان و بدترین نوع ظلم و تجاوز به حقوق مردم بی‌گناه است.

در نتیجه‌ی گواهی دروغین و شهادت ساختگی است که خون‌ها ریخته، نوامیس مورد هتک و حقوق افراد پایمال و آبرویشان به باد می‌رود. با گواهی دروغ، حلال خدا حرام و حرام او حلال می‌گردد.

اصولاً مردم متجاوز و زورگو و نیز کسانی که به مال و ناموس دیگران چشم طمع دارند، از راه شهادت‌های ساختگی و گواهی دروغ به هدف شوم خود نائل می‌گردند.

پر واضح است که هر گونه تضییع حقّ و ستمی که بر اثر گواهی ناحقّ بر مردم بی‌گناه وارد آید و یا خللی در اجرای احکام شرع پیدا شود، شخص شهادت دهنده مسئول خواهد بود.^۲

۳/۵. مجازات شاهد زور

۳/۵/۱. امامیه

سزاوار است که امام شاهد زور را تعزیر و در محلّشان تشهیر^۳ کند تا بقیّه مردم را از این کار باز دارد.^۴

"مرحوم طبرسی" می‌فرماید:

«شاهدا الزور یعزران و یشهران بلا خلاف، و کیفیة الشهرة أن ینادی علیه فی قبيلة، أو

۱. سابق، سید، پیشین، ج ۳، ص ۲۴۷.

۲. حیدری نراقی، علی محمد، حقّ الناس، چاپ دهم، قم، انتشارات مهدی نراقی، ۱۳۹۲، ص ۲۶۲.

۳. پراکندن و شایع کردن بدی کسی در بین مردم. «ر.ک: حسینی، سید محمد، پیشین، ص ۱۲۳».

۴. و ینبغی للإمام أن یعزر شهود الزور و یشهرهم فی أهل محلّتهم، لکی یرتدع غیرهم عن مثله فی مستقبل الأوقات. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، پیشین، ص ۳۳۶؛ و ینبغی للإمام أن یعزر شهود الزور، و یشهرهم فی أهل محلّتهم، لکی یرتدع غیرهم عن مثله فی مستقبل الأوقات. المحقق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، نکت النهاية، پیشین، ج ۲، ص ۶۶؛ و علی الامام تعزیر الشهود بالزور، و یشهرهم فی محالهم لیرتدع غیرهم بذلک ابن براج، عبد العزیز، المهذب، پیشین، ج ۲، ص ۵۶۴.

سوقه، أو مسجده، أو ما أشبه ذلك بأن هذا شاهد زور فاعرفوه، و لا يخلق رأسه و لا يركب و لا يطاق به.»^۱

شاهد زور را بدون هیچ اختلافی تعزیر و معرفی می‌کنند. کیفیت تشهیرش هم به این صورت است که در قبیله ای که زندگی می‌کند یا در بازاری که کار می‌کند یا در مسجدی که نماز می‌خواند یا مکان‌هایی از این قبیل، ندا می‌دهند که این شاهد زور است پس او را بشناسید و سرش را نمی‌تراشند و او را (بر الاغ) سوار نمی‌کنند و با آن گردانده نمی‌شود. به اعتقاد "محقق حلی"^۲ و "علامة حلی"^۳، بر امام واجب است به هر نحوی که از این کار بازداشته می‌شود او را تعزیر کند.

"صاحب جواهر" با "علامة حلی" و "محقق حلی" هم عقیده است و می‌فرماید:

«بر امام واجب است که او را تعزیر کند هر طور که صلاح می‌داند با تازیانه زدن و ندا

دادن در قبیله و محله‌اش، تا او و دیگران از شهادت زور عبرت بگیرند.»^۴

اگر از غیر راه اقرار و بیّنه ثابت شود که گواهی دهنده، شاهد زور بوده؛ یعنی حاکم به دروغ بودن شهادت گواهی دهنده یقین پیدا کند. حکمی را که به نفع مدعی صادر کرده، نقض و باطل می‌کند و باید خسارت کسی را که به ضررش گواهی داده جبران کند. شاهد زور باید تازیانه بخورد و در میان شهرشان و حومه آن به دروغ گویی معرفی گردد تا مردم از پذیرش شهادت او خودداری کنند.^۵

شاهد زور علاوه بر عقوبت دنیوی، در آخرت نیز مجازات می‌شود؛ چنان‌چه نبی اکرم ﷺ می‌فرماید:

«مَنْ شَهِدَ شَهَادَةً زُورٍ عَلَى رَجُلٍ مُسْلِمٍ أَوْ ذِمِّيٍّ أَوْ مِنْ كَانَتْ مِنَ النَّاسِ عُلُقَ بِلِسَانِهِ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ وَهُوَ مَعَ الْمُتَأَفِّقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ.»^۶

۱. الطبرسی، فضل بن حسن، المؤلف من المختلف بين أئمة السلف، محقق/مصحح: مدیر شانه چی، واعظ زاده، زاهدی، دکتر مصطفوی، دکتر فاطمی، دکتر موحد، سید مهدی رجائی، چاپ اول، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۱۰هـ.ق، ج ۲، ص ۵۲۷.

۲. المحقق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، المختصر النافع فی فقه الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۱.

۳. العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، تبصرة المتعلمین فی أحكام الدین، محقق/مصحح: محمد هادی یوسفی غروی، چاپ اول، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱هـ.ق، ص ۱۸۴.

۴. التجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۲۵۲.

۵. شهید ثانی، زین الدین بن علی، ترجمه و تبیین شرح لمعه، مترجم: علی شیروانی، محمد مسعود عباسی، قم، دارالعلم، ۱۳۸۳، ج ۵، ص ۲۹۹-۳۰۰.

۶. العلامة المجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۱۰۱، ص ۳۱۰، ح ۳.

کسی که علیه مردی مسلمان یا ذمی یا کسی از مردم، شهادت دروغ دهد، روز قیامت با زبانش آویخته می شود و او در پایین ترین جای جهنم با منافقین است.

۳/۵/۲. حنفیه

أبوحنیفه معتقد است: شاهد زور در بازار تشهیر می شود؛ ولی تعزیر نمی گردد.^۱

"سرخسی" از فقهای حنفی در کتاب "المبسوط" خود می نویسد:

«قَالَ - ﷺ - ذُكِرَ عَنْ شُرَيْحٍ ﷺ أَنَّهُ كَانَ إِذَا أَخَذَ شَاهِدَ الزُّورِ بَعَثَ بِهِ إِلَى أَهْلِ سُوقِهِ
إِنْ كَانَ سُوْقِيًا وَإِلَى قَوْمِهِ إِنْ كَانَ غَيْرَ سُوْقِيٍّ بَعْدَ الْعَصْرِ أَجْمَعَ مَا كَانُوا يَقُولُونَ إِنَّ شُرَيْحَ
ﷺ يَقْرَأُكُمْ السَّلَامَ وَ يَقُولُ أَنَا وَجَدْنَا هَذَا شَاهِدَ زُورٍ فَاحْذَرُوهُ وَ حَذَرُوهُ النَّاسَ. وَبِهَذَا أَخَذَ
أَبُو حَنِيفَةَ ﷺ.»^۲

أبوحنیفه رضی اللہ عنہ می گوید: ذکر شده از شریح که وقتی که او شاهد زوری را می گرفت اگر بازاری بود، در بازارش و اگر غیر بازاری بود در بین قومش بعد از نماز عصر در مکانی که مردم تجمع می کردند کسی را با او می فرستاد، پس می گوید: "شریح رضی اللہ عنہ به شما سلام می رساند و می گوید: من دریافتم که این فرد شاهد زور است از او دوری جوئید و به مردم نیز بگوئید از او دوری کنند." به همین دلیل نیز أبوحنیفه رضی اللہ عنہ روش شریح را در پیش گرفته است.»

"کاسانی" می گوید:

قَالَ أَبُو يُونُسَ وَ مُحَمَّدٌ - رَحِمَهُمَا اللَّهُ - يَضْمُ إِلَيْهِ ضَرْبُ أَسْوَابٍ، هَذَا إِذَا تَابَ، فَأَمَّا إِذَا لَمْ
يُتَبَّ وَ أَصَرَ عَلَى ذَلِكَ بَانَ قَالَ: "إِنِّي شَهِدْتُ بِالزُّورِ وَ أَنَا عَلَى ذَلِكَ قَائِمٌ" فَإِنَّهُ يَعَزُّرُ بِالضَّرْبِ
بِالْإِجْمَاعِ، اِحْتِجًا بِمَا رَوَى عَنْ سَيِّدِنَا عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - أَنَّهُ ضَرَبَ شَاهِدَ
الزُّورِ وَ سَخَمَ وَجْهَهُ. وَ لِأَنَّ قَوْلَ الزُّورِ مِنْ أَكْبَرِ الْكِبَائِرِ، وَ لَيْسَ إِلَيْهِ فِيمَا سِوَى الْقَذْفِ بِالزَّنَا

۱. المرغيناني، أبو الحسن برهان الدين، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۱.

۲. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۴۵.

حَدُّ مَقْدَرٍ فَيَحْتَاجُ إِلَىٰ أَلْبَغِ الزَّوَاجِرِ.^۱

"صاحبین" می‌گویند: "شاهد زور را باید علاوه بر مجازات‌های مذکور، با تازیانه زد. این تا زمانی است که توبه کند؛ ولی اگر توبه نکرد و بر این کار اصرار داشت و گفت: "باز هم شهادت دروغ می‌دهم." اجماع وجود دارد که او را با زدن، تعزیر می‌کنند"، و استدلال کرده اند به آن چه که از عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت شده است که او شاهدزور را زد و صورتش را کبود کرد؛ برای این که شهادت دروغ از بزرگترین گناهان است و برای آن در شرع غیر از قذف به زنا حدّ مقدّری وجود ندارد، پس نیازمند این است که زجر بکشد.

۳/۶ رجوع از شهادت

۳/۶/۱. مفهوم لغوی رجوع

رجوع از ماده رَجَعَ می‌باشد و به معنی برگشتن و برگرداندن است.^۲

۳/۶/۲. مفهوم اصطلاحی رجوع

مفهوم رجوع از شهادت این است که شاهد اعلام کند که گواهی او کذب و برخلاف واقع بوده، خواه علت رجوع را بیان کند و بگوید: «دلیل شهادت دادن او تهدید یا اشتباه یا اکراه بوده است.»، خواه بیان ننماید.^۳ رجوع، هم‌چنین به معنای بازگشت از واقعه حقوقی، مانند: اقرار و شهادت و ردّ عین است.^۴ هم‌چنین در اصطلاح حنفیه، رجوع یعنی نفی آن چه که شاهد با شهادت خود آن را اثبات کرده است.^۵

۱. الکاسانی الحنفی، علاءالدین أبوبکر، پیشین، ج ۶ ص ۲۸۹.

۲. قریشی، علی اکبر، پیشین، ج ۳، ص ۵۶.

۳. امامی، سیدحسن، پیشین، ج ۶ ص ۲۶۵.

۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، چاپ دوم، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۲۰۳۴.

۵. ابن نجیم الحنفی، زین الدین، البحر الرائق شرح کنزالدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۱۲۷.

۳/۶/۳. شرایط رجوع در نزد حنفیه

۱- رجوع باید در مجلس قضاء انجام پذیرد^۱ و در نزد کسی غیر از قاضی معتبر نیست. همان طور که شهادت دادن در حضور شخصی غیر از قاضی اعتبار نداشت؛^۲ زیرا رجوع فسخ شهادتی می باشد که شاهد آن را ادا کرده است.^۳

۲- شاهد جهت رجوع از شهادت، باید یکی از این الفاظ را بکار ببرد:

۱- «رَجَعْتُ عَمَّا شَهِدْتُ بِهِ» از آن چه شهادت دادم، رجوع می کنم؛

۲- «شَهِدْتُ بَزُورٍ فِيمَا شَهِدْتُ بِهِ» در مورد آن چه گواهی دادم، دروغ گفتم؛

۳- «كَذَّبْتُ فِي شَهَادَتِي» در شهادتم خودم را تکذیب می کنم.

پس اگر فقط شهادتش را انکار کرد، رجوع محسوب نمی شود.^۴

زمانی که شهود نزد حاکم به حق شهادت می دهند و حاکم هم آن ها را به داشتن عدالت در ادای شهادت می شناسد، سپس از شهادت خود رجوع کنند، رجوع آن ها یا قبل از صدور حکم و یا بعد از صدور و قبل از اجرای حکم است و یا بعد از صدور و اجرای حکم می باشد که احکام مترتب بر آن ها را جداگانه بررسی می کنیم.

۳/۷. رجوع از شهادت قبل از صدور حکم

در صورتی که شهود بر موردی شهادت دهند، بعد از ادای شهادت و قبل از صدور حکم توسط قاضی از شهادت خود رجوع کنند در این که شهادت شهود رد می شود و یا ضمانتی بر عهده آن ها می آید و یا این که حکم صادر می شود؟ مباحثی است که به آن ها می پردازیم.

۱. وَلَا يَصِحُّ الرَّجُوعُ إِلَّا بِحَضْرَةِ الْحَاكِمِ. الرومی البابرتی، محمد بن محمد بن محمود، پیشین، ج ۷، ص ۴۷۹؛ فِي شَرْطِهِ مَجْلِسُ الْقَاضِي. ابن نجیم الحنفی، زین الدین، البحر الرائق شرح كنزالدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۱۲۷؛ وَلَيْكُنْ رُجُوعُهُ فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۷۷؛ مَجْلِسُ الْقَضَاءِ فَلَا عِبْرَةَ بِالرُّجُوعِ عِنْدَ غَيْرِ الْقَاضِي. الكاسانی الحنفی، علاء الدین ابوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۸۵؛ مَجْلِسُ الْقَاضِي شَرْطٌ لِلرُّجُوعِ. فَيَخْتَصُّ بِمَا تَخْتَصُّ بِهِ الشَّهَادَةُ مِنْ مَجْلِسِ الْقَاضِي. ابن عابدین، محمد امین، پیشین، ج ۵، ص ۵۰۴؛ و لَا يَصِحُّ الرَّجُوعُ إِلَّا بِحَضْرَةِ الْحَاكِمِ... فَيَخْتَصُّ بِمَا تَخْتَصُّ بِهِ الشَّهَادَةُ مِنَ الْمَجْلِسِ، و هُوَ مَجْلِسُ الْقَاضِي. الغنیمی الحنفی، عبدالغنی بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۷۲.

۲. الكاسانی الحنفی، علاء الدین ابوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۸۵؛ ابن عابدین، محمد امین، پیشین، ج ۵، ص ۵۰۴.

۳. و لَا يَصِحُّ الرَّجُوعُ إِلَّا بِحَضْرَةِ الْحَاكِمِ؛ لِأَنَّهُ فَسَخَ لِلشَّهَادَةِ، فَيَخْتَصُّ بِمَا تَخْتَصُّ بِهِ الشَّهَادَةُ مِنَ الْمَجْلِسِ، و هُوَ مَجْلِسُ الْقَاضِي أَي قَاضٍ كَانَ. الغنیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۲۰۱.

۴. ابن نجیم الحنفی، زین الدین، البحر الرائق شرح كنزالدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۱۲۷.

اگر شهودی که نسبت به عدالت آن‌ها شناخت داریم در رابطه با حقی شهادت دهند، سپس قبل از صدور حکم از شهادت خود رجوع کنند؛ حکمی صادر نمی‌شود.^۱ فقها بر این مسئله اتفاق نظر دارند.^۲

دلیل ما بر این مطلب این است که زمانی که شهود از شهادت خود برگردند، شهادتی باقی نمی‌ماند و در صورت نبود شهادت، صدور حکم جایز نخواهد بود؛ زیرا برای صدور حکم باید حجت شرعی وجود داشته باشد که در این جا وجود ندارد. این مانند جایی است که مجتهدی قبل از صدور فتوا، از فتوایش برگردد که عمل کردن به این فتوای مجتهد صحیح نمی‌باشد.^۳

دلیل دیگر این که بعد از رجوع شهود، قاضی نمی‌داند که در شهادتشان صادق بوده‌اند یا در رجوعشان؛ در نتیجه ظن به صدق ایشان در شهادت پیدا نکرده است و قاضی در این شرایط حق صدور حکم را ندارد.^۴ زمانی که شهود قبل از صدور حکم از شهادت خود رجوع کنند، قاضی از قضاوت منع شده است و صدور حکم به اتفاق فقها به خاطر بروز شبهه ممنوع است.^۵

در عدم صدور حکم، خواه همه شهود از شهادت خود رجوع کنند یا فقط یکی از آن‌ها از شهادت خود برگردد،

۱. إذا شهد شاهدان بحق، و عرف عدالتهم، ثم رجعا عن الشهادة قبل الحكم بها، لم يحكم. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، *الخلاف*، پیشین، ج ۶، ۳۲۱-۳۲۰؛ إذا شهد الشهود عند الحاكم بحق، فعرف عدالتهم، ثم رجعوا فان رجعوا قبل الحكم لم يحكم. ابن‌ادریس، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد، *السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی*، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۸.
۲. إذا رجع الشاهدان قبل القضاء لم يحكم. السيوری الحلّی، مقداد بن عبدالله، *التنقيح الرائع للمختصر الشرايع*، پیشین، ج ۴، ص ۳۲۰؛ إذا رجع الشاهدان قبل الحكم لم يحكم. الشّهيد الأول، محمد بن جمال الدين، *الدروس الشرعية في فقه الإمامية*، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۳؛ إذا رجع الشاهدان قبل القضاء لم يحكم. الحلّی، جمال الدين أحمد بن محمد، *المقتصر من شرح المختصر*، محقق/مصحح: سیدمهدی رجایی، چاپ اول، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۱۰ هـ ق، ص ۳۹۵؛ إذا رجع الشاهدان قبل القضاء لم يحكم. خوانساری، سید احمد بن یوسف، پیشین، ج ۶، ص ۱۵۶؛ إذا رجع الشاهدان أو أحدهما قبل القضاء بشهادتهما لم يحكم بلا خلاف. الحائری الطباطبائی، سید علی بن محمد، *ریاض المسائل*، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۶.
۳. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، *الخلاف*، پیشین، ج ۶، ص ۳۲۱.
۴. ذهنی تهرانی، سید محمد جواد، *المباحث الفقهية في شرح روضة البهية با راهنمای فارسی شرح لمعه*، قم، انتشارات کتاب فروشی وجدانی، بی‌تا، ج ۹، ص ۳۰۵.
۵. إذا رجع الشاهد في العقوبة قبل القضاء منع من القضاء اتفاقاً للشبهة. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۷۳.

حکمی صادر نمی‌شود و غرامتی هم نباید بپردازند.^۱

۳/۷/۱/۲. حنفیه

حنفیه معتقد است:

«اگر شهود قبل از صدور حکم از شهادت خود رجوع کنند حکمی صادر نمی‌شود؛ زیرا رجوع از شهادت، باعث باطل شدن شهادت می‌شود.^۲ و از آن جایی که حق با شهادت شهود و حکم قاضی ثابت می‌شود، لذا قاضی نمی‌تواند بر اساس کلام متناقض قضاوت کند؛ بنابراین ضمانی هم بر عهده‌ی شهود نیست.»^۳

در کتاب "البنایة شرح الهدایة" آمده است:

«لأن الشاهد لما أكذب نفسه بالرجوع تناقض كلامه و القضاء بالكلام المتناقض لا يجوز.»^۴
شاهد با رجوعش، خودش را تکذیب می‌کند و کلامش ضد و نقیض می‌شود و قضاوت با کلام متناقض جایز نیست.

۳/۷/۱/۳. رجوع از شهادت بر زنا

چنانچه شهود بعد از اقامه شهادت و قبل از صدور حکم از شهادت خود رجوع کنند، حکمی صادر نمی‌شود.^۵ با توجه به این که مورد شهادت شهود، زنا می‌باشد و در قیح نسبت زنا دادن به بندگان خدا در اسلام تأکید ویژه‌ای شده است، لذا در این که شهود حدّ کذف می‌خورند یا خیر؟ نیاز به بحث و بررسی است که به آن می‌پردازیم:

۱. لو رجع الشاهدان أو أحدهما عن الشهادة قبل الحكم و بعد الإقامة و الأداء لم يحكم بسبب هذه الشهادة و لا غرم. الموحدی اللنکرانی، محمد فاضل، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة، محقق/مصحح: حسین وانقی، محمد مهدی مقدادی، چاپ اول، قم، مرکز فقه الاثمة الأطهار، ۱۴۲۰هـ ق، ص ۵۹۷.
۲. إذا رجع قبل القضاء لم يقض القاضي بشهادته لبطانها بالرجوع. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۷۸.
۳. لأن الحق إنما يثبت بالقضاء، والقاضي لا يقضي بكلام متناقض ولا ضمان عليهما. الغنیمی الحنفی، عبدالغنی بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۷۱؛ لأن الحق إنما يثبت بالقضاء والقاضي لا يقضي بكلام متناقض ولا ضمان عليهما. الرومی البابرتی، محمد بن محمد بن محمود، پیشین، ج ۷، ص ۴۷۸-۴۷۹.
۴. الغیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۲۰۰.
۵. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۲۲۱.

۳/۷/۱۳/۱. رجوع همه شهود و ادعای عمدی بودن آن

۳/۷/۱۳/۱/۱ امامیه

در صورتی که شهود، قبل از صدور حکم از شهادتی که بر زنا داده‌اند، رجوع نمایند و اعتراف کنند که عمداً شهادت دروغ داده‌اند، حدّ قذف می‌خورند و فقهای امامیه بر آن اتفاق نظر دارند.^۱
اگر شهود با شهادتشان سبب وجوب تعزیر مشهود علیه شده باشند، تعزیر می‌شوند.^۲

۳/۷/۱۳/۱/۲ حنفیه

کاسانی از فقهای حنفی در کتاب "بدائع الصنائع" می‌نویسد:

«فَإِنْ رَجَعُوا جَمِيعًا يَحْدُونَ حَدَّ الْقَذْفِ، سَوَاءٌ رَجَعُوا بَعْدَ الْقَضَاءِ أَوْ قَبْلَ الْقَضَاءِ، أَمَا قَبْلَ الْقَضَاءِ؛ فَلَا نَكَلَامَهُمْ قَبْلَ الْقَضَاءِ أَنْعَدَ قَذْفًا لَا شَهَادَةَ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يَقَامُ أَحَدٌ عَلَيْهِمْ لِلْحَالِ لِاحْتِمَالِ أَنْ يَصِيرَ شَهَادَةُ بَقَرِيْنَةِ الْقَضَاءِ، فَإِذَا رَجَعُوا فَقَدْ زَالَ الْإِحْتِمَالُ فَبَقِيَ قَذْفًا فَيُوجِبُ الْحَدَّ بِالنَّصِّ.»^۳

اگر همه شهودی که بر زنا شهادت داده‌اند از شهادت خود رجوع نمایند، حدّ قذف می‌خورند. فرقی نمی‌کند بعد از صدور حکم رجوع کنند یا قبل از آن. اما رجوع آن‌ها قبل از صدور حکم قذف است؛ چون احتمال دارد که کلام آن‌ها با قضاوت قاضی شهادت محسوب شود. بنابراین حدّ بر آن‌ها اقامه نمی‌شود. ولی اگر رجوع کردند این احتمال هم از بین می‌رود و همان قذف باقی می‌ماند؛ در این صورت به موجب نصّ قرآن اجرای حدّ بر

۱. لو كان المشهود به الزنا و اعترفوا بتعمد الكذب حدوا للذف. الحسيني الروحاني القمي، سيد صادق، فقه الصادق عليه السلام، چاپ اول، قم، دار الكتاب - مدرسه امام صادق عليه السلام، ۱۴۱۲ هـ ق، ج ۲۵، ص ۳۶۲؛ فإن رجع قبل القضاء لم يقض، و وجب حدّ الذف إن شهدوا بالزنا. الشهيد الأول، محمد بن جمال الدين، غايه المراد في شرح نكت الإرشاد، محقق / مصحح: رضا مختاری، چاپ اول، قم، مؤسسه التبليغ الإسلامي الحوزة العلمية بقم المشرفة، ۱۴۱۴ هـ ق، ج ۴، ص ۱۶۷؛ فلو كان المشهود به الزنا و اعترف المشهود بالتعمد حدوا للذف. الموسوي الخميني، سيد روح الله، تحرير الوسيطة، پيشين، ج ۲، ص ۴۵۲؛ و لو كان المشهود به الزنا و اعترفوا بالتعمد حدوا للذف. النجفي، محمد حسن، پيشين، ج ۴۱، ص ۲۲۱؛ و لو كانوا قد شهدوا بالزنا حدوا للذف. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، پيشين، ج ۳، ص ۵۰۸؛ و لو كانوا قد شهدوا بالزنا، فرجعوا و اعترفوا بالتعمد، حدوا للذف. الشهيد الثاني، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پيشين، ج ۱۴، ص ۲۹۷؛ فإن رجع قبل القضاء لم يقض، و وجب حدّ الذف إن شهدوا بالزنا. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، پيشين، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲. المحقق السبزواری، محمد باقر، پيشين، ج ۲، ص ۷۸۲.

۳. الكاساني الحنفي، علاء الدين أبوبكر، پيشين، ج ۶، ص ۲۸۸.

آن‌ها واجب می‌شود.

۳/۷/۱/۳/۲. رجوع همه شهود و ادعای خطایی بودن شهادت

اگر شهود بگویند: "در شهادت خود اشتباه کردیم" به عقیده علامه در "تحریر الأحكام" واجب است شهود حدّ قذف بخورند؛^۱ ولی ایشان در "إرشاد الأذهان" می‌گویند:

«احتمل سقوطه.»^۲

این احتمال وجود دارد که حدّ از آن‌ها ساقط شود.

و در "قواعد الأحكام" این قول را أقرب می‌داند.^۳

"شهید اول" قول علامه را این‌گونه توجیه می‌کند:

«دلیل قول علامه (در ارشاد الأذهان) در سقوط حدّ این است که ایشان از باب «تدرء

الحدود بالشبهات»، حدّ را به خاطر ایجاد شبهه از شهود دفع می‌کند.

این احتمال هم وجود دارد که حدّ از شهود ساقط نشود؛ زیرا شهود زنا تا زمانی که کمتر از

چهار نفر باشند حدّ قذف می‌خورند. پس در این جا به طریق اولی باید حدّ بخورند؛ زیرا

شهادت امانتی است که ادای آن واجب است و حفظ آن نیز واجب است که این حفظ هم

در اختیار شهود است.

و دلیل دیگر این که اگر حدّ از آن‌ها برداشته شود، بهانه‌ای برای اسقاط حدّ قذف می‌شود

که این نیز خود، فساد زیادی به دنبال خواهد داشت.»^۴

بنابراین ایشان، قول علامه در "تحریر الأحكام" را که وجوب حدّ است، صحیح‌تر می‌داند.

اعتقاد امام خمینی قدس سره بر آن است که اگر شهود بگویند: «ما توهم کردیم که زنا می‌کند.» بنابر

أقوی حدّ نمی‌خورند.^۵

۱. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۶.

۲. همان، إرشاد الأذهان إلی أحكام الإیمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۵.

۳. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۵۰۸.

۴. الشّهِید الأول، محمّد بن جمال الدین، غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۷.

۵. و لو قالوا: أو همنا فلا حدّ علی الأقوی. الموسوی الخمینی، سید روح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۲.

۳/۷/۲. رجوع یکی از شهود زنا

در صورتی که چهار نفر علیه شخصی به زنا شهادت دهند و قبل از صدور حکم، یکی از آن‌ها از شهادت رجوع کند، فقها در مورد این که همه شهود یا فقط شاهد راجع حدّ قذف می‌خورد؟ نظرات مختلفی بیان نموده‌اند که به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

۳/۷/۲/۱. امامیه

شیخ طوسی بر این عقیده است زمانی که چهار نفر علیه شخصی به زنا شهادت دهند، سپس یکی از آن‌ها از شهادت رجوع کند، حدّ زنا بر مشهود علیه جاری نمی‌شود؛ ولی شاهد راجع حدّ می‌خورد. در این دو مورد هیچ اختلافی نیست و دلیل آن را قول خداوند متعال می‌داند که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ﴾^۱ و کسانی که نسبت زنا به زنان

شوهدار می‌دهند، سپس چهار گواه نمی‌آورند.

که در این صورت برای شهادت بر زنا چهار شاهد آمده‌اند و رجوع یکی از شهود در چیزی که ثابت شده است تأثیری ندارد و همچنین اصل در این جا براءت ذمه شهود دیگر می‌باشد و کسی که می‌گوید: «شهود دیگر نیز حدّ می‌خورند.» باید دلیل بیاورد و ادعای خود را ثابت کند.^۲

صاحب سرائر نیز همان نظر شیخ طوسی در خلاف را دارد.^۳

"علامه حلی" بیان می‌دارد:

«كما لو شهد الأربعة ثم رجع واحد منهم، لم يحدّ الباقيين و إلا لأدّى ذلك إلى امتناع الشهود عن إقامتها و لأن أصحابنا نصّوا على أنه لو شهد أربعة فردت شهادة واحد منهم بأمر خفي، يقام على المردود الشهادة الحدّ دون الثلاثة.»^۴

اگر چهار نفر بر زنا کسی شهادت دادند، سپس یکی از آن‌ها از شهادت خود رجوع کرد، بر بقیه شهود حدّ قذف جاری نمی‌شود؛ زیرا اگر با رجوع یک نفر بقیه حدّ بخورند، شهود از ادای شهادت امتناع می‌کنند و نصّ اصحاب ما بر این است که اگر چهار نفر شهادت دهند،

۱. نور/۴.

۲. الطوسی (شیخ الطائفه)، أبو جعفر محمد بن حسن، الخلاف، پیشین، ج ۵ (کتاب الحدود و التعزیرات)، ص ۳۹۲.

۳. ابن‌ادریس، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، پیشین، ج ۳ (کتاب الحدود و التعزیرات)، ص ۴۳۶.

۴. همان، مختلف الشیعة، پیشین، ج ۹ (کتاب الحدود و التعزیرات)، ص ۱۴۴.

سپس شهادت یکی از آن‌ها به دلیل امر مخفی ردّ شود، فقط همان شخصی که شهادتش ردّ شده است حدّ می‌خورد و بر سه نفر دیگر حدّ جاری نخواهد شد.

"شهید ثانی" در توجیح بیانات علامه می‌فرماید:

«زیرا بقیه شهود در شهادتشان افراط و تفریط نکرده‌اند و اگر بر آن‌ها هم حدّ جاری شود، شهود از ترس این که شاید یکی از آن‌ها رجوع کند و سبب حدّ خوردن آن‌ها شود، بهانه‌ای برای ترک ادای شهادت و در نتیجه تعطیل شدن حدود می‌گردد. لذا فقط همان شاهد راجع حدّ می‌خورد.»^۱

اگر همه یا یکی از شهود قبل از صدور حکم از شهادت رجوع کنند، همگی آن‌ها حدّ کذب می‌خورند و اجرای حدّ کذب یا بخشش از طرف مقذوف به شاهد راجع اختصاص ندارد.^۲

۳/۷/۲/۲. حنفیه

در کتاب "بدائع الصنائع" آمده است:

إِذَا رَجَعَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ، فَإِنْ كَانَ قَبْلَ الْقَضَاءِ يَحْدُونَ جَمِيعًا عِنْدَ أَصْحَابِنَا الثَّلَاثَةِ، وَعِنْدَ زُفْرِ يَحْدُ الرَّاجِعُ خَاصَّةً، وَجَهُ قَوْلِهِ أَنَّ كَلَامَهُمْ وَقَعَ شَهَادَةٌ قَذْفًا لِكَمَالِ نِصَابِ الشَّهَادَةِ، وَهِيَ وَ عَدَدُ الْأَرْبَعَةِ.

وَ إِنَّمَا يَنْقَلِبُ قَذْفًا بِالرُّجُوعِ، وَ لَمْ يُوجَدْ إِلَّا مِنْ أَحَدِهِمْ، فَيَنْقَلِبُ كَلَامُهُ قَذْفًا خَاصَّةً، بِخِلَافِ مَا إِذَا شَهِدَ ثَلَاثَةٌ بِالزَّنَا أَنَّهُمْ يَحْدُونَ؛ لِأَنَّ هُنَاكَ نِصَابَ الشَّهَادَةِ لَمْ يَكْمُلْ فَوَقَعَ كَلَامُهُمْ مِنَ الْإِبْتِدَاءِ قَذْفًا.

(وَ لَنَا) أَنَّ كَلَامَهُمْ لَا يَصِيرُ شَهَادَةً إِلَّا بِقَرِينَةِ الْقَضَاءِ، أَلَّا تَرَى أَنَّهَا لَا تَصِيرُ حُجَّةً إِلَّا بِهِ فَقَبْلَهُ يَكُونُ قَذْفًا لَا شَهَادَةً، فَكَانَ يَنْبَغِي أَنْ يَقَامَ الْحَدُّ عَلَيْهِمْ بِالنِّصَابِ لَوْ جُودِ الرَّمَى مِنْهُمْ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يَقَامُ لِاحْتِمَالِ أَنْ يَصِيرَ شَهَادَةً بِقَرِينَةِ الْقَضَاءِ، وَ لَثَلَا يُوَدَّى إِلَى سَدِّ بَابِ الشَّهَادَةِ، فَإِذَا رَجَعَ

۱. الشَّهِيدُ الثَّانِي، زَيْنُ الدِّينِ بْنِ عَلِيٍّ، مَسَالِكُ الْأَفْهَامِ إِلَى تَنْقِيحِ شُرَايِعِ الْإِسْلَامِ، بَيْشِين، ج ۱۴ (کتاب الحدود والتعزيرات)، ص ۳۹۶.
۲. و لو رجعوا عن الشهادة أو واحد منهم قبل الحكم فعليهم اجمع الحد و لا يختص الراجع بالحد و لا بالعفو. ابن العلامة الحلّي، أبو طالب محمد بن حسن بن يوسف بن مطهر، بيشين، ج ۴ (کتاب الشهادت)، ص ۴۷۶؛ و لو رجعوا عن الشهادة كلاً أو بعضاً قبل الحكم فعليهم اجمع الحد إلا أن يعفو المقذوف، و لا يختص الراجع بالحد و لا بالعفو. النجفی، محمد حسن، بيشين، ج ۴۱ (کتاب الحدود و التعزيرات)، ص ۳۰۶؛ لو رجعوا عن الشهادة كلهم أو واحد منهم قبل الحكم بقضية الشهادة فعليهم اجمع الحد إلا أن يعفو المقذوف فيسقط عن كل من يعفو عنه. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، بيشين، ج ۱۰، ص ۴۳۲.

أَحَدُهُمْ زَالَ هَذَا الْمَعْنَى فَبَقِيَ كَلَامُهُمْ قَذْفًا فَيَحْدُونُ، وَ صَارَ كَمَا لَوْ كَانَ الشُّهُودُ مِنَ الْإِبْتِدَاءِ
ثَلَاثَةً، فَإِنَّهُمْ يَحْدُونَ لَوْ قُوعِ كَلَامِهِمْ قَذْفًا.؛

اگر یکی از شهود قبل از صدور حکم از شهادت خود رجوع کند، ابوحنیفه و صاحبین معتقدند: بر همه شهود حدّ اجرا می‌شود و دلیلشان هم این است که کلامشان بعد از قضاوت قاضی تبدیل به شهادت می‌شود؛ در این صورت است که حجتّ می‌شود. در حالی که قبل از قضاوت، قول آنها قذف محسوب می‌شود نه شهادت؛ پس سزاوار است که حدّ قذف بر همه شهود جاری شود. اما به دلیل این که احتمال دارد با قضاوت قاضی کلام آنها به شهادت تبدیل شود، بر آنها حدّ اقامه نشود تا منجر به بسته شدن باب شهادت نگردد. پس اگر یکی از شهود رجوع کرد، این احتمال هم از بین رفته و کلام آنها همان قذف محسوب می‌شود؛ لذا همگی حدّ قذف می‌خورند. چنانچه اگر شهود از ابتدا سه نفر بودند، همگی حدّ می‌خورند؛ زیرا کلامشان مانند این‌جا قذف محسوب می‌شد.

ولی عقیده زفر این است که فقط شاهد راجع حدّ می‌خورد. دلیلش هم بر این مطلب این است که نصابشان برای شهادت دادن بر زنا (چهار نفر) کامل است و این شهادت محسوب می‌شود. ولی وقتی یکی از آنها از شهادت خود رجوع می‌کند، کلامش تبدیل به قذف می‌شود، بر خلاف جایی که سه نفر به زنا می‌شهادت می‌دهند، چون تعدادشان برای گواهی دادن بر زنا کامل نیست، کلام آنها از اول قذف به حساب می‌آید؛ لذا همگی حدّ قذف می‌خورند.

۳/۸. رجوع از شهادت بعد از صدور و قبل از اجرای حکم

۳/۸/۱. رجوع از شهادت بر حقّ الله

در صورتی که مورد شهادت شهود، حقّی از حقوق خداوند متعال، مانند: زنا باشد و همه یا بعضی از شهود قبل از

۱. الکاسانی الحنفی، علاءالدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۸۹.

اجرای حکم از شهادت رجوع کنند، بین فقها اختلاف نظر وجود دارد که آیا قاضی محکمه می‌تواند حکمی را که صادر کرده نقض کند؟ یا این حکم به قوت خود باقی است و او ملزم به اجرای آن می‌باشد. ما نظرات فقها را از هر دو جنبه نقض حکم و عدم نقض حکم مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۳/۸/۲. رجوع همه شهود

۳/۸/۲/۱. نقض حکم

۳/۸/۲/۱/۱. امامیه

در صورتی که رجوع شهود قبل از استیفای عقوبت باشد، از مشهودعلیه استیفاء نشده و عقوبت به حالت تعطیل در می‌آید؛ زیرا رجوع شهود موجب القاء شبهه شده و از باب «الحدود تدرء بالشبهات» اجرای امور مزبور ساقط می‌شود.^۱

اگر شهود پس از صدور حکم و قبل از اجرای حکم از شهادت رجوع کنند، در صورتی که مورد شهادت، حدی از حدود خداوند متعال باشد، حکم نقض می‌شود؛^۲ به دلیل عارض شدن شبهه‌ای که موجب سقوط حد است و حدود مبنی بر تخفیف هستند.

۳/۸/۲/۱/۲. حنفیه

حنفیه معتقد است:

«اگر شهود بعد از قضاوت و قبل از اجرای حکم از شهادت خود رجوع کنند، همگی حد می‌خورند؛ چون کلامشان با قضاوتی که شده، تبدیل به کذب می‌شود و حد بر آنها واجب می‌شود ولی ضمانی بر عهده آنها نیست؛ چون اتلافی صورت نگرفته است.»^۳

۱. ذهنی تهرانی، سید محمدجواد، پیشین، ج ۹، ص ۳۰۸.

۲. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱ (کتاب الشهادت)، ص ۲۲۲؛ المحقق السبزواری، محمدباقر، پیشین، ج ۲، ص ۷۸۳.

۳. «وَأَمَّا بَعْدَ الْقَضَاءِ؛ فَلِأَنَّ كَلَامَهُمْ وَإِنْ صَارَ شَهَادَةً بِاتِّصَالِ الْقَضَاءِ بِهِ فَقَدْ انْقَلَبَ قَدْفًا بِالرُّجُوعِ فَصَارُوا بِالرُّجُوعِ قَدْفَةً فَيُحَدُّونَ، ... فَأَمَّا قَبْلَ الْإِمْضَاءِ؛ لَا ضَمَانَ أَسْلًا لِعَدَمِ الْإِتْلَافِ أَسْلًا. الكاسانی الحنفی، علاء‌الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۸۸.

از جمله فقهای که قائل به عدم نقض حکم می‌باشند، "آیه الله خویی" هستند که می‌فرمایند:

«و إن كان بعده و قبل الاستیفاء نقض الحکم علی المشهور، و لکنه لا یخلو من إشکال، وجه الإشکال: أن الحکم المذكور و إن كان مشهوراً بین الأصحاب شهرة عظيمة، بل لم یوجد الخلاف فيه صریحاً، إلا أنه مع ذلك لم یثبت دلیل علی نقض الحکم إلا ما تکرر ذکره فی کلمات غیر واحد منهم من أن رجوع الشاهد یحقق الشبهة، و أن الحدود تدرأ بالشبهات. و هذا الدلیل لا یتّم، فإن المراد بالشبهة التي یدرأ بها الحدّ: إن أريد بها ما هو أعمّ من الواقع و الظاهر فلا شبهة فی المقام بعد حکم الحاکم و عدم جواز نقضه. و علی ذلك فإن تمّ الإجماع فهو، و لکنه غیر تامّ. فإذن الأقرب نفوذ الحکم و عدم جواز نقضه.»؛ در صورت رجوع شهود بعد از صدور و قبل از اجرای حکم، طبق نظر مشهور حکم نقض نمی‌شود، ولی این قول مشهور خالی از اشکال نیست و قول قریب به واقع این است که حکم اجرا شود.

هر چند قول مشهور در بین اصحاب از شهرت عظیمی برخوردار است و حتی خلاف صریحی به چشم نمی‌خورد. اما وجه اشکال آن، این است که دلیل برای نقض حکم ثابت نیست. مگر چیزی که در کلمات بسیاری از فقها تکرار شده است که رجوع شهود از شهادت باعث ایجاد شبهه می‌شود و حدود هم با شبهات دفع می‌شوند. لکن این دلیل، دلیل تامّ و کاملی نیست؛ زیرا اگر مراد از شبهه‌ای که باعث دفع حدّ می‌شود، اعمّ از شبهه واقعی و شبهه ظاهری باشد که در این جا بعد از این که حاکم، حکم را صادر کرد و نقض این حکم هم جایز نبود، چنین شبهه‌ای وجود ندارد.

بنابراین اگر اجماع بر این که حکم نقض شود تمام باشد، ما هم می‌پذیریم. ولی حقّ این است که چنین اجماعی وجود ندارد؛ بنابراین قول قریب به واقع، نافذ بودن حکم و عدم جواز نقض آن می‌باشد.

۱. الموسوی الخویی، سید ابوالقاسم، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۷.

۳/۸/۲/۲. حنفیه

در نزد حنفیه حکم نقض نمی‌شود؛ زیرا احتمال صدق و کذب در شهادت و رجوع یکسان است و قضاوتی که اول صورت گرفته بر رجوعی که بعداً شده ترجیح دارد و حکم نقض نمی‌شود.^۱

۳/۸/۳. رجوع بعضی از شهود

۳/۸/۳/۱. امامیه

اگر یکی از شهود بعد از صدور و قبل از اجرای حکم، از شهادت رجوع کند، حکم اجرا نشده و حد نیز ساقط می‌شود.^۲

۳/۸/۳/۲. حنفیه

در تحفة الفقها آمده است:

«إِذَا رَجَعَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ بَعْدَ الْقَضَاءِ قَبْلَ إِقَامَةِ الْحَدِّ عَلَيْهِمْ يَحْدُونُ جَمِيعًا عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ وَ أَبِي يَوْسُفَ وَ قَالَ مُحَمَّدٌ يَحْدُ الرَّاجِعُ وَ حُدَّهُ اسْتِحْسَانًا.»^۳

به عقیده ابوحنفیه و ابویوسف، اگر یکی از شهود بعد از صدور حکم و قبل از اجرای آن از شهادت خود برگردد، همه شهود حد قذف می‌خورند. ولی به اعتقاد محمد در این حالت، فقط شاهد راجع حد می‌خورد و دلیلش را استحسان بیان می‌کند.

۳/۹. رجوع از شهادت بعد از صدور و اجرای حکم

۳/۹/۱. رجوع از شهادت عمدی

اگر شهود بعد از رجوع از شهادت اعتراف کنند که عمداً شهادت دروغ داده‌اند، در این که تکلیف حکم صادره چه می‌شود آیا قاضی باید حکمش را نقض کند؟ یا حتی بعد از رجوع شهود، حکمش را باید اجرا نماید؟ مباحثی است

۱. الموصلى البلدحى الحنفى، عبد الله بن محمود، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۳.

۲. العلامة الحلى، حسن بن يوسف بن مطهر، تحريراً لأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، پیشین، ج ۵، ص ۲۹۰.

۳. السمرقندى، أبوبكر علاء الدين، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۸.

که به آن می پردازیم.

۳/۹/۲. حکم قاضی بعد از اجرا

۳/۹/۲/۱. امامیه

در صورتی که رجوع شهود از شهادت، بعد از صدور و اجرای حکم باشد، حکم قاضی نقض نمی‌شود^۱ و رجوع در این جا دلالتی بر فساد شهادت اولیه ندارد. بلکه می‌توان گفت: «این مورد مانند انکار بعد از اقرار می‌باشد که پذیرفته نمی‌شود.»^۲

۳/۹/۲/۲. حنفیه

فقهای حنفی هم اجماع دارند که حکم قاضی بعد از صدور و اجرا نقض نمی‌شود.^۳ استدلال حنفیه این است که آن‌ها با کلام دومشان (رجوع)، کلام اولشان (شهادت) را نقض می‌کنند و حکم با کلام متناقض نقض نمی‌شود.^۴

۳/۹/۳. ضمان شهود بعد از اجرای حکم

در صورتی که شهود بعد از صدور و اجرای حکم از شهادت رجوع کنند، چون سبب اجرای حکم بر مشهود علیّه می‌شوند؛ ضامن هستند. ولی در این که شهود قصاص می‌شوند یا باید دیه بپردازند؟ مسأله‌ای است که باید به آن

۱. و لو رجعوا بعد الحكم و الاستیفاء لم ینقض الحكم. العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، *تحریر الأحكام الشرعیة علی مذهب الإمامیة*، ج ۲ (کتاب الشهادت)، پیشین، ص ۲۱۶؛ و لو رجعا بعد الحكم و الاستیفاء لم ینقض الحكم. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱ (کتاب الشهادت)، ص ۲۲۲؛ و لو رجعا بعد الاستیفاء لم ینقض الحكم. الموسوی‌الخیمینی، سیدروح الله، *تحریر الوسیلة*، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۳؛ لو رجعا بعد القضاء لم ینقض الحكم. الحلی، جمال الدین أحمد بن محمد، *المقتصر من شرح المختصر*، پیشین، ص ۳۹۵؛ و لو رجعا بعد القضاء لم ینقض الحكم. الحائری الطباطبائی، سید علی بن محمد، *ریاض المسائل*، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۶.

۲. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱ (کتاب الشهادت)، ص ۲۲۲.

۳. إِذَا رَجَعُوا بَعْدَ حَكْمِ الْحَاكِمِ بِشَهَادَتِهِمْ لَمْ يَفْسَخِ الْحُكْمُ. الزبلی الحنفی، عثمان بن علی، پیشین، ج ۴، ص ۲۴۴؛ إِذَا رَجَعُوا بَعْدَ حَكْمِ الْحَاكِمِ بِشَهَادَتِهِمْ لَمْ يَفْسَخِ الْحُكْمُ. الغیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۲۰۰؛ وَإِذَا رَجَعَ بَعْدَ الْقَضَاءِ لَمْ يَبْطُلْ بِرُجُوعِهِ. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۷۸.

۴. لَأَنَّ آخِرَ كَلَامِهِمْ يَنَاقِضُ أَوَّلَهُ، فَلَا يَنْقُضُ الْحُكْمَ بِالتَّنَاقُضِ. الغیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۲۰۰؛ لَأَنَّ آخِرَ كَلَامِهِمْ يَنَاقِضُ أَوَّلَهُ، فَلَا يَنْقُضُ الْحُكْمَ بِالتَّنَاقُضِ. ابن نجیم الحنفی، زین الدین، *البحر الرائق شرح كنز الدقائق*، پیشین، ج ۷، ص ۱۲۸.

پرداخته شود.

۳/۹/۴. رجوع همه شهود در قتل

۳/۹/۴/۱. امامیه

شیخ طوسی در خلاف می گوید:

«إذا شهد شاهدان علی رجل بما یوجب قتله أو قطعه، فقتل أو قطع، ثم رجعا و قالوا: عمدنا کلنا و قصدنا أن یقتل أو یقطع فعلیهم القود. دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم، و علیه إجماع الصحابة.»^۱

در صورتی که علیه شخصی به چیزی شهادت دهند و موجب اجرای حکم بر مشهود علیه شده و در نتیجه منجر به قتل، یا قطع عضو، و یا اجرای حد بر او شوند؛ یعنی به قتل برسد و یا این که عضوی از بدنش قطع گردد و یا این که حد بر او جاری گردد، سپس شهود از شهادت خود رجوع کنند و بگویند: «ما عمداً شهادت دروغ دادیم و قصد داشتیم او را به قتل برسانیم و یا عضوی از بدنش را قطع کنیم» شهود قصاص می شوند. دلیل این حکم، اجماع و اخبار رسیده از ائمه معصومین می باشد و نیز بر این مورد اجماع صحابه، قائم است.

اگر شهود باعث قتل یا قطع عضو مشهود علیه شوند و بعد از اجرای حکم، از شهادت خود رجوع کنند؛ چنانچه از آن‌ها بپرسند چرا رجوع کردید؟ بگویند: «ما عمداً دروغ گفتیم.» هر یک از آن‌ها به همان صورتی که مشهود علیه قصاص شده، قصاص خواهند شد.^۲

در تمامی این موارد، در صورتی شهود قصاص می شوند که برای این شهادت خود وجهی شرعی، مانند: اکراه، اضطرار، و تقیه و مانند این‌ها ذکر نکنند و اگر این موارد را ذکر کنند، فقط دیه بر عهده آن‌ها می باشد.^۳

اگر شهود بر قتل عمدی شهادت دهند؛ اولیای مقتول حق دارند شهود را قصاص کنند، لذا اگر همه شهود را قصاص کنند، باید تفاوت دیه را به ورثه شهود بدهند و اگر یک نفر از شهود را قصاص کردند، اولیای مقتول

۱. الطوسی (شیخ الطائفه)، أبو جعفر محمد بن حسن، *الخلاف*، پیشین، ج ۵، ص ۳۲۲-۳۲۱.

۲. مغنیه، محمدجواد، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۶.

۳. الحسینی الشیرازی، سیدمحمد، پیشین، ج ۴۶ (کتاب الشهادت)، ص ۳۰۷.

می‌توانند مقداری از دیه را که سهم شهود دیگر می‌شود، از آن‌ها گرفته و به اولیای شاهی که قصاص شده است بدهند و اگر کمتر درآمد، از خود باید تکمیل کند.^۱

۳/۹/۴/۲. حنفیه

حنفیه می‌گوید:

«وَلَوْ شَهِدَا عَلَى رَجُلٍ بِسَرْقَةِ عَشْرَةِ دَرَاهِمٍ وَ قَضَى الْقَاضِي وَ قَطَعْتَ يَدَهُ ثُمَّ رَجَعَا يَغْرَمَانِ دِيَةَ الْيَدِ.»^۲

اگر دو نفر بر علیه مردی شهادت دهند که او ۱۰ درهم دزدیده است و با قضاوت قاضی دستش قطع شود، سپس از شهادت خود رجوع کنند؛ دیه دست او را به عنوان خسارت می‌پردازند.

و چنانچه دو نفر بر قتل عمدی توسط فردی شهادت دهند و او قصاص شود، سپس از شهادت خود رجوع کنند، نزد ما شهود قصاص نمی‌شوند.^۳

برخی نیز می‌گویند:

«در این صورت، فقط دیه بر شهود واجب می‌شود.»^۴

کاسانی در مورد دلیل وجوب دیه می‌گوید:

«أَنَّ نُسْلَمَ أَنَّ الشَّهَادَةَ وَقَعَتْ تَسْبِيًّا إِلَى الْقَتْلِ لَكِنَّ وَجُوبَ الْقِصَاصِ يَتَعَلَّقُ بِالْقَتْلِ مُبَاشَرَةً لَا تَسْبِيًّا وَلَا مُمَاطَلَةً بَيْنَ الْقَتْلِ مُبَاشَرَةً وَ بَيْنَ الْقَتْلِ تَسْبِيًّا.»^۵

«هر چند شهود با شهادتشان سبب قتل شده‌اند، ولی قصاص در صورتی واجب می‌شود که

۱. محمدی خراسانی، علی، شرح تبصرة المتعلمين، قم، دارالفکر، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۹۱-۳۹۲.

۲. السمرقندی، أبوبکر علاء‌الدین، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۷.

۳. و لو شهدا على القتل العمد و قضی القاضي واقتص ثم رجعا لا يجب القصاص على الشهود عندنا. السمرقندی، أبوبکر علاء‌الدین، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۷؛ إذا شهدا بوجوب القصاص على شخص بأن شهدا أنه قتل فلاناً عمداً فقصى القاضي به فقتل ثم رجعا لا يقتص منهما. الزيلعي الحنفی، عثمان بن علی، پیشین، ج ۴، ص ۲۵۰.

۴. إذا شهدا بوجوب القصاص على شخص بأن شهدا أنه قتل فلاناً عمداً فقصى القاضي به فقتل ثم رجعا يجب عليهما الدية. الزيلعي الحنفی، عثمان بن علی، پیشین، ج ۴، ص ۲۵۰؛ وإن شهدا بقصاص ثم رجعا بعد القتل ضمنا الدية. الغنيمي الحنفی، عبد الغنى بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۷۵؛ ولو شهدا أنه قتل فلاناً عمداً فقصى القاضي وقتل، ثم رجعا فعليهما الدية عندنا. الكاساني الحنفی، علاء‌الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۸۵.

۵. الكاساني الحنفی، علاء‌الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۸۵.

فرد مباشرت در قتل داشته باشد، نه این که سبب قتل شده باشد و شباهتی بین این دو قتل وجود ندارد.

در کتاب "التنف فی الفتاوی" آمده است:

«ان یشهد رجلان علی رجل انه قتل فلانا عمدا فقصی القاضی بشهادتیهما وقتل الشهود علیہ ثم رجعا عن الشهادة فانهما یغرمان الدیة و ان رجعا أحدهما فانه یغرم نصف الدیة فی قول أبی حنیفة و صاحبه.»^۱

أبوحنیفة و صاحبین معتقدند: اگر دو شاهد بر علیه شخصی شهادت دهند که او فلانی را به عمد کشته است و قاضی هم بر اساس شهادت آنها قضاوت کند و مشهود علیه را بکشد، سپس شهود از شهادتشان رجوع کنند؛ فقط دیه بر شهود لازم می‌شود و در صورتی که یکی از آنها رجوع کند، نصف دیه را باید بپردازد.

۳/۹/۵. رجوع عمدی یا خطایی شهود در قتل یا جرح

در صورتی که شهود بعد از صدور و اجرای حکم از شهادت خود رجوع کنند و بعضی از آنها اعتراف کنند که عمداً شهادت دروغ داده‌اند و برخی دیگر نیز بگویند: «اشتباه کردیم» شهودی که اعتراف به عمدی بودن شهادت خود کرده‌اند، قصاص می‌شوند و کسانی که اعتراف به خطایی بودن شهادت خود می‌کنند؛ باید به اندازه سهم خودشان دیه بپردازند.^۲

۳/۹/۶. رجوع شهود احسان^۳

اگر مورد شهادت، زنا باشد و دو شاهد دیگر به احسان این شخص شهادت دهند و پس از اجرای حکم رجم،^۴

۱. السُّعْدِيُّ الحَنَفِيُّ، أبو الحسن علی بن الحسین بن محمد، پیشین، ج ۲، ص ۸۰۴.
۲. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱ (کتاب الشهادت)، ص ۲۲۶؛ الموحدی اللکرانی، محمد فاضل، پیشین، ص ۶۰۳؛ المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۲؛ الشَّهِيد الثَّانِي، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۹۹.
۳. به موجب تبصره ۲ ماده ۲۳۴ ق.م.ا.: «احسان عبارت است از آن که مرد همسر دائمی و بالغ داشته باشد و در حالی که بالغ و عاقل بوده از طریق قُبُل با همان همسر در حال بلوغ وی جماع کرده باشد و هر وقت بخواهد امکان جماع از همان طریق را با وی داشته باشد.»

۴. در صورتی که زنا با بیّنه ثابت شده باشد، طریقه رجم کردن به این صورت می‌باشد که گودالی کنده می‌شود و مرد تا کمر و زن تا سینه در آن دفن می‌شوند و سپس به آنان سنگ زده می‌شود تا در زیر سنگ‌ها دفن شوند و بمیرند. نام دیگر رجم، سنگسار

فقط شهودی که به احسان ایشان شهادت داده بودند، رجوع کنند و بگویند: "عمداً شهادت دروغ داده‌اند"، قصاص می‌شوند؛^۱ چون مشهود علیه بر اثر شهادت این دو نفر کشته شده‌اند^۲ و نسبت به سهم شهود زنا به آن‌ها دیه داده می‌شود.^۳

۳/۹/۷. رجوع شهود زنا

چنانچه چهار نفر علیه شخصی به زنا و دو نفر دیگر به محسن بودن او شهادت دهند و پس از اجرای حکم رجم، فقط شهودی که به زنا شهادت داده بودند از شهادت رجوع کنند و بگویند: "عمداً شهادت دروغ داده‌اند"، قصاص می‌شوند و ضمانتی بر عهده شهود احسان نیست و در صورت قصاص شهود زنا، ولی دم باید به اندازه سهم شهود احسان در شهادت، دیه را به ورثه شهودی که قصاص شده‌اند، بپردازد.^۴

۳/۹/۸. ضمان شهود زنا و شهود احسان

۳/۹/۸/۱. امامیه

ضمانت شهود دو احتمال دارد:

اول: ضمانت بر عدد شهود تقسیم شود؛ یعنی هر یک از شهود به مقدار شهادت خودشان ضامن باشند که در این صورت ضمانت شش قسمت می‌شود، به این صورت که شهود احسان، ضامن یک سوم و شهود زنا، ضامن دو سوم دیگر خواهند بود؛ زیرا همه آن‌ها در اجرای حکم بر مشهود علیه سهیم هستند.
دوم: چون شهود دو گروه (شهود احسان و شهود زنا) هستند؛ پس هر گروه ضامن نصف دیه باشند.^۵
شهید اول^۶ وجه اول را مناسب‌تر می‌داند. "صاحب جواهر"^۷ وجه دوم را می‌پسندد.

کردن است «ر.ک: ابادری فومشی، منصور، مبسوط در ترمینولوژی اصطلاحات کیفری، چاپ اول، تهران، اندیشه عصر، ۱۳۸۷، ص ۴۰۲».

۱. و اثنان بالاحسان فرجم ثم رجعا دون شهود الزناء اقتض منهما خاصة إن اعترفا بالعمد. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۲۵۰.

۲. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامیه، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۸.

۳. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۲۵۰.

۴. همان.

۵. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامیه، پیشین، ج ۲ (کتاب الشهادت)، ص ۲۱۸.

۶. الشَّهيد الأول، محمد بن جمال الدین، غایة المراد فی شرح نکت الارشاد، پیشین، ج ۴، ص ۱۷۱.

۷. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱ (کتاب الشهادت)، ص ۲۵۰.

۳/۹/۸/۲. حنفیه

اگر دو شاهد به زنا و دو شاهد دیگر به احسان شخصی شهادت دهند و حکم بر مشهود علیه اجرا شود، فقط شهود زنا ضامن هستند بر خلاف شهود احسان، زیرا احسان شرط رجم است.^۱

اگر چهار شاهد به زنا و دو شاهد نیز به احسان فردی شهادت دهند و پس از اجرای حکم رجم، همه شهود (زنا و احسان) از شهادت خود رجوع کنند، فقط شهود زنا ضامن دیه هستند؛ زیرا زنا علت رجم، و احسان شرط است برای آن.^۲

أبوحنیفه می‌گوید:

«اگر چهار شاهد به زنا و دو شاهد نیز به احسان فردی شهادت دهند و پس از اجرای حکم رجم، همه شهود (زنا و احسان) از شهادت خود رجوع کنند، فقط شهود زنا ضامن هستند؛ زیرا شهادت شهودی که به احسان فرد شهادت داده‌اند، به تنهایی موجب حدّ نمی‌شود.»^۳

۳/۹/۹. شهادت بر زنا و حدّ خوردن شهود

۳/۹/۹/۱. امامیه

اگر مشهود به زنا باشد و بعد از اجرای حکم بر زانی یا زانیه؛ شهود به ناحق بودن و عمدی بودن شهادت، اعتراف کنند؛ به خاطر قذفی که انجام داده‌اند، حدّ می‌خورند و اگر بر زنا زنی و مردی با هم شهادت داده باشند، دو قذف انجام داده‌اند؛ پس باید دو حدّ بخورند و اگر شهادت بر زنا می‌جاءد، باید به دلیل حدّی که بر مشهود علیه اجرا شده است؛ اُرش^۴ نیز بپردازند که این اُرش توسط حاکم مشخص می‌شود و اگر شخص بر اثر اجرای حدّ، ناقص شود ضمانت آن بر عهده‌ی شهود خواهد بود و چنانچه بمیرد، قتل نیز بر عهده ایشان است

۱. الکاسانی الحنفی، علاءالدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۸۵.

۲. السمرقندی، أبوبکر علاءالدین، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۷.

۳. الدسوقی المالکی، محمد بن أحمد، حاشیة الدسوقی علی الشرح الکبیر، بیروت، دارالفکر، بی تا، ج ۴، ص ۲۰۷.

۴. اُرش در لغت عبارت است از (دیه جراحات) اگر شخصی بر شخصی دیگر جرحی وارد کند باید دیه آن را بپردازد. نام چنین دیه‌ای اُرش نام دارد. «ر.ک: الفیومی، أحمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، چاپ دوم، قم، مؤسسه دارالهجره، ۱۴۱۴ هـ ق، ج ۱، ص ۱۲»؛ همچنین اُرش به معنی تفاوت قیمت سالم و معیوب چیزی است. «ر.ک: فیض، علیرضا، میادی فقه و اصول، پیشین، ص ۳۸۷».

چون آن‌ها سبب مرگ محدود شده‌اند.^۱

۳/۹/۹۲ حنفیه

حنفیه معتقد است:

«چنان‌چه چهار نفر بر زناى مردى که محصن است شهادت دهند، پس اگر حکم رجم اجرا شد؛ سپس همه شهود رجوع کردند، ضامن کلّ ديه مشهودعليه هستند و اگر دو نفر از آن‌ها رجوع کردند، ضامن نصف ديه و در صورتى که یکی از آن‌ها رجوع کند، ضامن ربع ديه می‌باشد.»^۲

اگر یکی از شهود زنا بعد از اجرای رجم از شهادت خود رجوع کند، حدّ قذف می‌خورد و نیز ربع ديه مرجوم را باید بدهد؛ زیرا شهادت او با اقرارش به قذف تبدیل شده است و بقیه شهود هم باید سه چهارم ديه او را بپردازند.^۳

در صورتى که شهود زنا بعد از صدور و اجرای حکم از شهادت خود رجوع کنند، اگر مورد شهادت، زناى موجب جلد باشد؛ شهود حدّ قذف می‌خورند و در این مورد اختلافی وجود ندارد و اگر مورد شهادت، زناى موجب رجم نیز باشد، طبق قول أبوحنیفه و صاحبین، شهود حدّ قذف می‌خورند. استدلالشان این است که رجوع از شهادت آن‌ها ظهور در قذف در کلامشان از همان ابتدای امر نیست، بلکه وقت رجوع قذف محسوب می‌شود و چون مقذوف در هنگام رجوع شهود مُرده است، پس آن‌ها شخصی که مُرده است را قذف کرده‌اند؛ بنابراین باید حدّ قذف بخورند.

ولی به اعتقاد زفر اگر مورد شهادت، زناى موجب رجم باشد، شهود حدّ قذف نمی‌خورند؛ زیرا رجوع شهود بعد از اجرای رجم، بیان‌گر این است که کلامشان از زمانی که منعقد شده قذف بوده است، چنان‌چه کسی را به طور صریح قذف کنند سپس مقذوف بمیرد و از آن جایی که حدّ قذف به ارث نمی‌رسد، پس بین اصحاب حنفیه اختلافی نیست که حدّ قذف از قاذف ساقط می‌شود.^۴

۱. الحسینی الشیرازی، سید محمد، پیشین، ج ۴۶ (کتاب الشهادت)، ص ۲۹۸.

۲. الغنیمی الحنفی، عبدالغنی بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۷۵.

۳. السمرقندی، أبوبکر علاءالدین، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۷-۳۶۸.

۴. الکاسانی الحنفی، علاءالدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۸۸.

۳/۹/۱۰ رجوع از شهادت عمدی

ابن‌إدریس در سرائر می‌نویسد:

«و إن قالوا تعمدنا، كان عليهم التعزير.»^۱؛

در صورت اعتراف شهود به عمدی بودن شهادتشان، تعزیر می‌شوند.

هر جایی شهودی که از شهادت خود رجوع کرده‌اند، اعتراف کنند که عمداً شهادت دروغ داده‌اند، پس اگر بر شهود، قصاص واجب باشد تعزیر نمی‌شوند؛ زیرا تعزیر در قصاص داخل می‌شود.^۲

۳/۹/۱۱ رجوع از شهادت خطایی

۳/۹/۱۱/۱ پرداخت دیه

۳/۹/۱۱/۱/۱ امامیه

اگر شهود بعد از اجرای حکم از شهادت خود رجوع نمایند و اعتراف کنند که در شهادت اشتباه کرده‌اند، باید دیه مشهود علیه را بپردازند که همه شهود به طور مساوی ضامن دیه هستند؛ مثلاً اگر شهادت به زنا یا محصنه‌ی شخصی دادند و طبق شهادت آن‌ها مشهود علیه را رجم و به قتل رساندند و سپس شهود از شهادت رجوع کنند و بگویند: «در شهادت اشتباه کرده‌اند.» هر یک از شهود باید یک چهارم دیه مشهود علیه را بپردازند.^۳

در صورتی که شهود، یک مرد و دو زن باشند و بعد از صدور و اجرای حکم از شهادت رجوع کنند و بگویند: «در شهادت اشتباه کردیم.» هر یک از زنان ضامن یک هشتم از دیه می‌باشند و هر یک از مردان نیز ضامن یک چهارم دیه می‌شوند.^۴

زمانی که دو نفر علیه شخصی به قتل یا جرح شهادت دهند و بعد از اجرای حکم از شهادت خود رجوع کنند و بگویند: «در ادای شهادت اشتباه کردیم.» باید دیه شخص مقتول یا مجروح را پرداخت نمایند و چنانچه فقط یکی از شهود، از شهادت خود رجوع کند و بگوید: «در شهادت خود خطا کردم.» به اندازه سهم خودش در قتل یا

۱. ابن‌إدریس، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۹.

۲. کل موضع ذکرُوا أنهم تعمدوا، فان كان الواجب قصاصاً فلا تعزیر، لأنه یدخل فی استیفاء القصاص. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیه، پیشین، ج ۸، ص ۲۴۹.

۳. ذهنی تهرانی، سید محمد جواد، پیشین، ج ۹، ص ۳۱۳-۳۱۲.

۴. الحلّی، یحیی بن سعید، الجامع للشرایع، پیشین، ص ۵۴۵.

جرح باید دیه بدهد.^۱

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ شَهِدَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ بِأَنَّهُ سَرَقَ فَقَطَعَتْ يَدُهُ حَتَّى إِذَا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ جَاءَ الشَّاهِدَانِ بِرَجُلٍ آخَرَ فَقَالَا هَذَا السَّارِقُ وَ لَيْسَ الَّذِي قُطِعَتْ يَدُهُ وَ إِنَّمَا شَبَّهْنَا ذَلِكَ بِهَذَا فَقَضَى عَلَيْهِمَا أَنْ غُرْمَهُمَا نِصْفُ الدِّيَةِ وَ لَمْ يَجِزْ شَهَادَتَهُمَا عَلَى الْآخَرِ.^۲

محمد بن قیس به نقل از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گوید: «امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در رابطه با مردی که دو نفر علیه او به سرقت شهادت داده بودند، قضاوت کردند و بعد از اجرای حکم شهود، شخص دیگری را آورده و گفتند: «این سارق است نه شخص اولی که دست او قطع شده است، ما اشتباه کردیم؛» حضرت آن‌ها را ضامن دیه دست مشهود علیه قرار دادند و شهادت آن‌ها را نسبت به نفر دوم نپذیرفتند.»

سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است که دیه را چه کسی باید بپردازد شهود یا عاقله^۳ آن‌ها؟ در "کتاب فقه الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ" آمده است:

«اگر شهود پس از صدور و اجرای حکم از شهادت رجوع کنند و بگویند: "در شهادت اشتباه کردیم." ضامن دیه مشهود علیه هستند.»^۴

و علت این امر، اقرار خودشان است^۵ و اقرار عقلا فقط بر علیه خودشان جایز است.^۶ و در صورتی که عاقله، آن‌ها را تصدیق کنند، دیه بر عهده عاقله می‌آید.^۷ ثبوت دیه به خاطر ثابت شدن خطا نیست، بلکه عمدی یا خطایی بودن شهادت فقط از طریق خودشان فهمیده می‌شود.^۸

اشکالی که در این مورد وجود دارد این است که در قتل خطایی دیه بر عهده عاقله می‌باشد و قاتل ضامن

۱. العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، *تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامیة*، پیشین، ج ۲ (کتاب الشهادت)، ص ۲۱۶.
۲. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، *تهذیب الأحكام*، پیشین، باب ۹۱ (باب البینات)، ج ۶، ص ۲۶۱، ح ۹۷.
۳. به موجب ۴۶۸ ق.م.ا.: «عاقله عبارت است از پدر، پسر و بستگان ذکور نسبی پدری و مادری یا پدری به ترتیب طبقات ارث است.»
۴. الحسینی الروحانی القمی، سید صادق، پیشین، ج ۲۵، ص ۳۶۴.
۵. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰ (کتاب الشهادت)، ص ۳۷۵.
۶. الموحدی اللنکرانی، محمد فاضل، پیشین، ص ۶۰۳.
۷. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰ (کتاب الشهادت)، ص ۳۷۵.
۸. الموحدی اللنکرانی، محمد فاضل، پیشین، ص ۶۰۳.

نیست و به مجرد اقرار شهود، چگونه قائل شویم که عاقله ضامن پرداخت دیه است و مقتضای روایت سکونی،^۱ این است که خود شهود، باید دیه را بپردازند و ضمانتی برعهده عاقله نیست و ممکن است گفته شود: «اگر در این مورد نصی نداشتیم، نمی‌توانستیم قتل را چه به صورت عمد و چه به صورت خطا و چه به صورت شبه عمد، به شهود نسبت دهیم؛ بنابراین با وجود نص، هیچ مانعی ندارد که به مضمون نص عمل کنیم و دیه را در صورت خطا بر عهده شخص خطاکار بدانیم؛ نه عاقله‌ی او، تا این که نیاز به تصدیق عاقله داشته باشیم»^۲.

۳/۹/۱۱/۱/۲. حنفیه

حنفیه معتقد است: «اگر شهود بر علیه فردی شهادت دهند که او ۱۰۰۰ درهم سرقت کرده است و در اثر شهادت آن‌ها دستش قطع شود، سپس از شهادتشان رجوع کنند، دیه دست مشهود علیه را باید از اموال خودشان بپردازند و قصاص نمی‌شوند؛ چون دو دست به جای یک دست قطع نمی‌شود. و هیچ ضمانتی هم بر عهده عاقله نیست؛ چون آن‌ها با رجوعشان موجب وجوب دیه بر خودشان شدند و علاوه بر آن ضامن ۱۰۰۰ درهم نیز هستند»^۳.

و مضمون حدیثی که در این مورد حنفیه^۴ به آن استدلال کرده است چنین است:

عَنْ الشَّعْبِيِّ: أَنَّ رَجُلَيْنِ شَهِدَا عِنْدَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى رَجُلٍ بِالسَّرِقَةِ فَقَطَعَ عَلِيُّ يَدَهُ ثُمَّ جَاءَ بِأَخْرَ فَقَالَ هَذَا هُوَ السَّارِقُ لَا الْأَوَّلُ فَأَغْرَمَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الشَّاهِدَيْنِ دِيَةَ يَدٍ

۱. عَنْ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فِي رَجُلَيْنِ شَهِدَا عَلَى رَجُلٍ أَنَّهُ سَرَقَ فَقَطَعَتْ يَدَهُ ثُمَّ رَجَعَ أَحَدُهُمَا فَقَالَ شَبَّهَ عَلَيْنَا غَرَمًا دِيَةَ الْيَدِ مِنْ أَمْوَالِهِمَا خَاصَّةً وَقَالَ فِي أَرْبَعَةِ شَهِدُوا عَلَى رَجُلٍ أَنَّهُمْ رَأَوْهُ مَعَ امْرَأَةٍ يَجَامِعُهَا وَهُمْ يَنْظُرُونَ فَرَجِمَ ثُمَّ رَجَعَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ قَالَ يَغْرَمُ رِبْعَ الدِّيَةِ إِذَا قَالَ شَبَّهَ عَلِيٌّ وَإِذَا رَجَعَ اثْنَانِ وَقَالَ شَبَّهَ عَلَيْنَا غَرَمًا نِصْفَ الدِّيَةِ وَإِنْ رَجَعُوا كُلُّهُمْ قَالُوا شَبَّهَ عَلَيْنَا غَرَمُوا الدِّيَةَ فَإِنْ قَالُوا شَهِدْنَا لِلزُّورِ قُتِلُوا جَمِيعًا»؛ سکونی از امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ و ایشان از پدرشان حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می‌کند: «در مورد دو مردی که علیه شخصی به سرقت شهادت دادند و پس از این که دست مشهود علیه قطع شد، یکی از شهود رجوع کرد. پس گفت: امر بر ما مشتبه شده، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، آن‌ها را ضامن دیه دست مشهود علیه قرار داد که از اموال خودشان پرداخت کنند. و در مورد چهار نفر که علیه مردی که به زنا شهادت دادند که او را با زنی در حال مجامعت دیده‌اند و پس از این که حد رجیم اجرا شد، یکی از شهود از شهادت خود رجوع کرد، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «اگر بگویند اشتباه کردم ضامن ربع دیه می‌باشد.» و هنگامی که دو نفر از شهود رجوع کنند و بگویند: «اشتباه کردیم، ضامن نصف دیه می‌باشند.» و اگر همه شهود رجوع کنند و بگویند: «اشتباه کردیم؛ باید تمام دیه را بپردازند.» پس اگر بگویند: «شهادت دروغ دادیم همگی آن‌ها کشته می‌شوند.» «ر.ک: الطوسی (شیخ الطائفه)، أبو جعفر محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، پیشین، باب ۹۱ (باب البینات)، ج ۶ ص ۲۸۵، ح ۱۹۳».

۲. خوانساری، سید احمد بن یوسف، پیشین، ج ۶، ص ۱۵۹.

۳. السرخسی، محمد بن احمد، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۲.

۴. همان، ج ۱۶، ص ۱۷۸.

الْمَقْطُوعِ الْأَوَّلِ وَقَالَ: لَوْ أَعْلَمُ أَنَّكُمْ تَعَمَّدْتُمْ لَقَطَعْتُ أَيْدِيكُمْمَا وَ لَمْ يَقْطَعْ الثَّانِي. لَفْظُ حَدِيثِ هُشَيْمٍ وَ فِي رِوَايَةِ سُفْيَانَ عَنِ مُطَرِّفٍ فَقَالَا وَ أَخْطَأْنَا عَلَى الْأَوَّلِ.^۱

از شعبی روایت شده است: که دو نفر نزد حضرت علی (خدا از او راضی باشد) بر علیه مردی شهادت دادند که او دزدی کرده است؛ پس حضرت علی دست او را قطع کرد. سپس با شخصی دیگر آمدند و گفتند: این فرد سارق است نه شخص اول، پس حضرت علی - رضی الله عنه - دیه دست قطع شده مشهود علیه اولی را از ایشان گرفت و گفت: اگر می‌دانستم که شما به عمد این کار را کردید دست هر دو شما را قطع می‌کردم و دست شخص دوم را قطع نکردند در روایت سفیان از مطرف آمده است پس شهود گفتند: ما در شهادت دادن بر علیه شخص اول اشتباه کردیم.

همچنین در صورتی که شهود شهادت دهند که فلانی، مرتکب قتل خطایی شده است و قاضی طبق شهادت آن‌ها حکم را اجرا کرد، سپس از شهادتشان رجوع کردند، ضامن دیه فرد هستند؛ چون آن‌ها باعث اتلاف شده‌اند و باید از اموال خودشان جبران کنند و رجوع آن‌ها به منزله اقرار بر اتلاف است و هیچ ضمانتی بر عهده عاقله نیست. هم‌چنان‌که اگر صریح هم اقرار می‌کردند، عاقله هیچ مسؤولیتی نداشت.^۲

۱. البیهقی، أبوبکر أحمد بن الحسین، پیشین، باب (الرجوع عن الشهادة)، ج ۲، ص ۴۴۶، ح ۲۱۷۲۴.

۲. الکاسانی الحنفی، علاء‌الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۸۵.

فصل چهارم:

تأثیر شهادت در امور کیفری

۴. تأثیر شهادت در امور کیفری

۴/۱. شرایط شاهد

با توسعه دایره اعتبار شهادت، اصولاً برای این که امنیت قضایی به مخاطره نیفتد، شرایطی برای اعتبار شهادت وضع شده است که تا حدود زیادی بستگی به اعتبار و وثاقت شاهد دارد و عمده ایرادهایی که به شهادت وارد می‌شود ناظر به ویژگی‌ها و اوصاف شاهد می‌باشد. بر همین اساس برای استناد به شهادت شهود نباید از صفات شاهد غفلت کرد. هم‌چنان که در روایت و منابع شرعی نیز توجه جدی به این موضوع شده است.

این شرایط، متشکل از ایجابی و سلبی است. شروطی که رعایت آن در مورد شاهد، ضروری است. بعضی مربوط به میزان درک و شعور و قدرت تعقل و تشخیص شاهد است؛ مانند: شرط بلوغ و عقل و برخی مربوط به اعتماد و اطمینان از صحت گفتار او می‌باشد؛ مانند: شرط عدالت و مورد ثقه بودن.

برخی از فقهای امامیه شش شرط را اعم از ایجابی و سلبی برای شاهد برشمرده‌اند که عبارت‌اند از: بلوغ؛ عقل؛ ایمان؛ عدالت؛ طهارت مولد و انتفای تهمت. برخی دیگر هفت شرط را لازم دانسته‌اند. اختلاف این دو دسته در این است که دسته دوم، شرط اسلام و ایمان را جداگانه مطرح کرده‌اند و یا مروّت را شرط پنجم شاهد برشمرده‌اند. ولی دسته اول، آن دو را یک شرط دانسته‌اند که در متن به ذکر نام آن‌ها خواهیم پرداخت. در مقابل فقهای حنفیه شرط ایمان و طهارت مولد را ذکر نکرده‌اند و به جای آن حریت و بینایی و نطق را لازم دانسته‌اند.

ابتدا شرایط شاهد را از دیدگاه فقهای امامیه و سپس از منظر حنفیه بررسی می‌نماییم.

در این مبحث به بررسی شش شرطی که لازم است یک شاهد برای ادای شهادت دارا باشد تا گواهی او مورد قبول واقع گردد، می‌پردازیم.

۴/۱/۱. شرایط ایجابی شاهد

۴/۱/۱/۱. دیدگاه فقهی (امامیه) و حقوقی

۴/۱/۱/۱/۱. بلوغ

اولین شرط از شرایط عامه که در تمامی گواهان لازم می‌باشد و مخصوص شاهد خاصی نیست «بلوغ» می‌باشد.^۱

اسلام در شرایط عامه‌ی تکلیف، بلوغ را موضوع خود قرار داده است. اگر اسلام بخواهد در عبادات، مسائل مدنی، مسائل جزائی و دیگر ابعاد، حکمش را جاری کند، یکی از شرایط عامه‌اش، بلوغ فرد است.^۲ از روایاتی که در شأن کودک وارد شده است، آنچه در مجموع به دست می‌آید این است که نمی‌توان به قول و فعل کودکان اهمّیت داد مگر در موارد نادر. به همین علت بلوغ از جمله شرایط شاهد ذکر شده است. اگر چه در نصّ خاصی به طور صریح بدان اشاره نشده است.^۳

۴/۱/۱/۱/۱/۱. سن بلوغ در قانون

به موجب تبصره ماده ۱۲۱۰ ق.م. (اصلاحی ۱۳۷۰/۸/۱۴):

«سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است.»

۴/۱/۱/۱/۱/۲. سن بلوغ از دیدگاه امامیه

مقام معظم رهبری در استفتائات خود در پاسخ به این سؤال که معیار در سن بلوغ پسران و دختران سال شمسی

۱. المحقق الأردبیلی، أحمد بن محمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۹۱.

۲. مهریزی، مهدی، رساله‌های فقهی (۱) بلوغ دختران، چاپ اول، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶، ص ۲۵۷.

۳. من الروایات الواردة في شأن الصبي التي يفيد المجموع من حيث المجموع عدم الاعتداد بقول الصبي و فعله إلا في موارد نادرة و لأجل ذلك عدّ البلوغ شرطاً في نفوذ الشهادة و إن لم يرد فيه نصّ خاص. سبحانی تبریزی، جعفر، نظام القضاء و الشهادة فی الشريعة الإسلامية/العراق، چاپ اول، قم، مؤسسه الإمام الصادق عليه السلام، ۱۴۱۸ هـ ق، ج ۲، ص ۲۰۸.

است یا قمری؟ می‌فرمایند: معیار سال قمری است.^۱

طبق فتوای برخی از فقها، سنّ بلوغ برای پسران پانزده سال قمری و برای دختران نه سال قمری می‌باشد.^۲

۴/۱/۱/۱/۱/۳. نشانه‌های بلوغ

۱- روئیدن موی خشن در شرمگاهی؛

۲- بیرون آمدن منی در بیداری و یا احتلام برای پسران و دختران؛

۳- پانزده سال قمری برای پسران و داشتن نه سال قمری برای دختران؛

۴- حیض و حمل برای دختران.^۳

۴/۱/۱/۱/۱/۴. شهادت اطفال غیر ممیز و ممیز

فقهای امامیه بر عدم پذیرش شهادت اطفال غیر ممیز اجماع دارند.^۴

اما در مورد شهادت کودکان ممیز، نظرات متفاوتی دارند که به برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

کودکان در محلّ حادثه به خاطر امر مباحی جمع شده باشند.^۵ در صورت تناقض‌گویی، کلام اولشان پذیرفته

۱. خامنه‌ای، سید علی، رساله أجوبة الإستفتاءات، مترجم: أحمدرضا حسینی، چاپ دوازدهم، تهران، الهدی، ۱۳۸۶ ه. ش، ص ۴۹۲.
۲. المحقق الکرکی، علی بن الحسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت علیهم‌السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۸ ه. ق، ج ۵ (کتاب الحجر)، ص ۱۸۲؛ الحسینی العاملی، سیدجواد بن محمد، مفتاح الکرامة فی شرح القواعد العلامة، چاپ اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا، ج ۵، ص ۲۳۸.
۳. المحقق الکرکی، علی بن الحسین، پیشین، ج ۵ (کتاب الحجر)، ص ۱۸۲-۱۸۰؛ الحسینی العاملی، سید جواد بن محمد، پیشین، ج ۵، ص ۲۴۲-۲۳۵.
۴. فلا تقبل شهادة غیر الممیز إجماعاً. الشهيد الأول، محمد بن جمال الدین، الدروس الشریعیة فی فقه الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۳؛ فلا تقبل شهادة الصبیان (بلا خلاف و لا إشکال فی غیر الممیز منهم). الموسوی الخوی، سید أبوالقاسم، پیشین، ج ۲، ص ۹۳؛ الصبی اما ان لا یكون ممیزا أو یكون و الأول لا تقبل شهادته إجماعاً. ابن العلامة الحلّی، أبوبالغ محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۱۷؛ فلا یعتبر شهادة الصبی غیر الممیز مطلقاً. السبزواری، سید عبدالاعلی، مهذب الأحکام فی بیان الحلال و الحرام، محقق / مصحح: مؤسسه المنار، چاپ چهارم، قم، مؤسسه المنار، ۱۴۱۳ ه. ق، چاپ چهارم، ج ۲۷، ص ۱۶۸؛ فلا اعتبار بشهادة الصبی غیر الممیز مطلقاً. الموسوی الخیمینی، سیدروح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۱؛ فلا تقبل شهادة الصبی ما لم یصر مکلفاً. الموسوی الکلایگانی، سید محمد رضا، کتاب الشهادت، پیشین، ص ۲۱.
۵. و اجتماعهم علی المباح. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلی أحكام ایمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۶؛ بشرط الاجتماع علی المباح. الشهيد الأول، محمد بن جمال الدین، الدروس الشریعیة فی فقه الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۳؛ و أنّ یجتمعوا علی مباح. الشهيد الأول، محمد بن جمال الدین، اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیة، پیشین، ص ۹۵؛ إذا اجتمعوا علی أمر مباح. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، الخلاف، پیشین، ج ۶، ص ۲۷۰؛ مع الاجتماع علی المباح. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، تلخیص المرام فی معرفة الأحکام، پیشین، ص ۳۱۰؛ و اجتماعهم علی المباح. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، تحریر الأحکام الشریعیة علی مذهب الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۷؛ و الاجتماع علی المباح. ابن العلامة الحلّی، أبوبالغ محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۱۸.

می‌شود.^۱

علامه حلی شهادت کودکان ممیز ۱۰ ساله را در جراحات به شرط این که به خاطر امر مباحی جمع شده باشند و از محل حادثه متفرق نشده باشند، پذیرفته است؛^۲ زیرا ممکن است مواردی را به آنها تلقین کنند.^۳ "محقق سبزواری" شهادت کودک ممیز و ممیزه را معتبر نمی‌داند. البته در صورتی که کودکان به سن ۱۰ سالگی رسیده و ممیز نیز باشند و بر قتل شهادت دهند؛ تا زمانی که متفرق نشده باشند و نزد خانواده‌هایشان برنگشته باشند شهادتشان را قابل قبول می‌داند.^۴

امام خمینی علیه السلام معتقدند: «اشکالی در عدم اعتبار شهادت دختر بچه مطلقاً نیست.»^۵

۴/۱/۱/۱/۲. عقل

ویژگی دومی که برای شاهد لازم است، کامل بودن عقل است و فقها درباره لزوم کمال عقل اتفاق نظر دارند.^۶

۱. علم الهدی، سید مرتضی، الانتصار فی انفرادات الإمامیه، پیشین، ص ۵۰۶؛ سلار دیلمی، حمزة بن عبد العزیز، المراسم العلویة و الأحکام النبویة، محقق / مصحح: محمودبستانی، چاپ اول، قم، منشورات الحرمین، ۱۴۰۴ هـ ق، ص ۲۳۳؛ مروارید، علی اصغر، سلسله الینابیع الفقہیة (ابن زهره حلبی، حمزة بن علی، غنیة النزوع الی علم الأصول والفروع)، چاپ اول، لبنان، مؤسسه فقه الشیعة، ۱۴۱۰ هـ ق، ج ۱۱، ص ۱۹۲؛ الشیخ المفید، محمد بن النعمان، المقنعة، پیشین، ص ۷۲۷؛ الحلبي، أبو الصلاح تقی الدین بن نجم الدین، الکافی فی الفقه، محقق / مصحح: رضا استادی، چاپ اول، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۰۳ هـ ق، ص ۴۳۶؛ ابن‌دریس، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۶؛ فیض کاشانی، محمد محسن، النخبة فی الحکمة العلمیة و الأحکام الشرعیة، محقق / مصحح: مهدی انصاری قمی، چاپ دوم، تهران، مؤسسه النشر التبلیغ السلامی، ۱۴۱۸ هـ ق، ص ۱۸۳.
۲. بشرط بلوغ عشر سنین فصاعداً و عدم تفرقهم فی الشهادة، و اجتماعهم علی المباح. العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلی أحكام الإیمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۶؛ و تقبل شهادتهم فی الجراح بشروط ثلاثة: عدم التفريق، و الاجتماع علی المباح، و بلوغ العشر. العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۳.
۳. العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۳.
۴. السبزواری، سید عبد الأعلى، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۶۸.
۵. الموسوی الخمينی، سید روح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۱.
۶. الوصف الثاني کمال العقل. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۵؛ الثاني کمال العقل. الحائری الطباطبائی، سید علی بن محمد، ریاض المسائل، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۵؛ ثانیها کمال العقل. کاشف الغطاء، أحمد بن علی، سفینة التجاة و مشکاة الهدی و مصباح السعادات، چاپ اول، نجف اشرف، مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ هـ ق، ج ۳، ص ۵۰؛ اشتراط کمال العقل فی الشاهد. فیض کاشانی، محمد محسن، مفاتیح الشرائع، چاپ اول، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی رحمته الله، بی تا، ج ۳، ص ۲۷۷؛ و کمال العقل. ابن‌براج، عبد العزیز، المهذب، پیشین، ج ۲، ص ۵۵۶؛ الثاني العقل. العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۳؛ مروارید، علی اصغر، پیشین، ج ۱۱، ص ۳۶۳؛ و کمال العقل و التیقظ، فترد من المجنون. فیض کاشانی، محمد محسن، مفاتیح الشرائع، پیشین، ص ۱۸۳.

بنابراین، شهادت مجنون قبول نیست. دلیل آن عقل و نقل مثل ﴿وَ أَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ﴾^۱ و دو تن [مرد] عادل را از میان خود گواه گیرید" و اجماع است.^۲ این مطلب جزء ضروریات دین و مذهب است^۳ و اصلاً نیازی به آوردن دلیل بر آن از کتاب و روایات و اجماع نیست.^۴

شاهد باید عاقل باشد به دلیل آیه شریفه که می‌فرماید:

﴿مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ﴾^۵؛ از میان گواهانی که [به عدالت آنان] رضایت دارید [گواه

بگیرید].

گواهی دیوانه صحیح نمی‌باشد؛ زیرا کسی که نتواند امور را تمییز و تشخیص دهد، چگونه شهادتش مرضی و پسندیده خواهد بود. به علاوه شاهد باید متصف به عدالت باشد و مقتضای شرط عدالت آن است که شهادت دیوانه مقبول نباشد.^۶

وَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ فِي قَوْلِهِ ﴿مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ﴾^۷ قَالَ: مِمَّن تَرْضَوْنَ دِينَهُ وَ أَمَانَتَهُ وَ صِلَاحَهُ وَ عِفَّتَهُ وَ تَقِظَهُ فِيمَا يَشْهَدُ بِهِ وَ تَحْصِيلَهُ وَ تَمْيِيزَهُ فَمَا كُلُّ صَالِحٍ مُّمَيِّزًا وَ لَا مُحْصَلًا وَ لَا كُلُّ مُحْصَلٍ مُّمَيِّزٍ صَالِحٌ.^۸

حضرت علی عليه السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید: مراد از این که خداوند فرموده است (گواهان شما از کسانی باشند که مورد رضایت شماست) کسانی هستند که شما از دین داری، امانت داری، صالح بودن، عقیف بودن، و تیز هوشی او در مورد مشهودبه و تحصیل و تمییز دادن او راضی باشید؛ زیرا هر صالحی تمییز دهنده امور نیست و هر تمییز دهنده‌ای صالح نیست.

قانون مدنی ایران جنون را به دائمی و ادواری تقسیم کرده است:

۱. طلاق/۲.
۲. المحقق الأردبیلی، أحمد بن محمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۹۷.
۳. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۵.
۴. الموسوی گلپایگانی، سید محمدرضا، کتاب الشهادت، پیشین، ص ۳۰.
۵. بقره/۲۸۲.
۶. موسوی، سید رضا، آشنایی با آئین دادرسی و داورى اسلامى، چاپ اول، مشهد، دانش شرقی، ۱۳۸۳ ه. ش، ص ۱۴۷.
۷. بقره/۲۸۲.
۸. الحر العاملی، محمد بن حسن، پیشین، باب ۴۱، ج ۲۷، ص ۳۹۹، ح ۲۳.

«مجنون دائمی کسی است که دیوانگی او پیوسته و پایدار باشد و مجنون ادواری به کسی

اطلاق می‌شود که گاهی در حال دیوانگی و زمانی در حال بهبودی به سر برد.»^۱

شهادت مجنون دائمی و مجنون ادواری در حال جنون پذیرفته نیست. ولی در حال هوشیاری و بهبودی

گواهی او در حال هنگام تحمل و ادای شهادت پذیرفته می‌شود؛^۲ چون مانع مفقود شده است.^۳ به شرط آن که

حضور ذهن و هوشیاری کامل او برای قاضی کشف شود.^۴

چنانچه در ماده ۱۷۸ ق.م.ا. نیز مقرر شده است:

«شهادت مجنون ادواری در حال افاقه پذیرفته می‌شود. مشروط بر آن که تحمل شهادت

نیز در حال افاقه بوده باشد.»

در قوانین ایران برای عقل و مقابل آن، جنون تعریفی نشده است.^۵ طبق ماده‌ی ۱۲۱۰ ق.م.:

«هیچ کس را نمی‌توان بعد از رسیدن به سن بلوغ به عنوان جنون یا عدم رشد مجبور

نمود؛ مگر آن که عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد.»

با این ترتیب اصل بر این است که پسر بعد از ۱۵ سالگی و دختر در سن ۹ سالگی که بالغ می‌شود، عاقل هم

هست، مگر این که جنون او در دادگاه ثابت شود؛ یعنی در حقوق ایران، عاقل بودن افراد بعد از سن بلوغ نیاز به

اثبات ندارد. لیکن جنون، استثناء و محتاج اثبات در مراجع قانونی است.^۶

«گلدوزیان» نیز معتقد است:

«شهادت دیوانه و مست و کودک و مجبور و اشخاصی که قصد ندارند؛ مانند: ساهی و

۱. کریمی، عباس، *ادله اثبات دعوا*، چاپ اول، تهران، دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۹، ص ۲۰۲.

۲. فلا تقبل من المجنون و لو كان ادوارياً قبلت إذا كان مفیقاً في حال تحملها و أدائها. كاشف الغطاء، أحمد بن علی، پیشین، ج ۳، ص ۵۱؛ فلا تقبل شهادة المجنون حالة جنونه، فلو دارجنونه قبلت شهادته مفیقاً بعد العلم باستكمال فطنته في التحمل و الأداء. الشهدیدالثانی، زین الدین بن علی، *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۶؛ العقل فلاقبل شهادة المجنون إجماعاً. و لو كان یعنوره الجنون أدوراً و شهد أي تحمل و أدى حال إفاقته. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۷۲.

۳. المحقق الأردبیلی، أحمد بن محمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۹۷.

۴. لکن بعد استظهار الحاکم بما یتیقن معه حضور ذهنه و استكمال فطنته. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۵؛ فلا بأس بشهادته في حال إفاقته لکن بعد استظهار الحاکم بما یتیقن معه حضور ذهنه و استكمال فطنته. المحقق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۴؛ فلا بأس بشهادته في حال إفاقته، لکن بعد استظهار الحاکم بما یتیقن معه حضور ذهنه و استكمال فطنته. الموسوی الگلپایگانی، سید محمد رضا، *کتاب الشهادت*، پیشین، ص ۳۰.

۵. مدنی، سید جلال الدین، پیشین، ص ۲۰۲.

۶. همان.

هازل و نائم و بیهوش، نافذ و معتبر نیست.»^۱

۴/۱/۱/۱۳ ایمان

دلیل بر ضرورت وجود صفت ایمان در شاهد، ادعای اجماع است.^۲

بعضی از فقها^۳ اسلام را مستقلاً در کنار ایمان، به عنوان یک شرط ذکر کرده‌اند. ولی اکثر فقها^۴ فقط به ذکر ایمان اکتفا کرده و اسلام را به عنوان شرط مستقلی ذکر ننموده‌اند؛ زیرا اسلام و ایمان مترادف هستند و هر مؤمنی، مسلمان هم است.

ماده ۱۷۷ ق.م.ا. و ماده ۱۳۱۳ ق.م. به تبعیت از فقها، ایمان را از شرایط شاهد بر شمرده‌اند.

ایمان در شرع عبارت است از: اعتقاد به قلب و اقرار به زبان و در نزد اهل شرع تصدیق به "کلّ ما جاء به النبی" است و ارکان و مظاهر آن اقرار به لسان و تصدیق به دل و عمل به ارکان است.^۵

"آیه الله بهجت" می‌فرماید:

«ایمان شاهد ثابت می‌شود با:

۱- معرفت حاکم، و حکم او نافذ است با احتمال ایمان شهود مربوطین به حکم؛

۲- قیام بینة عادلہ بر ایمان؛

۳- اقرار شخص در صورت عدم رجوع به ادعای امر متوقف بر ایمان.»^۶

در کتاب "نظام القضاء و الشّهادة" آمده است:

«أنّ طریق المعرفة غیر منحصر بالثلاثة و الإیمان کسائر الصفات النفسانية من الشجاعة و

الجبين و العفة تُعرف بآثارها في حياة الإنسان و على ذلك فلا ينحصر الطريق بالثلاثة، كما

۱. گلدوزیان، ایرج، حقوق کیفری تطبیقی، پیشین، ص ۱۰۹.

۲. مشکینی، علی، پیشین، ص ۱۱۲.

۳. الشّهید الأول، محمد بن جمال الدین، اللّمة الدمشقیة فی فقه الإمامیة، پیشین، ص ۹۵؛ الشّهید الأول، محمد بن جمال الدین، الدروس الشّرعیة فی فقه الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۴؛ الشّهید الثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللّمة الدمشقیة، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۷.

۴. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۵؛ ابن العلامة الحلّی، أبوبال محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۱۸؛ النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۶؛ الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۷۲؛ الحائری الطباطبائی، سیّد علی بن محمد، ریاض المسائل، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۶؛ الشّهید الثانی، زین الدین بن علی، مسالك الأّفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۵۹.

۵. شیخ نیا، امیرحسین، أدله اثبات دعوی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۳ ه. ش، ص ۱۲۰.

۶. بهجت، محمدتقی، جامع المسائل، چاپ دوم، قم، دفتر معظم له، ۱۴۲۶ ه. ق، ج ۵، ص ۲۰۳.

لا يكون مرجع الكلّ إلى الإقرار»؛^۱

راه شناخت ایمان منحصر به این سه مورد نیست. ایمان مانند سایر صفات نفسانی از جمله شجاعت، ترس و عفت، از طریق آثارشان در زندگی انسان شناخته می‌شود. چنانچه مرجع همه آن‌ها اقرار نیست.

۴/۱/۱/۳/۱. شهادت غیر مؤمن

مراد از ایمان، اعتقاد به امامت اثنی عشری است.^۲ بنابراین شهادت غیر مؤمن قبول نیست، اگر چه متصف به اسلام باشد، نه بر مؤمن و نه بر غیر مؤمن؛^۳ چون متصف بودن او به فسق^۴ و ظلم مانع از قبول شهادت او می‌شود.^۵

امام خمینی علیه السلام نیز شهادت غیر مؤمن را مطلقاً بر مؤمن یا غیر او یا برای هر دوی آن‌ها قابل قبول نمی‌داند.

"سید محمد شیرازی" نیز می‌فرماید:

«شهادت مسلمان مخالف بر اهل کتاب قابل پذیرش است و عدم پذیرش شهادت غیر مؤمن بر مؤمن، ملازم با عدم پذیرش آن نسبت به کفار نیست؛ پس شهادت غیر مؤمن

۱. سبحانی تبریزی، جعفر، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۹.

۲. و المراد به اعتقاد الإمامیة الاثنی عشریة من أصناف الشيعة. المحقق الأردبیلی، أحمد بن محمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۹۸؛ و المشهور بین أصحابنا اشتراط الإیمان أيضاً، أي كونه اثنا عشریة، لان غیر المؤمن فاسق و ظالم. فیض کاشانی، محمد محسن، مفاتیح الشرائع، پیشین، ج ۳، ص ۲۷۸؛ ان الإیمان بالمعنی الأخص الذي هو الإقرار بإمامة الأئمة الاثنی عشر علیهم السلام. الموسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، کتاب الشهادت، پیشین، ص ۳۲.

۳. فلا تقبل شهادة غیر المؤمن و إن اتصف بالإسلام لا علی مؤمن و لا علی غیره. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۵؛ فلا تقبل شهادة غیر المؤمن و إن اتصف بالإسلام، لا علی مؤمن و لا [علی] غیره. الشّهید الثاني، زین الدین بن علی، مسالك الألفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۵۹؛ فلا تقبل شهادة من لیس بمؤمن و إن اتصف بالإسلام، لا علی مؤمن و لا غیره. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۴؛ فلا تقبل شهادة غیر المؤمن بالمعنی المذكور و ان اتصف بالإسلام، لا علی مؤمن و لا علی غیره. الموسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، کتاب الشهادت، پیشین، ص ۳۳.

۴. فسق در لغت به معنای خروج از راه حقّ و جور (ظلم) و ترک امر خداوند می‌باشد. «ر.ک: الطریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، محقق / مصحح: أحمد حسینی اشکوری، چاپ سوم، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ هـ.ق.»

۵. لا تصافه بالفسق و الظلم المانع من قبول الشهادة. الشّهید الثاني، زین الدین بن علی، مسالك الألفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۵۹؛ لا تصافه بالفسق و الظلم المانع من قبول الشهادة. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۵.

علیه غیر مؤمن دیگر و برای غیرمؤمن قبول است.»

۴/۱/۱/۳/۲. شهادت کفار

شهادت کفار غیر دمی^۱ پذیرفته نیست.^۲ ولی شهادت کفار دمی فقط در باب وصیت، به شرط فقدان مسلمان عادل پذیرفته می‌شود و علما درباره آن اتفاق نظر دارند.^۳

"شیخ مفید" می‌فرماید:

«شهادت دو مرد از اهل ذمه در باب وصیت قبول است؛ به شرط این که: ۱- عادل‌ترین

افراد قومشان باشند؛ ۲- احدی از مسلمانان آن جا نباشند. با وجود مسلمانان، شهادت آن‌ها

قبول نمی‌شود.»^۴

و دلیل فقها قرآن و روایات معصومین است.

۱- آیه ۱۰۶ سوره مائده :

﴿شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِّنْ

۱. کفار غیردمی اعم از معاهد (کافر حربی است که با اذن حکومت اسلامی و اخذ امان، مدتی درکشور اسلامی، به سر می‌برد. «ر.ک: فیض، علی‌رضا، مبادی فقه و اصول، پیشین، ص ۳۸۰»؛ و حربی: کافری است که بامسلمین جنگ دارد، اگر چه بالفعل جنگ نمی‌کند. «ر.ک: فیض، علی‌رضا، مبادی فقه و اصول، پیشین، ص ۳۵۳»؛ و مرتد: کسی که پس از مسلمانی به کفر بازگردد. «ر.ک: فیض، علی‌رضا، مبادی فقه و اصول، پیشین، ص ۳۶۷».

۲. الشَّهِيدُ الْأَوَّلُ، مُحَمَّدُ بْنُ جَمَالِ الدِّينِ، الدَّرُوسُ الشَّرْعِيَّةُ فِي فِقْهِ الْإِمَامِيَّةِ، بِبَيْتَيْنِ، ج ۲، ص ۱۲۴؛ الشَّهِيدُ الثَّانِي، زَيْنُ الدِّينِ بْنِ عَلِيِّ الرُّوَضَةِ الْبِهِيَّةِ فِي شَرْحِ اللَّمَعَةِ الدَّمَشْقِيَّةِ، بِبَيْتَيْنِ، ج ۳، ص ۱۲۷.

۳. قبل شهادة الذمي العدل في دينه في الوصية بالمال خاصة مع عدم المسلم إجماعا. الحائري الطباطبائي، سيد علي بن محمد، الشرح الصغير في شرح مختصر النافع، محقق امصحح: سيد مهدي رجائي، چاپ اول، قم، انتشارات كتابخانه آية الله مرعشي نجفي (ع.ق)، ۱۴۰۹ هـ، ج ۳، ص ۳۰۱؛ و تقبل شهادة الذمي في الوصية خاصة مع عدم المسلم. المحقق الحلّي، نجم الدين جعفر بن حسن، المختصر النافع في فقه الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۷؛ و لا تقبل شهادة الكافر، أصليا كان أو مرتدا، لا على مسلم و لا على مثله على رأي، إلا الذمي في الوصية عند عدم عدول المسلمين. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۴؛ تقبل شهادة الذمي العدل في دينه في الوصية بالمال إذا لم يوجد من عدول المسلمين من يشهد بها. الموسوي الخميني، سيد روح الله، تحرير الوصية، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۲؛ إذا كان الرجل المسلم في أرض غربة فطلب رجلين مسلمين ليشهدهما على وصيته فلم يجد مسلمين فليشهد على وصيته رجلين ذميين من أهل الكتاب مرضيين عند أصحابهما. المحقق الأردبيلي، أحمد بن محمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۰۴؛ تقبل شهادة الذمي خاصة في الوصية كذلك إذا لم يوجد من عدول المسلمين، من يشهد بها. النجفي، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۹؛ إلا في الوصية عند عدم عدول المسلمين فتقبل شهادة الذمي بها. الشَّهِيدُ الثَّانِي، زَيْنُ الدِّينِ بْنِ عَلِيِّ الرُّوَضَةِ الْبِهِيَّةِ فِي شَرْحِ اللَّمَعَةِ الدَّمَشْقِيَّةِ، بِبَيْتَيْنِ، ج ۳، ص ۱۲۷؛ أن شهادة أهل الذمة لا تقبل على المسلم، الا بما يتفرد به أصحابنا في الوصية خاصة في حال السفر عند عدم المسلم. الطوسي (شيخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، المبسوط في فقه الإمامية، پیشین، ج ۸، ص ۱۸۷.

۴. الشيخ المفيد، محمد بن النعمان، المقنعة، پیشین، ص ۷۲.

غَيْرُكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ^۱؛ هنگامی که یکی از شما را [نشانه‌های] مرگ در رسید، باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیت، به شهادت میان خود فرا خوانید یا اگر در سفر بودید و مصیبت مرگ، شما را فرا رسید [و شاهد مسلمان نبود] دو تن از غیر [هم‌کیشان] خود را [به شهادت بطلبید].

۲- روایت:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ قَالَ إِذَا كَانَ الرَّجُلُ فِي أَرْضٍ غُرْبَةً لَا يُوْجَدُ فِيهَا مُسْلِمٌ جَازَتْ شَهَادَةُ مَنْ لَيْسَ بِمُسْلِمٍ عَلَى الْوَصِيَّةِ.»^۲
 امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در مورد قول خداوند فرمودند: «اگر مردی در سرزمین غربت باشد و در آن مسلمانی پیدا نشود، شهادت دادن کسی که مسلمان نباشد در وصیت جایز است.»

اما همان‌طور که برخی از فقها متذکر شده‌اند: این وصیت باید در مورد مال باشد و وصیت بر ولایت قبول نیست.^۳

و همچنین برای پذیرفتن شهادت کافر ذمی، شرط نیست وصیت موصی^۴ در سفر باشد.^۵ ولی شیخ طوسی در مبسوط قید در سفر بودن شخص مسلمان را شرط نموده است.^۶
 برخی از فقها معتقدند:

«شهادت کفار ذمی درباره اهل مذهب خودشان؛ مثل شهادت فرد مسیحی درباره مسیحی

۱. مائده/۱۰۶.

۲. الکلبینی، أبو جعفر محمد بن یعقوب، *الکافی*، محقق / مصحح: علی‌اکبر غفاری، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ هـ ق، باب شَهَادَةِ أَهْلِ الْمِلَّةِ، ج ۷، ص ۳۹۹-۳۹۸، ح ۶.

۳. یقبل شهادة أهل الذمة خاصة في الوصية بالمال لا غير بشرط عدم العدول من المسلمين و لا یقبل شهادتهم بالوصية في الولاية. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، *تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامية*، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۸؛ و تقبل شهادة الذمی في الوصية لا بالولاية، عند عدم عدول المسلمين. الشَّهِيدُ الْأَوَّلُ، محمد بن جمال الدين، *الدروس الشرعية فی فقه الإمامية*، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۴؛ قبل شهادة الذمی العدل في دينه في الوصية بالمال خاصة مع عدم المسلم إجماعاً. الحائري الطباطبائي، سيد علی بن محمد، *الشرح الصغير فی شرح مختصر النافع*، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تقبل شهادة الذمی العدل في دينه في الوصية بالمال. الموسوی الخمينی، سيد روح الله، *تحریر الوصيلة*، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۲.

۴. وصیت کننده. «ر.ک: قِيم، عبدالنبي، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، چاپ دوم، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱ هـ ش، ص ۱۰۷۸.»

۵. الشَّهِيدُ الثَّانِي، زين الدين بن علی، *الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية*، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۸.

۶. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، *المبسوط فی فقه الإمامية*، پیشین، ج ۸، ص ۱۸۷.

پذیرفته نمی‌شود.»^۱

"آیه الله خویی" معتقد است:

«پذیرش شهادت اهل هر دینی در باب وصیت بر هم کیشانش بعید نیست.»^۲

اگر شهادت کفار ذمی درباره اهل مذهبش را نپذیریم، مستلزم عسر و حرج و تزییع اموال آنها خواهد شد؛ زیرا برای ایشان مشکل است که در هر معامله‌ای دو نفر شاهد مسلمان عادل پیدا نمایند. اما رعایت دو شرط ضروری است: ۱- طبق مذهب خودش، عادل باشد؛ ۲- شهادتش به اعتقاد مدعی علیه، درست باشد.^۳

آیه الله سید محمد شیرازی شهادت کفار ذمی اهل یک مذهب علیه یک مذهب دیگر را قابل قبول می‌داند.^۴

شهادت کفار ذمی بر مسلمانان فقط در باب وصیت پذیرفته می‌شود. ولی شهادت مسلمانان بر کافر ذمی و حربی قبول است.^۵ استدلال شهید ثانی حدیثی است که از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«تَجَوُّزُ شَهَادَةِ الْمُسْلِمِينَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْمِلَّةِ وَ لَا تَجَوُّزُ شَهَادَةِ أَهْلِ الذِّمَّةِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ»^۶

شهادت مسلمانان بر تمام اهل ملل جایز می‌باشد. اما شهادت اهل ذمه بر مسلمانان جایز نمی‌باشد.

۴/۱/۱/۱/۴. عدالت

چهارمین شرطی که برای شاهد ذکر شده است، عدالت است.

فقه‌های امامیه برای عدالت تعاریف مختلفی را بیان نموده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. و لا تقبل شهادة الكافر، أصلياً كان أو مرتدّاً، لا على مسلم و لا على مثله على رأي. العلامة الحلي، حسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۴؛ و تقبل شهادة المؤمن على أهل الملل، و لا تقبل شهادة أحدهم على المسلم و لا غيره. المحقق الحلي، نجم الدين جعفر بن حسن، المختصر النافع في فقه الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۷؛ و لا تقبل شهادة الكافر أصلياً كان أو مرتدّاً لا على مسلم و لا على مثله على رأي. ابن العلامة الحلي، أبوبالرب محمد بن حسن بن يوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۱۸؛ و لا تقبل شهادة الكافر أصلياً كان أو مرتدّاً لا على مسلم و لا على مثله في الكفر أو في نوعه على رأي. الإصفهاني (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۷۲.
۲. الموسوي الخوي، سيدأبوالقاسم، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۵.
۳. المحقق الأردبيلي، أحمد بن محمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۰۳.
۴. الحسيني الشيرازي، سيد محمد، پیشین، ج ۴۶ (كتاب الشهادات)، ص ۲۲.
۵. الشهيد الثاني، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۶۱.
۶. الكليني، أبوجعفر محمد بن يعقوب، پیشین، باب شهادة أهل الملل، ج ۷، ص ۳۹۸، ح ۱.

عدالت، ملکه‌ای است در نفس که انسان را به رعایت تقوا وا می‌دارد.^۱

تعدادی دیگر از علما در تعریف عدالت فرموده‌اند:

«عدالت یک حالت نفسانی ثابت و پایدار که انسان را وادار می‌کند بر این که به تقوی و

مروت همیشه پایبند باشد.»^۲

آیه الله موسوی اردبیلی می‌گوید:

«این تعریف به فقهای امامیه و غیر امامیه نسبت داده شده است.»^۳

شیخ انصاری در فرق بین تقوی و مروت می‌فرماید:

«مخالفت با تقوی موجب فسق می‌شود. ولی مخالفت با مروت موجب از بین رفتن عدالت

می‌شود و باعث ایجاد فسق نمی‌شود. شخصی که فاقد مروت باشد هنگامی که در او

دوری از گناهان کبیره ملکه شده باشد، حدّ وسط بین عادل و فاسق است.»^۴

در بررسی تحلیلی مفهوم عدالت شاهد و بیان تعریف فقها باید گفت:

«عدالت، حالتی درونی و نفسانی (نه ملکه) در وجود غیر معصوم است که منجر به ترک

کبائر و عدم اصرار بر صغائر می‌شود.»^۵

بر اساس ماده ۱۸۱ ق.م.ا.:

«عادل کسی است که در نظر قاضی یا شخصی که بر عدالت وی گواهی می‌دهد، اهل

۱. العدالة و هي هيئة راسخة في النفس تبعث على ملازمة التقوى. الشهيد الثاني، زين الدين بن علي، حاشية الإرشاد، محقق امصحح: رضامختاری، چاپ اول، قم، مؤسسة التبليغ الإسلامي الحوزة العلمية بقم المشرفة، ۱۴۱۴ هـ ق، ج ۴، ص ۱۰۸؛ هي هيئة راسخة في النفس تبعث على ملازمة التقوى. المحقق الأردبيلي، أحمد بن محمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۱۱؛ و هي هيئة نفسانية راسخة تبعث على ملازمة التقوى. الشهيد الأول، محمد بن جمال الدين، الدروس الشرعية في فقه الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲. العدالة،... أي الهيئة الراسخة في النفس الباعثة لها على ملازمة التقوى و المروءة. النراقي، أحمد بن محمد مهدی، مستند الشيعة في أحكام الشريعة، پیشین، ج ۱۸، ص ۶۴؛ و هي كيفية نفسانية راسخة تبعث على ملازمة المروءة و التقوى. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۴؛ العدالة، و عرفها بأنها كيفية نفسانية راسخة تبعث على ملازمة التقوى و المروءة. الشهيد الثاني، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۶۹؛ و هي كيفية نفسانية راسخة تبعث على ملازمة المروءة و التقوى. الإصفهاني (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۷۶؛ و العدالة كيفية راسخة في النفس تبعث على ملازمة التقوى و المروءة. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۸؛ و العدالة و هي هيئة نفسانية راسخة تبعث على ملازمة التقوى و المروءة. الشهيد الثاني، زين الدين بن علي، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۸.

۳. الموسوی الأردبيلي، السيد عبد الكريم، فقه القضاء، چاپ اول، قم، منشورات مكتبة اميرالمؤمنين عليه السلام، ۱۴۰۸ هـ ق، ص ۳۰۲.

۴. الشيخ الأنصاري، مرتضى، رسائل فقهية، چاپ اول، قم، باقری، ۱۴۱۴ هـ ق، ص ۲۳.

۵. ارژنگ، اردوان، بررسی تحلیلی مفهوم عدالت شاهد، مجله مطالعات اسلامی، ش ۶۷، ۱۳۴۸ هـ ش، ص ۳۳.

معصیت نباشد. شهادت شخصی که اشتهار به فسق داشته باشد، مرتکب گناه کبیره شود یا بر گناه صغیره اصرار داشته باشد تا احراز تغییر در اعمال او و اطمینان از صلاحیت و

عدالت وی، پذیرفته نمی‌شود.»

برخی از حقوق‌دانان نیز در تعریف عدالت می‌گویند:

فقها اتفاق نظر دارند که شهادت فاسق^۱ قبول نمی‌شود.^۲

دلیل شرط بودن عدالت برای شاهد، آیات قرآن و روایات متواتر و اجماع است.^۳

از جمله آیه شریفه‌ای که در مورد عدالت می‌باشد، آیه ۲ سوره مبارکه طلاق است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ﴾^۴ و دو تن [مرد] عادل را از میان خود گواه گیرید.

تعبیر به ﴿ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ﴾ دلیل بر این است که دو شاهد باید «مسلمان»، «عادل» و «مرد» باشند.^۵

و روایات متواتری نیز در مورد عدالت وارد شده است که بر لزوم عدالت شاهد تأکید دارد، که ما در این جا به

یک نمونه اشاره می‌کنیم:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يُجِيزُ فِي الْهَلَالِ إِلَّا شَاهِدَيْ عَدْلٍ.^۶

در صحیح محمد بن مسلم آمده است که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شهادت

به آغاز ماه را اجازه ندادند؛ مگر توسط دو شاهد عادل.

۱. فاسق به گناه‌کاری گفته می‌شود که حکم شرع را گردن نهاده و به آن اقرار کرده باشد، سپس به تمام یا بعضی از احکام آن اخلال نماید. «ر.ک: قریب، محمد، تبیین اللغات لتبیین الآيات (فرهنگ لغات قرآن)، قم، انتشارات بنیاد، ۱۳۶۶ ه. ش، ج ۲، ص ۲۳۹».

۲. فلا تقبل شهادة الفاسق و هو غیر العادل. الإصفهانی (فاضل‌هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۷۷؛ الحسینی الشیرازی، السید محمد، پیشین، ج ۴۶ (کتاب الشهادات)، ص ۳۲؛ فلا تقبل شهادة الفاسق. الموسوی الخمینی، سید روح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۲؛ فلا تقبل شهادة الفاسق اتفاقاً بل ضرورة. الحائری الطباطبائی، سید علی بن محمد، الشرح الصغير فی شرح مختصر النافع، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۲؛ العدالة شرط فی قبول الشهادة فلا يقبل شهادة الفاسق إجماعاً. العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۸؛ العدالة شرط فی قبول الشهادة، فلا تقبل شهادة الفاسق إجماعاً. الشَّهيد الثاني، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۶۵؛ فلا تقبل شهادة الفاسق اتفاقاً. الحائری الطباطبائی، سید علی بن محمد، رياض المسائل، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۷.

۳. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۲۵؛ مغنیه، محمد جواد، پیشین، ج ۵، ص ۱۴۵.

۴. طلاق/۲.

۵. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۸ ه. ش، ج ۲۴، ص ۲۳۳

۶. الطوسی، أبو جعفر محمد بن حسن، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، چاپ اول، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۹۰ ه. ق، ج ۳،

ص ۳۲.

حضرت آیه الله مکارم شیرازی نیز شهادت افرادی که عادل و یا ظاهرالصالح نیستند را باطل می‌دانند و

می‌فرمایند:

«يجب أن يكون الشاهد ظاهرالصالح عادلاً.»^۱

واجب است که شاهد ظاهرالصالح و عادل باشد.

مرحوم خوانساری عدالت را به عنوان یک شرط برای شاهد لازم نمی‌داند و در این رابطه می‌فرماید:

«و أما الآيات و الأخبار فلا تدلّ على اعتبار العدالة في مطلق الشهادة، ألا ترى أن إخبار

ذي اليد معتبر يؤخذ به و لا يعتبر فيه العدالة، و من بعض الأخبار يستفاد كفاية الوثاقة في

إخبار الوكيل المدعي لإيصال الزكاة إلى مستحقّه، و كفاية الوثاقة لمن يدعي زوجية المرأة

له مع كونها منكوحه للغير فاعتبار العدالة في مطلق الشهادة مبني على المسامحة.»^۲

آیات و روایات، دلالتی بر اعتبار عدالت در همه شهادت‌ها ندارد. آیا نمی‌بینید که کلام

"ذوالید" مورد قبول واقع می‌گردد و عدالت هم در او شرط نیست و از بعضی اخبار استفاده

می‌شود که صرف "وثاقت" و اطمینان درباره وکیلی که ادعا دارد زکات را به مستحقش

رسانده است کفایت می‌کند و همچنین درباره فردی که مدعی زوجیت زنی است، در حالی

که آن زن در نکاح غیر اوست. پس اعتبار عدالت در شهادت به صورت مطلق، مسامحه

است.

بازی با کیوتر در صورت شرط بندی و قمار حرام است و شهادت چنین کسی پذیرفته نمی‌شود. ولی

نگهداشتن کیوتر جهت انس و فرستادن نامه‌ها و جوجه‌کشی و پراندن به هوا و بازی، حرام نیست. البته بازی

با آن‌ها مکروه است؛ پس شهادت کسی که آن‌ها را نگهداشته و با آن‌ها بازی می‌کند، قبول است.^۳

بازی کننده با تمام آلات قمار، مانند: شطرنج و نرد حرام است.^۴

۱. المکارم الشیرازی، ناصر، *الفتاوی الجدیدة، محقق/مصحح: أبوالقاسم علیان نژادی، کاظم خاقانی، چاپ دوم، قم، مدرسة الإمام*

علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۷ هـ ق، ج ۲، ص ۳۵۱.

۲. خوانساری، سید احمد بن یوسف، پیشین، ج ۶، ص ۱۰۶.

۳. الموسوی الخمینی، سید روح الله، *تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۲.*

۴. اللعب بالآلات القمار کلها حرام کالشطرنج و النرد. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۴۳؛ اللعب بالآلات القمار کلها حرام

کالشطرنج و النرد. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، *سرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۷؛*

اللاعب بالشطرنج عندنا لا تقبل شهادته بحال و كذلك النرد و غیر ذلك من أنواع القمار. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن

حسن، *المبسوط فی فقه الإمامیة، پیشین، ج ۸، ص ۲۲۱؛ و تردّ شهادة اللاعب بالآلات القمار کلها کالنرد و الشطرنج. الشّهیدالثانی، زین*

بازی کننده با تخته نرد، مانند این است که گوشت خوک می خورد.^۱ شهادت چنین کسی قبول نیست.^۲

عَنْ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ اللَّعِبِ بِالشَّطْرَنْجِ وَ النَّرْدِ.^۳ سکونی به نقل از امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا ﷺ از بازی با نرد و شطرنج نهی فرمودند.

با توجه به فتوای فقها و روایات، چنین استنباط می شود که بازی با آلات قمار از گناهان کبیره می باشد.

"مرحوم طبرسی" در تفسیر ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾^۴؛ از پلیدی بتها دوری کنید" می فرماید:

«به باور اصحاب ما، بازی شطرنج، نرد و انواع قمار، از پلیدی بتهاست»^۵

"مقام معظم رهبری" در استفتائات خود می فرماید:

«بازی با چیزی که عرفاً از آلات قمار محسوب می شود؛ مطلقاً حرام است؛ هر چند برای سرگرمی و بدون شرط بندی باشد.»^۶

همچنین شهادت خورنده چیزهای مست کننده پذیرفته نمی شود.^۷ "سید محمد شیرازی"، شهادت شارب خمر را قابل قبول نمی داند.^۸

الدين بن علي، حاشية الإرشاد، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۹؛ ترد شهادة اللاعب بالنرد و الشطرنج و غیرهما من أنواع القمار. المحقق الحلّي، نجم الدين جعفر بن حسن، نکت النهایة، پیشین، ج ۲، ص ۵۲؛ و لا تقبل شهادة اللاعب بالشطرنج، و النرد، و القمار. الحلّي، یحیی بن سعید، الجامع للشرایع، پیشین، ص ۵۴۰؛ و تردّ شهادة اللاعب بالآلات القمار کلّها کالنرد، و الشطرنج. العلامّة الحلّي، حسن بن یوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلی أحكام الإیمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۶؛ و تردّ شهادة اللاعب بالنرد و الشطرنج، و غیرها من آلات اللّهُ و القمار. العلامّة الحلّي، حسن بن یوسف بن مطهر، تلخیص المرام فی معرفة الأحکام، پیشین، ص ۳۱۰؛ و اللاعب بالآلات القمار کلّها فاسق، کالشطرنج و النرد. العلامّة الحلّي، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۴؛ و تردّ شهادة اللاعب بالنرد و الشطرنج و غیرهما من أنواع القمار. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، پیشین، ص ۳۲۵.

۱. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۴۳.

۲. الحسینی الشیرازی، السید محمد، پیشین، ج ۴۶ (کتاب الشهادت)، ص ۳۲.

۳. الحرّ العاملی، محمد بن حسن، پیشین، باب ۱۰۲ از ابواب (مایکتسب به)، ج ۱۷ (کتاب التجارة)، ص ۳۲۰، ج ۹.

۴. حج / ۳۰.

۵. الطبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۹، ص ۲۶۸.

۶. خامنه‌ای، سیدعلی، پیشین، ص ۲۶۴، سؤال ۱۱۱۷.

۷. شارب المسکر ترد شهادته. المحقق الحلّي، نجم الدين جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۷؛ و تردّ شهادة شارب الخمر، و کلّ مسکر. العلامّة الحلّي، حسن بن یوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلی أحكام الإیمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۶؛ و تردّ شهادة الشارب للمسکر. العلامّة الحلّي، حسن بن یوسف بن مطهر، تلخیص المرام فی معرفة الأحکام، پیشین، ص ۳۱۰.

۸. الحسینی الشیرازی، السید محمد، پیشین، ج ۴۶ (کتاب الشهادت)، ص ۳۲.

خواننده و شنونده غناء، فاسق هستند و شهادتشان بدون هیچ اختلافی رد می‌شود.^۲ اجماع منقول و محصل بر این مطلب دلالت دارد؛ چرا که خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾؛^۳ و کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند.

منظور از زور در این آیه، غناء است.

قرآن کریم از آن به ﴿قَوْلَ الزُّورِ﴾^۴ و ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾^۵ تعبیر کرده است.

"صاحب تفسیر مجمع البیان" در تفسیر قول زور می‌فرماید:

«غناء و سخنان بی‌هوده نیز جزء قول زور به شمار می‌آید.»^۶

"حضرت آیه الله خامنه‌ای" می‌فرماید:

«غنا عبارت است از صدای انسان در صورتی که با ترجیع و طرب همراه بوده و مناسب

مجلس لهو و گناه باشد که خواندن به این صورت و گوش دادن به آن حرام است.»^۷

به روایتی که در این زمینه وارد شده است، اشاره می‌کنیم:

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ: «أَنَّهُ بَلَغَهُ قُدُومُ قَوْمٍ قَدِمُوا مِنَ الْكُوفَةِ فَنَزَلُوا فِي دَارٍ مَعْنٍ فَقَالَ لَهُمْ كَيْفَ فَعَلْتُمْ هَذَا قَالُوا مَا وَجَدْنَا غَيْرَهَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا عَلِمْنَا إِلَّا بَعْدَ أَنْ نَزَلْنَا فَقَالَ أَمَّا إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَكُونُوا كِرَامًا فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَإِذَا مَرُوا بِاللَّغْوِ مَرُوا كِرَامًا.»^۸

امام جعفر صادق عليه السلام روایت می‌کند که به ایشان خبر رسید از قومی که در خانه‌ی غنا

-
۱. غناء: سرود، نغمه و آواز. «ر.ک: ستایشگر، مهدی، واژه نامه موسیقی/ایران زمین، چاپ اول، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۴ ه.ش، ج ۱، ص ۲۰۰».
 ۲. لا خلاف في أن الغناء ... مد الصوت المشتمل على الترجيع المطرب يفسق فاعله و ترد شهادته. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۴۷؛ مد الصوت المشتمل على الترجيع المطرب يفسق فاعله و ترد شهادته. المحقق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۷.
 ۳. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۴۷.
 ۴. فرقان/ ۷۲.
 ۵. حج/ ۳۰.
 ۶. لقمان/ ۶.
 ۷. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۴۷.
 ۸. الطبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۹، ص ۲۶۸.
 ۹. خامنه‌ای، سید علی، پیشین، ص ۲۶۸، سؤال ۱۱۳۳.
 ۱۰. التوری الطبرسی، میرزا حسین، پیشین، باب ۸۰، ج ۱۳، ص ۲۲۰، ج ۱.

کننده در کوفه منزل کرده‌اند، به ایشان فرمود: چرا این کار را کردید؟ گفتند: ندانستیم و غیر از این جایی پیدا نکردیم، پس به ایشان فرمود: حال که چنین شد پس، از جمله کرام بشوید؛ زیرا که خداوند فرموده است :

«وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^۱

قدر متیقن از غنایی که مشمول روایت است؛ صدایی است که دارای سه ویژگی باشد:

۱- صدا نیکو باشد (الصوت الحسن)؛ ۲- با مدّ و «ترجیع» همراه باشد؛ ۳- در روان آدمی حالتی پدید آورد به گونه‌ای که انسان را به رقص در آورد و به لهو و دارد و زمینه بی‌عفتی را در آدمی فراهم آورد.^۲
نواختن و گوش دادن به نی و عود و چنگ و غیر آن از آلات لهو حرام است.^۳ و اگر بر این کار مداومت و اصرار نمایند باعث زوال عدالتشان شده^۴ و فاسق می‌شوند و شهادتشان قبول نمی‌گردد. هم‌چنین دایره زدن در مراسم جشن عروسی و ختنه کراهت دارد.^۵

صفت حسد و کینه‌توزی نسبت به مؤمن، گناه است و به عدالت خدشه وارد می‌کند.^۶ پس تأثیرشان بر شهادت متحقق نمی‌شود؛ مگر این که آن را آشکار کنند.^۷

و از آن چه که به عدالت خدشه وارد می‌کند و شهادت به خاطر آن ردّ می‌شود، پوشیدن لباس حریر خالص از روی اختیار برای مرد، بدون هیچ اختلافی حرام است؛ مگر این که آن را در جنگ و در صورت ضرورت بیوشد. پوشیدن لباس از جنس طلا نیز مطلقاً بر مرد حرام است.^۸

۱. فرقان/۷۲.

۲. مختاری، رضا، محسن صادقی، غناء، موسیقی، چاپ اول، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷ هـ ش، ج ۳، ص ۲۱۳۷.
۳. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۷؛ الحائری الطباطبایی، سید علی بن محمد، الشرح الصغیر فی شرح مختصر النافع، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۳.
۴. الحائری الطباطبایی، سید علی بن محمد، الشرح الصغیر فی شرح مختصر النافع، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۳.
۵. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۷؛ العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۹.
۶. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۸؛ الشّهیدالثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۸۴.
۷. الشّهیدالثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۸۴.
۸. و مما یقبح فی العدالة و ترد به الشهادة لبس الحریر المحض للرجال خاصة مع الاختیار، فإنه محرم بلا خلاف و فی کلام جمع الإجماع إلا إذا لبسه فی الحرب و حال الضرورة فیجوز بل لبسه مطلقاً، فیحرم أيضاً بلا خلاف. الحائری الطباطبایی، سید علی بن محمد، الشرح الصغیر فی شرح مختصر النافع، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۴.

هم‌چنین انگشتر طلا دست کردن و خود آرایی کردن با آن برای مردان حرام است.^۱
 شهادت اهل بغی^۲ نیز پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا بعضی از آن‌ها از نظر ما فاسق و برخی دیگر کافر هستند؛ اگر چه عادل‌ترین افراد مذهب خودشان باشند.^۳ به دلیل قول خداوند که می‌فرماید:
 ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾؛^۴ اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک واریسی کنید.
 ﴿وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾؛^۵ و به کسانی که ستم کرده‌اند، متمایل مشوید.

۴/۱/۱/۴/۱. شهادت شخص قاذف

شهادت شخص قاذف، (کسی که نسبت زنا به دیگری می‌دهد) با عدم وجود هیچ یک از لعان یا بیئنه یا اقرار کسی که مورد قذف قرار گرفته است، قبول نیست.^۶
 شرط به دست آوردن عدالت و قبول شهادت قاذف، توبه و عمل صالح است. توبه به این معنی که خودش را تکذیب کند و بگوید قذف باطل و حرام است و ظهور عمل صالح از او اگر چه کم باشد.^۷
 چرا که خداوند می‌فرماید:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا﴾؛^۸ مگر کسانی که بعد از آن [بهتوان] توبه کرده و به صلاح آمده باشند.

۱. و کذا التختّم بالذهب و التحلی به للرجال، فیحرم أيضا بلا خلاف. الحائری الطباطبایی، سید علی بن محمد، الشرح الصغیر فی شرح مختصر النافع، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۴؛ کذا یحرم التختّم بالذهب و التحلی به للرجال. المحقق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۸؛ و کذا یحرم التختّم بالذهب. و التحلی به للرجال. الشّهدی الثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۸۵.
۲. بغی در لغت به معنی تعدی، تجاوز و عدول از حقّ است. «ر.ک: ابن منظور، جمال الدین أبو الفضل محمد بن مکرّم، پیشین، ج ۱۴، ص ۷۸.» بغات گروهی هستند که با توجیهی به ظاهر قابل قبول، بر ضدّ امام می‌شورند و از قدرت و نیرو برخوردار هستند. «ر.ک: عوده، عبدالقادر، التشریح الجنائی الاسلامی مقارناً بالقانون الوضعی، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۶هـ ق، ج ۲، ص ۵۵۵.»
۳. العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، تذکرة الفقهاء، چاپ اول، قم، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۱۹هـ ق، ج ۹، ص ۴۲۷.
۴. حجرات / ۶
۵. هود / ۱۱۳.
۶. الموسوی الخمینی، سید روح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۲.
۷. الفرطوسی الحمویزی، حسین، التوضیح النافع فی شرح ترددات صاحب الشرائع، چاپ دوم، قم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۶هـ ق، ص ۴۰۳.
۸. نور / ۵.

﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^۱ مگر کسی

که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند.

هم چنین در روایت آمده است:

عَنْ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَحْدُودِ إِنْ تَابَ تَقَبَّلَ شَهَادَتَهُ فَقَالَ إِذَا تَابَ وَ تَوْبَتُهُ أَنْ يَرْجِعَ مِمَّا قَالَ وَ يُكْذِبَ نَفْسَهُ عِنْدَ الْإِمَامِ وَ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ فَإِذَا فَعَلَ فَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْبَلَ شَهَادَتَهُ بَعْدَ ذَلِكَ^۲

ابن سنان روایت می‌کند:

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در مورد شخص قاذفی که حد خورده بود سؤال کردم: اگر توبه کند،

شهادتش قبول می‌شود؟ پس فرمودند: هنگامی که توبه کند و توبه‌اش این است که از آن

چه گفته برگردد و خودش را نزد امام و مسلمانان تکذیب کند؛ پس اگر چنین کرد بر امام

واجب است که شهادتش را بعد از آن قبول کند.

هم‌چنین در صورتی که شخص قاذف بر آن چه که نسبت داده است بی‌نه اقامه کند یا شخصی که قذف شده،

قاذف را تصدیق کند؛ بر او حدی نیست و شهادتش هم قبول می‌شود.^۳

۴/۱/۱/۴۲. مروت

برخی از فقها مروت را به عنوان پنجمین شرط شاهد، برشمرده‌اند.^۴

عدل در مروت این است که از اموری که مسقط مروت است؛ مثل خوردن در راه‌ها و دراز نمودن پا در

مجالس و در حضور مردم و پوشیدن لباس‌های رنگارنگ و پوشیدن لباس‌های زنان و مواردی از این قبیل،

۱. فرقان/۷۰.

۲. الطوسی، أبو جعفر محمد بن حسن، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، پیشین، باب ۲۰، ج ۳، ص ۳۶، ح ۲.

۳. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۷؛ العلامه الحلّی،

حسن بن یوسف بن مطهر، تلخیص المرام فی معرفة الأحكام، پیشین، ص ۳۱۰.

۴. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۰۰؛ ابن العلامه الحلّی، أبوطالب محمد بن حسن بن یوسف بن

مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۴؛ العلامه الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳،

ص ۴۹۵.

خودداری نماید.^۱

شهید ثانی می‌فرماید:

«المروءة و هي التخلق بخلق أمثاله في زمانه و مكانه، فلا أكل في السوق و الشرب فيها
غير سوقي، إلا إذا غلبه العطش، و المشي مكشوف الرأس بين الناس، و كثرة السخرية و
الحكايات المضحكة، و لبس الفقيه لباس الجندي و غيره مما لا يعتاد لمثله بحيث يسخر
منه، و بالعكس، و نحو ذلك يسقطها.»^۲؛

«مروّت عبارت است از خو گرفتن شخص به آداب و اخلاق نیک افرادی همانند خود در

آن زمان و مکان؛ بنابراین کارهایی که باعث از بین رفتن عدالت می‌شوند؛ عبارت‌اند از:

۱- خوردن و آشامیدن در بازار برای شخص غیر بازاری؛ مگر این که آشامیدن در صورت
غلبه کردن عطش باشد؛

۲- سر برهنه راه رفتن در بین مردم؛

۳- زیاد مسخره بازی در آوردن و زیاد حکایات خنده‌دار تعریف کردن؛

۴- پوشیدن لباس سپاهی توسط شخص فقیه و کارهایی غیر از این که برای اشخاصی
مثل فقیه متعارف نیست؛ به طوری که انجام چنین کاری توسط فقیه، مایه تمسخر او
می‌شود؛

۵- برعکس حالت قبل یعنی شخص سپاهی، لباس فقیه بپوشد، و کارهایی از این قبیل.»

برخی از علما؛ مثل شهیدین و شیخ طوسی، رعایت مروّت را برای فرد عادل، لازم می‌دانند.^۳

ولی به عقیده محقق اردبیلی رعایت آن ضروری نیست. لذا در این باره می‌فرماید:

۱. فالعدل و في المروءة أن يكون مجتنباً للأمر التي تسقط المروءة مثل الأكل في الطرقات و مد الرجل بين الناس، و لبس الثياب المصبغة و ثياب النساء و ما أشبه ذلك الطوسي (شيخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، المبسوط في فقه الإمامية، پیشین، ج ۸، ص ۲۱۷؛ فالعدل و في المروءة: أن يكون مجتنباً للأمر التي تسقط المروءة مثل الأكل في الطرقات، و مد الرجل بين الناس، و لبس الثياب المصبغة، و ثياب النساء، و ما أشبه ذلك الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۷۶؛ فالعدل في المروءة أن يكون مجتنباً للأمر التي تسقط المروءة، مثل الأكل في الطرقات، و لبس ثياب المصبغات للنساء، و ما أشبه ذلك ابن‌إدريس، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲. الشَّهيد الثاني، زين الدين بن علي، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۰.

۳. الشَّهيد لأول، محمد بن جمال الدين، الدروس الشرعية في فقه الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۵؛ الشَّهيد الثاني، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۶۹؛ الطوسي (شيخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، المبسوط في فقه الإمامية، پیشین، ج ۸، ص ۲۱۷.

«كذا دخول المروّة فيها غير بين، للأصل، و لعدم ثبوتها فيها، لا شرعا، و لا لغة، و لا في

عرف الجميع، لعدم ذكر البعض في تعريف العدالة.

و اعتبارها في قبول الشهادة أيضا غير ظاهر، للأصل، و عدم ذكرها في الأدلة من الآية و الأخبار و الإجماع، بل يدلّ على عدمه، و تركها في الأدلة، و الاقتصار على العدالة، و عدم الفسق، نعم إن رجع معناها إلى أن يكون تاركها متّهما غير مأمون - مثل السائل بكفّه أو فاسقا - يلزم اعتبارها في قبولها.»؛

دخول مروّت در عدالت، روشن نیست؛ چون اصل این است که چه در شرع چه در لغت و نیز در عرف رعایت آن در عدالت ثابت نشده است و همچنین اعتبار مروّت در قبول شهادت ظاهر نیست؛ به دلیل این که دلیلی از آیات، روایت و اجماع بر آن اقامه نشده است، بلکه ادله دلالت بر عدم لزوم آن دارد و به عدالت و عدم فسق اکتفا می‌شود. بلی! اگر معنای مروّت به این برگردد که ترک کننده آن مورد اتهام قرار می‌گیرد و قابل اعتماد و اطمینان نیست - مثل فرد متکدی یا فاسق - اعتبارش در قبول شهادت لازم خواهد بود.

۴/۱/۱/۱/۵. طهارت مولد

طهارت مولد^۲ در شاهد شرط است، لذا شهادت ولدالزنا قبول نیست.^۳ این شهرت آن قدر وسیع است که نزدیک است به حدّ اجماع برسد.^۴ دلیل آن روایات مستفیض از جمله صحیح حلی می‌باشد.

عَنْ الْحَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

«سَأَلْتُهُ عَنْ شَهَادَةِ وَلَدِ الزَّانَا فَقَالَ لَا وَ لَا عَبْدٌ.»؛

۱. المحقق الأردبیلی، أحمد بن محمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۱۲.

۲. طهارت مولد یعنی حلال زاده بودن. در اصطلاح ولدالزنا شده بودن. «ر.ک: شکاری، روشنعلی، ادله اثبات دعوی، چاپ اول، تهران، نسل نیکان، ۱۳۸۱ هـ ق، ص ۷۳».

۳. فلا تقبل شهادة ولدالزنا. الحلّی، جمال الدین أحمد بن محمد، المهذب البارع فی شرح المختصرالنافع، محقق/اصحح: مجتبی عراقی، چاپ اول، قم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجامعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۰۷ هـ ق، ج ۴، ص ۵۲۸؛ فلا تقبل شهادة ولدالزنا مطلقاً. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۰۱؛ فترّد شهادة ولد الزنا و إن قلت. المحقق الأردبیلی، أحمد بن محمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۸۰؛ و لا تقبل شهادة ولدالزنا مطلقاً. ابن العلامه الحلّی، أبوبال محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۵؛ فترّد شهادة ولد الزنا. الشّهید الثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۰.

۴. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۱۷.

۵. الحرّ العاملی، محمد بن حسن، پیشین، باب ۳۱، ج ۲۷، ص ۳۷۶، ج ۶.

حلبی روایت می کند:

از امام صادق علیه السلام در مورد شهادت ولدالزنا سؤال کردم، پس گفت: «شهادت ولد الزنا و

عبد پذیرفته نمی شود.»

شهادت ولدالزنا قبول نمی شود؛ اگر چه اسلام و عدالت از او ظاهر شود.^۱

در کتاب مبسوط آمده است:

«شهادة ولدالزنا إذا كان عدلاً مقبولة عند قوم في الزنا و في غيره، و هو قوي لكن أخبار

أصحابنا يدل على أنه لا يقبل شهادته و كذلك كل من أتى معصية فحد فيها ثم تاب و

أصلح فشهد بها قبلت، و قال بعضهم لا تقبل شهادة ولدالزنا.»^۲

از نظر برخی از فقها، شهادت ولدالزنا چنانچه عادل باشد، در زنا و غیر زنا پذیرفته می شود

و این قول، قوی است. ولی روایات امامیه دال بر آن است که شهادت وی پذیرفته

نمی شود و هم چنین هر کسی که به خاطر معصیتی حد بر او جاری شده باشد، سپس توبه

کند و خودش را اصلاح کند؛ پس شهادت دهد، شهادتش قبول می شود و برخی از ایشان

گفته اند: "شهادت ولدالزنا پذیرفته نمی شود".

هرگاه ولدالزنا مجهول الحال بوده و از طریق معتبر، ولدالزنا بودن او ثابت نشده باشد، شهادتش پذیرفته است؛

اگرچه شرعاً ولدالزنا باشد.^۳

امام خمینی قدس سره می فرماید:

«اگر نسبت فرد مجهول الحال به فردی معلوم شد، شهادتش پذیرفته است؛ اگرچه ولد

الزنا بودنش بر سر زبانها باشد. ولی اگر نسبت او به کسی معلوم نباشد، پذیرفتن شهادتش

مشکل است^۴ و در صورتی که شرعاً ثابت شود، شخص ولدالزناست، شهادتش فقط در

امور جزئی پذیرفته می شود.»^۵

۱. السبزواری، سیدعبدالأعلى، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۷۷.

۲. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، المبسوط فی الفقه الأمامیة، پیشین، ج ۸، ص ۲۲۸.

۳. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۲۱.

۴. الموسوی الخمینی، سید روح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۳.

۵. همان، زیادة الأحكام، چاپ اول، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ هـ ق، ص ۲۲۸.

"ابن حمزه"، شهادت ولدالزنا را فقط در امور جزئی قابل قبول می‌داند.^۱

شیخ طوسی در "نهایة" در مورد شهادت ولدالزنا می‌گوید:

«فإن عرفت منه عدالة، قبلت شهادته في الشيء الدون»^۲

اگر او به داشتن عدالت شناخته شود، شهادتش در امور جزئی پذیرفته می‌شود.

عِيسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شَهَادَةِ وَلَدِ الزَّانَا فَقَالَ لَا تَجُوزُ إِلَّا فِي الشَّيْءِ الْيَسِيرِ إِذَا رَأَيْتَ مِنْهُ صَلَاحًا.^۳

عیسی بن عبدالله می‌گوید: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در مورد شهادت ولدالزنا سؤال کردم

ایشان فرمودند: "جایز نمی‌باشد؛ مگر در چیز اندک، هنگامی که از او صلاح ببینی."

"ابن‌ادریس" می‌گوید:

«و لا يجوز شهادة ولدالزنا، لأنه عند أصحابنا كافر، بإجماعهم عليه قال شيخنا أبو جعفر في نهایته: فإن عرفت منه عدالة، قبلت شهادته في الشيء الدون و هذا غير مستقيم، لأنه إن كان عدلاً، فتقبل شهادته في الدون و غير الدون، و إن كان عنده كافراً، فلا تقبل شهادته، لا في الدون و لا غير الدون.»^۴

شهادت ولدالزنا جایز نیست؛ زیرا نزد اصحاب ما او کافر است و بر آن اجماع دارند. این سخن شیخ طوسی که در "نهایة" می‌فرماید: "اگر او به داشتن عدالت شناخته شود، شهادتش در امور جزئی پذیرفته می‌شود" درست نیست؛ چون اگر او عادل باشد، شهادتش هم در امور جزئی و هم در غیر جزئی پذیرفته می‌شود و اگر هم کافر باشد، شهادت او در همه امور ردّ می‌شود.

شهید اول نیز در ردّ کافر بودن ولدالزنا می‌فرماید:

«و لیس ردّ شهادته لکفره،.... و إنما تردّ شهادته مع تحقّق حاله، فلا اعتبار بمن تناله

۱. ابن حمزة، محمد بن علی، پیشین، ص ۲۳۰.

۲. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، پیشین، ص ۳۲۶.

۳. الحرّ العاملی، محمد بن حسن، پیشین، باب ۳۱، ج ۲۷، ص ۳۷۶، ح ۵.

۴. ابن‌ادریس، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۲.

الألسن و إن كثرت، ما لم يحصل العلم.»^۱؛

«علت عدم پذیرش شهادت ولدالزنا، کفرش نیست، ... بلکه در صورتی شهادت او قبول نمی‌شود که وضعیّت او (یعنی حرام زادگی او) ثابت نشده باشد؛ بنابراین همین که شخص سر زبان‌های مردم ولدالزنا خوانده شود ملاک نیست. هر چند بیشتر زبان‌ها سخن از حرام زادگی او داشته باشند تا زمانی که یقین به حرام‌زادگی او حاصل نشود.

قانون‌گذار چنین فرض کرده است که کودکان متولد در خارج از خانواده‌ی مشروع، به دلیل نقص در تربیت و مواظبت، بیشتر در معرض انحراف‌های اخلاقی هستند و به صداقت آن‌ها نمی‌توان اعتماد کرد. به همین جهت، در فقه نیز گفته شده است که شهادت آنان در دعاوی کم اهمیت پذیرفته می‌شود.

فرض نادرستی گفتار و کردار فرزند نامشروع با ایراد اساسی روبروست که چرا کودکی بی‌گناه باید بار گناه پدر و مادر خود را به دوش بکشد؟ وانگهی، میان طهارت مولد و راست‌گویی شاهد و هم‌چنین میان نامشروع بودن نسب شاهد و دروغ‌گویی او هیچ ملازمه‌ی عقلی یا عرفی مسلّم وجود ندارد و تابع اوضاع و احوال و شرایط اجتماعی است. از همه مهم‌تر، طرح چنین ادّعایی با اخلاق و نظم عمومی تعارض دارد و صلح اجتماعی را به خطر می‌اندازد.^۲

هدف این بود که در اشخاص، انگیزه بیشتری در پرهیز از زنا به وجود آید. گفته شده که در فقه، برخی فرزند حاصل از زنا را کافر می‌دانند و برخی به علت نداشتن نزاهت^۳ ظاهر و باطن و اوصافی که مایه رغبت می‌باشد، وی را از حقوقی مانند قضاوت محروم می‌دانند.^۴

در جامعه اسلامی که وضع خانواده مستحکم است و ازدواج‌ها با محاسبه دقیق و با شناسایی صورت می‌گیرد و قطعاً بین افراد، روابط آزادی وجود ندارد، اصل بر طهارت مولد است و اگر افرادی از این سابقه برخوردارند طبعاً با چنین شرطی نمی‌توانند شهادت دهند.

۴/۱/۲. شرایط سلبی شاهد

یعنی شروطی که سبب می‌شوند شهادت شاهد از اعتبار و ارزش ساقط گردد. در این مبحث به بررسی آن‌ها

۱. الشّهِید الأوّل، محمّد بن جمال الدین، *الدروس الشّریعیة فی فقه الإمامیة*، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲. کاتوزیان، ناصر، *اثبات و دلیل اثبات*، پیشین، ج ۲، ص ۴۵-۴۴.

۳. دوری از بدی‌ها، پاک دامنی، درستی. «ر.ک. قیّم، عبدالنّبی، پیشین، ص ۱۱۱۰».

۴. محمّدی گیلانی، محمّد، *قضا و قضاوت در اسلام*، چاپ چهارم، تهران، انتشارات المهدی، ۱۳۶۳، ص ۶۰.

می‌پردازیم.

۴/۱/۲/۱. انتفای تهمت در شاهد

ششمین شرط در شاهد انتفای تهمت است؛ دلیل بر آن هر دو قسم اجماع و نیز روایات مستفیض یا متواتر است.^۱

هر تهمتی باعث ردّ شهادت نمی‌شود؛ بنابراین شهادت برادر برای برادرش، پسر برای پدرش، دوست برای دوستش، و... پذیرفته می‌شود؛ در حالی که این قبیل افراد، مورد اتهامند و الا باید بیشتر شهادت ردّ می‌شد.^۳ برخی از فقها معتقدند: اسباب تهمت که موجب ردّ شهادت می‌شوند، شش مورد می‌باشند:

اول: جلب منفعت شاهد یا دفع ضرر؛

دوم: بعضیه (شهادت دوست به نفع دوستش)؛

سوم: عداوت؛

چهارم: شهادت شخص فراموش کار؛

پنجم: دفع بدنامی دروغ؛

ششم: شهادت تبرّعی.

اکنون هر یک از این شش مورد را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۴/۱/۲/۱/۱. موارد جلب منفعت و دفع ضرر به وسیله شهادت

۴/۱/۲/۱/۱/۱. جلب منفعت

معمولاً کسی که در مسئله‌ای ذی‌نفع است نمی‌تواند حقیقت را آن چنان که هست بیان کند. ناخواسته در جهت نفع خود سخن می‌گوید و کلمات و عبارات و سخنان نمی‌تواند خالی از غرض باشد.

۱. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۶۰.

۲. لیس کل تهمة تدفع الشهادة بالإجماع. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۶۲؛ إنها لا یُردّ بأیة تهمة. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۰۳؛ و لیس کلّ تهمة تدفع الشهادة بالإجماع. الشّهیدالأول، محمد بن جمال الدین، الدروس الشّرعیة فی فقه الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۷.

۳. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۰۳.

۴. همان، ص ۳۱۲-۳۰۳؛ العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۷-۴۹۶؛ ابن العلامة الحلّی، أبوبال محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۹-۴۲۵.

و لذا با این شرط تعیین تکلیف شده است. اما تشخیص این که در چه مواردی، شخص می‌تواند ذی‌نفع تلقی شود به عهده دادرس گذاشته شده است.

۴/۱/۲/۱/۱/۱/۱. شهادت شریک برای شریک در مال مشترک

شهادت برای شریک در مورد مال مشترک پذیرفته نیست، ولی در غیر مال مشترک پذیرفته است.^۱
شهادت شریک برای شریک درباره مال مشترک پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا او در این شهادت در حکم مدعی است؛ ظاهر نص و فتوی هم دلالت بر بطلان این شهادت نسبت به سهم شریک می‌کند؛ هر چند که عین مال مشترک در نزد هیچ‌کدام از آن‌ها نباشد.^۲

چنانچه سه نفر با هم شراکت داشته باشند، اگر دو نفر از این شرکا هر یک به نفع دیگری شهادت دهد، پذیرفته نمی‌شود.^۳

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:

لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ الشَّرِيكِ لِشَرِيكِهِ فِيمَا هُوَ بَيْنَهُمَا وَ تَجُوزُ فِي غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا لَيْسَ فِيهِ شَرِكَةٌ.^۴
شهادت شریک برای شریکش در مالی که بینشان مشترک است، جایز نیست؛ اما در غیر مورد شراکت، شهادت جایز است.

۴/۱/۲/۱/۱/۱/۲. شهادت طلب‌کار بر بده‌کار محجور

شهادت طلب‌کار پذیرفته نیست. اگر بده‌کار، محجور نباشد شهادت او قبول می‌شود، و لو بده‌کار تنگ‌دست و

۱. و يدفع عنه ضرراً فهو بالشهادة منكر كالشريك لشريكه فيما هو شريك فيه و تقبل في غيره لانتفاء التهمة. الإصفهانی(فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۰۳؛ أن یجرّ بشهادته إليه نفعاً أو يدفع ضرراً، كالشريك لشريكه فيما هو شريك فيه و يقبل في غيره. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۶؛ فلا يقبل شهادة الشريك في المال المشترك و أما في غيره فتقبل شهادته. السبزواری، سید عبدالأعلی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۷۸؛ الشريك فيما هو شريك فيه إذا اقتضت الشهادة المشاركة له فيه، دون ما إذا لم يقتض ذلك فتقبل. الموسوی الگلپایگانی، سید محمد رضا، كتاب الشهادات، پیشین، ص ۱۵۵؛ أن یجرّ بشهادته نفعاً له عیناً أو منفعةً أو حقاً كالشريك فيما هو شريك فيه، و أما في غيره فتقبل شهادته. الموحدي اللنكراني، محمد فاضل، پیشین، ص ۴۸۱؛ ان یجر بشهادته اليه نفعاً أو يدفع ضرراً كالشريك لشريكه فيما هو شريك فيه و يقبل في غيره. ابن العلامة الحلّي، أبوطالب محمد بن حسن بن يوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۵.

۲. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۶۵

۳. همان.

۴. النوری الطبرسی، میرزاحسین، پیشین، باب ۲۲، ج ۱۷، ص ۴۲۹، ج ۲.

فقیر باشد؛ زیرا در این صورت، حق طلب کار بر ذمه او تعلق گرفته، نه عین مال او.^۱ هم چنین شهادت بعضی از طلب کاران علیه یکدیگر مبنی بر این که آن‌ها دینشان را نسبت به بده کار محجور اسقاط کرده‌اند و یا از بده کار أخذ نموده‌اند، پذیرفته نیست.^۲

۴/۱/۲/۱/۱/۱/۳. شهادت وصی و وکیل درباره مال تحت ولایت خود

برخی از فقها شهادت وصی را درباره آن چه که به او وصیت شده و نیز شهادت وکیل را برای موکّش در مورد آن چه او را وکیل کرده، قبول ندارند.^۳ ولی در غیر مورد وکالت، شهادتش قبول است.^۴

شهادت وصی درباره مالی که در مورد آن به او وصیت شده است، پذیرفته نیست؛ زیرا مال مذکور تحت ولایت اوست^۵ و مشهور این است که شهادت وکیل هم درباره چیزی که بر آن ولایت دارد (مال الوكالة) قبول نیست^۶ و حتی صاحب ریاض در این مورد ادّعی اجماع کرده است.^۷

وصی در متعلق وصیتش مورد اتهام است. و در متهّم بودن وصی برای ولایت بر مال جای تأمل است. خصوصاً در مالی که دستمزدی برای حفظش نمی‌گیرد.^۸

در صورتی که وکیل و وصی در قبال انجام وظیفه خود اجرت أخذ کنند، تردیدی در عدم پذیرش شهادتشان نیست؛ زیرا وکیل و وصی در مقام موصی و موکل هستند و این امر مانع پذیرش شهادتشان می‌باشد.^۹

برای این که اتهام مانع پذیرش شهادت شود، باید دلیل خاصی داشته باشیم یا عمومات دیگری دلالت بر ردّ شهادت داشته باشند. در حالی که وکیل و وصی در تمام موارد، مدّعی نیستند. شایسته است که شهادت آن دو را به خاطر عموم ادله قبول، بپذیریم. بلی! در مواردی که عرفاً مدّعی محسوب گردند، شهادتشان پذیرفته نیست؛

۱. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۶۵.

۲. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، *تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامیة*، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۹.

۳. نعم الوصي ينزل منزلة الموصی و كذا الوكيل بالنسبة إلى موكله في كل ما يقبل الوصاية و الوكالة، لكن الشهادة ليست من الأمور القابلة لذلك الموسوی الكلبایگانی، سید محمد رضا، *كتاب الشهادات*، پیشین، ص ۱۵۸؛ و الوصي فیما هو وصي فيه، و الوكيل للموكل فیما هو وكيل فيه. الشّهیدالثانی، زین الدین بن علی، *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۹۰-۱۸۹.

۴. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، *تلخیص المرام فی معرفة الأحكام*، پیشین، ص ۳۱۱.

۵. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۶۶؛ الحائری الطباطبائی، سید علی بن محمد، *ریاض المسائل*، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۳.

۶. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۶۷؛ الحائری الطباطبائی، سید علی بن محمد، *ریاض المسائل*، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۳.

۷. الحائری الطباطبائی، سید علی بن محمد، *ریاض المسائل*، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۳.

۸. الشّهید الأول، محمد بن جمال الدین، *الدروس الشرعية فی فقه الإمامیة*، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۸.

۹. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۶۷.

مثلاً در جایی که وصی، وصی در ثلث مال میّت است، شهادت بر حقّ وارث پذیرفته می‌شود.^۱

۴/۱/۲/۱/۱/۴. شهادت وارث بر جراحت مورث

شهادت وارث که فالانی مورث را مجروح نموده است پذیرفته نمی‌شود. البته موقعی که شهادت در زمان جراحت و قبل از بهبودی باشد و نیز جراحت بر اثرسرایت منجر به قتل شود؛ چون در این جا شهادت وارث باعث جلب منفعت او می‌شود.^۲

۴/۱/۲/۱/۲. موارد دفع ضرر به وسیله شهادت

۴/۱/۲/۱/۲/۱. شهادت عاقله بر جرح^۳ شهود جنایت

اگر یکی از عاقله به جرح شهود قتل خطایی شهادت دهد، شهادت او پذیرفته نیست؛^۴ چون اگر قتل خطایی ثابت شود، عاقله محکوم به پرداخت دیه می‌شوند. پس عاقله متّهم است که شهادت را برای دفع دیه ادا نموده است.^۵

۴/۱/۲/۱/۲/۲. طلب کاران مفلس^۶

طلب کاران مفلس شهادت دهند به این که شاهدان دسته دوم طلب کاران مفلس، فاسق‌اند. (در صورتی که مفلس دو دسته طلب کار داشته باشد)؛ زیرا طلب کاران دسته اول در معرض این اتهام هستند که می‌خواهند به وسیله شهادت دادن خود، ضرر مزاحمت طلب کاران دسته دوم را دفع کنند.^۷

۱. همان.

۲. المحقّق الأردبیلی، أحمد بن محمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۸۶.

۳. جرح در لغت به معنای صدمه زدن، لطمه زدن، بی‌اعتبار کردن، معیوب کردن، آسیب رساندن است. «ر.ک: آذرنوش، آذرتاش، پیشین، ص ۸۱»؛ اما در اصطلاح به معنی از اعتبار انداختن شهادت شاهد از طریق بیان اوصافی راجع به او که آن اوصاف قانوناً موجب بی‌اعتباری شهادت شاهد گردد. «ر.ک: ملک زاده، فهمیه، پیشین، ص ۱۳۷».

۴. و کذا لا تقبل شهادة من يستدفع بشهادته ضرراً كشهادة أحد العاقلة بجرح شهود الجنایة. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۶۹؛ من دفع بها ضرراً عن نفسه (و ذلك كشهادة أحد العاقلة بجرح شهود الجنایة). السبزواری، سیدعبدالأعلی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۷۹؛ و کذا لا تقبل شهادة من يستدفع بشهادته ضرراً، كشهادة أحد العاقلة بجرح شهود الجنایة. الموسوی الکلایبگانی، سید محمدرضا، کتاب الشهادت، پیشین، ص ۱۶۰؛ و لا فرق في التهمة المانعة بين كون الشهادة جالبة لنفع كما ذكر، أو دافعة لضرر عن الشاهد، كجرح بعض العاقلة شهود الجنایة خطأ. الشّهیدالثانی، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۹۱؛ أن یجرّ إلى نفسه نفعاً أو یدفع ضرراً، العاقلة بجرح شهود الجنایة. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۷.

۵. المحقّق الأردبیلی، أحمد بن محمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۸۷.

۶. ورشكسته. «ر.ک: قیّم، عبد النبی، پیشین، ص ۱۰۲۸».

۷. الشّهیدالثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللعة الدمشقیة، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۲.

۴/۱/۲/۱/۲/۳. شهادت وکیل یا وصی میّت به جرح شهود علیه موکل و موصی^۱

همچنین شهادت وکیل یا وصی میّت به جرح شهود علیه موکل و موصی پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا در معرض تهمت هستند که می‌خواهند غرامت را از مال میّت و موکل دفع کنند.^۲

در همه این موارد، جرح همان مدّعی علیه است، پس وجهی برای قبول شهادتش در دفع دعوی از او نیست.^۳

۴/۱/۲/۱/۲/۴. شهادت شوهر به زناى همسرش

زوج به زنا کردن همسرش که به او نسبت زنا داده است، شهادت دهد؛ به خاطر این که ضرر حدّ قذف را از خود دفع کند.^۴

۴/۱/۲/۱/۲/۵. شهادت یک قافله علیه دزد

اگر افراد یک قافله که در حال سفر هستند مورد سرقت واقع شوند، شهادت بعضی از همراهان به نفع بعضی دیگر علیه سارق یا سارقان پذیرفته نیست؛ چون عنوان اتّهام در این جا متحقّق می‌شود^۵ و این مقتضی عداوت دنیوی است و مشهور علما در این مورد اتّفاق نظر دارند.^۶

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رِفْقَةٍ كَانُوا فِي طَرِيقٍ فَقَطِعَ عَلَيْهِمُ الطَّرِيقُ وَ أَخَذُوا
اللُّصُوصَ فَشَهِدَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ قَالَ لَا تُقْبَلُ شَهَادَتُهُمْ.^۷

محمد بن صلت روایت می‌کند: از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره همراهانی که در مسافرت مورد

۱. و شهادة الوکیل و الوصی بجرح الشهود علی الموکل و الموصی، إلی غیر ذلک من موارد دفع الضرر عن نفسه. السبزواری، سید عبد الأعلى، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۷۹؛ و کذا لا تقبل شهادة من يستدفع بشهادته ضررا كشهادة أحد العاقلة بجرح شهود الجنایة، و کذا الوصی و الوکیل بجرح شهود المدعی علی الموصی و الموکل. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۶۹؛ و كشهادة الوصی و الوکیل بجرح الشاهد علی الموصی و الموکل. الشّهِيدالثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۹۱.

۲. الشّهِيد الثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۹۱.

۳. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۶۹.

۴. الشّهِيدالثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۲؛ الشّهِيدالثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۹۱.

۵. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۱۰؛ النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۷۲.

۶. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۷۲.

۷. الحرّ العاملی، محمد بن حسن، پیشین، باب ۲۷، ج ۲۷، ص ۳۶۹، ج ۲.

دستبرد سارقان واقع شده و بعضی به نفع بعضی دیگر شهادت می‌دهند، سؤال کردم، امام

علیه‌السلام فرمودند: «شهادتشان قبول نیست.»

اطلاق روایت بر این است که فرق نمی‌کند شهود متعرض شوند که چیزی از آن‌ها به سرقت رفته است یا چیزی در این مورد متذکر نشوند.^۱

ولی اگر افرادی غیر از اهل قافله شهادت دهند، شهادتشان پذیرفته می‌شود. هم‌چنین با اقرار دزدان، حکم به سرقت می‌شود.^۲

شهید اول و شهید ثانی می‌فرمایند:

«شهادت دادن اهل قافله علیه دزدان، به دو شرط پذیرفته می‌شود:

۱- اموال خود شهود (اهل قافله) به سرقت برده نشده باشد؛

۲- اگر از اموال آن‌ها به سرقت رفته است در شهادت خود نامی از سرقت اموالشان

نبرند.»^۳

اگر بعضی از همراهان سفر به نفع بعضی دیگر، علیه سارقان شهادت دهند، شهادتشان پذیرفته نیست؛ اما اگر بگویند: "دزدان ما را مورد حمله قرار دادند و مال سایر افراد قافله را بردند" شهادتشان پذیرفته است.^۴ در این موارد زمانی شهادت قابل قبول نیست که اموال شهود را به سرقت برده باشند؛ چون در این جا مورد تهمت واقع می‌شوند؛ در غیر این صورت شهادت آن‌ها پذیرفته می‌شود.

۴/۱/۲/۱/۲/۶. قرابت (نسبی یا سببی)

شهادت برای نزدیکان به طور مطلق؛ چه خویشان نسبی باشند و یا سببی، مانع پذیرش شهادت نیست.

۱. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۷۳.

۲. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، نکت النهایة، پیشین، ج ۲، ص ۵۳؛ الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، پیشین، ص ۳۲۶.

۳. الشّهِید الثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۳-۱۳۲؛ الشّهِید الأول، محمد بن جمال الدین، الدروس الشّرعیة فی فقه الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۷.

۴. و لو شهد بعض الرفقة لبعض علی قاطع الطريق لم تقبل للتهمة، أما لو قالوا: عرضوا النار و أخذوا من أولئك قبّلت. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلی أحكام الإیمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۸؛ و لو شهد بعض الرفقاء لبعض علی قاطع الطريق لم تقبل للتهمة و لو قالوا عرضوا لنا و أخذوا أولئك سمعت. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، تحریر الأحكام الشّرعیة علی مذهب الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۹؛ و لو شهد بعض الرفقة لبعض علی قاطع الطريق لم تقبل للتهمة، أما لو قالوا: «عرضوا لنا و أخذوا من أولئك» قبّلت. الشّهِید الأول، محمد بن جمال الدین، غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۱.

در این مبحث به بررسی مصادیق قرابت می‌پردازیم:

۴/۱/۲/۱/۲/۶/۱. شهادت فرزند، به نفع یا بر علیه پدر و بالعکس

نسب هر چند هم نزدیک باشند، مانع از قبول شهادت نمی‌شود؛ مانند: پدر به نفع یا بر علیه فرزندش، و شهادت فرزند به نفع پدر و برادر برای برادرش یا بر علیه او، در تمام این موارد شهادت پذیرفته می‌شود و دلیلش علاوه بر روایات، هر دو قسم اجماع و نیز عموم ادله شهادات و اطلاقات آن می‌باشد.^۱

صاحب جواهر می‌گوید:

«در قبول شهادت فرزند علیه پدر در مورد مال یا حقی باشد، بین علما اختلافی است و

مشهور علما این شهادت را قابل قبول نمی‌دانند و بر آن ادعای اجماع کرده‌اند.»^۲

در روایتی آمده است:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ.»^۳

امام محمد باقر عليه السلام فرموده‌اند: «شهادت فرزند علیه پدرش قبول نیست.»

و نیز خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾^۴ و در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن.

حال آن‌که شهادت علیه پدر و تکذیب او، نه تنها "معروف" شمرده نمی‌شود، بلکه ارتکاب آن از اسباب عاق و والدین است که خود یکی از موانع قبول شهادت است.^۵

شهادت پدر برای فرزند و بالعکس و پدر بر علیه فرزندش، قابل قبول است؛ ولی شهادت فرزند علیه پدر، پذیرفته نمی‌شود^۶ و دلیلش اجماع است.^۷

۱. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۷۴.

۲. همان.

۳. الحر العاملی، محمد بن حسن، پیشین، باب ۲۶، ج ۲۷، ص ۳۶۹، ح ۶.

۴. لقمان/۱۵.

۵. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۷۵-۷۴.

۶. تقبل شهادة الوالد لولده، و الولد لوالده، و تقبل شهادة الوالد علی ولده، و لا تقبل شهادة الولد علی والده. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، *الخلافة*، پیشین، ج ۶ ص ۲۹۶؛ لا يجوز شهادة الولد علی الوالد و إن جازت شهادته له، و يجوز شهادة الوالد لولده و علیه. علم الهدی، سید مرتضی، *الانتصار فی انفرادات الإمامية*، پیشین، ص ۴۹۶؛ شهادة الولد لوالده و علیه، و الوالد لولده و علیه. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، *النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوى*، پیشین، ص ۳۳۰.

۷. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، *الخلافة*، پیشین، ج ۶ ص ۲۹۶.

"ابن حمزه" شهادت فرزند برای پدرش را قبول کرده، ولی گواهی او علیه پدر را حتی اگر با شاهد عادل دیگری شهادت دهد قبول ننموده است؛ ولی شهادت پدر را برای فرزند یا علیه او، به شرطی که شاهد عادل دیگر همراه او باشد پذیرفته است.^۱

در رسائل سید مرتضی آمده است:

«شهادت پسر برای پدرش جایز است، هنگامی که عادل باشد؛ ولی شهادتش بر علیه پدرش در همه حالات پذیرفته نمی‌شود. دلیلش اجماع و نیز قول خداوند است که می‌فرماید:

﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رَجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ

الشَّهَدَاءِ﴾^۲؛ و دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید. پس اگر دو مرد نبودند، مردی را

با دو زن، از میان گواهانی که [به عدالت آنان] رضایت دارید.

زمانی که پسر، شاهد عادل و پسندیده باشد داخل در عموم این قول خداوند می‌شود.^۳

"علامة حلی" فرمودند:

«قول مشهور این است که شهادت فرزند علیه پدرش قبول نیست فرقی نمی‌کند این

شهادت در مورد مال باشد یا حقی متعلق به بدن پدر باشد؛ مثل: قصاص و حد.»^۴

سزاوار است که به قدر متیقن اکتفا کرده و منع پذیرش شهادت فرزند، فقط نسبت به پدر باشد و شامل جد و

مادر نشود.^۵

"آیه الله خویی"^۶ و "آیه الله سید محمد شیرازی"^۷ شهادت فرزند علیه پدر را قابل قبول می‌دانند. دلیلشان

اطلاقات ادله و قول خداوند متعال می‌باشد که می‌فرماید:

۱. ابن حمزه، محمد بن علی، پیشین، ص ۲۳۱.

۲. بقره/۲۸۲.

۳. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، محقق / مصحح: سید مهدی رجائی، چاپ اول، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ هـ.ق، ج ۱، ص ۲۴۶.

۴. العلامة الحلی حسن بن یوسف بن مطهر، تحریر الأحکام الشرعية علی مذهب الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۹؛ العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۶.

۵. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۷۸.

۶. الموسوی الخویی، سید ابوالقاسم، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۸.

۷. الحسینی الشیرازی، السید محمد، پیشین، ج ۴۶ (کتاب الشهادت)، ص ۱۲۰.

﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ﴾^۱؛ پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خودتان یا [به زیان] پدر و مادر و خویشاوندان [شما] باشد.

۴/۱/۲/۱/۲/۶/۲. شهادت همسر

شهادت شوهر، برای زنش یا علیه او و نیز شهادت زن، به نفع یا علیه شوهرش پذیرفته می‌شود و این قول مشهور است.

و دلیلش ۱- حدیث موثق سماعه و ۲- صحیح حلی است.^۲

۱- عَنْ سَمَاعَةَ فِي حَدِيثٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شَهَادَةِ الرَّجُلِ لِمَرْأَتِهِ قَالَ نَعَمْ وَ الْمَرْأَةُ لِرَوْجِهَا قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَعَهَا غَيْرُهَا.^۳

سماعه می‌گوید: از امام درباره‌ی شهادت شوهر برای همسرش سؤال نمودم. امام فرمود: صحیح است. سپس درباره‌ی شهادت زن برای شوهرش سؤال نمودم. امام فرمودند: پذیرفته نیست؛ مگر این که فرد دیگری نیز به ضمیمه او (زوجه) شهادت دهد.

۲) عَنْ الْحَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: تَجُوزُ شَهَادَةُ الرَّجُلِ لِمَرْأَتِهِ وَ الْمَرْأَةُ لِرَوْجِهَا إِذَا كَانَ مَعَهَا غَيْرُهَا.^۴

حلی به نقل از امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: شهادت شوهر به نفع زوجه‌اش و شهادت زن برای شوهرش پذیرفته است. اما در شهادت زن، شرط است که فرد دیگری نیز همراه او شهادت دهد.

زن می‌تواند علیه شوهرش در آن چه که قبول شهادت او جایز است، گواهی دهد؛ در صورتی که فرد عادل، همراه او شهادت دهد.^۵

۱. نساء/۱۳۵.

۲. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۷۸.

۳. الحرّ العاملی، محمد بن حسن، پیشین، باب ۲۵، ج ۲۷، ص ۳۶۷، ج ۳.

۴. همان، ص ۳۶۶، ج ۱.

۵. ابن براج، عبدالعزیز، المهذب، پیشین، ج ۲، ص ۵۵۹.

شیخ در "نهایه"^۱ و "ابن حمزه"^۲ نیز معتقدند: «زن یا شوهر هر کدام بخواهند به نفع یا علیه یکدیگر گواهی دهند، باید فردی عادل به همراه آن‌ها شهادت دهد.»

عَلَمَه در "تحریر الأحكام" شرط ضمیمه کردن فرد عادل به همراه شهادت زن یا شوهر را پسندیده نمی‌داند.^۳ شیخ در "خلاف"^۴ و "مبسوط"^۵ قائل به عدم اشتراط ضمیمه هستند.

از میان علمای معاصر آیه الله خویی، ضمیمه را در شهادت زوج، شرط می‌داند و دلیلشان هم روایات مذکور است؛^۶ ولی امام خمینی قَدْ ضمیمه را شرط نمی‌داند.^۷

۴/۱/۲/۱/۳. عداوت

شهادتی که در آن هر دو احتمال جلب منفعت و دفع ضرر وجود دارد؛ عداوت است.

عداوت در لغت به معنی دشمنی و بدخواهی است^۸ و عداوت داشتن یعنی دشمنی کسی را در دل نگاه داشتن.^۹

۴/۱/۲/۱/۳/۱. انواع عداوت

۴/۱/۲/۱/۳/۱/۱. عداوت دینی

این نوع از عداوت، مانع از قبول شهادت نمی‌شود. پس مسلمان شهادتش علیه کافر پذیرفته می‌شود.^{۱۰}

۱. الطوسی (شیخ الطائفه)، أبو جعفر محمد بن حسن، *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*، پیشین، ص ۳۳۰.

۲. ابن حمزه، محمد بن علی، پیشین، ص ۲۳۱.

۳. العَلَمَة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، *تحریر الأحكام الشرعیة علی مذهب الإمامیة*، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۰.

۴. الطوسی (شیخ الطائفه)، أبو جعفر محمد بن حسن، *الخلاف*، پیشین، ج ۶، ص ۲۹۹.

۵. همان، *المبسوط فی الفقه الإمامیة*، پیشین، ج ۸، ص ۲۱۹.

۶. الموسوی الخویی، سید ابوالقاسم، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۹.

۷. الموسوی الخمینی، سید روح الله، *تحریر الوسیلة*، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۴.

۸. نفیسی (ناظم الأطباء)، علی اکبر، فرهنگ نفیسی، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۴۳ هـ ش، ج ۴، ص ۲۳۱۹.

۹. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران مؤسسه لغت نامه دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۸، ص ۱۱۴۵۴.

۱۰. العداوة الدینیة لا تمنع القبول، فإن المسلم تقبل شهادته علی الكافر. الشَّهیدالثانی، زین الدین بن علی، *مسالك الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام*، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۹۱؛ لا تمنع العداوة الدینیة عن قبول الشهادة، فتقبل شهادة المسلم علی الكافر. الموسوی الخویی، سید ابوالقاسم، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۵؛ و المانع هو العداوة الدنیویة لا الدینیة، فإن المسلم تقبل شهادته علی الكافر. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۰۹؛ قبول می‌شود شهادت صاحب عداوت دینیّه مثل شهادت مسلم بر کافر. بهجت، محمد تقی، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۲؛ و المانع هو العداوة الدنیویة لا الدینیة، فإن المسلم تقبل شهادته علی الكافر. العَلَمَة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، *قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام*، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۷؛ و المانع هو العداوة الدنیویة لا

شهادت صاحب عداوت دینی به نفع یا علیه دشمنش، رد نمی‌شود؛ حتی اگر به خاطر فسقش، به او بغض ورزد و با او دشمنی نماید.^۱

"آیه الله گلپایگانی" در این مورد می‌فرماید:

«عداوة الدینیة لیست من أسباب التهمة، و لا توجب الفسق، بل هی واجبة بالکتاب و السنة، فلا کلام فی قبول شهادة المسلم علی الکافر، و کذا من أبغض الفاسق لفسقه.»^۲؛

عداوت دینی از اسباب تهمت شمرده نمی‌شود و موجب فسق هم نمی‌شود، بلکه آن به حکم قرآن و سنت، واجب است. پس سخنی در باب قبول شهادت مسلمان بر کافر نیست و هم‌چنین کسی که نسبت به فاسق به خاطر فسقش کینه می‌ورزد.

۴/۱/۲/۳/۱/۲. عداوت دنیوی

شهادت کسی که با دیگری دشمنی دارد علیه فرد مخالفش قبول نمی‌شود.^۳ بر آن هر دو قسم اجماع و روایات دلالت دارند.^۴ اما اگر به نفع او شهادت دهد، پذیرفته می‌شود.^۵

عداوت زمانی تحقق پیدا می‌کند که کسی از خوشحالی فرد مخالفش غمگین شود و از ناراحتی او خوشحالی گردد و یا این که یکدیگر را دشنام دهند^۶ و فرد آرزوی از دست دادن نعمت طرف مخالفش را داشته باشد. این عداوت است که باعث رد شدن شهادت می‌شود. این عداوت از دو طرف باشد یا از یکی از طرفین باشد، شهادت همان طرف رد می‌شود. اگر عداوت چنان زیاد شود که منجر به ارتکاب فسق شود، پس او شهادتش مطلقاً قبول

الدینیة فإن المسلم یقبل شهادته علی الکافر. ابن العلامة الحلی، أبوبال محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۸؛ و أما العداوة الدینیة فغیر مانعة؛ لقبول شهادة المسلم علی أهل الأديان. الشَّهيد الأول، محمد بن جمال الدین، الدروس الشَّرعیة فی فقه الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۹.

۱. الموسوی الخمینی، سید روح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۳.

۲. الموسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، کتاب الشهادت، پیشین، ص ۱۶۱.

۳. الشَّهيد الثاني، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۹۱؛ النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۷۰.

۴. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۷۰.

۵. همان، ص ۷۴.

۶. و تتحقَّق العداوة، بأن یعلم من حال أحدهما السرور بمساءة الآخر، و المساءة بسروره، أو یقع بینهما تقاذف. الشَّهيد الثاني، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۹۱؛ العداوة الدنیویة، و تتحقَّق بالفرح علی المصیبة و الغم بالسرور، أو بالتقاذف. الشَّهيد الأول، محمد بن جمال الدین، غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۱.

نمی‌شود. در صورتی که یکی از طرفین عداوت داشته باشد، فقط شهادت کسی که عداوت دارد ردّ می‌شود.^۱

۴/۱/۲/۱/۴. شهادت دوست به نفع دوست

همان‌طور که قبلاً متذکر شدیم؛ مطلق تهمت، مانع از قبول شهادت نمی‌شود. لذا شهادت دوست به نفع دوست پذیرفته می‌شود.^۲ هر دو قسم اجماع بر این مطلب دلالت دارد و اختلافی هم بین فقها وجود ندارد.^۳

امام خمینی قدس سره نیز معتقدند: «شهادت دوست به نفع دوستش یا علیه او قبول می‌شود؛ گرچه بین آنها دوستی محکم و مودّت شدیدی باشد.»^۴

۴/۱/۲/۱/۵. شهادت شخص فراموش کار

شهادت دادن شخصی که زیاد سهو می‌کند به گونه‌ای که نمی‌تواند مورد شهادت را حفظ و ضبط نماید؛ هر چند شخص عادل باشد پذیرفته نمی‌شود و از همین روست که برخی از فقها گفته‌اند: به شفاعت کسی که شهادتش قبول نمی‌شود امیدواریم.^۵

در «کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام» آمده است:

«چون چنین شخصی در معرض اتهام فراموشی است.»^۶

۱. فإن أفضت العداوة إلى ارتكاب ما يوجب الفسق فهو مردود الشهادة على الإطلاق. و قد يكون من أحدهما، فيختص بردّ شهادته على الآخر. الشّهيدالثاني، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۹۲.
۲. تقبل شهادة الصديق لصديقه. الموسوی الخویی، سیدأبولقاسم، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۰؛ و تقبل شهادة الصديق لصديقه. المحقق الحلّي، نجم الدين جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۹؛ تقبل شهادة الصديق لصديقه. السبزواری، سید عبدالأعلى، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۸۴؛ و لا خلاف بیننا في قبول شهادة الصديق لصديقه. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۸۰.
۳. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۸۰.
۴. تقبل شهادة الصديق على صديقه و كذا له، و إن كانت الصداقة بينهما أكيدة و المادة شديدة. الموسوی الخمينی، سید روح الله، تحريرالوسيلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۴.
۵. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال والحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۷؛ الشّهيدالثاني، زين الدين بن علي، الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۴؛ الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۱۰؛ ابن العلامة الحلّي، أبوبال محمد بن حسن بن يوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۸.
۶. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۱۰.

چنانچه فاسق توبه کند و اصلاح شدنش آشکار شود باز شهادتش پذیرفته نمی‌شود؛ چون متهم است که از ترس خدا توبه نکرده است، بلکه توبه‌اش حقیقی نبوده و از گناهی که انجام داده است پشیمان نیست و تصمیم بر ترک آن‌ها ندارد، اگرچه توبه و ندامت او ظاهر باشد.

بله اگر استمرار بر اصلاح خودش داشته باشد یا با خلوص نیت توبه کرده باشد و عزم و اراده جدی بر ترک گناهانش داشته باشد، شهادتش قبول می‌شود.^۱

شیخ طوسی در مبسوط فرموده است:

«و يجوز للإمام عندنا أن يقول تب أقبل شهادتك و إنما قلنا ذلك لأن النبي صلى الله عليه و آله أمر بالتوبة.»^۲

جایز است برای امام که به کسی که مشهور به فسق است بگوید: «توبه کن تا شهادتت را

قبول کنم.»؛ زیرا پیامبر صلى الله عليه وآله امر به توبه کرده است.

اعتقاد برخی از فقها این است که این سخن شیخ پسندیده نیست؛^۳ زیرا توبه بر فرد مکلف واجب است و امر واجب را باید به خاطر وجوبش انجام دهد؛ پس اگر به جهت قبول شهادتش توبه کند که دیگر توبه برای وجوبش واقع نشده است^۴ و این سخن شیخ دلالت بر این دارد که او توبه کند به خاطر قبول شهادتش. در حالی که توبه زمانی است که از روی اخلاص باشد، نه این که به منظور دیگری واقع شود، هر فاسقی که توبه اش قبول نشود، شهادتش نیز پذیرفته نمی‌شود. این قول نزد من اقوی است.^۵

۱. همان، ص ۳۱۱

۲. الطوسی (شیخ الطائفه)، أبو جعفر محمد بن حسن، المبسوط فی الفقه الأمامیة، پیشین، ج ۸، ص ۱۷۹.

۳. و قيل في المبسوط يجوز أن يقول القاضي للمشهور بالفسق: تب أقبل شهادتك، و ليس بجيد. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۱۱؛ و قيل: يجوز أن يقول للمشهور بالفسق: تب أقبل شهادتك و ليس بجيد. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۷؛ و هذا القول أعني قول الشيخ عند المصنّف ليس بجيد. الحسيني العميدي، سيد عميد الدين بن محمد، پیشین، ج ۳، ص ۵۴۴؛ (و قيل) يجوز ان يقول للمشهور بالفسق تب اقبل شهادتك و ليس بجيد. ابن العلامة الحلّی، أبوبال محمد بن حسن بن يوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۸.

۴. لأنّ التوبة واجبة، و الواجب يجب أن يوقعه المكلف لوجوبه، فإذا أوقع التوبة لأجل قبول شهادته لم يوقعها لوجوبها. الحسيني العميدي، سيد عميد الدين بن محمد، پیشین، ج ۳، ص ۵۴۴.

۵. أقول: هذا قول الشيخ في المبسوط و ... لانه يدل ظاهرا على انه انما تاب لتقبل شهادته و كلما كان كذلك لم تصح توبته (لأنّ) التوبة يجب فيها الإخلاص لا لغرض آخر و كل فاسق لم تقبل توبته لم تقبل شهادته و هو الأقوى عندي. ابن العلامة الحلّی، أبوبال محمد بن حسن بن يوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۸.

از نظر ما چنین توبه‌ای معتبر نیست؛ زیرا توبه‌ی معتبر آن است که شخص توبه می‌کند به خاطر زشتی عملی که انجام داده است ولی در این‌جا ظاهرش این است که توبه به خاطر زشتی عملش نیست، بلکه به خاطر قبول شهادت است.^۱

کسی که مشهور به فسق است اگر توبه نماید، شهادتش قبول نمی‌شود؛ تا این که معلوم شود او استمرار بر صلاح دارد و ملکه‌ای که از گناه باز می‌دارد تحقق یافته است.^۲

میزان در دارا بودن شرایطی که وجود آن‌ها در پذیرفتن شهادت لازم است، دارا بودن آن‌ها در وقت ادای شهادت (گواهی دادن) است، نه وقت تحمل شهادت (گواه شدن)، پس اگر این شرایط، در حال تحمل ناقص بودند؛ ولی در حال ادا کامل شدند، شهادت پذیرفته می‌شود.^۳

اگر کودک، کافر و فاسقی که آشکارا فسق را انجام می‌دهد و غیر آن از کسانی که شهادتشان جایز نمی‌باشد، هرگاه چیزی را بدانند و سپس بعد از برطرف شدن مانع، آن شهادت را اقامه کنند؛ از آن‌ها قبول می‌شود.^۴ در این مورد هیچ اختلافی وجود ندارد، بلکه بر آن هر دو قسم اجماع نیز وجود دارد؛ زیرا شرایط شهادت کامل شده است.^۵

۴/۱/۲/۱/۷. شهادت تبرعی یا داوطلب شدن در ادای شهادت

یکی دیگر از موارد اتهام شاهد، داوطلب شدن یا «تبرع» در شهادت است و منظور از آن این است که قبل از درخواست از شاهد برای ادای شهادت، او تمایل خویش را برای این عمل اعلام نماید.^۶

داوطلب شدن برای شهادت (حق الناس) قبل از این که حاکم درخواست نماید؛ به خاطر در معرض تهمت بودن شخص، رد می‌شود؛ خواه قبل از ادعای مدعی، خواه بعد از آن باشد؛^۷ مگر در حقوق الله و مصالح عامه که

۱. الشَّهِيدُ الْأَوَّلُ، مُحَمَّدُ بْنُ جَمَالِ الدِّينِ، غَايَةُ الْمَرَادِ فِي شَرْحِ نَكْتِ الْإِشْرَادِ، بِبَيْتَيْنِ، ج ۴، ص ۱۱۳.

۲. الْمَوْسُوئَةُ الْخَمِينِيَّةُ، سَيِّدُ رُوحِ اللَّهِ، تَحْرِيرُ الْوَسِيْلَةِ، بِبَيْتَيْنِ، ج ۲، ص ۴۴۵.

۳. الْمُحَقِّقُ الْأُرْدَبِيْلِيُّ، أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، بِبَيْتَيْنِ، ج ۱۲، ص ۴۴۹.

۴. الصَّغِيْرُ وَالْكَافِرُ وَالْفَاسِقُ الْمَعْلَنُ إِذَا عَرَفُوا شَيْئًا ثُمَّ زَالَ الْمَانِعُ عَنْهُمْ فَاقَامُوا تِلْكَ الشَّهَادَةَ قَبْلَ تَلَطُّطِ الْبَطَّاطِيْبِيِّ الْقَمِيِّ، سَيِّدُ تَقِيِّ، هُدَايَةُ الْإِعْلَامِ إِلَى مَدَارِكِ سُرَاتِحِ الْأَحْكَامِ، چاپ اول، قم، انتشارات محلّاتی، ۱۴۲۵ هـ ق، ص ۳۳۹.

۵. النَّجْفِيُّ، مُحَمَّدْحَسَنٌ، بِبَيْتَيْنِ، ج ۴۱، ص ۸۶.

۶. تَبَرُّعٌ رَأَى فِيهِ فِي الْأَصْلِحِ بَخْشِيْدِيْنِ شَيْئًا، كَرْدَنِ كَارِهَائِيْ كِي وَاجِبِ نَيْسْتِ، مِيْ كُوِيْنِدِ. «ر.ك: البعلبكي، رُوحِي، فَرْهَنْگِ عَرَبِي - فَارْسِي الْمَوْرِدِ، مَتْرَجِم: مُحَمَّدٌ مَقْدَسٌ، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۵ هـ ش، ص ۲۴۳-۲۴۲».

۷. النَّجْفِيُّ، مُحَمَّدْحَسَنٌ، بِبَيْتَيْنِ، ج ۴۱، ص ۱۰۴.

۸. مِنْ أَسْبَابِ التَّهْمَةِ الْحَرَصُ عَلَى الشَّهَادَةِ بِالْمُبَادَرَةِ إِلَيْهَا قَبْلَ اسْتِنْتِاقِ الْحَاكِمِ، سِوَاءَ كَانِ بَعْدَ دَعْوَى الْمَدْعِيِّ أَمْ قَبْلَهُ. الشَّهِيدُ الثَّانِي، زَيْنُ الدِّينِ بْنِ عَلِيٍّ، مَسَالِكُ الْأَفْهَامِ إِلَى تَنْقِيحِ سُرَاتِحِ الْإِسْلَامِ، بِبَيْتَيْنِ، ج ۱۴، ص ۲۱۴؛ وَ لَا شَهَادَةَ الْمُتَبَرِّعِ بِإِقَامَتِهَا قَبْلَ اسْتِنْتِاقِ

شهادت تبرّعی مانعی ندارد.^۱ برخی از فقها تصریح نمودند در صورتی که مدعی نداشته باشد؛^۲ زیرا همه در این مصالح شریک هستند.^۳

داوطلب شدن برای ادای شهادت در حقوق الله؛ مثل: شهادت بر شرب خمر یا زنا و شهادت درباره منافع و مصالح عمومی و امور مربوط به این قبیل موارد، مانند شهادت درباره موقوفات عامه، از قبیل: مساجد، یا برای خدای متعال در آن حقی باشد، اگر چه مشترک باشد؛ مانند: حدّ کذب، عتق و غیره، مانعی ندارد و شهادت برای رضای خدا نامیده می‌شود.^۴

اما داوطلب شدن در ادای شهادت درباره حقّ الناس بین فقها اختلاف است.

برخی از فقها شهادت تبرّعی در مورد حقّ الناس را قابل قبول نمی‌دانند.^۵

آیه الله گلپایگانی دلیل پذیرفته نشدن آن را اجماع می‌داند و می‌فرماید:

«فیکون عدم قبول شهادة المتبرع حکما من أحكام القضاء، نظیر عدم تأثیر یمین المنکر

بلا استدعاء من المدعي.»^۶

عدم قبول شهادت متبرّع، حکمی است از احکام قضاء، مانند: عدم تأثیر قسم منکر بدون

الحاکم، سواء كان قبل الدعوى أم بعدها، للتهمة بالحرص على الأداء. الشَّهيد الثاني، زين الدين بن علي، الروضة البهية في شرح للمعة الدمشقية، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۴؛ شهادة المتبرّع مردودة يعني بها من أقامها قبل سؤال الحاکم إياه، و قيل دعوى المدعي، و كذا القول بعد الدعوى قبل السؤال. الشَّهيد الأول، محمد بن جمال الدين، غايّة المراد في شرح نكت الإرشاد، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۳؛ الحرص على الأداء قبل استنطاق الحاکم، فلو تبرّع قبله ردّت، و لا فرق في التبرّع قبل الدعوى أو بعدها. الشَّهيد الأول، محمد بن جمال الدين، الدروس الشَّرعية في فقه الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۹.

۱. أمّا حقوق الله تعالى أو الشهادة للمصالح العامة فلا يمنع التبرّع فيها. الإصفهاني (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۱۲؛ و تردّ شهادة المتبرّع قبل السؤال للتهمة، إلّا في حقوقه تعالى و المصالح العامة. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۸؛ التبرّع بالشهادة قبل السؤال يطرق التهمة، فيمنع القبول. أمّا في حقوق الله، أو الشهادة للمصالح العامة، فلا يمنع. الشَّهيد الثاني، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۱۴؛ و تردّ شهادة المتبرّع قبل السؤال، للتهمة إلّا في حقوقه تعالى و المصالح العامة. الشَّهيد الأول، محمد بن جمال الدين، غايّة المراد في شرح نكت الإرشاد، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۳.

۲. الشَّهيد الثاني، زين الدين بن علي، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۱۴؛ الحائري الطباطبائي، سيد علي بن محمد، رياض المسائل، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۰.

۳. الإصفهاني (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۱۲.

۴. همان، ص ۲۱۵-۲۱۴.

۵. همان، ص ۲۱۴؛ الشَّهيد الثاني، زين الدين بن علي، الروضة البهية في شرح للمعة الدمشقية، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۴؛ الشَّهيد الأول، محمد بن جمال الدين، غايّة المراد في شرح نكت الإرشاد، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۳؛ السيوري الحلّي، مقداد بن عبدالله، التنقيح الرائع للمختصر الشَّريع، پیشین، ج ۴، ص ۳۰۴؛ النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۰۷؛ مغنیه، محمد جواد، پیشین، ج ۵، ص ۱۵۲؛ الموسوي گلپایگانی، سيد محمد رضا، كتاب الشهادات، پیشین، ص ۲۰۸.

۶. الموسوي گلپایگانی، سيد محمد رضا، كتاب الشهادات، پیشین، ص ۲۰۸.

این که مدعی درخواست کند.

شهید ثانی در این باره می‌گوید:

«و لا شهادة المتبرع بإقامتها قبل استنطاق الحاكم، للتهمة بالحرص على الأداء و لا يصير

بالرد مجروحا، فلو شهد بعد ذلك غيرها قبلت.»؛

دلیل قبول نکردن چنین شهادتی آن است که شاهد مورد تهمت است به این که بر ادای

شهادت حرص دارد؛ البته پس از آن که شهادت متبرع قبول نشد، شاهد مورد جرح قرار

نمی‌گیرد؛ بنابراین اگر پس از آن به واقعه دیگری شهادت بدهد پذیرفته می‌شود.

برخی دیگر از فقهای امامیه شهادت تبرعی را در مورد حق الناس پذیرفته‌اند؛ از جمله آیه الله خوبی که

می‌فرماید:

«لا یبعد قبول شهادة المتبرع بها إذا كانت واجدة للشرائط، بلا فرق في ذلك بين حقوق

الله تعالى و حقوق الناس.»؛

بعید نیست که شهادت تبرعی در صورتی که واجد شرایط باشد پذیرفته شود و فرقی میان

حق الله و حق الناس نیست.

"امام خمینی" قده می‌فرماید:

«التبرع بالشهادة في حقوق الناس، فإنه يمنع عن القبول في قول معروف، و فيه تردد.»؛

در عدم قبول شهادت تبرعی در مورد حق الناس، تردید وجود دارد.

البته افراد زیادی در جامعه وجود دارند که به خاطر احقاق حق، برای ادای شهادت دواطلب می‌شوند؛ بنابراین

سزاوار است که چنین شهادتی را بپذیریم. ولی بر قاضی لازم است که درباره انگیزه شاهد در ادای شهادت،

تحقیق و تفحص نماید و در صورتی که کشف شد او برای جلب منفعت و دفع ضرری از خود حاضر به ادای

شهادت دواطلبانه شده است، آن را نپذیرد.

۴/۱/۲/۱/۸. شهادت متکدی

یکی از اعمالی که موجب اتهام شاهد می‌گردد، تکدی یا گدایی کردن است.

۱. الشَّهِيدُ الثَّانِي، زَيْنُ الدِّينِ بْنِ عَلِيٍّ، الرَّوَضَةُ الْبَهِيَّةُ فِي شَرْحِ اللَّمَعَةِ الدَّمَشَقِيَّةِ، پيشين، ج ۳، ص ۱۳۴.

۲. الموسوی الخویی، سید ابوالقاسم، پيشين، ج ۲، ص ۱۳۱.

۳. الموسوی الخمينی، سید روح الله، تحرير الوسيلة، پيشين، ج ۲، ص ۴۴۴.

اگر فرد متکدّی، گدایی را شغل و حرفه خویش قرار داده باشد، شهادتش پذیرفته نمی‌شود. هیچ اختلافی بین علما در این مورد وجود ندارد، بلکه در این باره حتی اجماع هم می‌توان به دست آورد^۱ و روایات متعدّد نیز بر این مطلب دلالت می‌کنند.

که از جمله این روایات، روایت صحیحه محمد بن مسلم است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

رَدَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَهَادَةَ السَّائِلِ الَّذِي يَسْأَلُ فِي كَفِّهِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّهُ لَا

يُؤْمَنُ عَلَى الشَّهَادَةِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ وَإِنْ مَنَعَ سَخِطَ.^۲

محمد بن مسلم به نقل از امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شهادت

متکدّی را رد کرد؛ به علّت این که اعتماد بر شهادت گدا نمی‌شود؛ چون اگر به او چیزی

داده شود، راضی می‌گردد و اگر چیزی داده نشود، خشمگین می‌گردد.

شهادت شخصی که گدایی می‌کند قبول نمی‌شود؛ زیرا هنگامی که به او چیزی داده نشود خشمگین می‌شود و همین امر باعث می‌شود که خود را خوار نماید؛ پس نمی‌شود در برابر مال به او اعتماد کرد^۳ و از خدعه و نیرنگش در امان بود.^۴

باید در مخالفت با اطلاق ادّله و عمومات، بر قدر متیقن اکتفا کنیم و قدر متیقن، موردی است که فرد متکدّی، گدایی را حرفه و شغل خود قرار دهد. لذا اگر تکدّی از روی ضرورت و به صورت نادر باشد؛ شهادت پذیرفته خواهد شد.^۵

شخصی که در بازارها و درب منازل گدایی می‌کند و تکدّی‌گری شغل و حرفه او شده است شهادتش پذیرفته نمی‌شود اگر چه شرایط عدالت هم در او حاصل شده باشد. ولی کسی که در بعضی از اوقات نیاز مبرم دارد و در اثر بلا و مصیبت‌زدگی این کار را می‌کند، شهادتش ردّ نمی‌شود.^۶

۱. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۸۱.

۲. الحرّ العاملی، محمد بن حسن، پیشین، باب ۳۵، ج ۲۷، ص ۳۸۲، ح ۲.

۳. المحقّق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۹.

۴. فاضل یوسفی، حسن بن ابی طالب، پیشین، ج ۲، ص ۵۲۱.

۵. النجفی، محمدحسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۸۱-۸۲.

۶. ابن‌دریس، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۲.

آیه الله خوبی، شهادت متکدی را در صورتی که، گدایی را حرفه و شغل خودش قرار داده باشد، نپذیرفته‌اند.^۱
امام خمینی قدس سره می‌فرماید:

«و أما السؤال أحيانا عند الحاجة فلا يمنع من قبول شهادته.»^۲؛

اگر گدایی او به خاطر احتیاج باشد، مانع از قبول شهادتش نمی‌شود.

«آیه الله گلپایگانی،» نیز شهادت سائل را نپذیرفته است و دلیل آن را اجماع و روایات می‌داند.^۳

نکته مهم این است که فقر و درماندگی به خودی خود، نه نشان فرومایگی است و نه درمانده را در معرض اتهام دروغ پردازی می‌نهد و چه بسا حکایت از بلند طبعی و بی‌نیازی هم دارد. آن چه به اعتبار شاهد صدمه می‌زند، طلب روزی از دیگران به عنوان پیشه و اعتیاد به آن است که گاه با اصرار و تمارض نیز همراه می‌شود و چهره این کردار را چرکین تر می‌کند.^۴

۴/۱/۲/۱/۹. شهادت کارگر و مهمان

شهادت کارگر و مهمان پذیرفته است؛^۵ اگر چه آن دو تمایل به فرد مشهودله داشته باشند. لکن به مجرد کارگر یا مهمان شدن، ضرری در شهادت فرد عادل وارد نمی‌کند؛ آیات و روایات و اجماع نیز بر قبول شهادت آن‌ها دلالت می‌کند، علاوه بر این چون این دو معمولاً امین شمرده می‌شوند؛ اتهام از آن‌ها برطرف است و لازمه امین بودن، عدالت است. در پذیرش شهادت مهمان هیچ اختلافی بین علمای شیعه نیست؛ بلکه امکان تحصیل اجماع در این باره هم هست.^۶

حدیث موثق ابوبصیر از امام صادق علیه السلام در این باره چنین است:

عَنْ أَبِي بصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

۱. الموسوی الخویی، سید ابوالقاسم، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲. الموسوی الخیمینی، سید روح الله، *تحریر الوسیلة*، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۴.

۳. الموسوی الگلپایگانی، سید محمد رضا، *کتاب الشهادت*، پیشین، ص ۱۷۳.

۴. کاتوزیان، ناصر، *اثبات و دلیل اثبات*، پیشین، ج ۲، ص ۴۵.

۵. تقبل شهادة الأجير و الضیف. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴، ص ۸۳؛ لا تمنع القبول كالضيف و الأجير علی الأشبه. فاضل یوسفی، حسن بن ابی طالب، پیشین، ج ۲، ص ۵۲۰؛ تقبل شهادة الأجير و الضیف. المحقق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، *سرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۹؛ تقبل شهادة الأجير و الضیف. الشهیدالثانی، زین الدین بن علی، *مسالك الأقسام إلی تنقیح سرائع الإسلام*، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۰۰؛ و تقبل شهادة الأجير و الضیف. العلامه الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، *إرشاد الأذهان إلی أحكام الإیمان*، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۸.

۶. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۸۳.

لَا بَأْسَ بِشَهَادَةِ الضَّيْفِ إِذَا كَانَ عَفِيفًا صَائِنًا قَالَ وَ يُكْرَهُ شَهَادَةُ الْأَجِيرِ لِصَاحِبِهِ وَ لَا بَأْسَ
بِشَهَادَتِهِ لِغَيْرِهِ (و لَا بَأْسَ بِهِ لَهُ بَعْدَ مَفَارَقَتِهِ)؛

أبوصير به نقل از امام صادق عليه السلام می‌گوید: شهادت مهمان در صورتی که عقیف و

نگهدارنده نفس خود باشد، اشکالی ندارد. شهادت کارگر برای اربابش مکروه است و برای

غیر ارباب، اشکالی ندارد و شهادت برای ارباب هم بعد از انفصال از او اشکالی ندارد.

شیخ در "نهایه"، شهادت کارگر را به نفع اربابش، در صورتی که از او جدا شود قبول می‌کند، ولی شهادت علیه

ارباب را حتی اگر از او جدا هم نشده باشد، قبول دارد.^۲

امام خمینی قدس سره می‌فرماید:

«و هل تقبل شهادة الأجير لمن أجره؟ قولان أقربهما المنع، و لو تحمل حال الإجارة و

أدائها بعدها تقبل.»^۳

أقرب عدم قبول شهادت کارگر برای کسی است که او را اجیر نموده است. ولی اگر در

حال اجاره تحمل نماید و بعد از اجاره آن را ادا نماید، قبول می‌شود.

"آیه الله سبزواری" نیز همین عقیده را دارند ولی از باب احتیاط بیان می‌نمایند.^۴

۴/۱/۳. عدد و جنسیت شهود

۴/۱/۳/۱. عدد و جنسیت شهود از دیدگاه فقهای امامیه

تعداد و جنسیت شهود از جمله امور مؤثر در شهادت است و بسته به اهمیتی که موضوع مورد نظر دارد، ممکن است تعداد شاهد لازم برای تأثیرپذیری آن در موضوعات مختلف فرق کند. به طور متعارف و معمول، گواهی دو نفر عادل ضروری است. ولی در برخی موارد شهادت چهار نفر لازم دانسته شده و در مواردی هم موضوع با یک نفر ثابت می‌شود و از طرفی نیز حقّ الله و حقّ الناس از کلماتی هستند که در این باب (شهادت) زیاد تکرار می‌شوند. فقها از این کلمات به عنوان یک ملاک کلی یاد نموده‌اند و بین این دو عنوان از حیث پذیرش شهادت

۱. الحرّ العاملی، محمد بن حسن، پیشین، ج ۲۷، باب ۲۹، ص ۳۷۲، ح ۳.

۲. الطوسی (شیخ الطائفه)، أبو جعفر محمد بن حسن، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، پیشین، ص ۳۲۷.

۳. الموسوی الخمینی، سید روح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۴.

۴. السبزواری، سید عبد الأعلى، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۸۴.

زنان تفکیک قائل شده و فرموده‌اند در جایی که تنها حقّ الله مطرح است شهادت زنان معتبر نیست؛ مانند حدّ لواط و مساحقه. اما در حقّ النَّاس، شهادت زنان نیز مانند مردان دارای اعتبار و ارزش است. اینک در صدد بررسی این هستیم که در چه مواردی موضوع به واسطه گواهی مردان یا زنان یا به ضمیمه یکدیگر ثابت می‌شود و در چه مواردی شهادت زنان کافی خواهد بود.

۴/۱/۳/۱/۱. زنا و لواط و مساحقه

با شهادت چهار مرد این امور اثبات می‌گردد و فقها درباره آن اجماع دارند.^۱

آیات قرآن نیز دلیل دیگری بر این مطلب است.

۱- ﴿وَ الْأَتَى يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نَسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً﴾^۲؛ و از زنان شما آنان که

مرتکب فحشا می‌شوند، از چهار تن از خودتان بر ضد آنها شهادت بخواهید.

۲- ﴿وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَ لَا تَقْبَلُوا

لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا﴾^۳؛ کسانی را که زنان عقیف را به زنا متهم می‌کنند و چهار شاهد

نمی‌آورند، هشتاد ضربه بزنیید و از آن پس هرگز شهادتشان را نپذیرید.

۴/۱/۳/۱/۲. موارد پذیرش شهادت مردان

فقها در سه مورد طلاق، حدود (به جز زنا) و رؤیت هلال ماه اتّفاق نظر دارند که فقط به وسیله شهادت مردان

ثابت می‌گردد.^۴

۱. یثبت الزنا و اللواط و السحق بشهادة أربعة رجال. الموسوی الخویی، سید ابوالقاسم، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۵؛ ما لا یثبت إلا بأربعة رجال كالزنا و اللواط و السحق. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۵؛ أما الزنا و اللواط و السحق فلا یثبت بدون أربع. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۰؛ الزنا و ما بحکمه من اللواط و السحق و لا یثبت إلا بأربعة عدول ذکور. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۲۲؛ و لا یثبت إلا بأربعة عدول ذکور... و لا بدّ فی اللواط و السحق من أربعة رجال عدول. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۹-۴۹۸؛ أما الزنا و اللواط و السحق فلا یثبت بدون الأربع. المحقق الأردبیلی، أحمد بن محمد، پیشین، ج ۱۲، ص ۴۴۱.

۲. نساء/۱۵.

۳. نور/۴.

۴. و أمّا ما لا تقبل فيه إلا شهادة الرجال فهو: النکاح و الطلاق و الحدود و رؤیة الأهله. سلار دیلمی، حمزة بن عبد العزیز، پیشین، ص ۲۳۳؛ و لا يجوز شهادة واحد في الهلال، و لا الطلاق، و لا الحدود، و ما أشبه ذلك ... فرؤية الهلال، و الطلاق، و الحدود الا الزنا، و قد تقدم ذكره. ابن براج، عبدالعزیز، المهذب، پیشین، ج ۲، ص ۵۵۸؛ لا تقبل شهادة النساء في الهلال، و الطلاق... و لا تقبل

دلیل عدم پذیرش شهادت زنان در طلاق و رؤیت هلال ماه، صحیح‌ه محمد بن مسلم است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ:

«لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ فِي الْهَلَالِ وَلَا فِي الطَّلَاقِ.»^۱

محمد بن مسلم به نقل از امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «شهادت زنان در رؤیت هلال و

طلاق جایز نیست.»

هم‌چنین برخی از فقها موضوعات دیگر از جمله: خلع، وکالت، وصیت به شخص و نسب را با شهادت دو مرد

قابل اثبات می‌دانند.^۲

۴/۱۳/۱۳. موارد پذیرش شهادت زنان به ضمیمه مردان

۴/۱۳/۱۳/۱. شهادت سه مرد و دو زن

با شهادت سه مرد و دو زن، رجم به اثبات می‌رسد؛^۳ در صورتی که محصن باشد.^۴

في الحدود. المحقق الحلّي، نجم الدين جعفر بن حسن، المختصر النافع في فقه الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۸؛ لا تقبل شهادة النساء في الهلال والطلاق، و لا تقبل في الحدود. خوانساری، سید احمد بن یوسف، پیشین، ج ۶ ص ۱۳۰؛ و لا تقبل شهادة النساء فيما يوجب الحد ... و لا الطلاق و لا رؤیة الهلال. الحلّي، أبو‌الصلاح تقی الدین بن نجم الدین، پیشین، ص ۴۳۶.

۱. الحرّ العاملي، محمد بن حسن، پیشین، باب ۲۴، ج ۲۷، ص ۳۵۳، ح ۸.

۲. لا یثبت الطلاق و الخلع و الحدود و الوصیة إلیه و النسب و رؤیة الأهلة و الوكالة إلاً بشاهدين عدلين، و لا یثبت بشهادة النساء لا منضّمات و لا منفردات. الموسوی الخوی، سیدأبوالقاسم، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۹؛ و أما حقوق الأدمي فتلاثة منها ما لا یثبت إلاً بشاهدين و هو الطلاق و الخلع و الوكالة و الوصیة إلیه و النسب. الطباطبای القمی، سید تقی، پیشین، ص ۳۶۸؛ ما لا یثبت إلاً بشاهدين ذکرین عدلين: كالطلاق و الخلع و الوكالة و الوصیة إلیه و النسب. العلامة الحلّي، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۹.

۳. یثبت الرجم بشهادة ثلاث رجال و امرأتین. صیمری، مفلح بن حسن (حسین)، تلخیص الخلاف و خلاصة الاختلاف، چاپ اول، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله، ۱۴۰۸ هـ ق، ج ۳، ص ۳۶۹؛ و یثبت الزنا خاصّةً بشهادة ثلاثة رجال و امرأتین.

الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۲۲؛ و ثلاثة رجال و امرأتین فيه و توجب الرجم. الحلّي، یحیی بن سعید، الجامع للشرایع، پیشین، ص ۵۴۲؛ بان یشهد ثلاثة رجال و امرأتان، فیقبل شهادتهم و یرجم المشهود علیه بذلك ابن‌براج، عبد العزیز، المهذب، پیشین، ج ۲، ص ۵۵۸؛ إذا شهد ثلاثة رجال و امرأتان على رجل بالزنا، قبلت شهادتهم. المحقق الحلّي، نجم الدین جعفر بن حسن، نکت النهایة، پیشین، ج ۲، ص ۶۱؛ و شهد بثلاثة رجال و امرأتان ثبت الرجم. العلامة الحلّي، حسن بن یوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلی أحكام الإیمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۹؛ فإنه إذا شهد ثلاثة رجال و امرأتان على رجل بالزنا، قبلت شهادتهم. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، پیشین، ص ۳۳۲؛ و یثبت الزنا خاصّةً بشهادة ثلاثة رجال و امرأتین. العلامة الحلّي، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۹.

۴. فرجم المحصن، بان یشهد ثلاثة رجال و امرأتان. ابن‌براج، عبد العزیز، المهذب، پیشین، ج ۲، ص ۵۵۸؛ و جب على الرجل الرجم إن كان محصنا. المحقق الحلّي، نجم الدین جعفر بن حسن، نکت النهایة، پیشین، ج ۲، ص ۶۱؛ ثبت الرجم على المحصن. العلامة الحلّي، حسن بن یوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلی أحكام الإیمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۹؛ و جب على الرجل الرجم إن كان محصنا.

دلیل آن روایات وارده از جمله، صحیحہ عبد اللہ بن سنان می باشد.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: ... لَا يَجُوزُ فِي الرَّجْمِ شَهَادَةُ رَجُلَيْنِ وَ أَرْبَعِ نِسْوَةٍ وَ يَجُوزُ فِي ذَلِكَ ثَلَاثَةُ رِجَالٍ وَ امْرَأَتَانِ.^۱

عبد اللہ بن سنان می گوید: شنیدم امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «رجم، با شهادت دو مرد و

چهار زن جایز نیست، بلکه با شهادت سه مرد و دو زن جایز است.»

۴/۱/۳/۱/۳/۲. شهادت دو مرد و چهار زن

برخی از فقها معتقدند: «حدّ تازیانه در زنا با شهادت دو مرد و چهار زن ثابت می شود.»^۲

و دلیل آن صحیحہ حلبی است.

عَنْ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ مُحْصَنٍ فَجَرَ بِامْرَأَةٍ فَشَهِدَ عَلَيْهِ ثَلَاثَةُ رِجَالٍ وَ امْرَأَتَانِ وَ جَبَّ عَلَيْهِ الرَّجْمُ وَ إِنُّ شَهِدَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ وَ أَرْبَعُ نِسْوَةٍ فَلَا تَجُوزُ شَهَادَتُهُمْ وَ لَا يُرْجَمُ وَ لَكِنْ يُضْرَبُ حَدَّ الزَّانِي.^۳

حلبی می گوید: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره مردی که با زنی، زنا می کند محصنه انجام داده بود،

سؤال شد. امام فرمود: «اگر سه مرد و دو زن بر زنا مزبور شهادت داده باشند، رجم آن

مرد واجب است. و الا اگر دو مرد و چهار زن شهادت داده باشند، رجم نمی شود، بلکه حدّ

زنا بر او جاری می شود.»

الطوسی (شیخ الطائفه)، أبو جعفر محمد بن حسن، النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، پیشین، ص ۳۳۲؛ و يجب الرجم مع الإحصان. العلامة الحلبي، حسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۹.

۱. الحرّ العاملي، محمد بن حسن، پیشین، باب ۲۴، ج ۲۷، ص ۳۵۳، ج ۱۰.

۲. فإن شهد بذلك رجلان و أربع نسوة وجب عليه مائة جلدة سواء كان محصنا أو غير محصن. الحلبي، يحيى بن سعيد، نزهة الناظر في الجمع بين الأشباه و النظائر، چاپ اول، قم، منشورات رضی، ۱۳۹۴ هـ ق، ص ۱۱۶؛ و الجدل برجلين و أربع نساء. صيمري، مفلح بن حسن (حسين)، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۹؛ يثبت أيضاً بشهادة رجلين و أربع نساء. و يثبت الجدل معه. الإصفهاني (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۲۳؛ و شهادة رجلين، و اربع نسوة: في الزنا و يوجب الجدل. الحلبي، يحيى بن سعيد، الجامع للشرائع، پیشین، ص ۵۴۲؛ و كذلك يثبت بشهادة رجلين و أربع نساء، إلا أنه لا يثبت بها الرجم، بل يثبت بها الجدل فحسب. الموسوي الخويي، سيد أبو القاسم، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۵؛ و لو شهد رجلان و أربع نسوة ثبت الجدل عليه خاصة. العلامة الحلبي، حسن بن يوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۹؛ و بشهادة رجلين و أربعة نساء. و يثبت الجدل معه. العلامة الحلبي، حسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۹.

۳. الحرّ العاملي، محمد بن حسن، پیشین، باب ۳۰ از باب حدود و تعزیرات (ابواب حد الزنا)، ج ۲۸، ص ۱۳۲، ج ۱.

۴/۱/۳/۱/۳/۳. شهادت یک مرد و دو زن

با شهادت یک مرد و دو زن، دعاوی مربوط به اموال و دیون ثابت می‌گردد و شهادت دو زن با قسم نیز قابل قبول است؛ ولی گواهی زنان هر چند زیاد باشند، به تنهایی قابل قبول نیست.^۱

برخی از فقها معتقدند: «با شهادت یک مرد و دو زن، قتل نیز ثابت می‌شود.»^۲

اما "ابن براج" و "محقق حلی" و "فیض کاشانی" تصریح می‌نمایند:

«در قتل یا جراحات، با شهادت یک مرد و دو زن، فقط دیه اثبات می‌شود، نه قصاص.»^۳

۴/۱/۳/۱/۳/۴. شهادت دو مرد و یک شاهد مرد و دو زن

شهادت زنان غالباً در اموری پذیرفته است که اطلاع یافتن مردان بر آن مشکل است و یا از عیوبی است که مربوط به باطن زنان است و مردان بر آن اطلاع نمی‌یابند؛ مانند: ولادت، بکارت، قَرَن، رَتَق، ولادت، زنده به دنیا آمدن نوزاد و رضاع، البته شهادت مردان در این موارد مستقلاً یا به انضمام شهادت زنان پذیرفته است.

برخی از فقها معتقدند:

«شهادت زنان به تنهایی یا به ضمیمه مردان درباره عذرها و عیوب زنان، مانند: حیض،

نفاس، تولد طفل زنده، پذیرفته می‌شود.»^۴

"شیخ طوسی" و "ابن‌ادریس"، شهادت دو مرد و یک شاهد مرد و دو زن و چهار زن را در این امور می‌پذیرند.^۵ عده‌ای دیگر شهادت دو زن را کافی می‌دانند^۶ و اگر دو زن نبود، شهادت یک زن مسلمان و امین هم جایز

۱. المحقق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۶؛ العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۲.

۲. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، پیشین، ص ۳۳۳؛ ابن براج، عبد العزیز، المهذب، پیشین، ج ۲، ص ۵۵۸؛ المحقق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، المختصر النافع فی فقه الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۸.

۳. ابن براج، عبد العزیز، المهذب، پیشین، ج ۲، ص ۵۵۸؛ المحقق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، المختصر النافع فی فقه الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۸؛ فیض کاشانی، محمد محسن، الشافی فی العقائد و الأخلاق و الأحکام، محقق امصحح: مهدی انصاری قمی، تهران، دار نشر اللوح المحفوظ، ۱۳۲۵ هـ ق، ج ۲، ص ۱۲۹۴.

۴. المحقق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۶؛ العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال والحرام، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۹؛ العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلی أحكام الإیمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۹؛ النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۷۰؛ الطباطبایی القمی، سید تقی، پیشین، ص ۳۶۸.

۵. الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، المسوط فی الفقه الإمامیة، پیشین، ج ۸، ص ۱۷۲؛ ابن‌ادریس، أبو جعفر محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۵.

۶. الشیخ المفید، محمد بن النعمان، المقنعة، پیشین، ص ۷۲۷.

است.^۱

۴/۱/۳/۲. موارد پذیرش شهادت زنان

شهادت یک زن برای اثبات ربع وصیت و ربع میراث کافی است.^۲
با شهادت دو زن، نصف وصیت و هم‌چنین نصف میراث، ثابت می‌شود.^۳
و برای اثبات تمام ارث، شهادت چهار زن لازم است.^۴

عقیده علمای امامیه بر آن است که در هر موضعی که شهادت زنان به تنهایی جایز است، باید چهار زن شهادت دهند.^۵

دلیل بر این مطلب صحیح ابن سنان است.

عَنْ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: تَجُوزُ شَهَادَةُ الْقَابِلَةِ فِي الْمَوْثُودِ إِذَا اسْتَهَلَّ وَ صَاحَ فِي

الْمِيرَاثِ وَ يُورَثُ الرَّبْعَ مِنَ الْمِيرَاثِ بِقَدْرِ شَهَادَةِ امْرَأَةٍ وَاحِدَةٍ قُلْتُ فَإِنْ كَانَتْ امْرَأَتَيْنِ قَالَ

۱. یقبل فی عیوب النساء، و الاستهلال، و النفاس، و الحيض، و الولادة، و الرضاع، شهادة امرأتین مسلمتین، و إذا لم یوجد إلا شهادة امرأة واحدة مؤمنة مأمونة قبلت شهادتها فيه. عماني، حسن بن علی بن أبی‌عقیل، پیشین، ص ۵۰۷؛ و أما ما تؤخذ فيه شهادة النساء: فكل ما لا يراه الرجال كالعذرة و عيوب النساء، و النفاس، و الحيض، و الاستحاضة، و الولادة، و الاستهلال و الرضاع، و تقبل فيه شهادة امرأة واحدة، إذا كانت مأمونة. سلار ديلمی، حمزة بن عبد العزيز، پیشین، ص ۲۳۳.

۲. و تقبل شهادة القابلة في ربع ميراث المستهل، و امرأة واحدة في ربع الوصية. المحقق الحلّي، نجم الدين جعفر بن حسن، المختصر النافع في فقه الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۸؛ و تقبل شهادة القابلة وحدها، إذا كانت بشرائط العدالة، في استهلال الصبي في ربع ميراثه بغير يمين. و تقبل شهادة امرأة واحدة في ربع الوصية. ابن إدريس، أبوجعفر محمد بن منصور بن أحمد، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۸؛ تقبل شهادة المرأة الواحدة بلا يمين في ربع ميراث المستهل و ربع الوصية. الموسوی الخمينی، سيد روح الله، تحرير الوصية، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۸؛ تقبل شهادة القابلة وحدها في استهلال الصبي في ربع ميراثه. و تقبل شهادة امرأة واحدة في ربع الوصية. المحقق الحلّي، نجم الدين جعفر بن حسن، نكت النهاية، پیشین، ج ۲، ص ۶۲؛ و تقبل شهادة المرأة الواحدة: في ربع ميراث المستهل، و في ربع الوصية. الشهبه‌الثانی، زين الدين بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۵۹؛ و شهادة القابلة وحدها في استهلال الصبي في ربع ميراثه. و شهادة امرأة واحدة في ربع الوصية. ابن براج، عبد العزيز، المهذب، پیشین، ج ۲، ص ۵۵۹.

۳. ابن إدريس، أبوجعفر محمد بن منصور بن أحمد، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۸.

۴. و تقبل شهادة أربع نسوة في الدين، و في الوصية بمال، و استهلال الصبي. الحلّي، يحيى بن سعيد، الجامع الشرايع، پیشین، ص ۵۴۳.

۵. كل موضع تقبل فيه شهادة النساء على الانفراد، لا يثبت الحكم فيه إلا بشهادة أربع منهن. الطوسی (شيخ الطائفة)، أبوجعفر محمد بن حسن، الخلاف، پیشین، ج ۶، ص ۲۵۸؛ كل موضع يقبل فيه شهادة النساء منفردات يعتبر كونهن أربعاً. المحقق السبزواری، محمداقبر، پیشین، ج ۲، ص ۷۷۲؛ كل موضع تقبل فيه شهادة النساء لا يثبت بأقل من أربع. المحقق الحلّي، نجم الدين جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۶؛ و كل موضع يقبل فيه شهادة النساء منفردات لا يثبت بأقل من أربع. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۵۰۰.

تَجُوزُ شَهَادَتُهُمَا فِي النِّصْفِ مِنَ الْمِيرَاثِ.^۱

ابن سنان می‌فرماید: شنیدم از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ که می‌فرمود: «شهادت قابله در مورد میراث مولودی که تازه به دنیا آمده و فریاد کشیده، نافذ است و یک چهارم میراث را به میزان شهادت یک زن ارث می‌برد.» گفتم: اگر دو زن بودند؟ امام فرمود: «شهادتشان در نصف میراث جایز است.»

۴/۱/۳/۳. عدد و جنسیت شهود در قوانین جمهوری اسلامی ایران

ماده ۱۹۹ "ق.م.ا." و ماده ۲۳۰ "ق.آ.د.م." نیز در مورد نصاب شهود می‌باشد که به بیان مفاد هر یک به طور مستقل می‌پردازیم.

۴/۱/۳/۳/۱. ق.م.ا.

در ماده ۱۹۹ ق.م.ا. نصاب شهود را در جرایم بدین ترتیب مقرر داشته است:

«نصاب شهود در کلیه جرایم، دو شاهد مرد است؛ مگر در زنا، لواط، تفریح و مساحقه که با چهار شاهد مرد اثبات می‌گردد. برای اثبات زنا، موجب حدّ جلد، تراشیدن و یا تبعید، شهادت دو مرد و چهار زن عادل نیز کافی است. زمانی که مجازات غیر از موارد مذکور است، حداقل شهادت سه مرد و دو زن عادل، لازم است. در این مورد هرگاه دو مرد و چهار زن عادل به آن شهادت دهند، تنها حدّ شلاق ثابت می‌شود. جنایات موجب دیه با شهادت یک شاهد مرد و دو شاهد زن نیز قابل اثبات است.»

۴/۱/۳/۴. عدد و جنسیت شهود در قرآن

برخی از فقها در این رابطه به آیه ۲۸۲ بقره استناد نموده است و می‌فرماید:

«عدالت دو زن به اندازه یک مرد است.»^۲

﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ

۱. الحرّ العاملی، محمدبن حسن، پیشین، باب ۲۴، ج ۲۷، ص ۳۶۴، ح ۴۵.

۲. آل عصفور، بحرانی، حسین بن محمد، الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع (اللفیض)، محقق/مصحح: محسن آل عصفور، چاپ اول، قم، مجمع البحوث العلمیة، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۱۸۶.

الشَّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَيْهِمَا فُتَذَكَّرَ إِحْدَيْهِمَا الْأُخْرَى^۱؛ دو شاهد مرد به شهادت گیرید. اگر

دو مرد نبود، یک مرد و دو زن که به آنها رضایت می‌دهید شهادت بدهند، تا اگر یکی فراموش کرد دیگری به یادش بیاورد.

در این آیه اولویت اول به شاهد مرد داده شده و در درجه دوم شهادت زن هم پذیرفته شده است. ولی به این صورت که اولاً: به ضمیمه مرد باشد؛ ثانیاً: شهادت دو زن، معادل شهادت یک مرد محسوب گردد.^۲

۴/۱/۳/۴/۱. ارزش شهادت دو زن معادل یک مرد

این مسئله به اندیشه و عقل بر نمی‌گردد، نه این که عقل زن ناقص است؛ بلکه برای این که تذکر و حافظه‌اش کم است.^۳

خود قرآن عِلَّتْ آن را ذکر می‌کند و می‌فرماید:

﴿أَنْ تَضِلَّ إِحْدَيْهِمَا فُتَذَكَّرَ إِحْدَيْهِمَا الْأُخْرَى﴾؛ تا اگر یکی فراموش کرد دیگری به یادش

بیاورد.

از آن جا که در غیر مورد دین، از موضوعات دیگر نیز احتمال نسیان یکی از آن دو زن وجود دارد به حکم عموم عِلَّتْ در همه مواردی که که شهادت زن معتبر است؛ دو زن به جای یک مرد است.^۴ دو زن به عنوان شاهد، در واقع برای این است که هر دو در صحنه حضور داشته باشند و از طرفی چون زن مشغول کارهای خانه، تربیت بچه، مشکلات مادری است، لذا ممکن است آن صحنه‌ای که دیده فراموش کند که این به ضعف حافظه و ذاکره بر می‌گردد نه به ضعف عقل.^۵

۴/۱/۳/۴/۲. دیدگاه صاحب تفسیر المنار پیرامون شهادت زن

صاحب تفسیر المنار درباره این آیه می‌گوید:

«برخی از مفسران اظهار داشته‌اند عِلَّتْ این که در این آیه، زن در معرض اشتباه و

۱. بقره/۲۸۲.

۲. کاظم زاده، علی، تفاوت حقوق زن و مرد در نظام حقوقی ایران، چاپ دوم، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۶ ه. ش، ص ۱۸۲.

۳. جوادی آملی، عبدالله، زن در آیین‌های جلال و جمال، چاپ اول، بی‌جا، نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۹ ه. ش، ص ۳۴۶.

۴. بقره/۲۸۲.

۵. صانعی، فخرالدین، بررسی فقهی شهادت زن در اسلام، چاپ اول، قم، میثم تمار، ۱۳۸۵، ص ۲۲۷-۲۲۶.

۶. جوادی آملی، عبدالله، پیشین، ص ۳۴۷-۳۴۶.

فراموشی قلمداد شده و ارزش شهادت او نصف شهادت مرد دانسته شده، نقصان خرد زنان است و پاره‌ای دیگر از آنان غلبه رطوبت بر مزاج زنان دانسته‌اند که نتیجه‌ی کمی حافظه و سرعت فراموشی است ولی این‌ها مسلّم و ثابت نیست.»

علّت صحیح این امر این است که شأن زن اشتغال به معاملات و امور مالی نیست و لذا حافظه‌ی وی در این زمینه ضعیف است. ولی در پرداختن به امور منزل که شغل اوست حافظه‌اش از مرد قوی‌تر است.^۱

۴/۱/۳/۴/۳. دیدگاه برخی از معاصرین در مورد زن

شهید مرتضی مطهری "در کتاب "نظام حقوق زن در اسلام" می‌نویسد:

«پیروان سیستم‌های غربی می‌گویند: "اسلام دین مردان است. اگر زن را انسان تمام عیار می‌دانست، حق طلاق را به مرد نمی‌داد؛ شهادت دو زن را با یک مرد برابر نمی‌کرد؛ ریاست خانواده را به شوهر نمی‌داد؛ ارث زن را مساوی با نصف مرد نمی‌کرد؛ به زن استقلال اقتصادی و اجتماعی می‌داد و او را جیره خوار و واجب النفقه مرد قرار نمی‌داد؛ و زن به بهشت نمی‌رود و زن مقامات معنوی و الهی را نمی‌تواند طی کند.»

قرآن در آیات فراوانی تصریح کرده است که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست به ایمان و عمل مربوط است، خواه از طرف زن باشد و یا از طرف مرد. قرآن در کنار هر مرد بزرگ و قدیسی از یک زن بزرگ و قدیسه یاد می‌کند. از همسران آدم و ابراهیم و از مادران موسی و عیسی در نهایت تجلیل، یاد کرده است. از زن فرعون نیز به عنوان زن بزرگی که گرفتار مرد پلیدی بوده است غفلت نکرده است. گویی قرآن خواسته است در داستان‌های خود توازن را حفظ کند و قهرمانان داستان‌ها را منحصر به مردان ننماید.»^۲

"آیه الله جوادی آملی" می‌فرماید:

«عقلی که سبب نزدیکی به خدا شده، با آن عبادت می‌شود و بهشت به دست می‌آید، عقل علوم، سیاست و کارهای اجرایی نیست که ممکن است در مرد بیشتر باشد، چه بسا همین هوش سیاسی یا هوش علمی او، او را به جهنم بکشاند؛ بنابراین هرگز نمی‌توان

۱. رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ هـ ق، ج ۳، ص ۱۰۵.

۲. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، چاپ چهل و ششم، تهران، صدرا، ۱۳۸۶، ص ۱۱۸.

اثبات کرد که عقل مرد در جنبه‌ی «يُعَبِّدُ الرَّحْمَنُ وَ يُكْتَسَبُ بِهِ الْجَنَانُ» قوی‌تر از زن است؛ زیرا نه تجربه آن را نشان می‌دهد و نه برهان، آن را تأیید می‌کند و اگر عقل مرد در مسائل علمی زیاد باشد، یک فضیلت زائد است و به معنی فضل و کمال نیست. فضیلتی است که نداشتن آن هم آسیبی نمی‌رساند.^۱

۴/۱/۳/۴/۳/۱. ملاک، تقواست

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

«تقوا در رأس همه ارزش‌های اخلاقی است.»^۲

۴/۱/۳/۴/۳/۲. ملاک شهادت زنان در روایات

در یک روایت، شهادت زنان صالحه به طور مطلق پذیرفته شده است.

أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:

تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ وَالنِّسْوَةِ إِذَا كُنَّ مَسْتَوْرَاتٍ مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ مَعْرُوفَاتٍ بِالسِّتْرِ وَالْعَفَافِ
مُطِيعَاتٍ لِلْأَزْوَاجِ تَارِكَاتٍ لِلْبِدَاءِ وَالتَّبَرُّجِ إِلَى الرَّجَالِ فِي أُنْدِيَتِهِمْ.^۳

أبی یعفور به نقل از امام صادق علیه السلام می‌گوید: شهادت زنان پوشیده، پاک دامن،

فرمان‌بردار شوهر و تارک ابتذال و ظاهر شدن با آرایش در جمع مردان، پذیرفته می‌شود.

این روایت را حمل کردند بر این که شهادت زن فی‌الجمله پذیرفته است و طبعاً سایر شرایطی که برای

قبولی شهادت لازم است باید موجود باشد.^۴

۴/۱/۳/۴/۳/۳. شهادت یک تکلیف است

اولاً: شهادت یک تکلیف است؛ چرا که هم تحمل و ادای آن واجب است و هم کتمانش حرام؛ بنابراین حق

۱. جوادی آملی، عبدالله، پیشین، ص ۲۶۹-۲۷۳.

۲. سید رضی، ابوالحسن محمد بن الحسین، نهج البلاغه (فارسی - عربی)، ترجمه محمد دشتی، چاپ دوم، قم، نسیم حیات، ۱۳۷۹ هـ ش، ص ۷۲۷، حکمت ۴۱۰.

۳. الحرّ العاملی، محمد بن حسن، پیشین، باب ۴۱، ج ۲۷، ص ۳۹۸، ح ۲۰.

۴. مهرپور، حسین، «بررسی ارزش شهادت زن در قوانین موضوعه ایران و مبانی فقهی آن»، نشریه نامه مفید، ش ۱۸، تابستان ۱۳۸۷ هـ ش، ص ۱۰.

نیست که با عدم پذیرش شهادت زنان در مواردی موجب تزییع حق آنان گردد.

ثانیاً: در شهادت نفعی وجود ندارد که با عدم تساوی زنان با مردان این نفع از بین رفته باشد، بلکه اسلام این وظیفه‌ی سنگین را از دوش آنها برداشته است، برداشتن زحمت و رفع تکلیف از عهده‌ی یک عده، لطف به آنهاست، نه ظلم به آنها؛ چرا که شاید شارع خواسته است که در دعاوی، کمتر به سراغ زن‌ها بروند و به جهت حفظ بنیان خانواده کمتر در محاکم حاضر گردند.^۱

امروزه تفکر غالب جهانی، نقصان ذاتی زن و پایین‌تر بودن طبیعی شعور و درک او را که تبعاتی چون محرومیت از قضاوت و شهادت داشته باشد، نمی‌پذیرد و کسانی که خلاف این نظر را دارند باید با دلائل علمی و مستندات محکم عینی و تجربی آن را ثابت نمایند.^۲

۴/۱/۳/۵. شرایط شهود از دیدگاه حنفیه

حنفیه نیز معتقد است هنگام ادای شهادت، شاهد باید واجد شرایطی باشد تا گواهی او مورد قبول واقع شود که بعضی از این شرایط عام هستند و برخی نیز خاص و مربوط به بعضی از شهادت‌ها می‌باشند.

۴/۱/۳/۵/۱. شرایط عام شهود

حنفیه شرایط عامی برای شهود لازم دانسته‌اند. همان‌طور که قبلاً متذکر شدیم، این شرایط عبارت‌اند از: بلوغ و عقل؛ حریت؛ اسلام؛ بینایی؛ نطق؛ عدالت؛ انتفای تهمت.

۴/۱/۳/۵/۱/۱. بلوغ

۴/۱/۳/۵/۱/۱/۱. سن بلوغ از دیدگاه حنفیه

أبوحنیفه می‌گوید:

«دو روایت برای سن بلوغ پسران وجود دارد: یکی از آنها سن پسر را ۱۷ و دیگری

۱۸ سالگی مشخص کرده است. ولی برای دختران در هر حال ۱۷ سال است.»^۳

در کتاب "الفقه علی المذاهب الأربعة" آمده است:

۱. صانعی، فخرالدین، پیشین، ص ۳۸.

۲. مهرپور، حسین، پیشین، ص ۱۵.

۳. ابن قدامة المقدسی، أبو محمد موفق الدین عبدالله بن أحمد، پیشین، ج ۴ (کتاب الحجر)، ص ۳۴۶.

«حنفیان، سن بلوغ را برای پسران، پایان ۱۸ سالگی و در دختران ۱۷ سال می‌دانند.»^۱

۴/۱/۳/۵/۱/۱/۲. نشانه‌های بلوغ

۱- محتلم شدن و انزال منی و باردار کردن زن در پسران

۲- حیض و حمل در دختران^۲

أبوحنیفه معتقد است: «شهادت کودکان به هیچ وجه پذیرفته نیست؛ چه در جراحت و چه در غیرآن. خواه

متفرّق شده باشند و خواه نشده باشند.»^۳

۴/۱/۳/۵/۱/۱/۳. شهادت کودک

حنفیه در مورد عدم پذیرش شهادت کودک اجماع دارند.^۴

"سرخسی" در المبسوط می‌نویسد:

«کودک نمی‌تواند شهادت دهد؛ چون معنی ضبط، خوب شنیدن و فهم و حفظ آن در وقت

ادا است که کودک چنین اهلیتی ندارد.»^۵

در شهادت معنی ولایت نهفته است که کودک بر خودش ولایتی ندارد. پس به طریق اولی بر دیگران نیز

نمی‌تواند ولایت داشته باشد^۶ و نیز او قادر بر ادای گواهی نیست؛ مگر با حفظ کردن مورد شهادت؛ و حفظ و به

خاطر سپردن آن با یادآوری امکان‌پذیر است و یادآوری هم نیاز به تفکر دارد و این موارد در کودک عادتاً یافت

نمی‌شود.^۷ شهادت کودک فقط نسبت به کودک پذیرفته می‌شود.^۸

۱. الجزیری، عبدالرحمن، سید محمد الغروی، یاسر مازح، پیشین، ج ۵، ص ۴۱۱.

۲. همان.

۳. ابن الحزم الأندلسی القرطبی الظاهری، أبو محمد علی بن أحمد، المحلی، بیروت، دارالفکر، بی‌تا، ص ۴۲۲.

۴. لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الصَّبِيِّ. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۳۵؛ فَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الصَّبِيِّ الْعَاقِلِ. الكاسانی الحنفی، علاءالدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۷؛ شَهَادَةُ الصَّبِيِّ لَا تَجُوزُ عَلَى أَحَدٍ بُوْجَهٍ مِنَ الْوُجُوْهِ. السُّعْدِيُّ الحنفی، أبو الحسن علی بن الحسین بن محمد، پیشین، ج ۲، ص ۷۹۷.

۵. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۱۳.

۶. الكاسانی الحنفی، علاءالدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۷؛ ابن نجیم الحنفی، زین الدین، البحر الرائق شرح كنزالدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۷۷.

۷. الكاسانی الحنفی، علاءالدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۷.

۸. الزیلعی الحنفی، عثمان بن علی، پیشین، ج ۴، ص ۲۲۴.

«بلوغ و عقل، امر را بر مردم آسان می‌کند و در وقت ادای شهادت دارا بودن این صفات شرط است. ولی این دو صفت در کسی که غفلت و ماجراجویی او در آن چه که بیان می‌کند زیاد است، قرار داده نشده است.^۱ کسی که عقل ندارد شهادت را نمی‌شناسد؛ پس چطور می‌تواند آن را ادا کند.»^۲

در کتاب "الفتاوی الهندیة" آمده است:

«شهادت مجانین پذیرفته نمی‌شود. أحمق و کودن نیز در حکم مجنون هستند.»^۳

اگر فردی، ساعتی دیوانه و ساعتی دیگر هوشیار باشد و درحالت بهبودی گواهی دهد، از او قبول می‌شود؛^۴ چون به منزله شخصی است که بیهوش است و همان‌طور که شهادت شخص در حال بی‌هوشی پذیرفته نیست، گواهی چنین فردی نیز قابل قبول نمی‌باشد.^۵ حلوانی، مدت آن را دو روز تعیین کرده است و می‌گوید:

«اگر زمان جنون این شخص دو روز یا کمتر از آن باشد و پس از آن هوشیار باشد و بهبودی یابد و در همین حال شهادت دهد، گواهی‌اش قابل قبول است.»^۶

شهادت بنده قبول نمی‌شود.^۷

در کتاب "النتف فی الفتاوی" آمده است:

«أبوحنیفه و صاحبین، شهادت عبد را نمی‌پذیرند.»^۸

۱. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۱۳.

۲. الکاسانی الحنفی، علاء‌الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۷.

۳. الشیخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۵.

۴. همان؛ ابن نجیم الحنفی، زین الدین، البحر الرائق شرح کنزالدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۷۸.

۵. ابن نجیم الحنفی، زین الدین، البحر الرائق شرح کنزالدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۷۸.

۶. الشیخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۵؛ ابن نجیم الحنفی، زین الدین، البحر الرائق شرح کنزالدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۷۸.

۷. ولّا تجوز شهادة العبد. السمرقندی، أبوبکر علاء الدین، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۲؛ فَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْعَبْدِ. الکاسانی الحنفی، علاء‌الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۷.

۸. السُّعْدِيُّ الحنفی، أبو الحسن علی بن الحسین بن محمد، پیشین، ج ۲، ص ۷۹۸.

و عبد هیچ ولایت و مالکیتی بر خود ندارد، پس نمی‌تواند شهادت هم بدهد.^۱

عبد اهلیت شهادت را ندارد. کتاب خدا دلیلی بر این مطلب است.

﴿وَلَا يَأْبَ الشَّهَادَةَ إِذَا مَا دُعُوا﴾^۲؛ و چون گواهان احضار شوند، نباید خودداری ورزند.

این آیه شامل شهادت عبد نمی‌شود؛ چون کار و منفعتش باید برای مولایش باشد، پس حضورش برای ادای

شهادت، واجب نیست و اگر به این منظور فرا خوانده شود، چه بسا برای او شهادت دادن حلال نباشد.^۳

۴/۱/۳/۵/۱/۴. اسلام

حنفیه شهادت کفار ذمی را بر خودشان به شرط عادل بودن در دینشان قابل قبول می‌دانند، اگر چه دینشان

مختلف باشد؛ مثل یهودی و مسیحی^۴ چون ملت کفر همه یکی هستند؛ بنابراین گواهی آن‌ها بر یکدیگر قبول

است.^۵ دلیل آن هم اجماع پیشینیان^۶ و روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد:

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَجَّازَ شَهَادَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ

بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ»^۷؛

جابر بن عبدالله روایت می‌کند: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شهادت اهل کتاب را بر یکدیگر

جایز دانستند.

دکتر وهبة زحیلی در این باره می‌گوید:

«حنفیه گفته‌اند: "شهادت کفار بر یکدیگر پذیرفته می‌شود؛ به دلیل کتاب و سنت و عقل.

الف) کتاب: خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَمِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ﴾^۸؛ و از اهل کتاب کسی است که اگر

او را بر مال فراوانی امین شمردی، آن را به تو برگرداند.

۱. الکاسانی الحنفی، علاءالدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۸.

۲. بقره / ۲۸۲.

۳. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۲۵.

۴. الغنیمی الحنفی، عبد الغنی بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۶۳.

۵. سابق، سید، پیشین، ج ۳، ص ۲۳۷.

۶. الزیلعی الحنفی، عثمان بن علی، پیشین، ج ۴، ص ۲۲۴.

۷. القزوینی، محمد بن یزید، پیشین، باب ۳۳، ج ۲، ص ۷۹۴، ح ۲۳۷۴.

۸. آل عمران / ۷۵.

پس خدا خبر می‌دهد که بعضی اهل کتاب بر مثل این قدر مال، امین هستند و شکی نیست که شهادت، اعتماد و تکیه‌اش بر صفت امانت است.

ب) سنت: أحمد و مسلم از جابر بن عبدالله روایت کرده‌اند که یهودیان، مردی را نزد رسول خدا آوردند که با زنی زنا کرده بود. پیامبر ﷺ به ایشان فرمودند: چهار نفر از خودتان بیاورید و شهادت به زنا این زن و مرد بدهید. گفتند: چگونه؟ تا آخر حدیث ... و طبق حدیثی که در صحیح است: یک نفر یهودی بر پیامبر عبور داده شد در حالی که صورتش در اثر زغال مالیدن سیاه شده بود. پیامبر فرمودند: این مرد چرا این چنین شده؟ پس گفتند: "زنا کرده است." پیامبر فرمود: در کتاب آسمانی شما راجع به زناکار چه حکمی بیان شده است؟..... پس پیامبر حدّ را بر زانی و زانیه اقامه کرد به واسطه گفتار یهودیان و از زن و مرد یهودی سؤال نکرد و از آن‌ها مطالبه اعتراف و اقرار به زنا نکرد.

عقل: کفّار در بین خودشان انواع معاملات را انجام می‌دهند از دیون و عقود معاوضات و غیر آن‌ها، و بینشان جنایات واقع می‌شود و غالباً مسلمانی نزد آن‌ها حاضر نمی‌شود. پس اگر شهادتشان هنگام مرافعه و محکمتشان نزد ما پذیرفته نشود در حقّشان ظلم می‌شود و حقوقشان نیز ضایع می‌شود و برای هر یک از آن‌ها این حقّ وجود دارد که دخترش و خواهرش را به ازدواج دیگری در آورد و نسبت به مال فرزندش ولایت داشته باشد و خداوند اجازه داده است که کفّار بر مسلمین شهادت بدهند زمانی که مسلمانی به سفر می‌رود و در شرایط ضروری وصیت می‌کند و نیاز ایشان به قبول شهادت خودشان نسبت به یک‌دیگر، بسیار بیشتر از احتیاج به قبول شهادت مسلمانان است بر کفّار.

کافر باید در دینش بین قومش عادل و صادق باشد. پس کفرش مانع از قبول شهادتش بر خودشان نمی‌شود زمانی که از او راضی هستند و خداوند معاملات و خوردن طعامشان را مباح کرده است و حلیّت زنانشان را اجازه داده است و این مستلزم رجوع به اخبارشان است. پس وقتی برای ما اعتماد به خیرشان در امر حلال و حرام جایز باشد؛ پس رجوع به اخبار آن‌ها در معاملاتشان اولی و سزاوارتر است.»^۱

۱. الزحیلی، وهبة، موسوعة الفقه الإسلامي والقضايا المعاصرة، چاپ اول، دمشق، دارالفکر، ۱۴۳۱ هـ ق، ج ۶، ص ۵۰۲-۵۰۱.

شهادت کافر بر مسلمان فقط در باب وصیت پذیرفته می‌شود.^۱ دلیلش هم قول خداوند است که می‌فرماید:

﴿شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ﴾^۲؛ هنگامی که یکی از شما را [نشانه‌های] مرگ در رسید، باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیت، به شهادت میان خود فرا خوانید یا اگر در سفر بودید و مصیبت مرگ، شما را فرا رسید [و شاهد مسلمان نبود] دو تن از غیر [هم‌کیشان] خود را [به شهادت بطلبید].

شهادت کافر حربی هم فقط بر کافر حربی جایز است^۳ و شهادت ایشان بر ذمی قبول نیست؛ چون ولایتی بر ذمی ندارد و ذمی از اهل دیار ما محسوب می‌شود و آن‌ها بهتر از حربی هستند. ولی شهادت کافر ذمی بر کافر حربی و بر ذمی دیگر پذیرفته می‌شود؛ همان‌طور که شهادت مسلمانان بر، ایشان قابل قبول است.^۴ قبول نکردن شهادت کافر حربی بر ذمی یا بر حربی از یک بلد دیگر به خاطر آن است که ولایت بین آن‌ها قطع شده است.^۵

شهادت کفار معاهد بر یکدیگر به شرطی که از اهل یک سرزمین باشند پذیرفته می‌شود؛^۶ مثلاً اگر یکی اهل روم و دیگری ترک باشد شهادتشان پذیرفته نیست^۷ و همچنین شهادت آن‌ها در سرزمین اسلام بر خودشان و بر مسلمانان جایز نیست.^۸

۱. الزیلعی الحنفی، عثمان بن علی، پیشین، ج ۴، ص ۲۲۴.

۲. مائده / ۱۰۶.

۳. السُّعْدِيُّ الحنفی، أبو الحسن علی بن الحسین بن محمد، پیشین، ج ۲، ص ۷۹۶.

۴. ولا تقبل شهادة الحربی علی الذمی؛ لأنه لا ولاية له علیه، لأن الذمی من أهل دیارنا، وهو أعلى حالا منه، وتقبل شهادة الذمی علیه كشهادة المسلم علیه وعلى الذمی؛ الغنیمی الحنفی، عبدالغنی بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۶۳؛ ولا تقبل شهادة الحربی علی الذمی "أراد به والله أعلم المستأمن لأنه لا ولاية له علیه لأن الذمی من أهل دارنا وهو أعلى حالا منه، وتقبل شهادة الذمی علیه كشهادة المسلم علیه وعلى الذمی. المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۳.

۵. الزحیلی، وهبة، موسوعة الفقه الإسلامی والقضا المعاصرة، پیشین، ج ۶ ص ۵۰۲؛ الزیلعی الحنفی، عثمان بن علی، پیشین، ج ۴، ص ۲۲۵.

۶. و تقبل شهادة المستأمنین بعضهم علی بعض إذا كانوا أهل دار واحدة. الغنیمی الحنفی، عبد الغنی بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۶۳؛ "وتقبل شهادة المستأمنین بعضهم علی بعض إذا كانوا من أهل دار واحدة. المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۴؛ وَشَهَادَةُ الْمُسْتَأْمِنِينَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ تُقْبَلُ إِذَا كَانُوا مِنْ أَهْلِ دَارٍ وَاحِدَةٍ. الشیخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۵۱۷.

۷. فإن كانوا من دارین كالروم والترك لا تقبل. المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۴؛ وَإِنْ كَانُوا مِنْ أَهْلِ دَارَيْنِ كَالرُّومِ وَالتُّرْكِ لَا تُقْبَلُ. الشیخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۵۱۷.

۸. السُّعْدِيُّ الحنفی، أبو الحسن علی بن الحسین بن محمد، پیشین، ج ۲، ص ۷۹۷.

محمد و ابوحنیفه شهادت شخص کور را زمان ادای شهادت، هر چند وقت تحمل آن بینا بوده، نمی‌پذیرند. ولی ابویوسف معتقد است: «اگر شخص نابینا، زمان تحمل شهادت بینایی داشته، شهادت او قابل قبول است.»^۱ کاسانی می‌گوید:

«وَمِنْهَا بَصْرُ الشَّاهِدِ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ وَ مُحَمَّدٍ - رَحِمَهُمَا اللَّهُ - فَلَاتُقْبَلُ شَهَادَةُ الْأَعْمَى عِنْدَهُمَا، سِوَاءُ كَانَ بَصِيرًا وَقْتَ التَّحْمَلِ أَوْ لَمْ يَكُنْ، وَعِنْدَ أَبِي يُوسُفَ لَيْسَ بِشَرْطٍ حَتَّى تُقْبَلَ شَهَادَتُهُ إِذَا كَانَ بَصِيرًا وَقْتَ التَّحْمَلِ، وَ هَذَا إِذَا كَانَ الْمُدْعَى شَيْئًا لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْإِشَارَةِ إِلَيْهِ وَقْتَ الْأَدَاءِ، فَأَمَّا إِذَا كَانَ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَى الْإِشَارَةِ إِلَيْهِ وَقْتَ الْأَدَاءِ لَتُقْبَلَ شَهَادَتُهُ إِجْمَاعًا. فَإِذَا كَانَ الْأَعْمَى عِنْدَ الْأَدَاءِ لَا يَعْرِفُ الْمَشْهُودَ لَهُ مِنْ غَيْرِهِ، فَلَا يَقْدِرُ عَلَى أَدَاءِ الشَّهَادَةِ.»^۲

در نزد ابوحنیفه و محمد شاهد باید بینا باشد. شهادت شخص کور پذیرفته نیست. فرقی نمی‌کند که وقت تحمل شهادت بینا بوده یا خیر. ولی به عقیده ابویوسف، اگر شاهد در زمان تحمل شهادت بینا بوده، وقت ادای آن، بینا بودن شرط نیست. البته به شرطی که هنگام ادای شهادت نیازی به اشاره به سوی مشهوده نباشد؛ در غیر این صورت شهادت شاهد کور بر اساس اجماع پذیرفته نمی‌شود. پس اگر شخص هنگام ادا نابینا باشد، نمی‌تواند مشهوده را از دیگران تشخیص دهد تا به سوی او اشاره کند؛ در نتیجه قادر به ادای شهادت نمی‌باشد.

شهادت شخص لال پذیرفته نمی‌شود.^۳ فرقی نمی‌کند با اشاره یا با نوشتن باشد؛^۴ زیرا از شروط صحّت ادای

۱. لا تجوز شهادة الأعمى وإن كان بصيراً عند التحمل عند أبي حنيفة و قال أبو يوسف تقبل إذا كان بصيراً عند التحمل. السمرقندی، أبوبکر علاء الدین، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۲.

۲. الكاسانی الحنفی، علاء الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۸.

۳. ولا تجوز شهادة ... والأخرس. السمرقندی، أبوبکر علاء الدین، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۲؛ وَمِنْهَا النُّطْقُ فَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْأَخْرَسِ. الكاسانی الحنفی، علاء الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۸؛ لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ الْأَخْرَسِ عِنْدَ عَلَمَاتِنَا رَحِمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى. الشیخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۴؛ وَأَشَارَ الْمُؤَلَّفُ إِلَى عَدَمِ قَبُولِ شَهَادَةِ الْأَخْرَسِ. ابن نجیم الحنفی، زین الدین، البحر الرائق شرح كنزالدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۷۷.

۴. ابن نجیم الحنفی، زین الدین، البحر الرائق شرح كنزالدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۷۷.

شهادت، رعایت لفظ شهادت می‌باشد. چون شخص لال هیچ عبارتی ندارد؛ پس شهادت هم نمی‌تواند بدهد.^۱
"سرخسی" در المبسوط می‌نویسد:

«شهادت شخص لال پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا ادای شهادت به لفظ اختصاص دارد، تا آنجا که اگر شاهد بگوید: "خبر می‌دهم" و "می‌دانم" از وی قبول نمی‌شود و لفظ شهادت از شخص لال متحقق نمی‌گردد. علاوه بر آن شهادت چنین شخصی مشتبه است، پس استدلال شده است که اشاره وی برای رساندن منظور خود، از طریقی صورت می‌گیرد که موجب علم نمی‌شود و ممکن است شهادتش در معرض تهمت واقع شود.»^۲

عدالت ۴/۱۳/۵/۱۷

برای قبول شهادت لازم است و بدون آن گواهی مطلقاً پذیرفته نمی‌شود؛^۳ زیرا خداوند فرموده است:
﴿مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَدَاءِ﴾؛^۴ از میان گواهانی که [به عدالت آنان] رضایت دارید.

و شاهد مرضی و پسندیده، شاهدی است که دارای صفت عدالت باشد.^۵

حنفیه، عدالت را استقامت بر اسلام و اعتدال عقل و معارضه با هوی و هوس می‌دانند.^۶

أبوحنیفه گفته است:

«در معنی عدالت کافی است که مسلمان باشد و از او چیزی خواسته نشود که شرف و

حيثیت او را خدشه‌دار کند و این نوع عدالت برای اموال است نه برای حدود الهی.»^۷

کاسانی می‌گوید:

«فَقَدْ اِخْتَلَفَتْ عِبَارَاتُ مَشَايخِنَا - رَحِمَهُمُ اللَّهُ - فِي مَا هِيَ الْعَدَالَةُ الْمَتَعَارَفَةُ، قَالَ بَعْضُهُمْ: مَنْ لَمْ يُطْعَنْ عَلَيْهِ فِي بَطْنٍ وَلَا فَرَجٍ فَهُوَ عَدْلٌ؛ لِأَنَّ أَكْثَرَ أَنْوَاعِ الْفَسَادِ وَالشَّرِّ يَرْجِعُ إِلَى هَذَيْنِ

۱. الكاسانی الحنفی، علاء‌الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۸.
۲. وَلَا تَجُوزُ شَهَادَةُ الْآخَرَسِ؛ لِأَنَّ آدَاءَ الشَّهَادَةِ يَخْتَصُّ بِلَفْظِ الشَّهَادَةِ حَتَّى إِذَا قَالَ الشَّاهِدُ أَخْبِرْ وَأَعْلَمْ لَا يُقْبَلُ ذَلِكَ مِنْهُ وَلَفْظُ الشَّهَادَةِ لَا يَتَحَقَّقُ مِنَ الْآخَرَسِ، ثُمَّ شَهَادَةُ الْآخَرَسِ مُشْتَبِهَةٌ فَإِنَّهُ يُسْتَدَلُّ بِإِشَارَتِهِ عَلَى مُرَادِهِ بِطَرِيقٍ غَيْرٍ مُوجِبٍ لِلْعِلْمِ فَتَتَمَكَّنُ فِي شَهَادَتِهِ تَهْمَةٌ.
- السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۳۰.
۳. الكاسانی الحنفی، علاء‌الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۸.
۴. بقره/۲۸۲.
۵. الكاسانی الحنفی، علاء‌الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۸.
۶. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۲۱.
۷. سابق، سید، پیشین، ج ۳، ص ۲۳۷.

الْعُضُوبِينَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ عَلَيْهِ جَرِيمَةً فِي دِينِهِ فَهُوَ عَدْلٌ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: "مَنْ غَلَبَتْ حَسَنَاتُهُ سَيِّئَاتِهِ فَهُوَ عَدْلٌ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: "مَنْ يَجْتَنِبُ الْكِبَائِرَ وَأَدَّى الْفَرَائِضَ وَغَلَبَتْ حَسَنَاتُهُ سَيِّئَاتِهِ فَهُوَ عَدْلٌ."؛

بین عبارات فقه‌های ما در معنای متعارف عدالت، اختلاف است. برخی می‌گویند: "کسی که در شکم و فرجش مورد سرزنش واقع نشود، پس چنین شخصی عادل است؛ زیرا اکثر فسادها و پلیدی‌ها از این دو عضو است." و برخی از ایشان گفته‌اند: "کسی که مردم او را به گناه در دینش نشناسند، همانا او عادل است." برخی نیز فرموده‌اند: "کسی که کارهای نیک او بر گناهانش غلبه کند، پس او عادل است." و برخی گفته‌اند: "عادل کسی است که از گناهان کبیره اجتناب می‌کند و واجبات را انجام می‌دهد و خوبی‌هایش بر بدی‌هایش غلبه دارد."

گواهی فاسق قبول نمی‌شود^۲ و فاسق لعنت شده است و شرعاً فاقد مروّت است؛ به همین علت شهادتش قبول نمی‌شود؛^۳ به دلیل این که خداوند در قرآن در مورد خبر فاسق امر به توقّف کرده است و این امر کردن مانع از عمل کردن به شهادت می‌شود.^۴

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا﴾؛^۵ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک واری کنید؛ مبدا به نادانی گروهی را آسیب برسانید.

اما در شهادت دادن شخص فاسق، چنانچه قاضی در مورد صداقت و راست‌گویی او تحقیق کند، شهادت او قبول است و الاّ خیر^۶، و نیز اگر توبه کند، شهادتش پذیرفته می‌شود^۷ و در صورتی که قاضی بر اساس شهادت

۱. الکاسانی الحنفی، علاءالدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۸.

۲. وَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْفَاسِقِ. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۳۰؛ لَا يُقْبَلُ الْفَاسِقُ. ابن نجیم الحنفی، زین الدین، البحر الرائق شرح کنزالدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۷۷؛ لَا تُقْبَلُ الْفَاسِقُ. ابن عابدین، محمدمین، پیشین، ج ۵، ص ۴۷۲.

۳. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۳۱.

۴. همان، ص ۱۳۰-۱۲۹.

۵. حجرات/۶.

۶. السمرقندی، أبوبکر علاءالدین، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۳.

۷. بِخِلَافِ الْفَاسِقِ إِذَا تَابَ عَنْ سَائِرِ أَنْوَاعِ الْعِسْقِ تُقْبَلُ شَهَادَتُهُ، الکاسانی الحنفی، علاءالدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۹؛ وَالْفَاسِقُ إِذَا تَابَ تُقْبَلُ. الرومی البابرتی، محمد بن محمد بن محمود، پیشین، ج ۷، ص ۴۰۰؛ الْفَاسِقُ إِذَا تَابَ تُقْبَلُ شَهَادَتُهُ. ابن عابدین، محمد امین، پیشین، ج ۵، ص ۴۷۷.

فاسق قضاوت کند، قضاوتش نافذ و صحیح است.^۱

از ابویوسف روایت شده است که فاسق اگر در نزد مردم، آبرومند و صاحب مروّت باشد، شهادتش پذیرفته می‌شود؛^۲ چون چنین شخصی به خاطر آبرویش، برای ادای شهادتِ دروغ اجیر کسی نمی‌شود و به خاطر مروّتش دروغ نمی‌گوید.^۳ ولی قول صحیح‌تر این است که شهادتش قبول نمی‌شود.^۴

فقهای حنفی معتقدند:

«شهادت مُخَنَّث پذیرفته نمی‌شود؛ چون فاسق است.»

مُخَنَّث کسی است که کار زشت انجام می‌دهد^۵ و عمداً نرم و آرام صحبت می‌کند^۶ و فعل و عملش گناه کبیره است. کسی که پروایی ندارد از این که از کجا و از چه راهی پول به دست می‌آورد، عادل نیست و نمی‌توان به او اطمینان کرد. ممکن است به خاطر طمع به مال، شهادت دروغ بدهد، معروف به دروغ‌گویی است. شهادت او برای همیشه پذیرفته نمی‌شود؛ اگر چه توبه کند.^۷ ولی کسی که خلقتش به این صورت است که به نرمی سخن می‌گوید و اعضاء بدنش نرم است شهادتش پذیرفته است.^۸

کسی که به سبب قذف حدّ خورده باشد، شهادتش قبول نمی‌شود؛^۹ چون شرعاً

۱. لَا يُقْبَلُ الْفَاسِقُ وَهُوَ لَوْ قَضَى بِشَهَادَتِهِ صَحًّا. ابن نجيم الحنفی، زين الدين، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۷۷؛ مِمَّنْ لَا تُقْبَلُ الْفَاسِقُ وَهُوَ لَوْ قَضَى بِشَهَادَتِهِ صَحًّا. ابن عابدين، محمد امين، پیشین، ج ۵، ص ۴۷۲.
۲. الشيخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۶؛ الغيتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۱۲.
۳. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۳۱؛ الغيتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۱۲.
۴. الشيخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۶.
۵. وَلَا شَهَادَةَ الْمُخَنَّثِ. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۳۱؛ وَلَا شَهَادَةَ الْمُخَنَّثِ. الحلبي الحنفی، ابراهيم بن محمد بن ابراهيم، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۳؛ وَلَا عَدَالَةَ لِلْمُخَنَّثِ؛ وَلَا تُقْبَلُ شَهَادَتُهُ أَبَدًا. الكاسانی الحنفی، علاء الدين أبوبكر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۹؛ "ولا تقبل شهادة المخنث". المرغينانی، أبو الحسن برهان الدين، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۲.
۶. وَلَا شَهَادَةَ الْمُخَنَّثِ؛ لِأَنَّهُ فَاسِقٌ وَمَرَادُهُ إِذَا كَانَ مُخَنَّثًا فِي الرَّدِيِّ مِنْ أَعْمَالِهِ. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۳۱؛ وَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْمُخَنَّثِ وَمَرَادُهُ الْمُخَنَّثُ فِي الرَّدِيِّ مِنْ الْأَفْعَالِ لِأَنَّهُ فَاسِقٌ. الرومی البايرتی، محمد بن محمد بن محمود، پیشین، ج ۷، ص ۴۰۸؛ وَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْمُخَنَّثِ وَمَرَادُهُ الْمُخَنَّثُ فِي الرَّدِيِّ مِنَ الْأَفْعَالِ لِأَنَّهُ فَاسِقٌ. المرغينانی، أبو الحسن برهان الدين، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۲.
۷. الشيخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۷.
۸. الكاسانی الحنفی، علاء الدين أبوبكر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۹.
۹. فَأَمَّا الَّذِي فِي كَلَامِهِ لِينٌ وَفِي أَعْضَائِهِ تَكْسَرٌ فَهُوَ مَقْبُولُ الشَّهَادَةِ. الرومی البايرتی، محمد بن محمد بن محمود، پیشین، ج ۷، ص ۴۰۸؛ وَأَمَّا بِالْكَسْرِ فَالْمَتَكَسِّرُ الْمُتَلِينُ فِي أَعْضَائِهِ وَكَلَامِهِ خَلْفَةٌ فَتُقْبَلُ. ابن عابدين، محمد امين، پیشین، ج ۵، ص ۴۷۹؛ وَيَلِينُ كَلَامُهُ عَمْدًا أَمَا إِذَا كَانَ فِي كَلَامِهِ لِينٌ وَفِي أَعْضَائِهِ تَكْسَرٌ خَلْفَةٌ وَلَمْ يَشْتَهَرْ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَفْعَالِ الرَّدِيَّةِ فَهُوَ عَدْلٌ مَقْبُولُ الشَّهَادَةِ. الشيخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۷؛ فَأَمَّا إِذَا كَانَ فِي كَلَامِهِ لِينٌ، وَفِي أَعْضَائِهِ تَكْسَرٌ وَلَمْ يَشْتَهَرْ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَفْعَالِ الرَّدِيَّةِ فَهَذَا عَدْلٌ مَقْبُولُ الشَّهَادَةِ. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۳۱.
۱۰. وَلَا الْمَحْدُودُ فِي الْقَذْفِ. الغيتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۳۶؛ ... وَلَا الْمَحْدُودُ فِي قَذْفِ

محکوم به دروغ‌گویی است.^۱

و دلیلشان هم قول خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿وَ لَاتَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا﴾^۲؛ و هیچ‌گاه شهادتی از آن‌ها نپذیرید.

ولی کسی که به خاطر زنا و سرقت و شرب خمر حدّ خورده است، زمانی که توبه کند، شهادتش قبول

می‌شود.^۳

کاسانی می‌گوید:

«فَلَا عَدَالَةَ لِشَارِبِ الْخَمْرِ؛ لِأَنَّ شَرْبَهُ كَبِيرَةٌ فَتَسْقُطُ بِهِ الْعَدَالَةُ وَ عَامَّةُ مَشَايخِنَا عَلَى أَنَّهُ لَا يَكُونُ عَدْلًا؛ لِأَنَّ شَرْبَ الْخَمْرِ كَبِيرَةٌ مُحْضَةٌ، وَ إِنْ كَانَ لِلتَّقْوَى وَ مَنْ شَرِبَ النَّبِيذَ لَا تَسْقُطُ عَدَالَتُهُ بِنَفْسِ الشُّرْبِ؛ لِأَنَّ شَرْبَهُ لِلتَّقْوَى دُونَ التَّلْهِیِ حَلَالٌ، وَ أَمَّا السُّكْرُ مِنْهُ، فَإِنْ كَانَ وَقَعَ مِنْهُ مَرَّةً، وَهُوَ لَا يَدْرِي أَوْ وَقَعَ سَهْوًا، لَا تَسْقُطُ عَدَالَتُهُ، وَإِنْ كَانَ يَعْتَادُ السُّكْرَ مِنْهُ تَسْقُطُ دَالَتُهُ؛ لِأَنَّ السُّكْرَ مِنْهُ حَرَامٌ، وَلَا عَدَالَةَ لِمَنْ يَحْضُرُ مَجْلِسَ الشُّرْبِ وَيَجْلِسُ بَيْنَهُمْ، وَإِنْ كَانَ لَا يَشْرَبُ؛ لِأَنَّ حُضُورَهُ مَجْلِسِ الْفِسْقِ فِسْقٌ.»^۴

کسی که شارب خمر است فاقد عدالت است؛ چون شرب خمر از گناهان کبیره است. پس کسی که آن را بنوشد، عدالتش ساقط می‌شود. عامه فقهای ما بر آن هستند که چنین کسی عادل نیست؛ چون کبیره محض است. اگر چه برای تقویت شدن بخورد. ولی اگر نبیذ (شراب خرما) بنوشد، عدالتش ساقط نمی‌شود. البته اگر خوردنش از روی لهو و لعب نباشد. ولی اگر برای قوی شدن بنوشد، حلال است. چیز مست کننده از نوع خمر است، اگر نمی‌داند که مست کننده است یا به طور اشتباهی بنوشد، عدالتش ساقط نمی‌شود. ولی اگر به خوردن آن عادت کند، عدالت او ساقط می‌شود؛ چون چیز مست کننده حرام است. و کسی که در مجلس شراب حاضر می‌شود و در بین آن‌ها بنشیند، اگرچه ننوشد، عادل

الرومی البابرتی، محمد بن محمد بن محمود، پیشین، ج ۷، ص ۴۰۰؛ و لا المحدود في قذف المرغيناني، أبو الحسن برهان الدين، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۱؛ و لا تجوز شهادة المحدث في القذف. السمرقندی، أبو بكر علاء الدين، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۲.

۱. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۱۳.

۲. نور/۴.

۳. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۳۲؛ الرومی البابرتی، محمد بن محمد بن محمود، پیشین، ج ۷، ص ۴۰۰.

۴. الكاسانی الحنفی، علاء‌الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۸-۲۶۹.

نیست؛ چون حضورش در مجلس فسق، فسق است.

در کتاب "علم القضاء" آمده است:

«فقهای حنفی افراد زیر را فاقد مروّت تلقی نموده و شهادت ایشان را نپذیرفته‌اند:

- ۱- زن و مردی که نوحه‌گری برای مردگان را پیشه خود برای کسب و کار قرار داده‌اند؛
- ۲- آوازخوانی که مردم گرد او جمع شده و مردم را فاسد می‌نماید و اگر زن به تنهایی و برای خودش آواز بخواند، حرام است؛ اما آواز خواندن مرد به تنهایی و بر اثر ترس و وحشت، بلااشکال است؛
- ۳- کسی که ضرب می‌زند، البته اگر دف باشد، بلا اشکال اما اگر غیردف باشد، گواهی او پذیرفته نمی‌شود؛
- ۴- کسی که کارهای زشت می‌کند؛ مثل: بول کردن در راه و خوردن در ملاءعام؛
- ۵- بازی با نرد و شطرنج، از این جهت که بازی است؛
- ۶- کسی که بدون لنگ وارد حمام می‌شود؛
- ۷- کسی که کبوتر باز است، چرا که وی به خانه همسایگان اشراف می‌یابد و غالباً با اراذل و اوباش بازی می‌کند.^۱

۴/۱/۳/۵/۱/۸. عدم تهمت

کسی که به واسطه شهادتش می‌خواهد منفعتی بدست آورد و یا ضرری را از خود دفع نماید، گواهی‌اش پذیرفته نمی‌شود.^۲

أبوحنیفه می‌گوید:

«وَلَا شَهَادَةَ الْوَالِدِ لِوَلَدِهِ وَوَلَدِ وُلْدِهِ، وَلَا شَهَادَةَ الْوَالِدِ لِأَبَوَيْهِ وَوَالِدِهِ.»^۳

شهادت پدر به نفع فرزندش و فرزند فرزندش، پذیرفته نمی‌شود و شهادت فرزند نیز برای پدر و اجدادش قبول نمی‌شود.
البته فرقی نمی‌کند فرزندان، مؤنث یا مذکر باشند.^۴

۱. الحصری، أحمد، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۳-۲۲۹.

۲. السُّعْدِيُّ الحنفی، أبو الحسن علی بن الحسین بن محمد، پیشین، ج ۲، ص ۸۰۰.

۳. المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۲؛ الرومی البابرتی، محمد بن محمد بن محمود، پیشین، ج ۷، ص ۴۰۳.

۴. المنهاجی الأسیوطی، شمس الدین محمد بن أحمد، جواهر العقود و معین القضاة و الموقعین و الشهود، محقق: مسعد عبدالحمید

استدلال أبوحنیفه این است که فرزند پاره تن پدر به شمار می‌آید، پس پدر با شهادت به نفع فرزند، شهادت به سود خود داده است؛ بنابراین به جهت اتهام ردّ می‌شود.^۱

کسانی نیز در این رابطه می‌فرماید:

«لِأَنَّ الْوَالِدِينَ وَالْمَوْلُودِينَ يَنْتَفِعُ الْبَعْضُ بِمَالِ الْبَعْضِ عَادَةً، فَيَتَحَقَّقُ مَعْنَى جَرِّ النَّفْعِ، وَالتُّهْمَةِ، وَ الشَّهَادَةِ لِنَفْسِهِ فَلَا تُقْبَلُ.»^۲

والدین و فرزندان عادتاً از مال یکدیگر سود می‌برند، پس در معرض تهمت قرار می‌گیرند که برای جلب منفعت خودشان شهادت می‌دهند؛ در نتیجه شهادتشان مورد قبول واقع نمی‌شود.

در کتاب "التنف فی الفتاوی" آمده است:

« از نظر أبوحنیفه و صاحبین، شهادت پدر به نفع فرزند و فرزند به نفع پدر جایز نیست.»^۳
به خاطر منفعت شاهد در مشهودبه و هم‌چنین منافی که بین پدران و فرزندان وجود دارد؛ برخلاف برادر و نزدیکان.^۴ و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا﴾^۵ شما نمی‌دانید پدران و فرزندان

کدام یک برای شما سودمندترند.

أبوحنیفه، شهادت هر یک از زوجین را به نفع یکدیگر نمی‌پذیرد.^۶

شهادت اجبر برای استاد خودش از نظر أبوحنیفه قابل قبول نیست؛ ولی صاحبین شهادت او را در غیر مورد کارشان پذیرفته‌اند.^۷

محمد السعدنی، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ هـ ق، ج ۲، ص ۳۵۳.

۱. شیرازی، سید مهدی، "گواهی خویشاوندان"، مجله فقه، شماره ۲۵ و ۲۶، ۱۳۷۹، ص ۱۰۲-۱۰۱.

۲. الکسانی الحنفی، علاء‌الدین ابوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۷۲.

۳. شَهَادَةُ الْوَالِدِ لَوْلَدِهِ شَهَادَةُ الْوَالِدِ لَوْلَدِهِ لَا تَجُوزُ فِي قَوْلِ أَبِي حَنِيفَةَ وَ صَاحِبِهِ. السُّعْدِيُّ الْحَنْفِيُّ، أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، بِبُيُوتِهَا، ص ۸۰۰.

۴. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۲۲.

۵. نساء / ۱۱.

۶. قال: "ولا تقبل شهادة أحد الزوجين للأخر". المرغيناني، أبو الحسن برهان الدين، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۲؛ قال (وَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ أَحَدِ الزَّوْجَيْنِ لِلْآخَرِ). الرومي البابرتي، محمد بن محمد بن محمود، پیشین، ج ۷، ص ۴۰۵. قال: ولا تقبل شهادة أحد الزوجين للأخر. الغيتابي الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۴۱.

۷. السُّعْدِيُّ الْحَنْفِيُّ، أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، بِبُيُوتِهَا، ص ۷۹۹.

عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ :

«لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ خَائِنٍ وَلَا خَائِنَةٍ وَلَا ذِي غِمْرٍ عَلَى أَخِيهِ وَلَا ظَنِينٍ فِي وِلَاءٍ وَلَا قَرَابَةٍ وَلَا الْقَانِعِ مَعَ أَهْلِ الْبَيْتِ لَهُمْ»^١

عایشه به نقل از پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: شهادت مرد و زن خیانت‌کار و شخصی

که کینه برادرش را به دل دارد و کسی که متهم است به جهت دوستی و

خویشاوندی و خدمت‌کار برای اهل خانه‌ای که برایشان کار می‌کند؛ پذیرفته

نمی‌شود.

نزدیکان نسبت به یکدیگر مانند بیگانگان هستند، پس شهادتشان به نفع هم قبول می‌شود.^٢

بنابراین شهادت مرد برای مادر زنش و پدر زنش و دامادش و عروسش و نیز برای دختر همسرش

پذیرفته می‌شود؛^٣ ولی شهادت مرد برای همسرش قبول نمی‌شود.^٤

سایر نزدیکان مانند برادر و عمو و دایی و مانند آن‌ها شهادتشان به نفع یکدیگر پذیرفته می‌شود؛ چون عرفاً و

عادتاً بر مال یکدیگر تسلط ندارند؛ پس به بیگانگان ملحق می‌شوند.^٥

هم‌چنین شهادت عموها و فرزندانشان و دایی‌ها و خاله‌ها و عمه‌ها به نفع یکدیگر قابل قبول است.^٦

شهادت شریک برای شریکش در آن چه که با هم شراکت دارند، قبول نمی‌شود؛ برای این که شهادت به نفع

خودش محسوب می‌شود.^٧ أبوحنیفه و صاحبین، شهادت شریک برای شریکش را در غیر مورد شهادت جایز

١. البیهقی، أبوبکر أحمد بن الحسين، پیشین، باب ٤٧، ج ٢، ص ٤٥٥ ح ٢١٣٨٦.

٢. السمرقندی، أبوبکر علاء‌الدین، پیشین، ج ٣، ص ٣٤٢.

٣. الشيخ نظام و جماعة من علماء‌الهند، پیشین، ج ٣، ص ٤٧٠.

٤. السُّعْدِيُّ الحنفي، أبو‌الحسن علي بن الحسين بن محمد، پیشین، ج ٢، ص ٨٠٠.

٥. الكاساني الحنفي، علاء‌الدین أبوبکر، پیشین، ج ٤ ص ٢٧٢.

٦. الشيخ نظام و جماعة من علماء‌الهند، پیشین، ج ٣، ص ٤٧٠.

٧. وَتَرَدُّ شَهَادَةُ الشَّرِيكِ لِشَّرِيكِهِ فِيمَا هُوَ مِنْ شَرَكْتِهِمَا لِأَنَّهَا شَهَادَةٌ لِنَفْسِهِ. الشيخ نظام و جماعة من علماء‌الهند، پیشین، ج ٣، ص ٤٧١؛

ولا شهادة الشريك لشريكه فيما هو من شركتهما لأنه شهادة لنفسه. المرغيناني، أبو‌الحسن برهان الدين، پیشین، ج ٣، ص ١٢٢؛ ولا

شهادة الشريك لشريكه فيما هو من شركتهما لأنه شهادة لنفسه. الغيتابي الحنفي، أبو‌محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ٩، ص ١٤٢؛

وَالشَّرِيكِ لِشَّرِيكِهِ فِيمَا هُوَ مِنْ شَرَكْتِهِمَا (أَيْ لَمْ تُقْبَلْ شَهَادَتُهُ لِأَنَّهُ شَهَادَةٌ لِنَفْسِهِ. ابن نجيم‌الحنفي، زين الدين، البحر‌الرائق شرح

كنز‌الدقائق، پیشین، ج ٧، ص ٨٢.

دانسته‌اند؛^۱ چون در معرض تهمت نیستند.^۲

شهادت دوست برای دوست و برادر برای برادرش از نظر ابوحنیفه قابل قبول است.^۳

ابوحنیفه و صاحبین، شهادت کسی را که به خاطر ضرورت و احتیاج گدایی می‌کند، می‌پذیرند. ولی اگر روزگاری از روی نیاز و زمانی بدون این که محتاج باشد و یا متهم باشد به این که بدون داشتن هیچ‌گونه نیازی، از مردم گدایی می‌کند، شهادتش پذیرفته نمی‌شود.^۴

شهادت عبد، خواه برای مولایش، خواه برای دیگران قبول نمی‌شود.^۵

در "بحر الرائق" آمده است:

«اگر عبد برای مولایش شهادت دهد، رد می‌شود؛ ولی اگر بعد از آزادی‌اش گواهی دهد، از

او قبول می‌شود و شهادت مولا هم برای عبد خود پذیرفته نمی‌شود؛ چون شهادت به نفع

خودش محسوب می‌شود.^۶»

شهادت پدر رضاعی برای فرزند رضاعی خود و برعکسش، قبول می‌شود؛ چون عادتاً از مال یکدیگر نفع

نمی‌برند، پس مثل بیگانگان هستند.^۷

شهادت شاهد هنگامی که مشهودله او را تکذیب می‌کند، جایز نیست.^۸

شهادت ملاعن برای اولادی که نفی کرده است و نیز برعکسش، قبول نمی‌شود؛ چون در معرض تهمت

هستند.^۹

شهادت کفیل و وکیل برای موکل، بعد از عزل در صورتی که بینشان دشمنی باشد، قبول نمی‌شود؛ در غیر

۱. شَهَادَةُ الشَّرِيكِ لِشَرِيكِهِ فِي قَوْلِ أَبِي حَنِيفَةَ وَفِي قَوْلِ أَبِي يُوسُفَ وَ مُحَمَّدٍ تَجُوزُ فِي غَيْرِ شَرِكْتِهِمَا. السُّعْدِيُّ الحَنَفِيُّ، أَبُو الحَسَنِ عَلِيُّ بنِ الحُسَيْنِ بنِ مُحَمَّدٍ، پِيشِين، ج ۲، ص ۷۹۹.

۲. ولو شهد بما ليس من شركتهما تقبل لاتفاء التهمة. الغنيمي الحنفى، عبد الغنى بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۶۱؛ ولو شهد بما ليس من شركتهما تقبل لاتفاء التهمة. الغيتابى الحنفى، أبو محمد محمود بن احمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۴۳.

۳. المنهاجى الأسيوطى، شمس الدين محمد بن أحمد، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۳.

۴. فِي قَوْلِ أَبِي حَنِيفَةَ وَصَاحِبِيهِ تَقْبَلُ إِذَا كَانَ يَسْأَلُ لِحَاجَةٍ وَآمَّا إِذَا سَأَلَ دَهْرَهُ لِحَاجَةٍ وَلِغَيْرِ حَاجَةٍ أَوْ كَانَ مُتَّهَمًا بِأَنَّهُ يَسْأَلُ لِغَيْرِ حَاجَةٍ فَلَا تَقْبَلُ شَهَادَتُهُ. السُّعْدِيُّ الحَنَفِيُّ، أَبُو الحَسَنِ عَلِيُّ بنِ الحُسَيْنِ بنِ مُحَمَّدٍ، پِيشِين، ج ۲، ص ۸۰۰.

۵. السرخسى، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۲۴.

۶. ابن نجيم الحنفى، زين الدين، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۸۲.

۷. الكاسانى الحنفى، علاء الدين أبو بكر، پیشین، ج ۶، ص ۲۷۲.

۸. السُّعْدِيُّ الحَنَفِيُّ، أَبُو الحَسَنِ عَلِيُّ بنِ الحُسَيْنِ بنِ مُحَمَّدٍ، پِيشِين، ج ۲، ص ۸۰۰.

۹. الشيخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۷۰.

این صورت، پذیرفته خواهد شد.^۱ هم‌چنین شهادت وصی به نفع یتیم هم قبول نمی‌شود.^۲
به عقیده أبوحنیفه شهادت دشمن علیه دشمنش، در صورتی که دشمنی میان او و مشهود علیه، منجر به فسق
شاهد نشود، پذیرفته می‌شود.^۳

عداوت اگر دنیوی باشد، شهادت دشمن به نفع دشمنش قبول می‌شود، ولی علیه او قبول نمی‌شود.^۴

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

«لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ خَائِنٍ وَلَا خَائِنَةٍ، وَلَا زَانٍ وَلَا زَانِيَةٍ، وَلَا ذِي غَمْزٍ عَلَى أُخِيهِ»^۵

شهادت مرد و زن خیانت‌کار و مرد و زن زانی و کسی که کینه برادرش را به دل دارد، پذیرفته نمی‌شود.
هر شهادتی که به خاطر تهمت ردّ شود، حتی اگر تهمت منتفی شود، باز شهادتشان قبول نمی‌شود؛ مانند:
فاسق زمانی که گواهی دهد و مورد قبول واقع نشود، در صورتی که توبه کند و در مورد همان حادثه شهادت
دهد، شهادتش پذیرفته نمی‌شود.^۶

اگر شخص نابینا شهادت دهد و شهادتش ردّ شود، سپس بینا شده و در مورد آن حادثه گواهی دهد، از او
قبول می‌شود.^۷

چنان‌چه عبد در زمان بندگی خود، مورد شهادت را تحمل کند و بعد از این که آزاد شد آن را ادا نماید،
أبوحنیفه شهادت او را می‌پذیرد.^۸

در صورتی که عبد و کافر و کور و کودک، شهادت دهند و شهادتشان ردّ شود، سپس مانع بر طرف شود؛

چنان‌چه در مورد همان حادثه شهادت دهند، شهادتشان پذیرفته می‌شود.^۹

۱. همان، ص ۴۷۱.

۲. ابن‌عابدین، محمد امین، پیشین، ج ۵، ص ۴۶۲.

۳. المنهاجی الأسبوطی، شمس‌الدین محمد بن أحمد، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۳.

۴. (وَعَدُوٌّ بِسَبَبِ الدُّنْيَا) ... فَتَقْبَلُ لَهُ لَا عَلَيْهِ. ابن‌عابدین، محمد امین، پیشین، ج ۵، ص ۴۸۰.

۵. الأزدی السجستانی، أبوداود سلیمان بن الأشعث، سنن أبی داود، محقق: محمد محیی‌الدین عبد الحمید، بیروت، المكتبة
العصریة، بی تا، باب من تردّ شهادته، ج ۳، ص ۳۰۶، ح ۳۶۰۱.

۶. السغدی الحنفی، أبوالحسن علی بن الحسین بن محمد پیشین، ج ۲، ص ۸۰۱.

۷. الشیخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۵.

۸. المنهاجی الأسبوطی، شمس‌الدین محمد بن أحمد، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۲.

۹. ابن‌نجیم الحنفی، زین‌الدین، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۷۸: السغدی الحنفی، أبو الحسن علی بن الحسین بن

محمد، پیشین، ج ۲، ص ۸۰۱.

کاسانی می‌گوید:

«أَمَّا الَّذِي يَرْجِعُ إِلَى الشَّاهِدِ فَأَنْوَاعُ: بَعْضُهَا يَعْمُ الشَّهَادَاتِ كُلَّهَا، وَ بَعْضُهَا يَخُصُّ الْبَعْضَ دُونَ الْبَعْضِ.»^۱

اما از شرایطی که به شاهد مربوط می‌شود، انواعی دارد: که بعضی از آنها شامل همه شهادتات می‌شود و برخی از این شرایط به بعضی از شهادتات اختصاص دارد.

همچنین ایشان اضافه می‌کند:

« وَ أَمَّا الشَّرَائِطُ الَّتِي تَخُصُّ بَعْضَ الشَّهَادَاتِ دُونَ الْبَعْضِ فَأَنْوَاعٌ أُيْضًا.»^۲

و اما شرایط شاهد که اختصاص به برخی از شهادتات دارد نیز خود دارای انواعی هستند که عبارت‌اند از:

۴/۱/۳/۵/۱/۹/۱. تعداد در شهادت^۳

دلیل این مطلب قول خداوند است که می‌فرماید:

﴿وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رَجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَادَةِ﴾^۴؛ دو شاهد از مردان را به شهادت طلبید. پس اگر دو مرد نبودند، مردی را با

دو زن، از میان گواهانی که [به عدالت آنان] رضایت دارید [گواه بگیرید].

و اقامه شهادت بر شاهد واجب است؛ علت وجوب آن آیات قرآن است که می‌فرماید:

﴿أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ﴾^۵؛ برای خدا شهادت را به راستی ادا کنید.

﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ﴾^۶؛ به عدالت فرمان‌روا باشید و برای خدا شهادت دهید.

شهادت باید برای رضای خدا باشد و این در صورتی است که شاهد خالصانه شهادت دهد و برای جلب

۱. الكاسانی الحنفی، علاء‌الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۷.

۲. همان، ص ۲۷۷.

۳. همان، ص ۲۷۷.

۴. بقره/۲۸۲.

۵. طلاق/۲.

۶. نساء/۱۳۵.

منفعت خودش این کار را نکند.

چون طبیعت انسان این است که غافل و فراموش کار است و شهود نیز از فراموشی و نسیان مورد شهادت می‌ترسند؛ به همین منظور عدد در شهادت شرط شده است تا اگر یکی مورد شهادت را از یاد برد، دیگری به او یادآوری کند؛ چنانچه خداوند فرموده دو زن به جای یک مرد شهادت بدهد.

﴿أَنْ تَضِلَّ إِحْدَيْهِمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَيْهِمَا الْأُخْرَى﴾؛^۱ تا اگر یکی فراموش کرد، دیگری یادش

بیاورد.

پس عدد «دو» در شهادت بر آن چه مردان از آن آگاه می‌شوند شرط شده، به جز زنا که تعداد شهود مرد باید

چهار نفر باشند؛ به دلیل آیات شریفه:

۱- ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ﴾؛^۲ کسانی را که زنان عقیف را

به زنا متهم می‌کنند و چهار شاهد نمی‌آورند.

۲- ﴿فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأَوَّلَتْكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾؛^۳ پس اگر شاهدانی نیاورده‌اند،

در نزد خدا در زمره‌ی دروغ‌گویانند.

پس عدد چهار در زنا به خاطر نصّ است نه قیاس؛ چون در خبر کسی که معصوم نیست احتمال کذب می‌رود

و چنین خبری افاده‌ی علم و یقین نمی‌کند؛ ولی در سایر ابواب منظور کردن عدد به خاطر قیاس است.^۴

و بر آن چه که مردان از آن آگاه نمی‌شوند؛ مانند: ولادت و عیوب باطنی زنان، عدد نزد ما شرط نیست.

شهادت یک زن هم پذیرفته می‌شود؛ ولی شهادت دو زن جهت احتیاط است.

در مورد تعداد زنان برای ادای شهادت زمانی که با مردان باشند، نصّ وارد شده ﴿فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ﴾^۵ "یک

مرد و دو زن"؛ ولی در سایر حالات، بر اساس قیاس عمل می‌شود؛ یعنی همان‌طور که شهادت یک زن قابل در

ولادت پذیرفته می‌شود؛ پس به طریق اولی شهادت یک مرد نیز قبول است.^۶

۱. بقره/۲۸۲.

۲. نور/۴.

۳. نور/۱۳.

۴. الکاسانی الحنفی، علاءالدین أبوبکر، پیشین، ج ۶ ص ۲۷۷.

۵. بقره/۲۸۲.

۶. الکاسانی الحنفی، علاءالدین أبوبکر، پیشین، ج ۶ ص ۲۷۸.

برخی از فقهای حنفی می‌گویند:

«و أما شهادتهن على استهلال الصبي لا تقبل عند أبي حنيفة رحمته الله في حق الإرث لأنه مما يطلع عليه الرجال إلا في حق الصلاة لأنها من أمور الدين.»^۱
«نزد أبوحنيفة رحمته الله شهادت زنان بر صدای نوزاد، هنگام تولد بر حق ارث پذیرفته نمی‌شود؛ چون از اموری می‌باشد که مردان هم از آن آگاه می‌شوند. ولی گواهی ایشان در نماز میّت بر مولود قبول است؛ چون نماز از امور دینی است.»
اما صاحبین می‌گویند:

«تقبل في حق الإرث أيضا لأنه صوت عند الولادة و لا يحضرها الرجال عادة فصار كشهادتهن على نفس الولادة.»^۲
شهادت زنان بر گریه نوزاد هنگام تولد، برای ارث بردن پذیرفته است؛ چون صدای نوزاد در هنگام ولادت است و مردان، عادتاً در آن موقع حضور ندارند. پس شهادت زنان بر گریه نوزاد، مانند شهادت آنان بر خود ولادت است.

شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن در حقوق مالی یا غیرمالی، مانند: نکاح و طلاق؛ آزاد کردن بنده؛ عده؛ حواله؛ وقف؛ صلح؛ وکالت و وصایت؛ هبه؛ اقرار و بری کردن ذمه و نسب و مانند آن قبول می‌شود.^۳
ذکوریت در شهادت بر حدود و قصاص شرط است^۴ و شهادت دو مرد بر این امور (غیر از حدّ زنا) پذیرفته می‌شود و شهادت زنان قابل قبول نیست.^۵

۴/۱/۳/۵/۱/۹/۲. توافق شهود در موارد تعدد در لفظ و معنا

أبوحنيفة معتقد است:

«در مواردی که تعدد شهود شرط است، شهود باید در لفظ و معنا توافق داشته باشند.»^۶

۱. الغیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۱۱؛ المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۷.
۲. همان.
۳. الرومی البارتی، محمد بن محمد بن محمود، پیشین، ج ۷، ص ۳۷۰.
۴. ابن عابدین، محمد امین، پیشین، ج ۵، ص ۴۶۲.
۵. الغنیمی الحنفی، عبد الغنی بن طالب، پیشین، ج ۴، ص ۵۵.
۶. الغیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۶۸؛ المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۶؛ ابن نجیم، زین العابدین بن ابراهیم، الأئسابه و النظار، پیشین، ص ۲۲۰؛ الشیخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۳، ص ۵۰۳.

اختلاف در لفظ، دلالت بر اختلاف در معنی می‌کند. پس اتفاق شهود فقط در لفظ شرط نیست؛ مثلاً اگر یک شاهد بر غصب و دیگری به اقرار بر غصب شهادت دهد، قبول نمی‌شود؛^۱ چون اختلاف شهود موجب اختلاف دعوی می‌شود. این اختلاف ممکن است در جنس و مقدار مشهود^۲ یا در زمان و مکان یا فعل باشد.^۳

ولی اگر اختلاف دو شاهد، در فعل باشد؛ مثل: غصب و قتل و قطع و انشاء بیع و طلاق و نکاح و به نحوی که موجب اختلاف در شهادت شود، شهادتشان ردّ خواهد شد؛ مثلاً اگر یک شاهد بر فعل و دیگری بر اقرار به فعل شهادت دهد در نزد حنفیه پذیرفته نمی‌شود؛ چون در فعل احتمال تکرار نیست.^۴ پس اختلاف زمان و مکان در شهادت، موجب اختلاف دو گواهی می‌شود و اگر برای اثبات هر کدام از آن‌ها دو شاهد یافت نشود شهادت باطل می‌شود؛ مثلاً اگر یک شاهد شهادت دهند که زید روز عید قربان در مکه و دیگری بگوید: «همان روز در کوفه کشته شده است، هر دو گواهی باطل می‌باشد؛ برای این که یقین داریم یکی از شهود دروغ می‌گویند.»^۵

کاسانی می‌گوید:

«أَمَّا اخْتِلَافُهُمَا فِي الْجِنْسِ فَقَدْ يَكُونُ فِي الْعَقْدِ، وَقَدْ يَكُونُ فِي الْمَالِ، أَمَّا فِي الْعَقْدِ فَهُوَ أَنْ يَشْهَدَ أَحَدُهُمَا بِالْبَيْعِ وَالْآخَرُ بِالْمِيرَاثِ أَوْ بِالْهَبَةِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ فَلَا تُقْبَلُ لِاخْتِلَافِ الْعَقْدَيْنِ صُورَةً وَمَعْنَى، فَقَدْ شَهِدَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِعَقْدٍ غَيْرِ مَا شَهِدَ بِهِ الْآخَرُ. وَ لَيْسَ عَلَى أَحَدِهِمَا شَهَادَةُ شَاهِدَيْنِ وَ أَمَّا فِي الْمَالِ فَهُوَ أَنْ يَشْهَدَ أَحَدُهُمَا بِمَكِيلٍ وَالْآخَرُ بِمَوْزُونٍ، فَلَا تُقْبَلُ لِأَنَّهُمَا جِنْسَانِ مُخْتَلِفَانِ وَ لَيْسَ عَلَى أَحَدِهِمَا شَهَادَةُ شَاهِدَيْنِ.»^۶

اگر اختلاف شهود در جنس مشهود^۲ باشد که گاهی در عقد و گاهی در مال می‌باشد. اگر اختلاف در عقد باشد؛ مثلاً یکی از شهود به بیع و دیگری به ارث یا هبه و گواهی دهد، قبول نمی‌شود؛ به خاطر اختلاف دو عقد در لفظ و معنی. پس هر یک از دو شاهد بر

۱. الغیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۶۹.

۲. الکاسانی الحنفی، علاء الدین أبو بکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۷۸.

۳. السمرقندی، أبو بکر علاء الدین، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۳.

۴. المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۷.

۵. همان، ص ۲۷۸.

عقدی غیر از آنچه که دیگری گواهی داده است، شهادت داده‌اند. بر هر یک از آن‌ها دو شاهد گواهی نداده‌اند. گاهی اختلاف در مال است؛ مثلاً یکی از شهود شهادت به مکمل بدهد و دیگری به موزون، پس شهادتشان قابل قبول نیست؛ چون دو عقد یا دو جنس با هم اختلاف دارند و بر هر کدام از این موارد فقط یک شاهد شهادت می‌دهد.

"سمرقندی" نیز در مورد اختلاف شهود می‌گوید:

«وَلَوْ اخْتَلَفَا فِي الْمِقْدَارِ وَ أَحَدُهُمَا يَدْخُلُ فِي الْآخِرِ وَ الْمُدَّعِي يَدْعِي الْأَكْثَرَ كَمَا إِذَا شَهِدَ أَحَدُهُمَا عَلَى أَلْفٍ وَ الْآخَرُ عَلَى أَلْفَيْنِ لَاتَقْبَلُ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ وَ عِنْدَهُمَا تَقْبَلُ عَلَى الْأَقْلِ.»^۱

در صورتی که اختلاف دو شاهد در مقدار مشهود به باشد؛ مثلاً یکی از دو شاهد بر ۱۰۰۰ و دیگری بر ۲۰۰۰ شهادت دهد، چنین شهادتی در نزد ابوحنیفه پذیرفته نیست؛ چون از نظر لفظ و معنا با هم فرق می‌کنند؛ ولی ابویوسف و محمد بر این عقیده هستند که مقدار کمتر قبول است.

ولی اگر مردی ادعا کند به ۱۵۰۰ پس یک شاهد به ۱۰۰۰ و دیگری به ۱۵۰۰ شهادت دهد، نزد حنفیه همان ۱۰۰۰ ثابت می‌شود؛ زیرا از نظر لفظ و معنا یکی هستند.^۲

۴/۱/۳/۵/۱/۹/۳. شرط تقدم دعوی بر شهادت در حقوق بندگان

شرط تقدم دعوی بر شهادت در حقوق بندگان از خود مدعی یا نایبش. اما در شهادت بر حقوق الله تعالی وجود دعوی شرط نیست؛ مثل اسباب حدود که حق الله است غیر از سرقت که دعوی در آن شرط است؛ چون مال مسروقه ملک دیگری است و حق الناس محسوب می‌شود؛^۳ چون قاضی برای حل و فصل خصومات بین مردم منصوب شده و این مسأله بدون طرح دعوی ممکن نیست و شهادت هم برای تصدیق ادعای مدعی است، پس اگر با آن (ادعا) مخالفت داشته باشد و آن را تکذیب کند وجود و عدمش یکسان است.^۴

۱. السمرقندی، ابوبکر علاء‌الدین، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۳.

۲. وَإِذَا ادَّعَى عَلَى رَجُلٍ أَلْفًا وَخَمْسِمِائَةَ وَشَهِدَ لَهُ شَاهِدٌ بِالْأَلْفِ وَالْآخَرُ بِالْأَلْفِ وَخَمْسِمِائَةَ قَضَى لَهُ بِالْأَلْفِ لِاتِّفَاقِ الشَّاهِدَيْنِ عَلَى الْأَلْفِ لَفْظًا وَ مَعْنَى. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۷۵؛ وإذا شهد أحدهما بالالف والآخر بالالف وخمسمائة والمدعي يدعي ألفا وخمسمائة قبلت الشهادة على الألف لاتفاق الشاهدين عليها لفظا ومعنى. المرغيناني، أبوالحسن برهان الدين، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۶.

۳. الكاساني الحنفي، علاء‌الدین ابوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۷۷.

۴. الغيتابی الحنفي، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۶۷.

۴/۲. شرایط ویژه شهادت در برخی از جرایم

جرم، فعل یا ترک فعلی است که به توسط قانون پیش بینی شده و مجازات بر آن تعلق گرفته و قابل استناد به فاعل آن است.^۱ مجازات هم در اسلام به حدود و تعزیرات و قصاص و دیه تقسیم می‌شود.^۲

۴/۲/۱. حدود

۴/۲/۱/۱/۱. معنای حدّ

۴/۲/۱/۱/۱/۱. معنای لغوی حدّ

حدّ در لغت به معنی مرز است و مرز را از آن جهت حدّ گویند که میان دو شیء واقع شده و مانع از اختلاط است.^۳

۴/۲/۱/۱/۱/۲. معنای اصطلاحی حدّ

«حدّ» در اصطلاح شرعی عبارت است از: مجازات‌های معین در مقابل جرم‌های معینی که از طرف شارع مقدّس بیان شده است؛^۴ و هدف از این مجازات، حفظ نظام جامعه و ریشه کن ساختن بدی‌ها از افراد جامعه است.^۵ حدّ به معنای منع و تأدیب است؛ برای این که آن، روشی برای منع و جلوگیری مردم از انجام گناه است و شرعاً عقوبتی خاص است که به واسطه روی آوردن مکلف به معصیت خاص به آزار بدن تعلق می‌گیرد و در تمامی انواع مختلفش شارع مقدار آن را معین کرده است.^۶

"محقق حلّی" می‌گوید:

۱. نوربها، رضا، زمینه حقوق جزایی عمومی، چاپ چهارم، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۹ ه. ش.
۲. مقیمی حاجی، ابوالقاسم، "فلسفه مجازات در اسلام"، مجله فقه اهل البیت، بی‌تا، ج ۵۲، ص ۷۲.
۳. قریشی، علی اکبر، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۲.
۴. عباس زاده اهری، حسن، جرم‌ها و مجازات‌ها در اسلام (قوانین جزایی و قضایی در اسلام)، چاپ اول، تبریز، آیدین، ۱۳۷۸ ه. ش، ص ۱۶.
۵. الهیان، مجتبی، نگرش فقهی - حقوقی پیرامون احکام حدود، قصاص، دیات، در فقه امامیه، چاپ دوم، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۷۲، ص ۱۲.
۶. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۲۵۴؛ الشّهبیدالثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۲۵.

«كل ما له عقوبة مقدرة يسمى حدًا»^۱

هر جرمی که برای آن عقوبت معینی باشد "حد" نامیده می‌شود.

۴/۲/۱/۲. جرایم موجب حد

پس از آشنایی با معنای لغوی و اصطلاحی حد، جرایم حدی را از دیدگاه فقهای امامیه و حنفیه (به تفکیک) بررسی می‌کنیم.

۴/۲/۱/۲/۱. امامیه

"محمد جواد مغنیه" می‌گوید:

«وقال الفقهاء: إن أسباب الحد سبعة: الزنا و ما يتبعه كاللواط و المساحقة و القیاد و القذف و شرب الخمر و السرقة و قطع الطريق و الإرتداد»^۲

«فقها می‌گویند: اسباب حدود هفت چیز است: زنا و آن چه توابع آن است مانند: لواط و

مساحقه و قیادت و قذف و شرب خمر و سرقت و قطع الطريق و ارتداد.»

در این مبحث، هفت مورد از جرایم حدی را از لحاظ تعداد شهود، تأثیر و شرایط شهادت در هر یک از آنها

بررسی می‌نماییم:

۴/۲/۱/۲/۱/۱. زنا

۴/۲/۱/۲/۱/۱/۱. انواع بینة زنا

فقها معتقدند: زنا با سه نوع بینة ثابت می‌شود:

۱- حدّ زنا با شهادت چهار مرد عادل ثابت می‌شود.^۳

"ابن‌دریس" می‌گوید:

«اگر چهار نفر بر زنا شهادت دهند حدّ قذف نمی‌خورند؛ زیرا دلیلی بر آن نیست و نیز به

۱. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۶.

۲. مغنیه، محمد جواد، پیشین، ج ۶، ص ۲۴۵.

۳. و لا یجب الحد..... أو بینة عادلة بشهادة أربعة رجال عدول. الشیخ المفید، محمد بن النعمان، المقنعة، پیشین، ص ۷۲۷؛ و یثبت..... أو بشهادة أربعة رجال عدول. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، تبصرة المتعلّمين فی احکام الدین، پیشین، ص ۱۸۴؛ فی حد الزنا..... أو یشهد به أربعة رجال عدول. الحلّبی، أبو الصلاح تقی الدین بن نجم الدین، پیشین، ص ۴۰۴.

دلیل این که ظاهر شهادتشان صحیح است.»^۱

آیه الله مکارم شیرازی^۲ دلیل اثبات زنا با چهار شاهد را قرآن، اجماع و روایات می‌داند و در این باره می‌فرماید:

«وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى لُزُومِ الْأَرْبَعِ فِي الزَّانَا هُوَ صَرِيحُ الْكِتَابِ الْعَزِيزِ فَقَدْ قَالَ (عَزَّ مِنْ قَائِلٍ) فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً﴾^۳ دلّ علی ان حکم القذف لا یثبت إلا بأربعة شهداء. و التعبير بأربعة و كذلك «الشهداء» دلیل علی کونهم من الذکور و يدل علیه أيضا قوله تعالى: ﴿وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ﴾^۴ و قد قام الإجماع بقسمیه علی هذا المعنی و شهد بها السنة المعتمدة المستفیضة.»^۵

چیزی که دلالت بر لزوم شهادت چهار شاهد در زنا دارد، قرآن است که می‌فرماید: «و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می‌دهند، سپس چهار گواه نمی‌آورند، هشتاد تازیانه به آنان بزنید»^۶

این آیه دلالت بر این دارد که حکم قذف جز با چهار شاهد ثابت نمی‌شود. هم‌چنین تعبیر به «أربعة» و نیز «شهداء» در این آیه دلالت بر ذکور بودن شهود دارد. هم‌چنین خداوند متعال در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، چهار تن از میان خود [مسلمانان] بر آنان گواه گیرید»^۷ علاوه بر قول خداوند متعال، هر دو قسم اجماع نیز بر این مطلب دلالت دارد و روایت معتبره و مستفیضة بر آن شهادت می‌دهد.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَجْلَدُ رَجُلٌ وَلَا امْرَأَةٌ حَتَّى يَشْهَدَ عَلَيْهِمَا أَرْبَعَةٌ شُهَدَاءٍ عَلَى

۱. ابن‌ادریس، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد، *السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی*، پیشین، ج ۳، ص ۴۳۰.
۲. المکارم الشیرازی، ناصر، *القواعد الفقهیة*، پیشین، ج ۲، ص ۶۷.
۳. نور/۴.
۴. نساء/۱۵.
۵. المکارم الشیرازی، ناصر، *القواعد الفقهیة*، پیشین، ج ۲، ص ۶۷.
۶. نور/۴.
۷. نساء/۱۵.

الْبَيْلَاجُ وَالْإِخْرَاجُ^۱

حضرت علی علیه السلام می فرماید: مرد و زنی تازیانه نمی خورند تا این که چهار شاهد بر علیه

آن‌ها بر دخول و خروج شهادت دهند.

۲- با شهادت دو مرد و چهار زن بر زنا، تازیانه ثابت می شود نه رجم.^۲

۳- «یثبت الرجم بشهادة ثلاث رجال و امرأتین»: با سه مرد و دو زن هم رجم ثابت می شود.^۳

به شرط آن که در همه این فروض، راه اطلاع شهود خصوص مشاهده و رؤیت به چشم باشد.^۴

۴/۲/۱/۲/۱/۱/۲. شهادت زنان بر زنا

"شهید ثانی" معتقد است:

«و لا تقبل شهادة النساء منفردات».^۵

شهادت زنان بر زنا، به تنهایی قبول نیست.

۴/۲/۱/۲/۱/۱/۳. شرایط شهود زنا

شهود زنا باید بالغ و عاقل و مختار و آزاد باشند.^۶

۴/۲/۱/۲/۱/۱/۴. شرایط شهادت بر زنا

"امام خمینی" قده در "تحریر الوسیله" می نویسد:

«لا بد فی شهادة الشهود علی الزنا من التصریح أو نحوه. علی مشاهدة الولوج فی الفرج»

۱. الحرّ العاملی، محمد بن حسن، پیشین، باب ۱۲ از ابواب حدّ الزنا، ج ۲۸، ص ۹۷، ح ۱۱.
۲. و تقبل شهادة رجلین و أربع نساء، و یثبت به الجلد لا الرجم. الشّهِید الثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۵۱؛ و یثبت أيضاً بشهادة رجلین و أربع نساء. و یثبت الجلد معه لا الرجم. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۲۳؛ یثبت بشهادة رجلین و أربع نساء، إلّا أنه لا یثبت بها الرجم، بل یثبت بها الجلد، الموسوی الخویی، سید ابوالقاسم، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۵.
۳. یجب الرجم بشهادة رجلین و أربع نسوة. صیمری، مقلح بن حسن (حسین)، ج ۳، ص ۳۶۹؛ فإن شهد ثلاثة رجال و امرأتان علیه بالزنا وجب الرجم. الحلّی، یحیی بن سعید، نزهة الناظر فی الجمع بین الأتسباه و النظائر، پیشین، ص ۱۱۶؛ لو شهد بثلاثة رجال و امرأتان ثبت الرجم. العلامّة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۹.
۴. مشکینی، علی، پیشین، ص ۱۲۵.
۵. الشّهِید الثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۵۱.
۶. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۲۸۰-۲۷۹؛ الشّهِید الثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۴۱.

کالمیل فی المکحلة أو الإخراج منه من غیر عقد و لا ملک و لا شبهة و لا إکراه.^۱؛
در شهادت شهود بر زنا، تصریح یا مانند آن بر مشاهده دخول در عورت زن مانند میلی که
در سرمه‌دان است یا مشاهده بیرون آوردن از عورت زن بدون عقد و بدون ملک و بدون
شبهه و بدون اکراه لازم است.

در غیر این صورت حدّ کذف می‌خورند.^۲

اگر چهار نفر بر زنا گواهی دهند، ولی شهادت ندهند که آن را دیده‌اند همه‌ی آن‌ها به جهت افترا حدّ
می‌خورند.^۳

امام خمینی قدس سره می‌فرماید:

«و هل یکفی أن یقولوا لا نعلم بینهما سببا للتحلیل؟ قیل: نعم، و الأشبه لا»^۴

آیا کفایت می‌کند این که بگویند: "ما سبب تحلیلی بین آن‌ها را نمی‌دانیم؟" بعضی گفته‌اند:
"آری"، ولی شبه عدم آن است.

در "اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیة" آمده است:

لَا بُدَّ مِنْ اتَّفَاقِهِمْ عَلَى الْفِعْلِ الْوَاحِدِ فِي الزَّمَانِ الْوَاحِدِ وَ الْمَكَانِ الْوَاحِدِ فَلَوْ اِخْتَلَفُوا حُدُودًا
لِلْقَذْفِ.^۵

هم‌چنین شهود باید بر یک فعل واحد در زمان واحد و مکان واحد اتفاق نظر داشته باشند؛
و اگر اختلاف نظر داشته باشند، حدّ کذف بر آنان جاری می‌شود.

در مذهب امامیه شرط است که شهود در یک مجلس واحد شهادت دهند و اگر بعضی از شهود زودتر از بقیه

حاضر شوند و شهادت دهند؛ حدّ کذف می‌خورند.^۶

امام خمینی قدس سره می‌فرماید:

«لو حضر بعض الشهود و شهد بالزنا فی غیبة بعض آخر حدّ من شهد للفریة، و لم ینتظر

۱. الموسوی الخمینی، سیدروح الله، *تحریرالوسیلة*، پیشین، ج ۲، ص ۴۶۱.

۲. ابن‌العلامة الحلی، أبوبال محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۷۴.

۳. ابن‌دریس، أبوجعفر محمد بن منصور بن أحمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، پیشین، ج ۳، ص ۴۲۹.

۴. الموسوی الخمینی، سیدروح الله، *تحریرالوسیلة*، پیشین، ج ۲، ص ۴۶۱.

۵. الشّهِید الأول، محمد بن جمال الدین، *اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیة*، پیشین، ص ۲۵۳.

۶. الشّهِید الثانی، زین‌الدین بن علی، *مسالك الألفهام إلی تنقیح سرائع الإسلام*، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۵۶.

مجيء البقية لإتمام البينة، فلو شهد ثلاثة منهم على الزنا و قالوا: لنا رابع سيجيء حدوا، نعم لا يجب أن يكونوا حاضرین دفعة، فلو شهد واحد و جاء الآخر بلا فصل فشهد و هكذا ثبت الزنا و لا حد على الشهود، و لا يعتبر تواطؤهم على الشهادة، فلو شهد الأربعة بلا علم منهم بشهادة السائرين تم النصاب و ثبت الزنا»؛^۱

اگر بعضی از شهود حاضر شوند و در غیبت شهود دیگر به زنا شهادت دهند، کسی که شهادت داده به جهت افترا حدّ زده می‌شود و در انتظار آمدن بقیه برای کامل شدن بینة نمی‌مانند؛ پس اگر سه نفر از آن‌ها بر زنا شهادت بدهند و بگویند: "ما نفر چهارمی داریم که به زودی می‌آید." هر سه حدّ زده می‌شوند. البته واجب نیست که به طور یک دفعه حاضر شوند. پس اگر یکی شهادت بدهد و دیگری بدون فاصله بیاید و شهادت دهد و بعد سومی بیاید شهادت دهد، زنا ثابت می‌شود و حدّی بر شهود نمی‌باشد. اطلاع داشتن آن‌ها از هم‌دیگر در شهادت بر زنا معتبر نمی‌باشد؛ پس اگر چهار نفر بدون این که شهادت بقیه را بدانند، شهادت دهند، نصاب کامل است و زنا ثابت می‌شود.

شهادت شهود بر زنا قبول نمی‌شود، مگر این که همه آن‌ها در زمان واحدی جمع شوند. پس اگر بعضی از شهود بیایند و بگویند: «الآن بقیه می‌آیند»، حدّ افترا می‌خورند؛ چون در حدّ تأخیر وجود ندارد. ولی ظاهراً اتحاد مکان شهادت، شرط نیست.^۲

شهود باید قبل از اقامه شهادت جمع باشند و چنان‌چه قبل از ادای شهادت هر چهار نفر حضور نداشته باشند؛ ولی در محکمه جهت ادای شهادت جمع شوند، أقرب این است که به علت افترا حدّ می‌خورند.^۳

۴/۲/۱/۲/۱/۱/۵. علت سخت گیری در اثبات زنا

باتوجه به شرایط سختی که شارع برای اثبات حدّ زنا قرار داده است، این نتیجه به دست می‌آید که شارع تمایل نداشته که این حدود به سرعت اجرا گردد؛ چرا که اجرای سریع و اثبات آسان آن خود به نوعی اشاعه فحشاء در

۱. الموسوی الخمینی، سیدروح الله، *تحریر الوسیلة*، پیشین، ج ۲، ص ۴۶۲-۴۶۱.

۲. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۳۰۵.

۳. العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، *قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام*، پیشین، ج ۳، ص ۵۲۵؛ ابن العلامه الحلی، أبوطالب محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۷۶.

جامعه است و ممکن است وسیله‌ای برای تخریب و تضییع آبروی افراد به دست افراد بی‌تعهد گردد.^۱

۴/۲/۱/۲/۱/۲ لواط

۴/۲/۱/۲/۱/۲/۱ اثبات حد لواط از طریق شهادت

فقها معتقدند: «حد لواط با شهادت چهار مرد ثابت می‌شود»^۲

۴/۲/۱/۲/۱/۲/۲ شهادت زنان بر لواط

"شهید سید محمد صدر" می‌گوید:

«عدم قبول شهادت المرأة مطلقاً فی بعض الأمور كالشهادة علی اللواط»^۳؛

شهادت زنان مطلقاً در بعضی امور، مانند: شهادت بر لواط پذیرفته نمی‌شود.

لواط با شهادت زنان به تنهایی یا به ضمیمه مردان ثابت نمی‌شود.^۴

برخی از فقها^۵ در مورد شهادت زنان بر لواط می‌گویند:

«فلو شهد ثلاثة رجال و امرأتان فصاعداً حدوا أجمع للفرية»؛

پس اگر سه مرد و دو زن یا بیشتر بر عمل لواط شهادت دهند؛ به جهت افترا حد

می‌خورند.

۴/۲/۱/۲/۱/۲/۳ شرایط شهادت بر لواط

شهود باید بگویند که عمل لواط را خودشان مشاهده کرده‌اند هم‌چنان که میل وارد سرمه‌دان می‌شود؛ در غیر

۱. صانعی، فخرالدین، پیشین، ص ۳۶.

۲. و لا یجب حد اللواط إلا بإقرار أو شهادة أربعة رجال مسلمین عدول. الشیخ المفید، محمد بن النعمان، المقنعة، پیشین، ص ۷۲۷؛ لا تثبت إلا بشهادة أربعة رجال. سلار دلمی، حمزة بن عبدالعزیز، پیشین، ص ۲۵۲؛ اللواط یثبت فی الشریعة بما یتثبت به الزنا أو شهادة أربعة نفر. الحلبي، أبو‌الصلاح تقی الدین بن نجم الدین، پیشین، ص ۴۰۸.

۳. صدر، سید محمد، ماوراء‌الفرقة، محقق / مصحح: جعفر هادی دجیلی، چاپ اول، بیروت، دارالأضواء للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۲۰ هـ ق، ج ۹، ص ۲۱۳.

۴. و لا یتثبت بشهادة النساء، انفراداً أو انضماماً. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۹۸؛ و لا یتثبت بشهادة النساء منفردات أو منضماماً. الموسوی الخمینی، سیدروح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۶۹.

۵. ابن‌العلامة الحلبي، أبوطالب محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۹۳؛ الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۹۷.

این صورت به جهت افترا حدّ می‌خورند.^۱

در صورتی که در فعل و زمان و مکان و وصف آن اختلاف نداشته باشند، شهادتشان پذیرفته می‌شود.^۲ به عقیده علامه حلّی، کسی که لواط می‌کند، فرقی نمی‌کند آزاد یا برده، مسلمان یا کافر، محسن یا غیر محسن باشد، در هر صورت اگر این عمل را تکرار کند و سه بار حدّ بخورد، دفعه چهارم کشته می‌شود.^۳

۴/۲/۱/۲/۱/۳. مساحقه

۴/۲/۱/۲/۱/۳/۱. اثبات مساحقه از طریق شهادت

مساحقه با شهادت چهار مرد ثابت می‌شود.^۴

برخی از فقها^۵ معتقدند: و دلیل اثبات آن با چهار شاهد مرد، اجماع و نیز قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نَسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ﴾؛^۶ و از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، چهار تن از میان خود [مسلمانان] بر آنان گواه گیرید.

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ﴾؛^۷ و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می‌دهند، سپس چهار گواه نمی‌آورند.

۴/۲/۱/۲/۱/۳/۲. شهادت زنان بر مساحقه

"محمد جواد مغنیه" می‌گوید:

۱. ابن‌ادریس، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۸.
۲. ابن‌العلامة الحلّی، أبوبال محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۹۳؛ الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۹۷.
۳. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۵۳۷.
۴. و ثبت السحق بشهادة أربعة رجال عدول. مغنیه، محمد جواد، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۹. السحقُ یثبتُ بِشهادةِ أربعةِ رجالٍ عدولٍ. الشَّهِيدُ الثَّانِي، زین‌الدین بن علی، تحریرالروضه فی شرح اللّمة، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۸؛ و یثبت بشهادة أربعة رجال لا غیر. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۵۳۸؛ و البینة فیہ بشهادة أربعة رجال عدول. الشیخ المفید، محمد بن النعمان، المقنعة، پیشین، ص ۷۲۷.
۵. المکارم الشیرازی، ناصر، القواعد الفقہیة، پیشین، ج ۲، ص ۶۸؛ الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۰، ص ۵۰۳.
۶. نساء/۱۵.
۷. نور/۴.

«و لا تقبل شهادة النساء منظمات مع الرجال، و لا منفردات.»^۱؛

شهادت زنان بر مساحقه به تنهایی یا به ضمیمه مردان مورد قبول واقع نمی‌شود.

۴/۲/۱/۲/۱/۴. قیادت

۴/۲/۱/۲/۱/۴/۱. اثبات قوادی از طریق شهادت

قوادی با شهادت دو مرد عادل ثابت می‌شود.^۲

"صاحب جواهر" می‌فرماید:

«و تثبت أيضا بشهادة شاهدين عدلين بلا خلاف و لا إشكال بعد إطلاق ما دل علی

حجّيتها الشامل للمقام.»^۳؛

قیادت بدون هیچ اختلافی با دو شاهد عادل ثابت می‌شود؛ زیرا عموم ادله‌ی حجّیت

شهادت، این مورد را در بر می‌گیرد.

۴/۲/۱/۲/۱/۴/۲. شهادت زنان بر قوادی

برخی از فقها معتقدند: «شهادت زنان به تنهایی یا به ضمیمه مردان پذیرفته نمی‌شود.»^۴

۴/۲/۱/۲/۱/۵. قذف

۴/۲/۱/۲/۱/۵/۱/۱. معنای شرعی قذف

در "ریاض المسائل" آمده است:

«و شرعا قيل رمى المسلم الحر الكامل المستتر بالزنى أو اللواط.»^۵؛

۱. مغنیه، محمد جواد، پیشین، ج ۶ ص ۲۶۹.

۲. و یثبت بشهادة رجلین عدلین. ابن العلامه الحلّی، أبوطالب محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۹۵؛ و یثبت ذلك أو شهادة عدلین. الحلّی، یحیی بن سعید، الجامع للشرایع، پیشین، ص ۵۵۷؛ القيادة انما یثبت هذا الحكم بشاهدي عدل. الحلّی، أبوالصلاح تقی الدین بن نجم الدین، پیشین، ص ۴۱۰؛ و یثبت و بشهادة رجلین عدلین. العلامه الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، پیشین، ج ۳، ص ۵۳۹.

۳. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۴۰۰.

۴. و لا تثبت بشهادة النساء منفردات أو منظمات. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۴۰۰؛ و لا یقبل فیہ شهادة النساء انفراداً أو انضماماً. ابن العلامه الحلّی، أبوطالب محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۴۹۶.

۵. الحائری الطباطبائی، سید علی بن محمد، ریاض المسائل، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۸.

قذف در شرع به معنای نسبت دادن مسلمان آزاد، بالغ و عاقل به زنا یا لواط است.

۴/۲/۱/۲/۱/۵/۲. اثبات قذف از طریق شهادت

قذف با شهادت دو مرد عادل ثابت می‌شود.^۱

صاحب جواهر نیز می‌فرماید:

«و یثبت القذف بشهادة العدلین بلا خلاف، لإطلاق ما دل علی حجیتها.»^۲

بدون هیچ اختلافی قذف با شهادت دو مرد عادل ثابت می‌شود؛ به دلیل اطلاق آن چه

دلالت بر حجیت شهادت دو مرد عادل می‌کند.

۴/۲/۱/۲/۱/۵/۳. شهادت زنان بر قذف

قذف با شهادت زنان جداگانه یا به ضمیمه مردان اثبات نمی‌شود.^۳

۴/۲/۱/۲/۱/۵/۴. شرایط قاذف و مقذوف

برخی از فقها می‌گویند:

«و یشرط فی القاذف: البلوغ و العقل، فی المقذوف و یشرط فیهِ: البلوغ و کمال العقل و

الحرية و الإسلام و السترة.»^۴

شرایط قاذف: بلوغ و عقل است و شرایط مقذوف: بلوغ و عقل و حریت و اسلام و

پاکدامنی می‌باشد.

۱. وَ تَبَّتْ بِشَهَادَةِ عَدْلَيْنِ الشَّهِيدِ الْأَوَّلِ، مُحَمَّدُ بْنُ جَمَالِ الدِّينِ، اللَّمعةُ الدَّمشقیةُ فی فقه الإمامیة، پیشین، ص ۲۵۹؛ و یثبت القذف أو بشهادة عدلین. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، المختصر النافع فی فقه الإمامیة، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۰؛ و لا یجب

الحد فی القذف إلا ببینة عادلة و البینة شهادة رجلین مسلمین عدلین. الشیخ المفید، محمد بن النعمان، المقنعة، پیشین، ص ۷۹۲.

۲. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۴۳۰.

۳. و لا یثبت بشهادة النساء منفردات و لا منضمات. الموسوی الخمینى، سیدروح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۵؛ و لا یثبت بشهادة النساء و إن کثرن لا منضمات و لا منفردات. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۴۳۰.

۴. المحقق الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، المختصر النافع فی فقه الإمامیة، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۰؛ فاضل یوسفی، حسن بن ابی طالب، پیشین، ج ۲، ص ۵۶۶-۵۶۵.

۴/۲/۱/۲/۱/۶. شرب خمر (مسکرات)

"شهید اول" در مورد مسکرات می‌گوید:

«فَمَا أَسْكَرَ جِنْسُهُ تَحْرُمُ الْقَطْرَةَ مِنْهُ وَ كَذَا الْفُقَاعُ وَ لَوْ مُزْجًا بِغَيْرِهِمَا وَ الْعَصِيرُ إِذَا غَلَا وَ أَشْتَدَّ وَ لَمْ يَذْهَبْ ثَلَاثًا وَ لَا انْقَلَبَ خَلًّا.»^۱

پس چیزی که جنس آن سُکراور و مست کننده است، نوشیدن حتی قطره‌ای از آن حرام می‌باشد و هم‌چنین شراب‌جو، اگرچه با مایع دیگری ترکیب شوند و نیز آب انگور، هرگاه بجوشد و سفت شود تا وقتی دو سوم آن نرفته و یا تبدیل به سرکه نشده، حرام می‌باشد.

۴/۲/۱/۲/۱/۶/۱. اثبات حدّ شرب خمر با شهادت

حدّ شرب خمر با شهادت دو مرد عادل، ثابت می‌شود.^۲

"صاحب جواهر" می‌گوید:

«و لا خلاف و لا إشكال فی أنه یثبت بشهادة عدلین مسلمین للإطلاق.»^۳

بدون هیچ اختلاف و اشکالی، شرب خمر با شهادت دو مرد عادل ثابت می‌شود و دلیل آن اطلاق حجّیت شهادت دو مرد عادل می‌باشد.

۴/۲/۱/۲/۱/۶/۲. شهادت زنان بر شرب خمر

شهادت زنان به همراه مردان در اثبات حدّ شرب خمر پذیرفته نمی‌شود.^۴

۴/۲/۱/۲/۱/۶/۳. شرایط شهادت بر شرب مسکرات

هنگامی که دو شاهد عادل به نحو مطلق شهادت دهند، جرم ثابت می‌شود و لازم نیست خصوصیات زمان و مکان آن را بیان نمایند؛ اما اگر در خصوصیات اختلاف کنند؛ مثل این که یکی از آن‌ها بگوید: "او فقّاع^۵ آشامید" و

۱. الشّهید الأول، محمد بن جمال الدین، اللّمة الدمشقیة فی فقه الإمامیة، پیشین، ص ۲۶۰.

۲. و یثبت بشاهدین عادلین. الموسوی الخمینی، سیدروح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۹؛ یثبت هذا الفعل بشهادة عدلین ذکرین. العالمة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۶. و لا یقبل فی الشهادة علی شرب الخمر أقل من شهادة رجلین مسلمین عدلین. الشیخ المفید، محمد بن النعمان، المقنعة، پیشین، ص ۷۹۹.

۳. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۴۵۵.

۴. و لا تقبل شهادة النساء منفردات و لا منظمات. الموسوی الخمینی، سید روح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۹؛ و لا تقبل فیہ شهادة النساء منفردات و لا منظمات. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۴۵۵.

۵. مایعی است که به طرز مخصوصی از جو درست می‌کنند. «ر.ک: الهیان، مجتبی، پیشین، ص ۱۱۲»؛ فقهای امامیه فقّاع یا آب جو را حرام می‌دانند. «ر.ک: الطوسی (شیخ الطائفة)، أبو جعفر محمد بن حسن، الخلاف، پیشین، ج ۵، ص ۴۹۰»؛ الشّهیدالثانی، زین

دیگری بگوید: "او شراب خورد" یا یکی از آن‌ها بگوید: "او در بازار آشامید" دیگری بگوید: "او در خانه آشامید" شرب آن ثابت نمی‌شود، پس حدی نیست^۱ و همچنین اگر یکی از آن‌ها شهادت بدهد که: "او با علم به حکم، آشامید" و دیگری شهادت بدهد که: "او از روی جهل آشامید" یا یکی شهادت دهد که: "با اختیار نوشید" و شاهد دیگر بگوید: "از روی اکراه آشامید"، حدی ثابت نمی‌شود؛^۲ و اگر یکی از آن‌ها به طور مطلق شهادت دهد و بگوید: "مسکر آشامید" و دومی بگوید: "شراب آشامید" ظاهراً حد ثابت است.^۳

"صاحب جواهر" درباره اتحاد شهود در شرب خمر می‌گوید:

«لو شهد واحد بشریها و آخر بقیئتها وجب الحدّ غیر مؤرخین او مؤرخین بما یمكن معه الاتّحاد.»؛^۴

اگر یکی از شهود به خوردن شراب و دیگری به استفراغ آن شهادت دهد، حد واجب می‌شود. خواه بدون تاریخ شهادت بدهد یا به تاریخی شهادت بدهد که اتحاد آن‌ها ممکن باشد.

"امام خمینی" علیه السلام نیز در این مورد می‌گوید:

«و مع عدم امکانه لا یحد، و هل یحد إذا شهدا بقیئته؟ فیه إشکال.»؛^۵

و در صورتی که یکی بودن آن‌ها ممکن نباشد، حد نمی‌خورد و اگر هر دو به قی کردن او شهادت بدهند، اجرای حد محل اشکال است.

سرتق ۴/۲/۱/۲/۱/۷

سرتق از گناهان کبیره و جرایم سنگینی است که قانون‌گذاری جزایی اسلام، برای ریشه‌کن کردن آن، کیفی

الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، پیشین، ج ۹، ص ۱۹۷؛ الشّهیدالثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۴، ص ۴۶۰؛ النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۴۴۹) شیخ طوسی در خلاف، دلیل آن را اجماع و روایات می‌داند. «ر.ک: الطوسی (شیخ الطائفه)، أبو جعفر محمد بن حسن، الخلاف، پیشین، ج ۵، ص ۴۹۰»؛ و صاحب جواهر نیز ادعای هر دو قسم اجماع (منقول و محصل) بر حرام بودن فقاع کرده‌اند. «ر.ک: النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۴۴۹»؛ در تبصره ماده ۲۶۴ق.م.ا. نیز آمده است: «خوردن فقاع (آب جو مسکر) موجب حد است هر چند مستی نیورد».

۱. الموسوی الخمینی، سید روح الله، تحریرالوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۹.

۲. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۴۵۶.

۳. الموسوی الخمینی، سید روح الله، تحریرالوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۹.

۴. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۱، ص ۴۶۲.

۵. الموسوی الخمینی، سید روح الله، تحریرالوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۸۰.

سنگین و متناسب با جرم، معین و مقرر داشته است.^۱

۴/۲/۱/۲/۱/۷/۱ اثبات حد سرقت از طریق شهادت

حد سرقت با شهادت دو مرد عادل ثابت می‌شود.^۲

علت اثبات آن با شهادت دو مرد عادل، عموم ادله‌ی حجیت بیّنه و دلالت برخی روایات بر این مطلب است.^۳
و نیز آیه‌ی الله خویی علت قطع دست سارق به واسطه شهادت دو مرد عادل را اجماع می‌داند.^۴

پس اگر یک شاهد بر سرقت شهادت دهد، حد سرقت (قطع دست) اجرا نمی‌شود. فقط با شهادت یک شاهد مرد و قسم مدعی، برگرداندن مال به صاحبش واجب می‌شود؛ چون با این نوع بیّنه، مال یا چیزی که مقصود از آن مال است، ثابت می‌شود.^۵

۴/۲/۱/۲/۱/۷/۲ شهادت زنان بر حد سرقت

«لا یقطع بشهادة النساء منضّات و لا منفردات»؛ با شهادت زنان به تنهایی یا به ضمیمه

مردان (دست سارق) قطع نمی‌شود.^۶

۴/۲/۱/۲/۱/۸ قطاع الطريق

"شیخ طوسی" در خلاف، مبحثی تحت عنوان «کتاب قطاع الطريق» آورده است و در مسأله (۱) این کتاب می‌نویسد:

«محارب الذی ذکره الله تعالی فی آیه المحاربة هم قطاع الطريق الذین یشهرون السلاح،

و یخیفون السبیل».^۷

۱. فیض، علیرضا، مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام، چاپ ششم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۴۵۲.

۲. لا یتبیت حد السرقة إلا بشهادة رجلین عدلین. الموسوی الخویی، سیدأبوالقاسم، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۳؛ یتبیت الحد و بشهادة عدلین. الموحّدی اللنکرانی، محمد فاضل، پیشین، ص ۵۶۹؛ یتبیت الحد و بشهادة عدلین. الموسوی الخمینی، سیدروح الله، تحریرالوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۸۸.

۳. الموحّدی اللنکرانی، محمد فاضل، پیشین، ص ۵۶۹.

۴. الموسوی الخویی، سیدأبوالقاسم، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۶.

۵. ابن‌دریس، أبوجعفر محمد بن منصور بن أحمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، پیشین، ج ۳، ص ۴۸۶.

۶. الموسوی الخمینی، سیدروح الله، تحریرالوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۸۸؛ الموحّدی اللنکرانی، محمد فاضل، پیشین، ص ۵۶۹.

۷. الطوسی (شیخ الطائفه)، أبوجعفر محمد بن حسن، الخلاف، پیشین، ج ۵، ص ۴۵۷.

محارب که خداوند در آیه محاربه^۱ از آن یاد کرده است؛ همان قطاع الطريق هستند که سلاح می‌کشند و راه را ناآمن کرده و رهگذران را می‌ترسانند.

ابن‌ادریس^۲ نیز در سرائر^۳ می‌نویسد:

«خداوند متعال می‌فرماید: ﴿نَمَّا جَزَاؤُ الَّذِينَ يَحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾^۴ و لا خلاف بین الفقهاء ان المراد بهذه الآية قطاع الطريق، و عندنا كل من شهر السلاح لإخافة الناس في برّ كان، أو في بحر، في العمران و الأمصار، أو في البرارى و الصحارى.»

﴿سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند.﴾^۵ اختلافی بین فقها نیست که مراد از این آیه قطاع الطريق هستند و نزد ما هر کسی که سلاح می‌کشد برای ترساندن مردم در خشکی باشد یا در دریا، در آبادانی‌ها و شهرها، یا در خشکی‌ها و صحراها.

۴/۲/۱/۲/۱/۸/۱. اثبات محاربه با شهادت

فقها معتقدند: «محاربه با شهادت دو مرد عادل ثابت می‌شود.»^۶

۴/۲/۱/۲/۱/۸/۲. شهادت زنان بر محاربه

فقها بر این عقیده هستند که شهادت زنان به تنهایی یا به ضمیمه مردان بر محاربه پذیرفته نمی‌شود.^۷

۱. ماده/۳۳.

۲. ابن‌ادریس، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، پیشین، ج ۳، ص ۵۰۵.

۳. ماده/۳۳.

۴. تثبت المحاربة بشاهدين عدلين. (العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۶؛ و تثبت المحاربة بشهادة ذكرين عدلين. الشهيد الثاني، زين الدين بن علي، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، پیشین، ج ۹، ص ۲۹۳؛ يثبت المحاربة بشهادة رجلين عدلين. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۳.

۵. «و لا تقبل شهادة النساء منفردات و لا منضّمات. ابن العلامة الحلّي، أبوبال محمد بن حسن بن يوسف بن مطهر، پیشین، ج ۴، ص ۵۴۳؛ و لا يقبل شهادة النساء منفردات و لا منضّمات. العلامة لحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، تحرير الأحكام الشرعية على

۴/۲/۱/۲/۱/۸/۳. شرایط شهادت بر محاربه

"شهید ثانی" می گوید:

«و لا تقبل شهادة بعض المأخوذین لبعض، للتهمة. نعم لو شهد اثنان علی بعض اللصوص أنهم أخذوا مال غیرهما و شهد ذلك الغير علی بعض آخر، غیر الأول أنه أخذ الشاهدین حکم بالجمیع، لعدم التهمة.»^۱؛

شهادت بعضی از کسانی که به وسیله محاربان گرفته شده‌اند، نسبت به بعضی دیگرشان پذیرفته نمی‌شود؛ به خاطر تهمت. ولی اگر دو نفر از آنان درباره بعضی از محاربان شهادت دهند که این محاربان افرادی جز ما دو نفر را گرفته‌اند، و بعضی دیگر از گرفته‌شدگان نیز به همین کیفیت شهادت دهند؛ در این صورت شهادت آنان به جهت عدم تهمت پذیرفته است.

"محقق حلی" نیز در مورد نحوه‌ی ادای شهادت بر محاربه می‌فرماید:

«و لو شهد بعض اللصوص علی بعض لم یقبل و کذا لو شهد المأخوذون بعضهم لبعض أما لو قالوا عرضوا لنا و أخذوا هؤلاء قبل لأنه لا ینشأ من ذلك تهمة تمنع الشهادة.»^۲؛
هرگاه بعضی از این دزدان علیه بعضی دیگر گواهی دهند، پذیرفته نمی‌شود و نیز اگر بعضی از کسانی که مورد هجوم دزدان قرار گرفته‌اند به سود برخی دیگر شهادت دهند، پذیرفته نمی‌شود. ولی اگر بگویند: "محاربان از ما دست برداشته‌اند و با ما کاری نداشتند، اما از این گروه اموالی را گرفتند، شهادتشان پذیرفته می‌شود؛ زیرا در این صورت تهمتی که مانع شهادت باشد، وجود ندارد.

۴/۲/۱/۲/۱/۹. ارتداد

"فیض کاشانی" می‌فرماید:

«الارتداد: وَ هُوَ الْكُفْرُ بَعْدَ الْإِسْلَامِ.»^۳؛

ارتداد، کفر ورزیدن پس از اسلام است.

مذهب الإمامیة، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۳.

۱. الشَّهِيدُ الثَّانِي، زين الدين بن علي، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، پیشین، ج ۹، ص ۲۹۳.

۲. المحقق الحلي، نجم الدين جعفر بن حسن، شرائح الإسلام في مسائل الحلال والحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۷.

۳. فيض كاشاني، محمد محسن، مفاتيح الشرائح، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۲.

برخی از فقها می‌گویند:

«المرتدّ و هو الذی یکفر بعد الإسلام.»^۱

مرتد کسی است که بعد از اسلام آوردن کفر می‌ورزد.

به گونه‌ای که آن چه ثبوتش در دین ضروری شناخته شده است انکار کند؛ مانند: نماز، خمس، زکات، و روزه ماه رمضان، حرام بودن شرب خمر، شراب خرما، ربا و خون و گوشت خوک.^۲ یا انجام عمدی کاری به قصد تمسخر صریح دین یا انکار آن است؛ مانند: پرت کردن قرآن کریم یا بخشی از آن در زباله از روی عمد و یا سجده کردن بر بت.^۳

"امام خمینی" قده در استفتائات خود در پاسخ به این سؤال که اگر کسی قرآن یا کتابی که آیه‌ی قرآن در

آن است را عمداً یا سهواً به زمین بزند آیا کفر محسوب می‌شود یا خیر؟ می‌فرماید:

«تا شخص انکار خدا یا رسول یا یکی از ضروریات را نکند، حکم به کفر او نمی‌شود.»^۴

۴/۲/۱/۲/۱/۹/۱. انواع ارتداد

مشهور بین اصحاب امامیه این است که مرتد بر دو قسم است:^۵

۱- مرتد فطری؛^۶

۲- مرتد ملّی.^۷

۱. الشّهید الثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۲؛ العلامة الحلّی، الحسن بن یوسف بن المطهر، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال والحرام، پیشین، ج ۳، ص ۵۷۳.

۲. فیض کاشانی، محمد محسن، مفاتیح الشرائع، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳. الشّهید الثانی، زین الدین بن علی، تحریر الروضة فی شرح اللمعة، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۳.

۴. موسوی خمینی، سید روح الله، استفتائات، قم، مؤسسه النشرا اسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۲۲ هـ ق، ج ۳، ص ۵۹۲.

۵. الشّهید الثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۳.

۶. مرتد فطری یعنی هنگام انعقاد نطفه یکی از والدین او مسلمان بوده باشد. «ر.ک: شهید اول، محمد بن جمال الدین، ترجمه لمعه دمشقیه ۲، ترجمه و تبیین علی شیروانی، چاپ پنجم، قم، دارالفکر، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۵۴».

۷. مرتد ملّی: کسی است که از کفر به اسلام رو آورده، سپس مرتد شده و به کفر برگشته است. «ر.ک: فیاض کابلی، محمد اسحاق، رساله توضیح المسائل، چاپ اول، قم، انتشارات مجلسی، ۱۴۲۶ هـ ق، ص ۶۷۱».

۴/۲/۱/۲/۱/۹/۲. اثبات ارتداد از طریق شهادت

فقه‌ها معتقدند: «ارتداد با شهادت دو مرد عادل ثابت می‌شود.»^۱

۴/۲/۱/۲/۱/۹/۳. شهادت زنان بر ارتداد

شهادت زنان به تنهایی یا به ضمیمه مردان پذیرفته نمی‌شود.^۲

همان‌گونه که متذکر شدیم فقها در هیچ یک از جرایم حدی، شهادت زنان را به تنهایی یا به ضمیمه مردان، قابل قبول نمی‌دانند. عدم پذیرش شهادت زن و یا نابرابری شهادت زنان با مردان در حدود که منجر به عدم اثبات و یا سخت‌گیری در حدود می‌گردد، جهت تخفیف و تسهیل در مجازات و موافق با اعتبار عقلی است؛ چرا که باب حدود باب خاصی است؛ چه از نظر طریق اثبات و کیفیت و چه از نظر تعداد شهود که خود رعایت مصلحتی بالاتر است و می‌تواند توجیهی قابل پذیرش در خصوص این تبعیض باشد.^۳

۴/۲/۱/۲/۲/۲. حنفیه

در این مبحث نیز به بررسی حدود و جرایم موجب حد و اثبات آن‌ها از طریق شهادت شهود از دیدگاه فقه‌های حنفیه می‌پردازیم.

۴/۲/۱/۲/۲/۱. حدود

۴/۲/۱/۲/۲/۱/۱. معنای شرعی حد

«سرخسی» می‌گوید:

«وَفِي الشَّرْعِ، الْحَدُّ: اسْمٌ لِعُقُوبَةٍ مُقَدَّرَةٍ تَجِبُ حَقًّا لِلَّهِ تَعَالَى وَ لِهَذَا لَا يُسَمَّى بِهِ التَّعْزِيرُ؛ لِأَنَّهُ غَيْرُ مُقَدَّرٍ وَ لَا يُسَمَّى بِهِ الْقِصَاصُ؛ لِأَنَّهُ حَقُّ الْعِبَادِ»؛

۱. و تثبت الردة بشهادة عدلين. الشهيد الأول، محمد بن جمال الدين، الدروس الشرعية في فقه الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۵۲؛ یثبت الردة بشهادة شاهدين عدلين ذكرين. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۷؛ یثبت الإرتداد بشهادة عدلين. الموسوی الخمينی، سیدروح الله، تحرير الوسيلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۹۶.

۲. لا یثبت بشهادة النساء انضمامن أو انفرادن. العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۷؛ و لا یثبت بشهادة النساء منفردات و لا منضمات. الموسوی الخمينی، سیدروح الله، تحرير الوسيلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۹۶.

۳. صانعی، فخرالدین، پیشین، ص ۳۷.

۴. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۳۶.

حدّ در شرع، اسمی است برای عقوبت مقدّره‌ای که واجب است و حقّی است برای خداوند متعال. برای همین تعزیر نامیده نمی‌شود؛ چون اندازه تعزیر معین نشده است و قصاص هم نامیده نشده است؛ چون از حقوق بندگان است.

۴/۲/۱/۲/۲/۲ جرایم موجب حدّ

جزیری^۱ می‌گوید:

«الحنفیه قالوا: إن الحدود ما ثبتت بالقرآن الکریم و هی خمسة فقط.

حنفیه معتقدند: حدود آن چه که با آیات قرآن ثابت شده است، فقط بر پنج نوع تقسیم

می‌شوند:

اول: حدّ زنا؛ دوم: حدّ سرقت؛ سوم: حدّ شرب خمر؛ چهارم: حدّ قاطع طریق؛ پنجم: حدّ

قذف.»

۴/۲/۱/۲/۲/۲/۱ زنا

۴/۲/۱/۲/۲/۲/۱/۱ اثبات زنا از طریق شهادت

زنا در نزد امام با شهادت چهار مرد ثابت می‌شود.^۲

چون خداوند فرموده است:

﴿وَالَّذِي يَأْتِيَنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نَسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ﴾^۳

و از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، چهار تن از میان خود [مسلمانان] بر آنان

گواه گیرید.

۱. الجزیری، عبدالرحمن، سیّد محمد الغروی، یاسر مازح، پیشین، ج ۵، ص ۱.

۲. ... أن يشهد أربعة من الشهود على رجل وامرأة بالزنا. الغيتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۶، ص ۲۵۷؛ ویتیت بشهادة أربعة رجال مجتمعين بالزنا. الحلبي الحنفی، إبراهيم بن محمد بن إبراهيم، پیشین، ص ۳۳۲؛ فشهادة أربعة رجال عدول أحرار مسلمين على الزنا. السمرقندی، أبوبکر علاءالدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۰.

۳. نساء/۱۵.

۴/۲/۱/۲/۲/۲/۱/۲. شهادت زنان بر زنا

شهادت مردان به همراه زنان، قابل قبول نیست.^۱

۴/۲/۱/۲/۲/۲/۱/۳. شرایط شهود زنا

"صاحب البناية شرح الهداية،" شرایط شهود را موارد زیر می‌داند:

«و الشرط فی الأربع من الرجال: أن يكونوا أحراراً، عدولاً، بالغين.»^۲؛

و در چهار مرد شرط است که آزاد، عادل، بالغ باشند.

۴/۲/۱/۲/۲/۲/۱/۴. شرایط شهادت بر زنا

"مرغینانی" از فقهای حنفی می‌گوید:

«فإذا بينوا ذلك و قالوا رأيناه وطئها في فرجها كالميل في المكحلة وسأل القاضي عنهم

فعدلوا في السر و العلانية حكم بشهادتهم" و لم يكتف بظاهر العدالة في الحدود احتيالا

للدراء ...»^۳؛

پس زمانی که شهود بر زنا شهادت دادند و گفتند: "ما خودمان دیدیم که مرد فرجش را

مانند این که میل وارد سرمه‌دان می‌شود داخل فرج زن کرد"، قاضی نیز بعد از آن که در

نهان و آشکار از عدالت شهود سؤال کرد، بر اساس شهادت آنان حکم صادر می‌کند؛ و در

حدود اکتفا به ظاهر عدالت شهود نمی‌کند؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ فرموده است:

«ادْرءُوا الحُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنْ كَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخَلُّوا سَبِيلَهُ، فَإِنَّ الْإِمَامَ أَنْ

يَخْطِئَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَخْطِئَ فِي الْعُقُوبَةِ.»^۴؛

تا آن جا که می‌توانید حدود را از مسلمانان دور کنید، هرگاه برای مسلمان راه‌هایی از حدّ

پیدا کردید، او را به حال خود بگذارید؛ زیرا اگر امام در عفو و بخشش و چشم‌پوشی دچار

اشتباه و خطا شود، بهتر است از این که به خطا کسی را کیفر و عقوبت نماید.

۱. و لا تقبل فيها شهادة النساء مع الرجال بلّا خلاف. السمرقندی، أبوبکر علاء‌الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۰؛ فلا تقبل شهادة الرجال مع

النساء. الغیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۶، ص ۲۵۸.

۲. الغیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۶، ص ۲۵۸.

۳. المرغینانی، أبو الحسن برهان‌الدین، پیشین، ج ۲، ص ۳۳۹.

۴. الترمذی، محمد بن عیسی، پیشین، باب ۲ از ابواب الحدود، ج ۳، ص ۸، ح ۱۴۲۴.

اگر شهود به صورت متفرق و یکی پس از دیگری بیایند و در یک مجلس واحد شهادت ندهند، حدّ قذف می‌خورند؛^۱ ولی اگر تعدادشان کامل باشد و اهلیت شهادت را داشته باشند، حدّ قذف نمی‌خورند.^۲

علمای حنفی معتقدند:

«اگر تعداد شهود از چهار نفر کمتر باشد، بر آنان حدّ جاری می‌شود؛ چون حضرت عمر، سه نفر را که بر علیه مغیره گواهی داده بودند حدّ زد که عبارت بودند از: أبوبکر؛ نافع؛ شبل بن معبد.»^۳

گذشت زمان مانع قبول شهادت بر زنا می‌شود. تعیین مدت تأخیر به نظر قاضی بستگی دارد؛ ولی صاحبین آن را یک ماه یا بیشتر تعیین کرده‌اند.^۴

شهود باید در مشهودبه اتفاق نظر داشته باشند؛ یعنی بر یک فعل و یک زمان و مکان شهادت دهند؛ مثلاً اگر دو نفرشان شهادت دهند که فردی در این مکان زنا کرده و دو نفر دیگر بر مکانی دیگر در خانه‌ای کوچک گواهی بر زنا دهند یا دو نفر بگویند: "فرد در چنین روزی زنا کرده است" و دو نفر دیگر شهادت دهند: "در روزی دیگر شخص زنا کرده است" نزد أبوحنیفه مشهود علیه و شهود هیچ کدام حدّ نمی‌خورند؛ زیرا همگی در مشهودبه اتفاق نظر دارند و آن عمل زناست. ولی به عقیده زفر همگی حدّ می‌خورند؛ چون تعداد شهود ناقص شده است و نقصان تعداد شهود موجب تبدیل شهادت به قذف می‌شود مثل این که سه نفر بر زنا شهادت داده‌اند.^۵

۴/۲/۱/۲/۲/۲۲. سرقت

"سید قطب" در تعریف سرقت می‌گوید:

«سرقت عبارت است از برداشتن اموال دیگران، اموالی که از دیدگان مردمان پنهان و نهان

شده باشد.»^۶

۱. العیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۶، ص ۲۵۸.

۲. الرومی البابرتی، محمد بن محمد بن محمود، پیشین، ج ۵، ص ۲۷۹.

۳. الزحیلی، وهبة، الفقه الإسلامی وادلته، چاپ ششم، دمشق، دارالفکر، ۱۴۲۹هـ ق، ج ۵، ص ۷۹۷.

۴. همان، ص ۷۹۸.

۵. همان، ص ۷۹۹.

۶. قطب، سید، تفسیر فی ظلال القرآن، چاپ اول، بیروت، دارالشروق، ج ۲، ص ۸۸۳.

۴/۲/۱/۲/۲/۲/۱ اثبات حدّ سرقت با شهادت

حدّ سرقت با شهادت دو مرد ثابت می‌شود.^۱

وَ إِذَا شَهِدَ رَجُلَانِ عَدْلَانِ بِذَلِكَ فَالْقَاضِي يَقْبَلُ الشَّهَادَةَ عَلَى الْمَالِ وَالْقَطْعَ جَمِيعًا.^۲

هنگامی که دو مرد عادل بر سرقت شهادت دهند، قاضی شهادت بر مال و قطع همگی را قبول می‌کند.

۴/۲/۱/۲/۲/۲/۲ شهادت زنان بر سرقت

"کاسانی" می‌گوید:

«لَا تَقْبَلُ فِيهَا شَهَادَةَ النِّسَاءِ»^۳؛

شهادت زنان بر سرقت پذیرفته نمی‌شود.

در "الفتاوی الهندیة" نیز آمده است:

«شَهَادَةُ النِّسَاءِ مَعَ الرِّجَالِ فِيهِ مَقْبُولَةٌ فِي حَقِّ الْمَالِ عِنْدَنَا غَيْرُ مَقْبُولَةٍ فِي حَقِّ الْقَطْعِ»^۴

نزد ما با شهادت زنان و مردان مال ثابت می‌شود، ولی قطع ثابت نمی‌شود.

۴/۲/۱/۲/۲/۲/۳ شرب خمر

یکی از گران‌ترین و با ارزش‌ترین نعمت برای انسان، عقل اوست. اگر انسان عقل خود را از دست بدهد، مانند حیوان می‌شود. به همین دلیل است که خداوند متعال، خمر را حرام کرده و آن را «أُمُّ الْخَبَائِثِ» نامیده است؛ زیرا سبب هر امر زشت و قبیحی می‌شود.^۵

۱. «سَبَبُ الْحَدِّ يَثْبُتُ بِشَهَادَةِ اثْنَيْنِ. السَّرْحَسِيُّ، مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، بَيْهَقِيُّ، ج ۹، ص ۱۷۹؛ و يجب بشهادة شاهدين. المرغيناني، أبو الحسن برهان الدين، بيهقيني، ج ۲، ص ۳۶۳؛ و يجب أي القطع بشهادة شاهدين. الغيتابي الحنفي، أبو محمد محمود بن أحمد، بيهقيني، ج ۷، ص ۱۱؛ و إذا كان ظهور السرقة بالشهادة فإنه يشترط شهادة رجلين عدلين. الشيخ نظام و جماعة من علماء الهند، بيهقيني، ج ۲، ص ۱۷۳.

۲. الشيخ نظام و جماعة من علماء الهند، بيهقيني، ج ۲، ص ۱۷۳.

۳. الكاساني الحنفي، علاء الدين أبوبكر، بيهقيني، ج ۷، ص ۸۱.

۴. الشيخ نظام و جماعة من علماء الهند، بيهقيني، ج ۲، ص ۱۷۳.

۵. عظيمي، حبيب اله، مسعود اصغري، "بررسی حکم شرعی استعمال مواد مسکر و روان‌گردان از دیدگاه فقهای مذاهب اسلامی"، فصلنامه مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروع وحدت)، سال نهم (دوره جدید)، ش ۳۴، ۱۳۹۲، ص ۶۷

۴/۲/۱/۲/۲/۲/۳/۱. اثبات حدّ از طریق شهادت

حدّ شرب خمر با شهادت دو شاهد مرد ثابت می‌شود.^۱

۴/۲/۱/۲/۲/۲/۳/۲. شهادت زنان بر شرب خمر

شهادت زنان به همراه مردان بر شرب خمر پذیرفته نمی‌شود.^۲ دلیلش قول خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾^۳؛ دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید.

۴/۲/۱/۲/۲/۲/۳/۳. شرایط شهادت بر شرب خمر

"ابن نجیم" از فقهای حنفی می‌گوید:

«شهود باید با هم توافق داشته باشند. پس اگر شهادت دهند بر نوشیدن و نیز این که از او بوی شراب می‌آید؛ ولی در زمان آن اختلاف داشته باشند حدّ نمی‌خورد و چنین است اگر یکی شهادت دهد که آن را نوشیده است و دیگری بر اقرار او (شارب خمر) به نوشیدن، شهادت دهد؛ و هم‌چنین اگر یکی شهادت دهد که او از خمر مست شده و دیگری شهادت دهد که او از چیز مستی‌آور مست شده است، شارب حدّ نمی‌خورد.»^۴

۴/۲/۱/۲/۲/۲/۲/۴. قطاع الطريق

"کاسانی" می‌گوید:

«قَطَعَ الطَّرِيقِ فَهُوَ الخُرُوجُ عَلَى المَارَةِ لِأَخْذِ المَالِ عَلَى سَبِيلِ المُعَالَبَةِ عَلَى وَجْهِ يَمْتَنِعُ المَارَةُ عَنِ المُرُورِ، وَيَنْقَطِعُ الطَّرِيقُ سِوَاءَ كَانِ القَطْعُ مِنْ جَمَاعَةٍ، أَوْ مِنْ وَاحِدٍ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ لَهُ قُوَّةُ القَطْعِ، وَسِوَاءَ كَانِ القَطْعُ بِسِلَاحٍ أَوْ غَيْرِهِ مِنَ العَصَا وَالحَجَرِ، وَالخَشَبِ، وَنَحْوِهَا.»^۵

قاطع طريق کسی است که به رهگذران به قصد گرفتن مال و به طریق ستیز کردن حمله

۱. و يثبت الشرب بشهادة شاهدين. الغيتابى الحنفى، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۶، ص ۳۵۸؛ يَثْبُتُ الشَّرْبُ بِشَهَادَةِ شَاهِدَيْنِ. الشيخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۹.

۲. وَلَا تُقْبَلُ فِيهِ شَهَادَةُ النِّسَاءِ مَعَ الرِّجَالِ. الشيخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۹؛ وَلَا يَقْبَلُ فِيهِ شَهَادَةُ النِّسَاءِ مَعَ الرِّجَالِ. الغيتابى الحنفى، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۶، ص ۳۵۸.

۳. بقره/۲۸۲.

۴. ابن نجيم الحنفى، زين الدين، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، پیشین، ج ۵، ص ۲۸.

۵. الكاسانى الحنفى، علاء الدين أبوبكر، پیشین، ج ۷، ص ۹۱-۹۰.

می‌کند، به نحوی که راه را می‌بندد مانع عبور عابرین شود (جاده‌ها ناامن شود) می‌تواند بستن راه توسط یک نفر یا جماعتی صورت گیرد بعد از این که قدرت بستن را داشته باشند. تفاوتی ندارد که این کار را با چوب دستی و سنگ و چوب و مانند آن‌ها انجام دهد.

۴/۲/۱/۲/۲/۴/۱. اثبات حدّ قطع الطريق با شهادت

در "الفتاوی الهندیة" آمده است:

«يُثْبِتُ قَطْعُ الطَّرِيقِ... بِشَهَادَةِ اثْنَيْنِ»^۱

قطع طریق... با شهادت دو نفر ثابت می‌شود.

۴/۲/۱/۲/۲/۴/۲. شرایط شهادت بر قطع الطريق

«لَوْ شَهِدَ أَحَدُهُمَا بِالْمُعَايَنَةِ وَالْآخَرُ عَلَى إِفْرَارِهِمْ بِهِ لَا تُقْبَلُ الشَّهَادَةُ بِالْقَطْعِ عَلَى أَبِي الشَّاهِدِ وَإِنْ عَلَا وَابْنِهِ وَإِنْ سَفَلَ وَ لَوْ قَالَا قَطَعُوا عَلَيْنَا وَعَلَى أَصْحَابِنَا وَأَخَذُوا مَالَنَا لَا يَقْبَلُ وَ لَوْ شَهِدُوا أَنَّهُمْ قَطَعُوا عَلَى رَجُلٍ مِنْ عَرَضِ النَّاسِ وَ لَهُ وَلِيٌ يَعْرِفُ أَوْ لَا يَعْرِفُ لَا يَقِيمُ الْحَدَّ»^۲

اگر یکی از شهود شهادت دهد که (بستن راه را) دیده است و دیگری بر اقرار دزدان به آن شهادت دهد، شهادتشان بر قطع قبول نمی‌شود. شهادت به قطع، علیه پدر شاهد هر چه بالاتر رود و پسرش هر چه پایین‌تر رود، پذیرفته نمی‌شود؛ و اگر شاهدان بگویند: "راه را بر ما و دوستان ما بستند و مال ما را گرفتند، شهادتشان قبول نمی‌شود" و اگر شهادت دهند که ایشان بر مردی از افراد مردم راه را بستند و برای او دوستی (هم‌پیمانی) باشد که می‌شناسد یا نمی‌شناسد، حدّ بر او اقامه نمی‌شود.

۴/۲/۱/۲/۲/۴/۵. قذف

۴/۲/۱/۲/۲/۴/۵/۱. معنای اصطلاحی قذف از منظر حنفیه

فقهای حنفی^۳ در تعریف قذف می‌گویند:

۱. الشیخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۷.

۲. همان.

۳. الغیثی الحنفی، أبومحمّد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۲؛ الرومی البابرتی، محمّد بن محمّد بن محمود، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۶؛ المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۵.

«إِذَا قَذَفَ الرَّجُلُ رَجُلًا مُحْصَنًا أَوْ امْرَأَةً مُحْصَنَةً بِصَرِيحِ الزَّانَا».

هنگامی که شخصی به مردی که محصن است یا به زنی که محصنه است به طور صریح نسبت زنا دهد، قذف صورت گرفته است.

قذف این است که شخص با صراحت، به زنا قذف کند و آن چه مجرای صریح است؛ مانند نفی نَسَب. پس اگر به مردی بگوید: ای زناکار یا تو زنا کردی یا تو زناکاری، حدّ می‌خورد. چون او به طور صریح نسبت زنا داده است. همچنین در صورتی که بگوید: ای زنازاده قذف محسوب می‌شود؛ چون معنایش در عرف و عادت مردم این است که از آب زنا به وجود آمده است.^۱ اگر به او بگوید: ای پسر مرد زناکار یا ای پسر زن زناکار، در این صورت او قاذف است. ولی اگر بگوید: تو برای مادرت نیستی، قذف محسوب نمی‌شود.^۲

۴/۲/۱/۲/۲/۲/۵/۲. اثبات قذف از طریق شهادت

قذف با شهادت چهار مرد ثابت می‌شود.^۳

زیرا خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً﴾؛^۴

و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می‌دهند، سپس چهار گواه نمی‌آورند، ۸۰ تازیانه به آنان بزنید.

علّت اثبات قذف با چهار شاهد این است که اهل تفسیر اتفاق نظر دارند که منظور از "رمی" همان نسبت دادن به زنا است^۵ و علما نیز بر آن اجماع دارند.^۶ همچنین قول خداوند متعال بر آن دلالت می‌کند که می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ﴾؛^۷ سپس چهار گواه نمی‌آورند.

۱. الکاسانی الحنفی، علاء الدین أبوبکر، پیشین، ج ۷، ص ۴۲.

۲. السمرقندی، أبوبکر علاء الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۴.

۳. وَجُوبُ إِقَامَةِ الْحَدِّ بَعْدَ الْإِثْبَاتِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءٍ. الکاسانی الحنفی، علاء الدین أبوبکر، پیشین، ج ۷، ص ۴۰؛ تَفْسِيرُ الْقَذْفِ فَهُوَ نَوْعَانِ أَحَدُهُمَا أَنْ يَقْذِفَهُ بِصَرِيحِ الزَّانَا الْخَالِي عَنْ شُبْهَةِ الزَّانَا الَّذِي لَوْ أَقَامَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةَ مِنَ الشُّهُودِ يَجِبُ عَلَيْهِ حَدُّ الزَّانَا فَإِذَا عَجَزَ الْقَازِفُ عَنْ إِثْبَاتِهِ بِالْحُجَّةِ فَيَنْعَقِدُ سَبَبًا لَوْجُوبِ حَدِّ الْقَذْفِ. السمرقندی، أبوبکر علاء الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۴.

۴. نور/۴.

۵. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۰۶.

۶. المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۶؛ الرومی البابرتی، محمد بن محمد بن محمود، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۷؛ الغیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۲؛ الغنیمی الحنفی، عبد الغنی بن طالب، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۵.

۷. نور/۴.

«وَهُوَ اشْتِرَاطُ أَرْبَعَةٍ مِنَ الشُّهَدَاءِ إِذْ هُوَ مُخْتَصٌّ بِالزَّانَا»؛^۱ چون شرط عدد ۴ در شهود مختص زنا است.

۴/۲/۱/۲/۲/۲/۵/۳. شهادت زنان بر قذف

در "الفتاوی الهندیة" آمده است:

«الْقَذْفُ فِي الشَّرْعِ وَ لَا يَثْبُتُ بِشَهَادَةِ النِّسَاءِ مَعَ الرِّجَالِ».^۲؛

قذف با شهادت زنان به همراه مردان ثابت نمی‌شود.

۴/۲/۱/۲/۲/۲/۵/۴. شرایط شهادت بر قذف

در کتاب "المبسوط سرخسی" آمده است:

«صاحبین می‌گویند: "اختلاف شهود در زمان و مکان قذف مانع قبول شهادت می‌شود و

اگر شهود بر سبب واحدی متفق نباشند، قاضی نمی‌تواند قضاوت کند." ولی أبوحنیفه معتقد

است که با اختلاف شهود در زمان و مکان قذف، مشهود به مختلف نمی‌شود.»^۳

اگر شهود بگویند: «شهادت می‌دهیم که او گفت: "ای زناکار"» شهادتشان قبول می‌شود. و چنانچه شهود

عادل باشند، قاذف حدّ می‌خورد؛ چون آن‌ها شهادت بر قذف به زنا داده‌اند و این خود، موجب حدّ می‌شود.^۴

"سرخسی" می‌گوید:

«فَإِنْ جَاءَ الْمَقْذُوفُ بِشَاهِدِينَ فَشَهِدَا أَنَّهُ قَذَفَهُ سُلًّا عَنْ مَاهِيَّتِهِ وَ كَيْفِيَّتِهِ؛ لِأَنَّهُمْ شَهِدُوا بِلَفْظِ

مِيهِمْ فَالْقَذْفُ قَدْ يَكُونُ بِالزَّانَا، وَقَدْ يَكُونُ بِغَيْرِ الزَّانَا فَإِنْ لَمْ يَزِيدُوا عَلَى ذَلِكَ لَمْ تُقْبَلْ

شَهَادَتُهُمْ؛ لِأَنَّ الْمَشْهُودَ بِهِ غَيْرُ مَعْلُومٍ، وَ لَا يَتِمَّ كُنُّ الْقَاضِي مِنَ الْقَضَاءِ بِالْمَجْهُولِ، فَكَذَلِكَ

يَمْتَنِعُ عَنِ الْقَضَاءِ عِنْدَ امْتِنَاعِهِمَا عَنْ بَيَانِ مَا شَهِدَا بِهِ.»^۵؛

اگر مقذوف دو شاهد بیاورد، پس شهادت دهند که او مقذوف را قذف کرده است، از

ماهیت و چگونگی قذف سؤال می‌شود؛ به دلیل این که آن‌ها شهادت بر لفظی مبهم

۱. الغیثی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۳؛ الرومی البابرتی، محمد بن محمد بن محمود، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۷.

۲. الشیخ نظام و جماعة من علماء الهند، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۰.

۳. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۰۸.

۴. همان، ص ۱۰۶.

۵. همان.

داده‌اند. می‌تواند قذف به زنا باشد و نیز می‌تواند به غیر زنا باشد. پس اگر بیشتر از آن چیزی نگفتند شهادتشان قبول نمی‌شود؛ زیرا مشهود^۱ به معلوم نیست و قاضی نمی‌تواند بر اساس مجهول قضاوت کند؛ هم‌چنین در صورتی که شهود از توضیح دادن آن چه که به آن شهادت داده‌اند خودداری کنند، از قضاوت منع می‌شود.

۴/۲/۲. جرایم تعزیری

در این مبحث نیز به بررسی تأثیر و شرایط شهادت در اثبات جرایم تعزیری از دیدگاه فقهای امامیه و حنفیه (به تفکیک) می‌پردازیم.

۴/۲/۲/۱. معنای تعزیر

۴/۲/۲/۱/۱. معنای لغوی تعزیر

در کتاب *أقرب الموارد*^۱ و *الصحاح* "تعزیر به معنای زدن کمتر از حدّ آمده است.^۱ هدف از این زدن آن است که بدین وسیله مجرم از بازگشت به سوی گناه باز بماند.^۲ در *القاموس المحيط*^۳ نیز برای تعزیر معانی مختلفی بیان شده است که از جمله آن‌ها: توقیف به جهت دین است؛ به این معنا که اگر کسی به خاطر دین تعزیر شد به حاکم می‌گوید: "مرا به خاطر اسلام تعزیر و توقیف نمودی" یا می‌گوید: "مرا به جهت تقصیر در امر دین تعزیر و توقیف نمودی".^۳

۴/۲/۲/۲. امامیه

۴/۲/۲/۲/۱. معنای اصطلاحی تعزیر

تعزیر مجازاتی است برای ارتکاب هر فعل حرامی که شارع برای آن حدّ معینی قرار نداده باشد.^۴ هم‌چنین مجازاتی است که نوع آن کمّاً و کیفاً البته تحت ضوابطی در عهده تشخیص و اعمال حاکم است که در باره‌ی

۱. الخوری الشرتونی اللبانی، سعید، *أقرب الموارد فی نصح العربیة و الشّوارد*، چاپ اول، قم، دارالأسوه، ۱۴۱۶ هـ ق، ج ۳، ص ۵۳۷؛ الجوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، چاپ سوم، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۲۹ هـ ق، ص ۶۹۹.
۲. ابن منظور، جمال الدین أبو الفضل محمد بن مکرم، پیشین، ج ۴، ص ۷۶۴.
۳. الفیروز آبادی، محمد بن یعقوب، *معجم القاموس المحيط*، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۲۹ هـ ق، ص ۸۶۷-۸۶۶.
۴. الطائی، یحیی، *التعزیر فی الفقه الإسلامی*، چاپ اول، قم، بوستان کتاب، ۱۴۲۳ هـ ق، ص ۲۳.

مرتکبین اعمالی که ارتکاب آن جرم و به اصطلاح فقهی حرام است؛ ولی در مرتبتی نیست که موجب اجرای (حدّ) گردد، اجرا می‌شود؛ مانند: تازیانه زدن، تبعید (نفی بلد) حبس و تراشیدن موی سر که با ملاحظه اهمّیت اجتماعی و فردی جرم مورد ارتکاب و وضع روحی و جسمی مجرم و سرانجام سنجش کلی اوضاع و احوال مسلم قضیه در باره‌ی برخی از مجرمین، قابل حکم و اجرا است.^۱

۴/۲/۲/۲. اثبات تعزیر از طریق شهادت

تعزیر با دو شاهد عادل ثابت می‌شود.^۲

"امام خمینی قده می‌فرماید:

«فی وطء البهیمة تعزیر، و ینت ذلک بشهادة عدلین.»^۳

در وطی با چهارپا تعزیر است. این وطی، با شهادت دو مرد عادل ثابت می‌شود.

۴/۲/۲/۳. شهادت زنان بر تعزیر

"محقق حلی" می‌گوید:

«إذا وطئ البالغ بهیمة مأکولة اللحم کشاة و البقرة تعلق بوطئها أحكام التعزیر الواطئ أما

التعزیر فتقدیره إلى الإمام و لا یثبت بشهادة النساء انفرادی أو انضمامی.»^۴

زمانی که شخص بالغی با چهارپایی که گوشتش خوردنی است؛ مانند گوسفند و گاو

نزدیکی نماید، بر وطی کننده به خاطر این عملش، تعزیر تعلق می‌گیرد و اما اندازه‌ی

تعزیر به امام بستگی دارد و با شهادت زنان به تنهایی یا به ضمیمه‌ی مردان ثابت

نمی‌شود.

به عقیده "امام خمینی قده" نیز هر جرمی که احکام تعزیر بر آن مترتب می‌شود؛ مانند: وطی با چهارپا و

۱. جعفری تبریزی، محمد تقی، رسائل فقهی، چاپ اول، تهران، مؤسسه منشورات کرامت، ۱۴۱۹ ه.ق، ص ۱۲۹.

۲. «کل ما فیہ التعزیر من حقوق الله سبحانه و تعالی یثبت بشاهدین عدلین. الموسوی الخمینی، سید روح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۷؛ و لا یثبت الا بشاهدین عدلین ذکرین. الحلی، یحیی بن سعید، الجامع للشرایع، پیشین، ص ۵۶۵؛ و کل ما یجب به التعزیر لله تعالی یثبت بشاهدین. العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۹؛ و یثبت الموجب للتعزیر بالإقرار مرتین، أو بشهادة عدلین. مغنیه، محمد جواد، پیشین، ج ۶، ص ۲۴۵.

۳. الموسوی الخمینی، سید روح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۴۹۶.

۴. المحقق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، پیشین، ج ۴، ص ۱۷۵-۱۷۴.

استمنا، با شهادت زنان به تنهایی یا به ضمیمه‌ی مردان ثابت نمی‌شود.^۱

۴/۲/۲/۳ حنفیه

أبوحنیفه غیر از انواع حدود^۲ مرتکب باقی جرایم را مستحقّ تعزیر می‌داند؛ مانند: لواط و مساحقه و نافرمانی زن از شوهر و وطی با بهیمه و

۴/۲/۲/۳/۱ معنای اصطلاحی تعزیر

حنفیه می‌گوید:

«تعزیر مجازات‌هایی است که در شرع اندازه‌ای برای آن مشخص نشده است و برای دفع

فساد به آن نیاز است. زدن کمتر از حدّ شرعی را نیز تعزیر می‌گویند.^۳

۴/۲/۲/۳/۲ اثبات تعزیر از طریق شهادت

«أبوحنیفه» معتقد است: «مجازات بدنی با کمتر از دو شاهد عادل ثابت نمی‌گردد و نیز شهادت یک مرد و دو زن در

تعزیرات قابل قبول است.»^۴

زلیعی^۵ از علمای حنفی می‌گوید:

«وَ يَثْبُتُ التَّعْزِيرُ بِشَهَادَةِ رَجُلَيْنِ أَوْ رَجُلٍ وَ امْرَأَتَيْنِ لِأَنَّهُ مِنْ جِنْسِ حُقُوقِ الْعِبَادِ.»^۶

تعزیر با شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن ثابت می‌شود؛ زیرا تعزیر از جنس حقوق بندگان است.

۴/۲/۲/۳/۳ شهادت زنان بر تعزیر

کاسانی^۷ می‌فرماید:

« يَقْبَلُ فِيهِ شَهَادَةُ النِّسَاءِ مَعَ الرِّجَالِ.»^۸

۱. في وطء البهيمه تعزير، و لا يثبت بشهادة النساء لا منفردات و لا منضمت؛ من استمنى بيده أو بغيرها من أعضائه عزر، و لا يثبت بشهادة النساء منضمت و لا منفردات. الموسوى الخمينى، سيد روح الله، تحرير/الوسيلة، پيشين، ج ۲، ص ۴۹۷-۴۹۶.

۲. حدّ زنا؛ حدّ سرقت؛ حدّ شرب خمر؛ حدّ قاطع طريق؛ حدّ قذف.

۳. الزليعى الحنفى، عثمان بن على، پيشين، ج ۳، ص ۲۰۷.

۴. عوده، عبدالقادر، پيشين، ج ۲، ص ۳۱۸.

۵. الزليعى الحنفى، عثمان بن على، پيشين، ج ۳، ص ۲۱۱.

۶. الكاسانى الحنفى، علاءالدين أبوبكر، پيشين، ج ۷، ص ۶۵.

شهادت زنان به همراه مردان در تعزیر پذیرفته می‌شود.

۴/۲/۳. دیات

۴/۲/۳/۱. معنی لغوی دیه

واژه دیه در لغت مشتق از «وَدَى» به معنی پرداخت دیه است که «واو» آن حذف و «هاء» به عوض آن در آخر کلمه اضافه شده است.^۱

در لغت نامه دهخدا آمده است:

«دیه مالی است که بدل نفس مقتول به ولی او داده می‌شود و از باب تسمیه مصدر است. و گاه اطلاق می‌شود به بدل اعضا، مثل دست و پا و آن را اُرش نیز گویند و اُرش بر بدل نفس هم اطلاق می‌گردد و به فارسی آن را خون‌بها می‌گویند و عوام، پول خون نیز می‌گویند.»^۲

علّت این که دیه را بهای خون می‌دانند؛ آن است که خون عامل حیات انسان است و وقتی خون انسان از بین رفت، در حقیقت حیات انسان از بین رفته است و قاتل باید بهای از بین رفتن انسان را بپردازد.^۳

۴/۲/۳/۲. امامیه

۴/۲/۳/۲/۱. معنی اصطلاحی دیه

دیه را عقل نیز معنی کرده‌اند؛^۴ زیرا از معانی عقل «منع» است و «دیه» مانع جرأت پیدا کردن بر خون‌ریزی می‌گردد.^۵

هم‌چنین دیه مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا عضو انسان آزاد واجب می‌شود، خواه مقدر باشد یا

۱. ابن‌منظور، جمال‌الدین أبوالفضل محمد بن مکرم، پیشین، ج ۶، ص ۹۰۳.

۲. دهخدا، علی اکبر، پیشین، ج ۸، ص ۱۱۴۵۴.

۳. زراعت، عباس، شرح قانون مجازات اسلامی (بخش دیات)، چاپ دوم، تهران، ققنوس، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۷.

۴. دیه را از آن جهت عقل گفته‌اند که در عصر جاهلیت، شتر به عنوان اصلی‌ترین مال مردم آن روزگار به عنوان دیه شمرده می‌شد و قاتل مکلف بوده که شتر را در آستانه خانه ورثه مقتول بیاورد و آن را با ریسمانی که بدان عقال می‌گفتند ببندد. «ر.ک: یعقوبی گوردی، رحیم، شرح مصوّر قانون مجازات اسلامی (دیات)، چاپ اول، تهران، فردوسی، ۱۳۸۳ ه. ش. ص ۲۷».

۵. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۳، ص ۲: الحائری الطباطبائی، سید علی بن محمد، ریاض المسائل، پیشین، ج ۲، ص ۵۲۸.

نباشد.^۱ که دیه را به مقدار مال معین اطلاق می‌کنند و به مال غیر معین، اُرش^۲ و حکومت می‌گویند.^۳

۴/۲/۳/۲/۲. اقسام قتل^۴

۱- عمد؛ ۲- شبه عمد؛ ۳- خطای محض.

۱- **عمد:** قتل عمد عبارت است از قتلی که قاتل در آن قصد جدی و نسبت بدان یقین داشته باشد.^۵

همچنین قتل عمدی عبارت است از: قصد جنایت کارانه جانی بر انجام جنایت قتل نسبت به مجنی‌علیه و یا

آن که این جنایت با آلت قتاله صورت گرفته و عادتاً کشنده می‌باشد.^۶

۲- **شبه عمد:** آن است که در فعلش تعمد داشته باشد، ولی در قصدش خطاکند؛ مثل این که معالجه پزشک،

منجر به مرگ بیمار شود.^۷

۳- **خطای محض:** آن است که شخص نه نسبت به فعل و نه نسبت به قصد تعمد نداشته باشد؛ مثلاً اگر

شخص در حال خواب جنایتی وارد آورد، خطای محض به شمار می‌رود.^۸

۴/۲/۳/۲/۳. اثبات دیه از طریق شهادت

فقها در مورد اثبات دیه از طریق شهادت نظرات مختلفی ارائه داده‌اند از جمله این که: دیه

با دو شاهد و به یک شاهد و دو زن و به یک شاهد مرد و قَسَم مدعی^۹ و به دو زن و

۱. همان؛ الموسوی الخمینی، سید روح الله، *تحریر الوسیله*، پیشین، ج ۲، ص ۵۵۳؛ الحائری الطباطبائی، سید علی بن محمد، *ریاض المسائل*، پیشین، ج ۲، ص ۵۲۸.

۲. به موجب ماده ۴۴۹ق.م.ا: «ارش، دیه غیر مقدر است که میزان آن در شرع تعیین نشده است و دادگاه با لحاظ نوع و کیفیت جنایت و تأثیر آن بر سلامت مجنی علیه و میزان خسارت وارده با در نظر گرفتن دیه مقدر و با جلب نظر کارشناس میزان آن را تعیین می‌کند. مقررات دیه مقدر در مورد ارش نیز جریان دارد، مگر این که در این قانون ترتیب دیگری مقرر شود.»

۳. *التجفی*، محمد حسن، پیشین، ج ۴۳، ص ۲؛ الموسوی الخمینی، سید روح الله، *تحریر الوسیله*، پیشین، ج ۲، ص ۵۵۳.

۴. *المحقق الحلی*، نجم الدین جعفر بن حسن، *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، پیشین، ج ۴، ص ۲۲۸.

۵. مرعشی، محمد حسن، «شرح قانون مجازات اسلامی (قصاص)»، *فصل نامه رهنمون*، انتشارات مدرسه عالی شهید مطهری، ش ۱، ۱۳۷۱، ص ۱۹.

۶. موسوی بجنوردی، سید محمد، «فقه تطبیقی (بخش جزایی)»، *فصل نامه رهنمون*، انتشارات مدرسه عالی شهید مطهری، ش ۲ و ۳، ۱۳۷۱، ص ۸۰.

۷. *التجفی*، محمد حسن، پیشین، ج ۴۳، ص ۳.

۸. *الشهید الأول*، محمد بن جمال الدین، *اللمعة اللمشقیة فی فقه الإمامیة*، پیشین، ص ۲۷۶.

۹. قسم مدعی در این حالت ناظر به مطمئن بودن وی نسبت به ارتکاب جرم از سوی متهم است. نه این که وی لزوماً سوگند بخورد که ارتکاب جرم از سوی متهم را شاهد بوده است. «ر.ک: میر محمد صادقی، حسین، *حقوق کیفری اختصاصی جرایم علیه اشخاص*، چاپ چهارم، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۸ ه.ش، ص ۳۹۵.»

سوگند مدعی ثابت می‌شود.^۱ به عقیده امام خمینی قَدِّحَ جَنَایَتِی که موجب دیه است؛ مانند: خطا و شبه عمد و مأمومه^۲ و جائفه^۳ و شکستن استخوان‌ها و غیر این‌ها از آن‌چه که متعلق دعوی در آن‌ها، مال یا مقصود از آن مال باشد، حتی به شهادت دو زن و قَسَم، بنا بر اظهر ثابت می‌شود.^۴

برخی از فقها نیز معتقدند: «دیه با دو شاهد مرد و یک شاهد مرد و دو زن و با یک شاهد و سوگند ثابت می‌شود.»^۵

ابن‌ادریس در سرائر^۶ می‌نویسد:

«قتل الخطأ المحض، أو الخطأ شبيه العمد، فشهادة شاهد واحد، و یمین المدعی، لانه یوجب المال دون القود.»^۷

قتل خطای محض یا خطای شبه عمد، با شهادت یک مرد و سوگند مدعی ثابت می‌شود؛ زیرا موجب مال می‌شود، نه قصاص.

"علامة ى حلی" در این مورد می‌نویسد:

«الجنایة الموجبة للدية، فتثبت بشاهد و امرأتین، و بشاهد و یمین.»^۸

جنایت موجب دیه با شهادت یک مرد و دو زن، و با یک شاهد مرد و قَسَم ثابت می‌شود.

۱. الموسوی الخمینی، سیدروح الله، *تحریرالوسیلة*، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۷؛ الشَّهِيدُ الثَّانِي، زين الدين بن علي، *تحریرالروضة فی شرح اللمعة*، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۹.
۲. مأمومه: زخمی (جراحی) است که بر سر وارد می‌شود و به پوست کیسه مانند مغز می‌رسد و در آن یک سوم دیه است. «ر.ک: فیض، علیرضا، *مبادی فقه و اصول*، پیشین، ص ۳۷۳».
۳. جائفه زخمی (جراحی) است که به درون بدن برسد، از هر طرف که باشد، خواه از شکم، یا سینه، یا پشت، یا پهلو. «ر.ک: فیض، علیرضا، *مبادی فقه و اصول*، پیشین، ص ۳۱۱».
۴. الموسوی الخمینی، سیدروح الله، *تحریرالوسیلة*، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۷.
۵. ما یثبت بشاهدين و شاهد و امرأتین و یمین و الجنایة التي توجب الدية. المحقق الحلّی، نجم الدين جعفر بن حسن، *سرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۶؛ مَا يَثْبُتُ بِرَجُلَيْنِ وَ رَجُلٍ وَ امْرَأَتَيْنِ وَ شَاهِدٍ وَ يَمِينٍ وَ الْجِنَايَةُ الْمَوْجِبَةُ لِلدِّيَةِ. الشَّهِيدُ الْأَوَّلُ، محمد بن جمال الدين، *اللمعة الدمشقية فی فقه الإمامية*، پیشین، ص ۹۶.
۶. ابن‌ادریس، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۸.
۷. العلامة الحلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، *إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان*، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۹.

دکتر عبدالقادر عوده در تعریف دیه آورده است:

«دیه کیفر بدلی نخست است برای کیفر قصاص، پس هرگاه قصاص که کیفر اصلی است به هر سبب ممتنع گردد یا ساقط شود، دیه واجب می‌شود و این در صورتی است که جانی مورد بخشودگی قرار نگیرد. دیه مانند کیفر است برای جنایت بر عضو و اگر جای قصاص را بگیرد، کیفر بدلی خواهد بود.»^۱

أبوحنیفه بر این عقیده است که قتل سه نوع می‌باشد: عمد؛ خطا؛ شبه عمد.^۲

"کاسانی" از فقهای حنفی می‌گوید:

«فَالْقَتْلُ أَرْبَعَةٌ أَنْوَاعٌ: قَتْلٌ هُوَ عَمْدٌ مَحْضٌ لَيْسَ فِيهِ شُبْهَةٌ الْعَمْدِ، وَقَتْلٌ هُوَ عَمْدٌ فِيهِ شُبْهَةٌ الْعَمْدِ، وَهُوَ الْمُسَمَّى بِشِبْهِ الْعَمْدِ، وَقَتْلٌ هُوَ خَطَأٌ مَحْضٌ لَيْسَ فِيهِ شُبْهَةٌ الْعَمْدِ، وَقَتْلٌ هُوَ فِي مَعْنَى الْقَتْلِ الْخَطَأِ.»^۳

قتل چهار نوع است:

- ۱- عمد محض که در آن شبهه عمد نیست؛
- ۲- قتل عمد توأم باشد با شبهه عمد که شبهه عمد نامیده می‌شود؛
- ۳- قتل خطایی محض که شبهه عمد در آن نیست؛
- ۴- قتل خطایی.

آن است که قاتل با آهنی که دارای لبه یا نوک تیز و برنده است؛ مثل: شمشیر، چاقو، نیزه، سوزن و امثال آنها قصد قتل کند یا آنچه که مانند این اشیاء در زخمی کردن و کوبیدن عمل می‌کند؛ مثل: آتش و شیشه یا مثل

۱. عوده، عبدالقادر، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۲۶، ص ۵۹.

۳. الکاسانی الحنفی، علاءالدین أبوبکر، پیشین، ج ۷، ص ۲۳۳.

آلتی که از مس ساخته شده باشد و یا قتل توسط آهنی انجام بگیرد که لبه تیز ندارد؛ مثل: عمود و پشت تبر که قتل توسط آن‌ها عمد است؛ اگر چه آلت از فلزاتی، مثل: مس، طلا و نقره و غیره باشد.^۱

۴/۲/۳/۲/۲. قتل شبه عمد

آن است که با شلّاق نازک بزند و ضربات، استمرار و ادامه یابد تا طرف بمیرد؛ این نوع قتل بین اصحاب حنفیه بدون هیچ اختلافی قتل شبه عمد است و موجب قصاص نمی‌شود. همچنین اگر قاتل قصد قتل فرد را با چیزی کند که غالباً هلاک کننده است، ولی ایجادکننده زخم نیست؛ مثل: سنگ و چوب بزرگ و یا هاون و مانند آن، نزد ابوحنیفه و صاحبین شبه عمد محسوب می‌شود.^۲

۴/۲/۳/۳/۲. قتل خطا

پس خطا در خود فعل است؛ مثل این که فاعل قصد شکار می‌کند، ولی تیرش به انسانی اصابت می‌کند یا قصد کشتن شخصی را می‌کند، ولی شخص دیگری را مورد هدف قرار می‌دهد. اما اگر عضوی از یک فردی را هدف بگیرد ولی به عضو دیگر او اصابت کند این عمد می‌شود و خطا نیست.^۳

۴/۲/۳/۳/۳. اثبات دیه از طریق شهادت

حنفیه در حقّ الله مالی، شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن را پذیرفته‌اند.^۴
در "موسوعة الفقه الإسلامی المقارن"^۵ آمده است:

«أبوحنیفه در قتلی که موجب مال می‌شود، شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن را قبول دارد؛ به خاطر قول خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رَجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ

الشَّهَدَاءِ﴾^۶؛

و دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید، پس اگر دو مرد نبودند، مردی را با دو زن، از

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۳۴.

۴. الحصری، أحمد، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۰.

۵. مجموعة من كبار أئمة الفقه الإسلامی، پیشین، ج ۶ (۱۲-۱۱)، ص ۳۵۲.

۶. بقره/۲۸۲.

میان گواهانی که [به عدالت آنان] رضایت دارید [گواه بگیرید].

سرخسی می گوید:

«وَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ مَعَ رَجُلٍ جَائِزَةٌ فِي قَتْلِ الْخَطَا.»^۱؛

و شهادت دو زن با یک مرد در قتل خطایی جایز است.

۴/۲/۳/۳/۴. شهادت زنان بر جنایات موجب دیه

حنفیه در قتل خطایی و قتلی که موجب قصاص نمی شود، شهادت زنان را با مردان پذیرفته است.^۲

۴/۲/۳/۳/۵. شرایط شهادت بر دیات

سرخسی از فقهای حنفی می گوید:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: وَإِذَا شَهِدَ شَاهِدَانِ عَلَى رَجُلٍ بِالْقَتْلِ خَطَاً وَشَهِدَ الْآخَرُ عَلَى إِقْرَارِ الْقَاتِلِ بِذَلِكَ فَهَذَا بَاطِلٌ؛ لِأَنَّهُمَا اخْتَلَفَا فِي الْمَشْهُودِ بِهِ فَإِنَّ أَحَدَهُمَا شَهِدَ بِفِعْلٍ، وَالْآخَرَ يَقُولُ، وَالْقَوْلُ غَيْرُ الْفِعْلِ، وَوَاحِدٌ مِنْهُمَا لَا يَثْبُتُ عِنْدَ الْقَاضِي إِلَّا بِاتِّفَاقِ الشَّاهِدَيْنِ عَلَيْهِ، وَكَذَلِكَ لَوْ شَهِدَا عَلَى الْقَتْلِ وَاخْتَلَفَا فِي الْوَقْتِ، أَوْ الْمَكَانِ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ لَا تُقْبَلُ؛ لِأَنَّ الْفِعْلَ لَا يَحْتَمِلُ التَّكْرَارَ خُصُوصًا الْقَتْلُ فِي مَحَلٍّ وَاحِدٍ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَشْهَدُ بِفِعْلٍ غَيْرِ مَا يَشْهَدُ بِهِ صَاحِبُهُ وَذَلِكَ يَمْنَعُ قَبُولَ الشَّهَادَةِ كَشُهُودِ الْغَضَبِ إِذَا اخْتَلَفُوا فِي الْمَكَانِ، وَالزَّمَانِ، ثُمَّ هَاهُنَا الْقَاضِي يَوْقِنُ بِكَذِبِ أَحَدِهِمَا؛ لِأَنَّهُ بَعْدَ مَا قَبِلَ فِي يَوْمٍ وَفِي مَكَانٍ لَا يَتَصَوَّرُ أَنْ يُقْبَلَهُ فِي مَكَانٍ آخَرَ فِي يَوْمٍ آخَرَ وَبَعْدَ مَا تَيَقَّنَ الْقَاضِي بِكَذِبِ الشَّاهِدِ لَا يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَقْضِيَ بِشَهَادَتِهِ، وَكَذَلِكَ لَوْ اخْتَلَفَا فِيمَا قَتَلَهُ بِهِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا: كَانَ بِحَجْرٍ وَقَالَ الْآخَرُ: بَعْصًا؛ لِأَنَّهُمَا اخْتَلَفَا فِي الْمَشْهُودِ بِهِ، فَالْقَتْلُ بِالْحَجْرِ غَيْرُ الْقَتْلِ بِالْعَصَا حَقِيقَةٌ، وَإِنْ كَانَ حُكْمُهُمَا وَاحِدًا. وَكَذَلِكَ لَوْ قَالَ أَحَدُهُمَا قَتَلَهُ عَمْدًا وَقَالَ الْآخَرُ: قَتَلَهُ خَطَاً، فَقَدْ اخْتَلَفَا فِي الْمَشْهُودِ بِهِ؛ لِأَنَّ الْخَطَاً غَيْرُ الْعَمْدِ وَحُكْمُهُمَا مُخْتَلِفٌ، وَكَذَلِكَ لَوْ قَالَ أَحَدُهُمَا: قَتَلَهُ بَعْصًا وَقَالَ الْآخَرُ: لَا أَحْفَظُ الَّذِي كَانَ بِهِ الْقَتْلُ؛ لِأَنَّ الَّذِي قَالَ: لَا أَحْفَظُ ضَمٌّ بَعْضِ شَهَادَتِهِ وَلِأَنَّهُ شَهِدَ بِفِعْلٍ غَيْرِ الْفِعْلِ الَّذِي شَهِدَ بِهِ صَاحِبُهُ.... وَلِأَنَّ شَرْطَ قَبُولِ الشَّهَادَةِ اتِّفَاقُهُمَا عَلَى فِعْلٍ وَاحِدٍ وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا بِأَنْ يَتَّفَقَا

۱. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۲۶، ص ۱۰۵.

۲. ابن عابدین، محمد امین، پیشین، ج ۶ ص ۵۶۸.

عَلَى آلَةٍ وَاحِدَةٍ»؛

هنگامی که دو شاهد بر علیه شخصی برقتل خطایی شهادت دهند و دیگری شهادت دهد بر اقرار قاتل به قتل خطایی، پس این شهادت باطل می‌شود؛ به دلیل آن که دو شاهد در مشهودبه اختلاف دارند.

پس اگر یکی از دو شاهد، شهادت بر فعلی دهد و دیگری بر گفتاری گواهی دهد، قول غیر از فعل است و یکی از این دو شهادت نزد قاضی ثابت نمی‌شود؛ مگر این که دو شاهد بر آن توافق کنند.

هم‌چنین اگر هر دو شاهد بر قتل شهادت دهند، ولی در زمان یا مکان آن اختلاف داشته باشند، پس این شهادت قبول نمی‌شود؛ به خاطر این که در فعل احتمال تکرار وجود ندارد، مخصوصاً قتل. پس هر یک از این دو شاهد بر فعلی غیر از آن چه که شاهد دیگر می‌گوید، گواهی می‌دهد و این امر مانع قبول شهادتشان می‌شود؛ مانند: شهود غصب، هنگامی که در مکان و زمان آن اختلاف پیدا می‌کنند و در نتیجه قاضی به دروغ‌گویی یکی از آن دو یقین پیدا می‌کند. به خاطر این که بعد از آن چه که قبول کرد در روزی و مکانی، متصور نمی‌شود که قبول کند آن را در مکانی دیگر و در روزی دیگر و بعد از این که قاضی یقین به دروغ‌گویی شاهد پیدا کرد، برای او قضاوت بر اساس شهادتش جایز نیست.

هم‌چنین است اگر در آن چه که او را با آن کشته است (وسیله قتل) اختلاف داشته باشند، پس یکی از آن دو بگوید: "با سنگ" و دیگری بگوید: "با چوب‌دستی"؛ به دلیل این که در مشهودبه با هم اختلاف دارند، پس حقیقت قتل با سنگ، غیر از قتل با چوب‌دستی می‌باشد، اگرچه حکم هر دو یکی است.

و چنین است اگر یکی بگوید: "او را از روی عمد کُشت" و دیگری بگوید: "او را از روی خطا به قتل رساند"، پس در مشهودبه اختلاف دارند؛ به خاطر این که خطا غیر از عمد است و حکمشان با هم تفاوت می‌کند.

و هم‌چنین اگر یکی از آن دو بگوید: "او را با چوب دستی کشت" و دیگری بگوید: "به

۱. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۲۶، ص ۱۰۵-۱۰۴.

خاطر نمی‌آورم که با آن کشته باشد،^۱ به دلیل این که گفته به یاد نمی‌آورم، بعضی از موارد شهادتش را از بین بُرد و نیز به دلیل این که شاهد بر فعلی بوده غیر از آن فعلی که دوستش به آن شهادت داده است. و شرط قبول شهادت، توافق آن دو بر یک فعل است و آن نمی‌شود، مگر این که بر یک وسیله توافق نمایند.

۴/۲/۴. قصاص

در این مبحث نیز به بررسی شرایط شهادت بر قصاص که یکی دیگر از مجازات‌های اسلامی است، از دیدگاه امامیه و حنفیه (به تفکیک) می‌پردازیم.

۴/۲/۴/۱. معنای لغوی قصاص

قصاص به معنی کیفر گناه، عمل مقابله به مثل است.^۱

در قاموس قرآن آمده است:

«قصاص مقابله به مثل در جنایت عمدی است. قصاص را از آن جهت قصاص می‌گویند

که در تعقیب جنایت در پی آن است.»^۲

۴/۲/۴/۲. امامیه

۴/۲/۴/۲/۱. معنای اصطلاحی قصاص

صاحب جواهر^۳ می‌گوید:

«و المراد به هنا استيفاء أثر الجنایة من قتل أو قطع أو ضرب أو جرح، فکان المقتص یتبع

أثر الجانی فیفعل مثل فعله.»^۳

منظور از قصاص این است که انتقام جنایت به تمامه از جانی گرفته شود، چه در قتل باشد

یا قطع اعضاء یا زدن یا جراحت وارد کردن باشد. پس قصاص گیرنده، جانی را مورد

تعقیب قرار می‌دهد و همان جنایت را که مرتکب شده در مورد او انجام می‌دهد.

۱. بستانی، فؤاد أفرام، فرهنگ/بجدی، چاپ دوم، تهران، اسلامی، ۱۳۷۵ ه.ش، ص ۶۹۶.

۲. قریشی، علی اکبر، پیشین، ج ۶ ص ۱۲.

۳. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۲، ص ۷.

در "کنز العرفان" آمده است:

«و القصاص من قص الأثر و هو الاتباع، فإن الولی فی القصاص يتبع أثر الجانی، و يفعل كفعله.»^۱؛

و قصاص از «قص الأثر» گرفته شده است، به معنای تعقیب و دنبال کردن می‌باشد؛ چون ولی دم در قصاص کردن به دنبال و در تعقیب اثر به جای مانده از جانی و قاتل است. در حقیقت او می‌خواهد همان کاری را انجام دهد که جانی و قاتل کرده است.

۴/۲/۴/۲/۳. اثبات قصاص از طریق شهادت

یکی از راه‌های اثبات قصاص، بینه است و به عقیده فقها مراد از بینه، دو مرد عادل است.^۲

"شیخ مفید" نیز می‌فرماید:

« لا تقبل فی الشهادة علی القتل إلا شهادة رجلین مسلمین عدلین.»^۳؛

در شهادت بر قتل قبول نمی‌شود؛ مگر این که دو مرد مسلمان عادل شهادت دهند.

حتی اگر صاحبان خون از قصاص بگذرند و مطالبه دیه نمایند، باز قتل با شهادت دو مرد عادل ثابت می‌گردد.^۴

۴/۲/۴/۲/۳. شهادت زنان بر قصاص

فقها معتقدند: «شهادت زنان به تنهایی یا به ضمیمه مردان اعتباری ندارد.»^۵

۱. السیوری الحلی، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۴.
۲. « فیما یثبت به القتل البینه و و أما البینه فعدلان ذکران. الشَّهِيد الأول، محمد بن جمال الدین، اللّمة الدمشقیة فی فقه الإمامیة، پیشین، ص ۲۷۰؛ فی ما یتثبت به القتل و البینه علیه، و و أما البینه فعدلان ذکران. الشَّهِيد الثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللّمة الدمشقیة، پیشین، ج ۱۰، ص ۶۷-۷۰؛ تثبت الدعوی بالقتل ... أو البینه و أما البینه فلا یتثبت ما یجب به القصاص فی النفس أو الطرف إلا بشاهدین عدلین. النجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۴۲، ص ۲۰۸-۲۰۳.
۳. الشیخ المفید، محمد بن النعمان، أحكام النساء، چاپ اول، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ ق، ص ۵۳.
۴. مؤمنی، عابدین، حقوق جزای اختصاصی اسلام، چاپ اول، تهران، خط سوم، ۱۳۸۲ هـ ش، ص ۳۵۱.
۵. ولا عبرة بشهادة النساء، منفردات و لا منضمت. الشَّهِيد الثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللّمة الدمشقیة، پیشین، ج ۱۰، ص ۷۰؛ و لا اعتبار بشهادة النساء فیہ منفردات و لا منضمت إلى الرجل. الموسوی الخمینی، سید روح الله، تحریر الوسیلة، پیشین، ج ۲، ص ۵۲۵.

شهید اول در مورد نحوه‌ی شهادت بر قتل می‌گوید:

«وَلَتَكُنَّ الشَّهَادَةُ صَافِيَةً عَنِ الْإِحْتِمَالِ، فَلَوْ قَالَ: جَرَحَهُ، لَمْ يَكْفِ حَتَّى يَقُولَ: فَمَاتَ مِنْ جَرَحِهِ، وَ لَوْ قَالَ: أَسَالَ دَمَهُ، ثَبَّتَ الدَّامِيَةَ.»^۱؛

شهادت باید از هرگونه احتمالی خالی باشد. پس اگر شاهد بگوید: "این شخص، مقتول را زخمی کرد." کافی نیست تا این که بگوید: "پس در اثر زخم او مرد" و اگر بگوید: "این شخص خون مقتول را جاری کرد." دامیه^۲ ثابت می‌شود.

شهید ثانی نیز در این باره می‌گوید:

«و لا بد من توافقهما على الوصف الواحد الموجب لاتحاد الفعل فلو اختلفا زمانا بأن شهد أحدهما أنه قتله غدوة، و الآخر عشية أو مكانا بأن شهد أحدهما أنه قتله فى الدار، و الآخر فى السوق أو آلة بأن شهد أحدهما أنه قتله بالسكين و الآخر بالسيف بطلت الشهادة لأنها شهادة على فعلين، و لم يقم على كل واحد إلا شاهد واحد.»^۳؛

دو شاهد باید بر یک وصف اتفاق نظر داشته باشند. پس اگر از نظر زمان با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند؛ مثلاً: یکی شهادت دهد که قاتل به هنگام صبح مقتول را کشته است و دیگری بگوید: "او را شب به قتل رساند." شهادت آن‌ها باطل است.

هم‌چنین اگر دو شاهد از نظر مکان با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند؛ مثلاً: یکی شهادت دهد مقتول را در خانه کشته است و دیگری بگوید: "او را در بازار به قتل رسانده است." شهادتشان باطل است.

یا اگر دو شاهد در آلت و وسیله قتل با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند؛ مثلاً: یکی شهادت دهد که قاتل، مقتول را با چاقو کشت و دیگری بگوید: "او را با شمشیر به قتل رسانده است." شهادت باطل است؛ زیرا در تمام موارد اختلافی (زمان و مکان و وسیله قتل) شهود به دو فعل شهادت داده‌اند و بر هر یک از آن‌ها، فقط یک شاهد گواهی داده است.

۱. الشَّهِيدُ الْأَوَّلُ، مُحَمَّدُ بْنُ جَمَالِ الدِّينِ، الْأَمْعَةُ الدَّمَشْقِيَّةُ فِي فِقْهِ الْإِمَامِيَّةِ، پيشين، ص ۲۷۰.

۲. زخمی است که کمی درگوشه فرو می‌رود. الشَّهِيدُ الْأَوَّلُ، مُحَمَّدُ بْنُ جَمَالِ الدِّينِ، الْأَمْعَةُ الدَّمَشْقِيَّةُ فِي فِقْهِ الْإِمَامِيَّةِ، پيشين، ص ۲۸۴.

۳. الشَّهِيدُ الثَّانِي، زَيْنُ الدِّينِ بْنِ عَلِيٍّ، الرَّوَضَةُ الْبَهِيَّةُ فِي شَرْحِ الْأَمْعَةِ الدَّمَشْقِيَّةِ، پيشين، ج ۱۰، ص ۷۱.

امام خمینی قدس سره در کتاب "تحریر الوسيله" می‌نویسد:

«لو شهد أحد الشاهدين بالإقرار بالقتل مطلقاً و شهد الآخر بالإقرار عمداً ثبت أصل القتل الذي اتفقا عليه. لو شهد أحدهما بمشاهدة القتل عمداً و الآخر بالقتل المطلق و أنكر القاتل العمد و ادعاه الولي كان شهادة الواحد لوثاً.»؛

اگر یکی از دو شاهد به اقرار به قتل مطلقاً و دیگری به قتل عمدی شهادت دهد، اصل قتل که اتفاق بر آن دارند، ثابت می‌شود. اگر یکی از آن‌ها به مشاهده‌ی قتل عمدی و دیگری به قتل مطلق شهادت دهد، و قاتل، قتل عمدی را انکار نماید و ولی آن را ادعا نماید، شهادت این یک نفر لوث^۲ می‌باشد.

۴/۲/۴/۳. حنفیه

۴/۲/۴/۳/۱. اثبات قصاص از طریق شهادت

"صاحب الهدایه"^۳ می‌گوید:

«القصاص تقبل فیها شهادة رجلین.»؛

قصاص با شهادت دو مرد عادل قبول می‌شود.

و دلیل آن را قول خداوند متعال بیان می‌کند که می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾؛^۴ دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید.

۴/۲/۴/۳/۲. شهادت زنان بر قصاص

در کتاب "الهدایة فی شرح بداية المبتدی" آمده است:

«لا شهادة للنساء فی ... القصاص.»؛^۵

برای زنان در قصاص، شهادتی نیست.

۱. الموسوی الخمینی، سید روح الله، *تحریر الوسيلة*، پیشین، ج ۲، ص ۵۲۶-۵۲۵.

۲. بر اساس ماده ۳۱۴ ق.م.ا.: «لوث عبارت از وجود قرائن و اماراتی است که موجب ظن قاضی به ارتکاب جنایت یا نحوه ارتکاب از جانب متهم می‌شود.»

۳. المرغینانی، أبوالحسن برهان الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۶.

۴. بقره/۲۸۲.

۵. المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۶.

و هنگامی که دو شاهد در روزهای قتل یا در شهر یا در چیزی که با آن قتل صورت گرفته است اختلاف پیدا کنند، شهادتشان باطل است؛ چون قتل قابل تکرار نیست و قتل در زمان یا در مکانی غیر از قتل در زمان و مکانی دیگر است و قتل با چوبدستی غیر از کشتن با سلاح است؛ چون دومی عمد است و اولی شبه عمد می‌باشد و احکامشان فرق می‌کند، پس بر هر قتلی یک شاهد وجود دارد و همچنین زمانی که یک شاهد بگوید: "او را با عصا کُشت" و دیگری بگوید: "نمی‌دانم با چه چیزی او را کشته است"، شهادتشان باطل است؛ زیرا مطلق با مقید مغایرت دارد.^۱

"سرخسی" می‌فرماید:

«اگر دو شاهد شهادت دهند که این فرد دست مجنی‌علیه را از میچ قطع کرده و دیگری شهادت دهد که او دستش را از آرنج قطع کرده است، پس به این خاطر مرده است، قطع عمدی محسوب می‌شود؛ و به عقیده ابوحنیفه کسی که دست را از میچ قطع کرده است باید قصاص دست شود و دومی قصاص نفس می‌شود. ولی زفر می‌گوید: "هر دو قصاص نفس می‌شوند؛ زیرا فرد با دو فعل هر یک از این دو که عمد محض است کشته شده است؛ پس قصاص بر هر دو لازم می‌شود.

مانند این که اگر یکی دست مجنی‌علیه را عمداً قطع کند و دیگری پایش را قطع کند و در اثر آن بمیرد. اصحاب ابوحنیفه گفته‌اند: «بریدن دست از آرنج به منزله بهبودی است؛ چون محل سرایت که دست است را از بین برده است؛ بنابراین هنگامی که محل سرایت را از بین می‌بری اقوی است از این که با بهبودی یافتن دست، سرایت از بین برود. علت اقوی بودن آن هم این است که وقتی دست خوب می‌شود، ممکن است به طور کامل بهبودی حاصل نشود؛ ولی قطع محل سرایت، این احتمال را هم از بین می‌برد.

این موضوع شهادت فرق می‌کند با جایی که یکی دست مجنی‌علیه را از آرنج بریده و دیگری پای او را قطع کرده است؛ چون محلشان با هم تفاوت می‌کند؛ در نتیجه حکمشان هم مختلف می‌شود. در جایی که دست از آرنج قطع می‌شود محل سرایت هم از بین رفته

۱. همان، ج ۴، ص ۴۵۸.

است، ولی قطعِ پا هیچ ربطی به محلّ سرایت ندارد.»^۱

أبوحنیفه معتقد است:

«و إن شهدا أنه قتله و قالاً: لا ندري بأى شيء قتله ففيه الدية استحساناً و القياس أن لا

تقبل هذه الشهادة لأن القتل يختلف باختلاف الآلة فجهل المشهود به.»^۲

و اگر دو شاهد شهادت دهند که او را کشته است، ولی بگویند: "نمی‌دانیم با چه چیزی او را

به قتل رسانده است"، پس در آن، به دلیل استحسان دیه است و بر اساس قیاس، این

شهادت قبول نمی‌شود؛ زیرا قتل با تفاوت وسیله‌ی قتل مختلف می‌شود. پس مشهود به

مجهول می‌شود.

"سرخسی" می‌گوید:

«و لو شهد شاهدان أنه قطع يده عمداً من مفصليه و شهد شاهد أنه قطع رجله من

المفصل، ثم شهدوا جميعاً أنه لم يزل صاحب فراش حتى مات، و الولي يدعى ذلك كله

عمداً فإنني أقضي على القاتل بنصف الدية في ماله؛ لأن قطع الرجل لم يثبت عند القاضي

فإن الشاهد به واحد، و قد ثبت قطع اليد من المفصل عند القاضي بشهادة الشاهدين،

و لكن قد أقر الولي أنه مات من ذلك الفعل، و من فعل آخر لم يعلم فاعله فيكون ذلك

شبهة في إسقاط القود و يتوزع بدل النفس نصفين فيلزمه نصف الدية في ماله؛ لأن فعله

كان عمداً فلا يعقله العاقلة و أقرار الولي حجة عليه في حقه.»^۳

اگر دو شاهد شهادت دهند که جانی دست مجنی‌علیه را از مچ قطع کرده است و یک

شاهد شهادت دهد که او پایش را از مچ قطع کرده است، در صورتی که همه شهود

گواهی دهند که او را زده تا مرده است و ولی مقتول ادعای عمدی بودن قتل را بکند، پس

به درستی که من (أبوحنیفه) بر علیه قاتل به نصف دیه در مالش قضاوت می‌کنم؛ چون

قطع پا نزد قاضی ثابت نمی‌شود، پس یک شاهد بر آن وجود دارد. ولی قطع دست از مچ،

نزد قاضی با دو شاهد ثابت شده است. ولیکن ولی مقتول اقرار کرده است که او از آن فعل

۱. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۲۶، ص ۱۷۰.

۲. المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۴، ص ۴۵۸.

۳. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۲۶، ص ۱۶۸.

قطع پا) مُرده است و فاعل فعل دیگر را نمی‌داند؛ پس همین امر باعث به وجود آمدن شبهه در ساقط شدن قصاص می‌شود و او نصف دیه از مالش توزیع می‌شود؛ چون فعلش عمدی است. پس عاقله آن را به دوش نمی‌کشد و اقرار ولی مقتول حجتی است بر علیه او در حَقِّش.

در کتاب "البنایة شرح الهدایة" آمده است:

«إِنْ كَانَ الْأَوْلِيَاءُ ثَلَاثَةً فَشَهِدَ اثْنَانِ مِنْهُمْ عَلَى الْآخَرِ أَنَّهُ قَدْ عَفَا فَشَهَادَتُهُمَا بَاطِلَةٌ وَ هُوَ عَفَا مِنْهُمَا "لَأَنَّهُمَا يَجْرَانُ بِشَهَادَتِهِمَا إِلَى أَنْفُسِهِمَا مَغْنَمًا وَ هُوَ انْقِلَابُ الْقُودِ مَالًا "فَإِنْ صَدَقَهُمَا الْقَاتِلُ فَالِدِيَّةُ بَيْنَهُمْ أَثَلَاثًا"»؛^۱

اگر اولیای مقتول سه نفر باشند، پس دو نفر از آن‌ها بر علیه دیگری شهادت دهد که او را بخشیده است، پس شهادتشان باطل است. در حالی که عفو از جانب خودشان است؛ به خاطر این که آن‌ها به خاطر جلب منفعت خودشان شهادت دادند؛ چون قصاص تبدیل به مال می‌شود. پس اگر قاتل آن‌ها را تصدیق کند، دیه بین سه نفر تقسیم می‌شود.

اگر دو نفر شهادت دهند که او کسی را با نیزه زد یا به سوی او تیر پرتاب کرد، این‌ها همه عمد محسوب می‌شود و چنانچه شهادت دهند که او سرش را برید یا شکمش را با چاقو شکافت تا این که مُرد، این هم قتل عمد است؛ زیرا وسیله قتل یکی است. اگر یکی از آن دو شهادت دهد که او را با شمشیر کشت و دیگری شهادت دهد که او را با نیزه زد یا سرش را با چاقو برید یا یکی از دو شاهد شهادت دهد که به سوی او تیر قمار پرتاب کرده است یا او را با تیر معمولی زده است یا در مکان قتل یا زمانش یا محل جراحات در بدنش اختلاف کنند پس شهادتشان باطل است؛ زیرا با اختلاف وسیله قتل و محل و زمان و مکان، فعل مختلف می‌شود. پس در قتل احتمال تکرار وجود ندارد؛ بنابراین برای هر قتلی فقط یک شاهد گواهی می‌دهد.^۲

"سرخسی" در کتاب خود می‌نویسد:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا شَهِدَ رَجُلَانِ عَلَى رَجُلٍ أَنَّهُ ضَرَبَ رَجُلًا بِالسَّيْفِ فَلَمْ يَزَلْ صَاحِبَ فِرَاشٍ حَتَّى مَاتَ فَعَلَيْهِ الْقِصَاصُ لِأَنَّ الثَّابِتَ بِالْبَيِّنَةِ كَالثَّابِتِ بِالْمُعَايَنَةِ»؛^۳

۱. الغیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۴۹.

۲. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۲۶، ص ۱۶۸.

۳. همان، ص ۱۶۷.

أبوحنيفة رضي الله عنه می‌گوید: «هنگامی که دو مرد بر علیه مردی شهادت می‌دهند که او آن قدر شخصی را با شمشیر زد تا مُرد، پس او باید قصاص شود؛ چون ثابت شدن فعل او با بیّنه مانند این است که فعل او با دیدن ثابت شده باشد.

۴/۳. حجّیت بیّنه (شهادت عدلین)

۴/۳/۱. حقوقی

در فقه به شهادت و گواهی گواهان به ویژه «عدلین» اطلاق می‌شود و برای مدّعی اصیل، وکیل و ولیّ، بیّنه اصیل‌ترین حجّت شرعی در اثبات حقوق مردمی و حدود الهی است.^۱

هم‌چنین گواهی دادن دو مرد عادل چون مبتنی بر علم شهود است طریقیّتش محلّ تردید نخواهد بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که به حال شهود معرفت پیدا نمی‌کرد از بهترین اصحاب خود دو نفر را انتخاب نموده و روانه قبیله شهود می‌فرمود تا آن که از حال آنان تحقیق نموده و پس از برگشت آن دو، طبق گواهی شاهدین عمل می‌فرمود.^۲

بیّنه در حکم و قضای اسلامی، اهمّیت بسزایی دارد و از ارکان مهمّ اثبات دعوی به شمار می‌رود و شرایط و احکام مخصوص به خود را داراست و در قانون‌گذاری اسلام، مؤدّای بیّنه به منزله واقع، قرار داده شده است. پس وقتی چیزی به وسیله بیّنه ثابت باشد، همه‌ی آثار واقعی آن چیز بر آن مترتب می‌شود؛^۳ و در صورتی که قاضی علم بر خلاف بیّنه ندارد حجّت است و حجّیت آن از ناحیه شارع مقدّس و مبتنی بر ظنّ نوعی است، حتّی اگر ظنّ شخصی نیز برای قاضی نداشته باشد.^۴

"سنگلجی" می‌گوید:

«گاهی سبب علم، طرّقی است که قانون‌گذار آن را طریق قرار داده است؛ مانند: بیّنه و

۱. موسوی، سید رضا، پیشین، ص ۱۴۶.

۲. همان، ص ۱۵۲.

۳. ارجمند دانش، جعفر، *ترمینولوژی حقوق جزای اسلامی*، چاپ اول، بی‌جا، اعظم بناب، ۱۳۷۸ ه. ش، ص ۴۳.

۴. معاونت آموزش قوه قضائیه مرکز تحقیقات فقهی، پیشین، ج ۸، ص ۴۶.

اقرار و نظائر این دو و هنگامی اسباب عادی است که بدان وسیله برای شخص معلوماتی حاصل می‌شود و زمانی الهام و کشف است.

علمی که از طرق شرعیّه، مانند: بینّه و اقرار حاصل می‌شود؛ چون قانون‌گذار آن را حجّت قرار داده است، دادرسی باید آن را منشأ حکم قرار داده بین متخاصمین حکم‌فرمایی نموده و بدان وسیله فصل خصومت نماید. علمی که به وسیله‌ی اسباب عادی و یا به وسیله‌ی الهام و مکاشفات حاصل می‌شود چون حجّیتش محلّ نزاع است، دادرسی نمی‌تواند آن را منشأ برای حکم قرار داده و بدان عمل نماید.»^۱

هم‌چنین ایشان دلیل حجّیت معلوماتی که از راه بینّه و اقرار حاصل می‌شود را فرمایش پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که می‌فرماید: «إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الْإِيْمَانِ»^۲ و «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمَدْعَى وَ الْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ»^۳ می‌داند.^۴

۴/۳/۲. امامیه

بینّه از دیدگاه فقهای امامیه به شهادت دو مرد عادل اطلاق می‌شود.^۵

"آیه الله موسوی بجنوردی" در کتاب "القواعد الفقهيّة" خود می‌نویسد:

«لا شكّ في أنّ المراد من البيّنة في هذه القاعدة هو شهادة عدلين.»^۶

شکّی نیست که مراد از بینّه در این قاعده همان، شهادت عدلین است.

در شریعت مقدّس اسلام و در حقوق اسلامی بینّه و شهادت دو نفر عادل با خصوصیات و شروطی که برای

۱. سنگلجی، محمد، *آیین دادرسی در اسلام*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۶ ه. ش، ص ۹۴.

۲. الحرّ العاملی، محمد بن حسن، پیشین، باب ۲ از ابواب کیفیت الحکم و احکام الدعوی، ج ۲۷، ص ۲۳۲، ح ۱.

۳. النوری الطبرسی، میرزا حسین، پیشین، باب ۳ از ابواب کیفیت الحکم و احکام الدعوی، ج ۱۷، ص ۳، ح ۴.

۴. سنگلجی، محمد، پیشین، ص ۹۴.

۵. و المراد بالبیّنة: شهادة العدلين. حسینی مراغی، سید میر عبدالفتاح بن علی، *العناوين الفقهيّة*، چاپ اول، قم، مؤسسه النشرالإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۷ ه. ق، ج ۲، ص ۶۵۰؛ *أما البيّنة فعدلان ذکران. الشّهيدالأول*، محمد بن جمال الدين، *اللمعة الدمشقية في فقه الإمامية*، پیشین، ص ۲۷۰؛ *أما البيّنة فعدلان ذکران. الشّهيدالثاني*، زين الدين بن علی، *الروضة البهيّة في شرح اللمعة الدمشقية*، پیشین، ج ۱۰، ص ۷۰؛ *فأما البيّنة*، فهي شهادة شاهدين، عدلين. ابن براج، عبدالعزيز، *المهذب*، پیشین، ج ۲، ص ۴۹۹؛ «حجّية البيّنة و المراد منها هنا شهادة عدلين». المكارم الشيرازي، ناصر، *القواعد الفقهيّة*، پیشین، ج ۲، ص ۴۵.

۶. موسوی بجنوردی، سید حسن، *القواعد الفقهيّة*، محقق امصحّح: مهدی مهریزی، محمد حسن درایتی، چاپ اول، قم، الهادی، ۱۴۱۹ ه. ق، ج ۳، ص ۹.

آن بیان می‌شود یکی از ادله اثبات دعوی شمرده شده است.^۱ بحث بینه از مسائل خاص در فقه نیست؛ زیرا بحث بینه در جمیع ابواب فقهی از "طهارت تا دیات" جاری می‌باشد.^۲ در حقوق اسلام بینه مورد قبول واقع گردیده است و حجیت آن به اثبات رسیده است و در تمام ابواب حقوق و حدود و کلیه حقوق مالی و غیر مالی، کاربرد خاص خود را دارد.^۳

"صاحب العناوین الفقهیة" می‌فرماید:

«القول بحجیة البینه مطلقاً إلا فیما دلّ الدلیل علی اعتبار الزائد و المراد بالبینه: شهادة العدلین، و هذا هو الذي يظهر من كلمة الأصحاب في سائر الأبواب، و علیه مشایخنا المعاصرون.»^۴

بینه مطلقاً حجت است؛ مگر در مواردی که دلیل، دلالت بر اعتبار ما زاد بر بینه کند؛ و مراد از بینه، شهادت دو مرد عادل است و این همان چیزی است که از سخن فقها در سایر ابواب ظاهر می‌شود و علمای معاصر ما نیز بر این عقیده هستند.

"صاحب المهدب البارع فی شرح المختصر النافع" می‌گوید:

«قول خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ﴾؛^۵ و [در هر حال] هر گاه داد و ستد کردید گواه بگیرید.

﴿وَ أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ﴾؛^۶ و گواهی را برای خدا به پا دارید.

﴿وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾؛^۷ دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید.

و برکتمان شهادت تهدید نموده است، پس فرموده است:

﴿وَ لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾؛^۸ و چون گواهان احضار شوند، نباید خودداری ورزند.

۱. بهرامی خوشکار، محمد، قضاوت و شهادت زن در مکاتب فقهی، چاپ اول، تهران، سرای قلم، ۱۳۸۱، ص ۱۹.

۲. المکارم الشیرازی، ناصر، القواعد الفقهیة، پیشین، ج ۲، ص ۴۵.

۳. بهرامی خوشکار، محمد، پیشین، ص ۳۱۲.

۴. حسینی مراغی، سید میر عبدالفتاح بن علی، پیشین، ج ۲، ص ۶۵۰.

۵. بقره/۲۸۲.

۶. طلاق/۲.

۷. بقره/۲۸۲.

۸. بقره/۲۸۲.

﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾؛^۱ و شهادت را کتمان نکنید، و هر که آن را کتمان کند قلبش گناه کار است.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ﴾؛^۲ و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد؟

پس اگر شهادت حجت نبود، به آن امر نمی شد و بر کتمانش تهدید نمی شد.^۳

"آیه الله مکارم شیرازی" می فرماید:

«عدم قبول شهادة النساء في الموضوعات فهو ظاهر مما عرفت من الأدلة و الاخبار الكثيرة التي صرح فيها باعتبار رجلين عدلين، أو شاهدين مرضيين، أو غير ذلك مما يفيد هذا المعنى، فالأصل في أبواب الشهادات عدم قبول شهادتهن في غير ما ورد فيه الدليل.»^۴

عدم قبول شهادت زنان در موضوعات، پس آن ظاهر است از آن چه که شناخته شد از ادله و روایات بسیاری که در آن تصریح شده است به اعتبار دو مرد عادل یا دو شاهد پسندیده یا غیر آن از آن چه که افاده این معنی می کند. پس اصل در ابواب شهادت عدم قبول شهادت زنان در غیر از آن چه که در آن دلیل وارد شده است.

"ابن زهره" در کتاب "غنية النزوع" در مورد جواز قضاوت به وسیله شهادت ادعای اجماع کرده است:

«و يقضى بشهادة المسلمين بشرط الحرية والذکورة والبلوغ و کمال العقل والعدالة في جميع الأشياء بلاخلاف، غير أنه لا يقبل في الزنا إلا بشهادة أربعة رجال..... و کذا حکم اللوات والسحق بدليل اجماع الطائفة، و يقبل فيما عدا ذلك بشهادة عدلين.»^۵

و بدون هیچ اختلافی با شهادت مسلمانان قضاوت می شود، به شرط این که شاهد، آزاد، مرد، بالغ، عاقل و در همه امور عادل باشد، غیر از زنا که در آن شهادت قبول نمی شود؛ مگر این که چهار شاهد شهادت دهند. و حکم لواط و مساحقه نیز همین است و دلیل

۱. بقره/۲۸۳.

۲. بقره/۱۴۰.

۳. الحلّی، جمال الدین أحمد بن محمد، المهدّب البارع فی شرح المختصر النافع، پیشین، ج ۴، ص ۵۰۶.

۴. المکارم الشیرازی، ناصر، القواعد الفقهية، پیشین، ج ۲، ص ۶۹.

۵. ابن زهره حلبی، حمزة بن علی، پیشین، ص ۴۳۸.

آن اجماع امامیه است. با شهادت دو نفر عادل هر چه که غیر از این امور است، قبول می‌شود.

"مرحوم میرزای قمی" عموم حجیت شهادت عدلین را با استقراء ثابت می‌کند:
«استقراء الأحكام يقتضى ان قول العدلين يدلّ على تحقّق ما قالاه شرعاً فى غير صورة
الدعاوى ايضاً مثل الحكم بنجاسة الثوب و غيره عند الأكثر.»^۱
از بررسی احکام شرعی به دست می‌آید که شهادت عدلین شرعاً در غیر از باب دعاوی نیز
بر تحقّق آن چه شهود گفته‌اند دلالت دارد؛ مانند: حکم به نجس بودن لباس و غیره.
"شیخ طوسی" نیز در کتاب خلاف خود می‌نویسد:

«لا يثبت النكاح، و الخلع، و الطلاق، و الرجعة، و القذف، و القتل الموجب للقود، و الوكالة، و
الوصية إليه، و الوديعة عنده، و العتق، و النسب، و الكفالة و نحو ذلك ما لم يكن مالا، و لا
المقصود منه المال، و يطلع عليه الرجال إلا بشهادة رجلين، دليلنا: أن ما اعتبرناه مجمع
على ثبوت هذه الأحكام به.»^۲

نکاح و طلاق خلع و رجوع به زن و نسبت دادن به زنا، قتل موجب قصاص، و
وکالت و وصیت به شخص، و امانت گذاشتن مال نزد شخصی، آزاد کردن بنده، اثبات
نسب، کفالت و امثال آنها، مادامی که مال و نیز منظور از آنها مال نباشد ثابت
نمی‌شوند؛ مگر با شهادت دو مرد. دلیل ما این است که آنچه که ما معتبر دانستیم
(شهادت دو مرد)، اجماع شده بر ثبوت این احکام به واسطه شهادت دو مرد.

"آیه الله موسوی بجنوردی" می‌فرماید:

«و كذلك الآيات التي تدلّ على وجوب تحمّل الشهادة و وجوب أدائها و حرمة كتمانها،
كقوله تعالى ﴿وَ أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ﴾^۳؛ و قوله تعالى ﴿وَ لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾^۴؛ و

۱. میرزای قمی، ابی القاسم بن الحسن، جامع الشتات، تهران، کیهان، ۱۳۳۱-۱۱۵۱ ه.ق، ج ۲، ص ۷۰.

۲. الطوسی (شیخ الطائفه)، أبوجعفر محمد بن حسن، الخلاف، پیشین، ج ۶، ص ۲۵۳-۲۵۲.

۳. طلاق/۲.

۴. بقره/۲۸۲.

قوله تعالى ﴿وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾^۱؛ ظاهرة بالدلالة الالتزامية في وجوب قبولها، و

إلا يكون وجوب تحملها و وجوب أدائها و حرمة كتمانها لغوا و بلا فائدة.^۲

آیاتی که دلالت بر وجوب تحمل شهادت و ادای آن و حرمت کتمان آن دارند؛ مانند قول

خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿و گواهی را برای خدا به پا دارید﴾؛ ﴿و چون گواهان

احضار شوند، نباید خودداری ورزند﴾؛ ﴿و هر که آن را کتمان کند، قلبش گناه‌کار است﴾.

به دلالت التزامیه دلالت دارد که قبول شهادت عدلین واجب است؛ زیرا اگر شهادت عدلین

حجت نباشد، وجوب تحمل و ادای شهادت و حرمت کتمان شهادت، لغو و بی‌فایده بود.

هم‌چنین ایشان می‌گویند:

«قول خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾؛^۳ دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید. ﴿شَهَادَةٌ

بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾؛ هنگامی که یکی از

شما را [نشانه‌های] مرگ در رسید، باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیت، به

شهادت میان خود فرا خوانید. ﴿وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾؛ و دو تن [مرد] عادل را از

میان خود گواه گیرید. ﴿يُحْكَمْ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾؛^۴ که [نظیر بودن] آن را دو تن عادل

از میان شما تصدیق کنند.

از آیات فوق ظاهر می‌شود که خداوند تبارک و تعالی بینة (یعنی شهادت دو مرد عادل) راه،

راهی به واقع و کاشفی مانند علم قرار داده است و با شهادت عدلین هر موضوعی ثابت

می‌شود.

شهادت حجیتش در همه موضوعات عام است؛ مگر این که با دلایل خاصی از تحت این

۱. بقره/۲۸۳.

۲. موسوی بجنوردی، سید حسن، پیشین، ج ۳، ص ۲۰.

۳. بقره/۲۸۲.

۴. مائده/۱۰۶.

۵. طلاق/۲.

۶. مائده/۹۵.

عموم خارج شود.^۱

سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا قلمرو شهادت محدود به امور محسوسه است یا در امور غیر محسوسه نیز اعتبار دارد؟
"آیه الله بجنوردی" نیز می‌فرماید:

«تحقیق این است که ادله شهادت عدلین هر چه باشد (خواه سیره عقلا باشد یا اجماع یا کتاب یا روایات) ظهور دارند که شهادت عدلین باید از روی حسّ باشد؛ زیرا آن چه عرفاً از لفظ "شهادت" و "بینه" فهمیده می‌شود، اخبار از روی حسّ است. اما گاهی مشهودبه خودش از امور محسوسه است؛ مانند: شهادت به مطلق یا مضاف بودن آب و گاهی خودش از امور محسوسه نیست؛ ولی دارای آثار محسوس است به طوری که بین مشهودبه و آثارش ملازمه‌ی عرفیه است. در این مورد نیز شهادت عدلین، قابل قبول است؛ زیرا عرف با احساس آثار مشهودبه، خود مشهودبه را نیز احساس می‌کند و در عرف از هم جدا شدنی نیستند. هم‌چنین اگر مشهودبه غیر محسوس باشد، ولی سبب محسوس داشته باشد قابل قبول است؛ مثل: طهارت و نجاست و زوجیت و ملکیت.»^۲

ایشان در ادامه می‌فرمایند:

«فتلخص مما ذكرنا أنّ نفس المشهود به إذا كان من المحسوسات فيثبت بالبينة، وكذلك فيما إذا كان له سبب محسوس أو كان له أثر محسوس.»^۳

خلاصه‌ی آن چه ذکر کردیم این است که با شهادت عدلین موارد زیر ثابت می‌شود:

۱- مشهودبه از محسوسات باشد؛

۲- مشهودبه غیر محسوس است؛ ولی دارای سبب محسوس است؛

۳- مشهودبه غیر محسوس است؛ ولی دارای اثر محسوس است.

۴/۳/۲/۱. ادله‌ی حجّیت بینه

در فقه اسلامی حجّیت بینه و شهادت عدلین اثبات گردیده و دلایلی بر آن اقامه شده است. از جمله این دلایل،

۱. موسوی بجنوردی، سید حسن، پیشین، ج ۳، ص ۲۱-۲۰.

۲. همان، ص ۲۳-۲۴.

۳. همان، ص ۲۴.

آیات قرآنی هستند که عبارت است از:

قرآن. ۴/۳/۲/۱/۱

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ

مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ﴾^۱؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که یکی از شما را

[نشانه‌های] مرگ در رسید، باید از میان خود دو عادل یا دو تن از غیر [هم‌کیشان] خود را

در موقع وصیت، به شهادت میان خود فرا خوانید.

و دلالت این آیه بر حجیت قول دو مرد عادل، واضح و روشن است. اگر گفتار ایشان در شهادت و وصیت

پذیرفته شود؛ پس به طریق اولی در شهادت بدون وصیت نیز قولشان پذیرفته است.

و اما قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ﴾ منظور از آن ظاهراً دو شاهد موثق دیگر از

غیر مسلمانان هستند زمانی که از مسلمانان کسی پیدا نشود و شکی نیست که این امر مختص حالت ضروری

است و الا بدون هیچ اشکالی ایمان شرط است.^۲

روایت. ۴/۳/۲/۱/۲

روایت صحیح از حماد بن عثمان:

عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا يُقْبَلُ فِي الْهَلَالِ إِلَّا رَجُلَانِ عَدْلَانِ.»^۳؛

حماد بن عثمان به نقل از امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می‌کند: «در هلال ماه رمضان

فقط شهادت دو مرد عادل، قبول می‌شود.»

۴/۳/۲/۱/۳ بنای عقلا

"آیه الله مکارم شیرازی" می‌فرماید:

«لا شك ان بنائهم على قبول قول الثقة في إثبات الموضوعات في مقام القضاء و غيره، و

۱. مائده/۱۰۵.

۲. المکارم الشیرازی، ناصر، القواعد الفقهية، پیشین، ج ۲، ص ۵۲-۵۱.

۳. الحرّ العاملي، محمد بن حسن، پیشین، باب ۲۴، ج ۲۷، ص ۳۵۵، ح ۱۷.

ان اختلف آرائهم في شرائطه و حدوده و قيوده و عدده، و من الواضح ان الشارع لم يردع عنه بل أمضاه و لكن مع شرط "العدالة" و "العدد".^۱؛
شکى نیست در این که بنای عقلا بر قبول قول ثقة چه در جایگاه قضاوت و چه غیر آن، در اثبات موضوعات می‌باشد. گرچه آرای عقلا، در شرایط و حدود و قیود و عدد قول ثقة، با هم مختلف است، و از واضحات است که شارع از این بنای عقلایی منع نکرده، بلکه آن را امضا نموده است؛ ولی با دو شرط «عدالت» و «عدد».

۴/۳/۲۱/۴. اجماع

صاحب "العناوين الفقهيّة" در این مورد ادّعی اجماع محصل و منقول کرده و می‌فرماید:

«الإجماع المحصل من كلمة الأصحاب على هذا المعنى من دون نكير منهم في ذلك و يتحصل هذا الإجماع من كلامهم من جهات: منها: أنهم في كل موضوع من الموضوعات كالطهارة و النجاسة، و الأوقات، و القبلة، و كافة العقود و الإيقاعات، و أسباب التحريم في النكاح من رضاع و نحوه، و أسباب الفسخ من عيب و غيره، و أسباب الضمان من إتلاف أو غصب أو جنایة، و نحو ذلك إلى ما شاء الله تعالى، كلها يحكمون بحجية البينة من دون إنكار و لا تردد، إلا من شذ منهم في مثل مسألة النجاسة و الوقت، كما لا يخفى على المتتبع في كلامهم. و منها: أن في مقامات ذكرهم للثبوت بالبينة يعللون بأنها حجة شرعية و أنها قائمة مقام العلم، و يترددون غالبا في قبول خبر العدل الواحد، و هذا التعليل منهم دال على بنائهم على حجيتها، إلا فيما دل الدليل على خلافه.

منقول الإجماع على حجيتها مطلقا في لسان بعض الأصحاب، بل الظاهر أنه بالغ حد الاستفاضة، و جماعة من مشايخنا المعاصرين صرحوا بالإجماع على ذلك و هو الحجة.^۲؛
همه فقها این اجماع محصل را قبول دارند و هیچ یک از ایشان، آن را انکار نکرده‌اند و این از سخن فقها از جهاتی حاصل می‌شود. یکی از این جهات این است که: فقها در هر موضوعی از موضوعات، مانند: طهارت و نجاست و اوقات نماز، قبله، تمام عقود و ایقاعات، اسباب تحریم، در نکاح از رضاع و مانند آن، اسباب فسخ از عیب و غیر آن، و اسباب

۱. المكارم الشيرازي، ناصر، القواعد الفقهيّة، پیشین، ج ۲، ص ۶۴

۲. حسینی مراغی، سید میر عبدالفتاح بن علی، پیشین، ج ۲، ص ۶۵۰

ضمان از اتلاف یا غصب یا جنایت، و مانند آن حکم به حجّیت بیّنه کرده‌اند و هیچ کس منکر و مردّد در این قضیه نمی‌باشد؛ مگر تعداد کمی از آن‌ها در مثل مسئله نجاست و وقت نماز. یکی دیگر این است که: در مواردی فقها برای ثبوت بیّنه، علّت آورده‌اند که بیّنه حجّت شرعی است و جانشین علم است و غالباً در قبول خبر واحد عادل تردید می‌کنند و این تعلیل که بیّنه جانشین علم است و حجّت شرعی است، دلالت می‌کند بر بنای فقها بر حجّیت بیّنه، مگر در آن چه که دلیلی بر خلافش دلالت کند. اجماع منقول بر حجّیت بیّنه مطلقاً، در لسان بعضی از فقها، بلکه ظاهر آن است که به حدّ استفاضه رسیده است و جماعتی از فقهای معاصر ما بر اجماع بر آن تصریح نموده‌اند و این اجماع، حجّت است.

۴/۳/۳. حنفیه

همه فقها و علما معتقدند که شهادت راهی از راههای قضاوت است، اگر تمام شرایطی که شارع آن را معتبر دانسته جمع باشد، طرفین دعوی ملزم هستند که به آن پایبند باشند، و این بر خلاف قیاسی است که ابا دارد از این که شهادت در احکام حجّت باشد؛ به خاطر این که شهادت خبری است که احتمال راست و دروغ در آن وجود دارد و چیزی که در آن احتمال است، حجّت الزام آور نمی‌باشد.^۱

"سرخسی" می‌گوید:

«وَلَكِنَّا تَرَكَنَا ذَلِكَ بِالنُّصُوصِ الَّتِي فِيهَا أَمْرٌ لِلْأَحْكَامِ بِالْعَمَلِ بِالشَّهَادَةِ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى ﴿وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾^۲ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿إِنَّهُنَّ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾^۳ وَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدْعَى»؛^۴

ولی ما این قیاس را به خاطر نصوصی که در آن دستور داده شده که در احکام به شهادت عمل شود، کنار می‌گذاریم. از جمله آن نصوص، قول خداوند متعال است که می‌فرماید:

۱. مجموعه من کبار أساتذة الفقه الإسلامي، پیشین، ج ۶ (۱۲-۱۱)، ص ۲۷۲.

۲. بقره/۲۸۲.

۳. المائدة/۱۰۶.

۴. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۱۲.

«دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید» و نیز قول خداوند متعال که می‌فرماید: «و دو

تن [مرد] عادل را از میان خود گواه گیرید» و پیامبر اکرم ﷺ نیز می‌فرماید: «الْبَيِّنَةُ

عَلَى الْمُدَّعِي» مدعی باید بیینه بیاورد.

بر امت، از زمان رسول خدا تا الآن شهادت حجت بوده است و بر اساس آن بین مردم حکم می‌شود و

قضاوتی که بر اساس شهادت باشد، نافذ است.^۲

هم‌چنین ایشان می‌فرماید:

«جَعَلَ الشَّرْعُ شَهَادَتَهُمْ حُجَّةً لِيَجَابَ الْقَضَاءَ مَعَ اِحْتِمَالِ الْكُذِبِ إِذَا ظَهَرَ رُجْحَانُ جَانِبِ

الْصِّدْقِ.»^۳؛

شرع، شهادت شهود را حجت قرار داده است، با احتمال دروغی که در آن است؛ به خاطر

واجب بودن قضاوت، زمانی که برتری جانب صداقت و راستی ظاهر شود.

شهادت، حجت شرعی‌ای است که باعث ایجاد حق می‌شود؛ ولی خودش سبب ایجاد حق نمی‌شود.^۴

”کاسانی“ می‌گوید:

«حُكْمُهَا وَجُوبُ الْقَضَاءِ عَلَى الْقَاضِي؛ لِأَنَّ الشَّهَادَةَ عِنْدَ اسْتِجْمَاعِ شَرَايِطِهَا مُظْهِرَةٌ لِلْحَقِّ، وَ

الْقَاضِي مَأْمُورٌ بِالْقَضَاءِ بِالْحَقِّ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي

الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾، وَ ثُبُوتُ مَا يَتَرْتَبُ عَلَيْهَا مِنَ الْأَحْكَامِ.»^۵؛

حکم شهادت، وجوب قضاوت (براساس شهادت) بر قاضی است؛ زیرا شهادت در صورتی

که شرایطش کامل باشد، آشکار کننده‌ی حق است و قاضی مأمور به قضاوت به حق

است. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: ﴿ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین]

گردانیدیم. پس میان مردم به حق داوری کن» و ثبوت آنچه که از احکام، بر شهادت

۱. البیهقی، أبوبکر أحمد بن الحسین بن علی، پیشین، باب ۱ از کتاب الدعوی والبیّنات، ج ۲، ص ۴۵۸، ح ۲۱۷۳۳.

۲. مجموعه من کبار أساتذة الفقه الإسلامی، پیشین، ج (۱۱-۱۲)، ص ۲۷۲.

۳. السرخسی، محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۱۲.

۴. وزارة الأوقاف و الشئون الإسلامیة، پیشین، ج ۲۶، ص ۲۱۹-۲۱۸.

۵. ص ۲۶/.

۶. الکاسانی الحنفی، علاء الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶، ص ۲۸۲.

مترتب می‌شود.

"صاحب الفتاوی الهندیة" معتقد است: «بینه، شهادت دو مرد است.»^۱

هم‌چنین در این کتاب در مورد حجیت شهادت آمده است:

«حُكْمُهَا فَوْجُوبُ الْحُكْمِ عَلَى الْحَاكِمِ بِمُقْتَضَاهَا.»^۲؛

حکم شهادت این است که بر حاکم واجب است به مقتضای شهادت حکم کند.

صاحب "البنایة شرح الهدایة"^۳ و "البحر الرائق شرح کنز الدقائق"^۴ نیز حکم کردن بر اساس شهادت را بر قاضی

واجب دانسته‌اند.

"سمرقندی" درباره حجیت شهادت دو مرد عادل می‌گوید:

«شَهَادَةُ رَجُلَيْنِ عَدْلَيْنِ مَقْبُولَةٌ فِي جَمِيعِ الْأَحْكَامِ فِي أَسْبَابِ الْعُقُوبَاتِ وَ غَيْرَهَا إِلَّا فِي الزَّوْنِ

فَإِنَّهُ لَا تَقْبَلُ إِلَّا شَهَادَةَ أَرْبَعَةِ رِجَالٍ عَدُولٍ.»^۵؛

شهادت دو مرد عادل در همه‌ی احکام در اسباب مجازات‌ها و غیر از آن‌ها پذیرفته

می‌شود؛ جز در زنا که در آن فقط شهادت چهار مرد عادل قابل قبول است.

در کتاب "الهدایة فی شرح بدایة المبتدی"^۶ آمده است:

«در شهادت بر زنا، شهادت چهار مرد عادل معتبر است. و در بقیه حدود و قصاص، شهادت

دو مرد عادل پذیرفته می‌شود. به خاطر قول خداوند که می‌فرماید: ﴿وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ

مِنْ رِجَالِكُمْ﴾^۷؛ دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید.

۴/۳/۳/۱. ادله حجیت شهادت

فقهای حنفی نیز برای حجیت شهادت، به دلایلی تمسک نموده‌اند.

۱. الشیخ نظام وجماعة من علماءالهند، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۷.

۲. همان، ج ۳، ص ۴۵۰.

۳. و حکمها وجوب الحکم علی القاضي بما یثبت بها. الغیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، پیشین، ج ۹، ص ۱۰۰.

۴. حُكْمُهَا وَجُوبُ الْحُكْمِ عَلَى الْقَاضِي. ابن نجيم الحنفی، زين الدين، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، پیشین، ج ۷، ص ۵۷.

۵. السمرقندی، أبوبکر علاءالدین، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۲.

۶. المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۶.

۷. بقره/۲۸۲.

قرآن. ۴/۳/۳۱/۱

﴿وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾؛

دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید.

روایت. ۴/۳/۳۱/۲

عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

«لَا نِكَاحَ إِلَّا بِوَلِيِّ وَشَاهِدَيْ عَدْلٍ»؛^۲

نکاح واقع نمی‌شود؛ مگر با اجازه ولی و حضور دو شاهد عادل.

اجماع. ۴/۳/۳۱/۳

فقه‌های حنفی درباره حجیت شهادت، اجماع دارند.^۳

۱. همان.

۲. البیهقی، أبوبکر أحمد بن الحسين، پیشین، باب ۱۰۵ از کتاب النکاح، ج ۲، ص ۴۷۸، ح ۱۴۰۸۸.

۳. الکاسانی الحنفی، علاء‌الدین أبوبکر، پیشین، ج ۶ ص ۲۸۲؛ السمرقندی، أبوبکر علاء‌الدین، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۲؛ السرخسی،

محمد بن أحمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۱۲؛ الشیخ نظام و جماعة من علماء‌الهند، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۰.

نتایج

از آن چه که در مورد شهادت و شرایط آن بررسی کردیم این نتایج به دست می‌آید:
برخی از فقهای امامیه، شهادت را اخبار توأم با قطع و جزم از وجود حقی برای غیر، تعریف نموده‌اند.
از دیدگاه فقهای حنفیه، شهادت خبر دادن شخص راست‌گو برای اثبات حقی با لفظ شهادت در مجلس قضاوت (دادگاه) است.

هدف از شهادت، کشف حقیقت است.

ضابطه و قاعده در شهادت، در مذهب امامیه و حنفیه علم قطعی به مورد شهادت است.

فقها برای تحقق و شکل‌گیری شهادت، دو مرحله «تحمّل» و «ادا» را قائل شده‌اند.

نظر مشهور فقهای امامیه این است که تحمّل و ادای شهادت واجب کفایی است. برخی نیز قائل به این هستند که ادای شهادت، واجب عینی می‌باشد و کتمان آن را جایز نمی‌دانند.
حنفیه برای تحمّل شهادت سه شرط بیان کرده‌اند که عبارت‌اند از:
شاهد باید عاقل و بینا باشد و مشهود به را خودش مشاهده کرده باشد؛ مگر در مواردی که شهادت تسامعی صحیح باشد.

از دیدگاه ایشان در صورتی که تمامی شهود برای ادای شهادت دعوت شوند، حکم تحمّل و ادای آن واجب کفایی است.

در فقه شهادت دو قسم دارد: ۱- حقّ الله؛ ۲- حقّ الناس.

از دیدگاه فقهای امامیه و حنفیه حدود، حقّ الله هستند. حقّ الله نیز دو قسم است که در امامیه ۱- زنا و لواط و سحّ که با شهادت چهار مرد عادل ثابت می‌شود. ۲- سایر حدود مانند: قذف و شرب خمر و سرقت و محاربه با شهادت دو مرد عادل قابل اثبات است. در فقه حنفی نیز زنا با شهادت چهار مرد عادل ثابت می‌شود و در سایر حدود، مانند: سرقت و شرب خمر و قطاع الطریق و قذف، شهادت دو مرد عادل را کافی می‌دانند.

حقّ الناس در هر دو فقه، بر سه دسته تقسیم شده است:

۱- حقوقی که برای اثبات آن، شهادت دو مرد لازم است که شامل حقوقی می‌باشند که نه مال هستند و نه مقصود از آن‌ها مال می‌باشد و اموری که مردان از آن مطلع می‌شوند؛ مانند: نکاح؛ خلع؛ طلاق؛ وصیت به شخص؛ وکالت؛ عتق و نَسَب و ...

۲- حقوقی که با شهادت دو مرد و یا یک مرد و دو زن و یک شاهد و سوگند ثابت می‌شوند. امامیه، شهادت

دو مرد و یا یک مرد و دو زن را در امور مالی و یا حقوقی که منجر به مال می‌گردد؛ مانند: دیون و قرض، غصب، عقود معاوضات، مانند: بیع، صرف، سلم، صلح و اجارات، مساقات، رهن و می‌پذیرند و برخی از فقها دلیل آن را عموم ادله شهادت و قول خداوند متعال می‌دانند.

أبوحنیفه این نوع بینه (یک شاهد و سوگند) را قبول ندارد. به سه دلیل:

الف) نصّ قرآن مجید.

ب) حدیث پیامبر ﷺ.

ج) قضاوت: حنفیه قضاوت بر اساس یک شاهد و سوگند، را بدعت دانسته و نقض چنین حکمی را واجب می‌دانند.

علمای حنفی گواهی دو مرد یا یک مرد و دو زن را برای اثبات برخی امور مانند: حقوق مالی یا غیر مالی غیر از حدود و قصاص، لازم می‌دانند.

۳- دسته سوم از حقّ النَّاسِ حقوقی هستند که با شهادت دو شاهد مرد و یک شاهد مرد و دو زن ثابت می‌شوند.

امامیه بر آن است که شهادت زنان غالباً در اموری پذیرفته است که اطلاع یافتن مردان بر آن مشکل است. و یا از عیوبی است که مربوط به باطن زنان است و مردان بر آن اطلاع نمی‌یابند؛ مانند: ولادت؛ بکارت؛ قَرَن؛ رَتَق؛ ولادت؛ زنده به دنیا آمدن نوزاد و رضاع. البته شهادت مردان در این موارد مستقلاً یا به انضمام شهادت زنان پذیرفته است.

از دیدگاه امامیه و حنفیه شهادت از اهمّیت خاصی برخوردار است؛ یعنی اگر با تمام شرایطش تحقق پیدا کرده باشد؛ قاضی باید بر اساس آن حکم صادر نماید.

فقهای شیعه و حنفیه هر یک شرایط خاصی را برای نحوه‌ی ادای شهادت توسط شهود، ذکر نموده‌اند.

فقهای امامیه و حنفیه بر دارا بودن شرطِ «مطابقت شهادت با دعوی» اتفاق نظر دارند.

منظور از «مطابقت شهادت با دعوی» این است که شهود باید درباره همان موضوعی که طرفین دعوی

اختلاف دارند، گواهی دهند؛ به طوری که مفاد شهادت آن‌ها اثبات موضوعی خاص باشد.

در امامیه در صورتی که شهادت شهود تعارض نماید، راه‌کارهای متفاوتی ارائه داده‌اند از جمله این که: بینه‌ای که شهود آن عادل‌تر است مقدّم می‌شماریم و اگر هر دو در عدالت مساوی بودند، کسی که شهودش بیشتر است قسم می‌خورد و به نفع او حکم می‌شود.

از دیدگاه فقهای امامیه اگر شهادت شهود از نظر لفظی با هم اختلاف داشته باشد؛ ولی معنی و مفاد گواهی آن‌ها یکی باشد، شهادت آن‌ها پذیرفته است؛ ولی در حنفیه گواهی شهود باید از نظر لفظ و معنا یکی باشد. حنفیه، بکار بردن لفظ «أشهد» و مکان ادای شهادت (در دادگاه و در حضور قاضی) و علم به مشهود و معلوم بودن مشهود به را از شروط شهادت می‌داند.

در فقه امامیه و حنفیه شروطی برای شخص شاهد در نظر گرفته شده است که نتیجه آن را در بخش چهارم متذکر می‌شویم.

مشهور فقهای امامیه برآنند: شهادت فرد نابینا در اموری که نیاز به مشاهده ندارد، صحیح است. اگر فرد مذکور صدایی را بشنود و بخواهد بر آن شهادت دهد، در صورتی که صاحب صدا را نشناسد، در صورتی که دو معرف عادل، صاحب صوت را معرفی نمایند؛ شهادت او پذیرفته است.

أبوحنیفه و محمد شهادت شخص کور را نمی‌پذیرند؛ هر چند در زمان تحمّل شهادت بینا بوده است. استدلالشان این است که اگر در هنگام ادای شهادت، اشاره به سوی مشهود و مشهود علیه نیاز باشد، شهادت نابینا پذیرفته نمی‌شود؛ چون برای اشاره کردن، داشتن چشم ضروری است، در حالی که او فاقد این عضو است. پس اگر بخواهد از طریق صدا آن‌ها را بشناسد، به علت شبیه بودن صداها به هم شبیه ایجاد می‌شود و با وجود شبیه شهادت پذیرفته نمی‌شود. أبویوسف بر آن است که فرد مذکور اگر در زمان تحمّل شهادت بینا بوده و هنگام ادا نابینا شده باشد شهادتش پذیرفته است. اما ایشان نیز شهادت شخص نابینا را در صورتی که اشاره کردن به سوی مشهود ضروری باشد، قابل قبول نمی‌داند.

تحمّل و ادای شهادت فرد کر و لال (أخرس) به اتفاق آرای فقهای امامیه مورد قبول است؛ به شرط این که قاضی مفهوم اشاره او را درک نماید. پس اگر اشاره او را بفهمد، حکم می‌کند؛ و اگر اشاره او را نفهمد، به دو مترجم عادل اعتماد می‌کند.

به عقیده‌ی حنفیه شهادت شخصی که لال است پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا در نزد ایشان بکار بردن لفظ شهادت (أشهد) در هنگام ادای آن یکی از ارکان شهادت است که بدون بکار بردن آن، گواهی شخص پذیرفته نمی‌شود و در نتیجه علم و یقین حاصل نخواهد شد.

برخی از فقهای امامیه شهادت بر خط را قابل قبول نمی‌دانند؛ ولی عده‌ای دیگر قائل بر آن هستند که اگر فرد مورد اعتمادی به همراه شاهد گواهی دهد، اشکالی ندارد.

حنفیه بر آن است که شاهد اگر خط خودش را ببیند و موضوع شهادت یادش بیاید، شهادت دادن او بر اساس

خط جایز است؛ در غیر این صورت نمی‌تواند به آن چه که از خط خودش دیده شهادت دهد؛ چون خطوط شبیه یکدیگر هستند برایش علم حاصل نمی‌شود. ولی ابویوسف و محمد شهادت شاهد بر اساس خط خودش را جایز می‌دانند.

به عقیده‌ی فقهای امامیه هر گاه کسی اقراری را بشنود، به صرف شنیدن آن شاهد محسوب می‌گردد و لزومی ندارد که مشهودله یا مشهودعلیه از او شنیدن اقرار و شاهد واقعه بودن را درخواست کرده باشد؛ زیرا دلیل وجوب ادای شهادت (واجب عینی باشد یا کفایی) شامل این مورد نیز می‌شود. ابوحنیفه نیز شهادت بر اقرار را قبول دارد.

معنای شهادت بر شهادت در فقه این است که دو شخص عادل در حضور حاکم، شهادت بدهند که فلان شخص در نزد آنان به فلان چیز شهادت داده است. در این جا شهادت نقل شده راه شهادت اصل و شهادت نقل کننده را فرع و نیز شهادت بر شهادت می‌نامند.

در نزد فقهای امامیه شهادت بر شهادت حجیت دارد و بر آن هر دو قسم اجماع وجود دارد. اکثر فقهای شیعه و حنفیه شرط در قبول شهادت فرع را معذور بودن شاهد اصل از حاضر شدن در مکان شهادت به خاطر مریضی یا سفر یا موت و می‌دانند. اما ابویوسف و محمد شهادت بر شهادت را حتی در صورتی که شاهد اصل، توانایی ادای شهادت را داشته باشد قابل قبول می‌دانند و علت آن را قیاس می‌دانند. امامیه بر این عقیده است که شهادت زور، با دلیل قاطعی مانند علم قاضی ثابت می‌شود. ولی حنفیه شهادت زور را فقط با اقرار قابل اثبات می‌داند و معتقد است با بیینه ثابت نمی‌شود؛ زیرا بیینه دلیل اثبات است نه دلیل نفی. در فقه امامیه و حنفیه اگر ثابت شود که شاهد، شهادت زور داده است، حکم صادره نقض می‌شود و اگر محکوم به مال باشد، بازگردانده می‌شود و اگر برگرداندن آن امکان نداشته باشد، شهود ضامن هستند و باید خسارت آن چه که به واسطه‌ی شهادت ایشان تلف شده است را بپردازند.

مجازات شاهد زور در نزد امامیه این است که امام باید شاهد زور را هر طور که صلاح می‌داند با زدن تازیانه و ندا دادن در قبیله‌اش تعزیر و تشهیر نماید تا بقیه مردم را از این کار باز دارد. کیفیت تشهیرش به این صورت است که در محله‌ای که زندگی می‌کند یا در بازاری که کار می‌کند یا در مسجدی که نماز می‌خواند یا مکان‌هایی از این قبیل او را برگردانند و ندا دهند که او شاهد زور است، پس او را بشناسید.

ابوحنیفه به تبعیت از شریح قاضی معتقد است شاهد زور را نباید تعزیر کرد، فقط باید او را تشهیر نمود. حکم تشهیر شاهد زور این است که در شهرگردانده شود و به مردم اعلام شود تا بعد از آن به او و شهادتش

اعتماد نکنند. ولی صاحبین برآنند که شاهد زور را باید علاوه بر تشهیر با تازیانه بزنیم و او را زندانی نماییم تا توبه کند.

حنفیه برای رجوع از شهادت، شرایطی را قائل شده‌اند: از جمله این که چون شاهد، شهادت را در دادگاه ادا نموده است، رجوع هم باید در همان مکان صورت گیرد. شرط دوم این است که برای رجوع از شهادت، باید الفاظ خاصی را به کار ببرد؛ مانند: «رَجَعْتُ عَمَّا شَهِدْتُ بِهِ» از آن چه شهادت دادم، رجوع می‌کنم؛ «شَهِدْتُ بِزُورٍ فِيمَا شَهِدْتُ بِهِ» در مورد آن چه گواهی دادم، دروغ گفتم؛ «كَذَبْتُ فِي شَهَادَتِي» در شهادت خودم را تکذیب می‌کنم.

فقه‌های امامیه و حنفیه قائل بر آن هستند که اگر شهود بعد از شهادت و قبل از صدور حکم از شهادت خود رجوع کنند، حکمی علیه مشهود علیه صادر نمی‌شود و دلیلش را این می‌دانند که بعد از رجوع آن‌ها، شهادت باطل می‌شود و شهادتی باقی نمی‌ماند که بر اساس آن قاضی قضاوت کند لذا حکمی هم صادر نمی‌شود و ضمانتی هم متوجه شهود نمی‌باشد؛ زیرا به واسطه گواهی آن‌ها چیزی تلف نشده است.

فقط اگر مورد شهادت شهود، زنا باشد و آن‌ها اعتراف کنند که عمداً شهادت دروغ داده‌اند، حدّ قذف می‌خورند. عده‌ای از فقها بر این عقیده هستند که شهود در صورت اعتراف به خطایی بودن شهادت خود نیز حدّ قذف می‌خورند.

در صورتی که رجوع شهود از شهادت، بعد از صدور و اجرای حکم باشد، از دیدگاه فقه‌های امامیه و حنفیه حکم قاضی نقض نمی‌شود.

در فصل چهارم شرایط شهود از دیدگاه فقه‌های امامیه و حنفیه بررسی شده است که در برخی از آن‌ها اشتراک و در برخی دیگر اختلاف دارند.

شرایطی که در هر دو فقه مشترک است؛ عبارت‌اند از: بلوغ و عقل، اسلام، عدالت، انتفای تهمت و عدد و جنسیت شهود.

ایمان و طهارت مولد در امامیه شرط است؛ ولی در حنفیه حریت و بینایی و نطق شرط است.

البته باید متذکر شویم که فقه‌های حنفی، شروط دیگری برای شهود قائل هستند که اختصاص به بعضی از شهادت‌هایشان دارد که عبارت‌اند از:

۱- تعداد در شهادت به آن چه که مردان از آن مطلع می‌شوند؛ ۲- توافق شهود در موارد تعدد در لفظ و معنا؛

۳- شرط تقدم دعوی بر شهادت در حقوق بندگان.

در این مبحث، شرایط شهادت در جرایم حدّی و تعزیری و دیات و قصاص بررسی شده است. جرایم حدّی از دیدگاه برخی از فقهای امامیه عبارت‌اند از: ۱- زنا و آن چه توابع آن است؛ مانند: لواط و مساحقه و قیادت؛ ۲- قذف؛ ۳- شرب خمر؛ ۴- سرقت؛ ۵- قطع الریق؛ ۶- ارتداد.

حدّ زنا و لواط و مساحقه با شهادت چهار مرد عادل ثابت می‌شود و شرایط شهادت بر آنها این است که شهود، جرم را با چشم خود و به وضوح مشاهده کرده باشند و بر یک فعل واحد و زمان و مکان واحد اتفاق نظر داشته باشند؛ در غیر این صورت حدّ قذف می‌خورند.

سایر جرایم با شهادت دو مرد عادل، قابل اثبات است. و در هیچ‌یک از این حدود، شهادت زنان پذیرفته نمی‌شود.

جرایم حدّی در فقه حنفیه بر پنج نوع تقسیم شده است که عبارت است از: زنا؛ سرقت؛ شرب خمر؛ قطاع الطریق؛ قذف.

حنفیه بر این اعتقاد هستند که همه جرایم حدّی با شهادت دو مرد عادل ثابت می‌شود، غیر از زنا و قذف که با شهادت چهار مرد عادل قابل اثبات می‌دانند و دلیل آن را آیات قرآن و اجماع می‌دانند.

فقهای امامیه و حنفیه در اثبات جرایم تعزیری با هم اختلاف دارند؛ زیرا فقهای امامیه این نوع از جرایم را با شهادت دو مرد عادل قابل اثبات می‌دانند و شهادت زنان را در این زمینه نمی‌پذیرند؛ ولی در فقه حنفیه، تعزیر با شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن ثابت می‌شود؛ زیرا تعزیر از جنس حقوق بندگان است و شهادت زنان به همراه مردان پذیرفته می‌شود.

در فقه امامیه، فقها در نحوه اثبات دیه از طریق شهادت نظرات مختلفی ارائه داده‌اند:

الف) با دو شاهد و به یک شاهد و دو زن و به یک شاهد مرد و قسم مدعی و به دو زن و قسم مدعی ثابت می‌شود.

ب) با دو شاهد مرد و یک شاهد مرد و دو زن و با یک شاهد و قسم ثابت می‌شود.

ج) با یک شاهد مرد و دو زن و یا به یک شاهد مرد و قسم ثابت می‌شود.

د) با شهادت یک مرد و قسم مدعی ثابت می‌شود.

أبوحنیفه در قتلی که موجب مال می‌شود شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن را قبول دارد. هم‌چنین فقهای حنفی معتقدند: شهادت دو زن با یک مرد در قتل خطایی جایز است و در قتل خطایی و قتلی که موجب قصاص نمی‌شود، شهادت زنان را با مردان پذیرفته‌اند.

هم چنین حنفی‌ها بر این اعتقاد هستند که شهود اگر در زمان و مکان یا در ابزار قتل اختلاف داشته باشند، شهادتشان پذیرفته نمی‌شود.

قصاص در فقه امامیه و حنفیه با شهادت دو مرد عادل ثابت می‌شود و شهادت زنان در آن اعتباری ندارد. شرایط شهادت ایشان بر قتل به این صورت است که شهود باید شهادتشان واضح باشد و نیز در زمان و مکان و وسیله‌ی قتل اتفاق نظر داشته باشند. در غیر این صورت، شهادتشان پذیرفته نخواهد شد و قتلی نیز ثابت نمی‌شود. ولی اگر یکی از دو شاهد به اقرار به قتل مطلقاً و دیگری به قتل عمدی شهادت دهد. اصل قتل که اتفاق بر آن دارند، ثابت می‌شود.

در فقه امامیه و حنفیه مراد از بیّنه، شهادت دو مرد عادل است. و در تمام ابواب حقوق و حدود و کلیه حقوق مالی و غیر مالی، بیّنه حجّیت دارد؛ جز در زنا که در آن فقط شهادت چهار مرد عادل، قابل قبول است. دلیل آن‌ها آیات قرآن و روایات و اجماع فقهایشان است و امامیه بر بناء عقلا نیز استناد نموده است.

پیشنهادها

۱- قانون مجازات اسلامی کشور ما غالباً منطبق با فقه اسلامی و نظرات مشهور فقهای امامیه است. در ماده ۶۵۰ قانون مجازات اسلامی که در مورد مجازات شاهد زور می‌باشد، آمده است: «هرکس در دادگاه نزد مقامات رسمی شهادت دروغ بدهد به سه ماه و یک روز تا دو سال حبس و یا به یک میلیون و پانصد هزار تا دوازده میلیون ریال جزای نقدی محکوم خواهد شد...»

با توجه به این که تشهیر یک نهاد فقهی - حقوقی است و مشهور فقهای امامیه برای جلوگیری از شهادت زور، آن را واجب دانسته‌اند. قانون‌گذار محترم اشاره‌ای به این موضوع (تشهیر) ننموده است. در فقه حنفیه نیز بر وجوب تشهیر شاهد زور تأکید شده است.

۲- در ماده ۱۸۵ قانون مجازات اسلامی مقرر شده است: در صورت وجود تعارض بین دو شهادت شرعی، هیچ یک معتبر نیست. با توجه به این که برای حلّ تعارض بین دو بینه در روایات معصومین و فقه (مشهور فقهای امامیه و برخی از متأخرین) راه‌کارهایی مانند عدل بودن، اکثر بودن شهود و قرعه انداختن بین آنها پیشنهاد شده است. لذا قانون‌گذار محترم اگر در مواقع تعارض، این راه حل‌ها را نادیده بگیرد و هیچ یک از دو شهادت را معتبر نداند، منجر به اطاله و پیچیدگی دادرسی خواهد شد.

منابع

قرآن کریم، ترجمه مهدی فولادوند.

منابع عربی

۱. آل عصفور، بحرانی، حسین بن محمد، *الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع (اللفیض)*، محقق / مصحح: محسن آل عصفور، چاپ اول، قم، مجمع البحوث العلمية، بی تا.
۲. الأزدی السجستانی، أبوداود سلیمان بن الأشعث، سنن أبی داود، محقق: محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، المكتبة العصرية، بی تا.
۳. ابن إدريس، أبو جعفر محمد بن منصور بن احمد، *السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی*، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۰ هـ ق.
۴. ابن بابویه، علی، *مجموعه فتاوی ابن بابویه، محقق / مصحح: عبدالرحیم بروجردی، علی پناه اشتهاردی، قم، الإخلاص، بی تا.*
۵. ابن براج، عبدالعزيز، المهذب، محقق / مصحح: جمعی از محققین و مصححین تحت إشراف شیخ جعفر سبحانی، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۰۶ هـ ق.
۶. _____، *جواهرالفقه، محقق / مصحح: ابراهیم بهادری، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۱ هـ ق.*
۷. ابن جنید، محمد بن أحمد، *مجموعه فتاوی ابن جنید، محقق / مصحح: علی پناه اشتهاردی، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۶ هـ ق.*
۸. ابن الحزم الأندلسی الرطبی الظاهری، أبو علی محمد بن علی أحمد، المحلی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۹. ابن حمزة، محمد بن علی، *الوسيلة إلى نیل الفضیلة، محقق / مصحح: محمد حسن، چاپ اول، قم، انتشارات کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ هـ ق.*
۱۰. ابن زهره حلبی، حمزة بن علی، *غنية النزوع إلى علم الأصول والفروع، محقق: ابراهیم البهادری، چاپ اول، قم، مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام، ۱۴۱۷ هـ ق.*
۱۱. ابن عابدین، علاءالدین محمد بن محمد امین، *قرة عين الأخیار لتكملة رد المختار علی الدر المختار شرح تنویر الأبصار، بیروت، دارالفکر، بی تا.*
۱۲. ابن عابدین، محمد امین، *رد المختار علی الدر المختار، چاپ دوم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۲ هـ ق.*

۱۳. ابن العلامه الحلّی، أبوطالب محمد بن حسن بن يوسف بن مطهر، *إيضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد*، محقق / مصحح: سید حسین موسوی کرمانی، علی پناه اشتهاردی، عبدالرحیم بروجردی، چاپ اول، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ هـ.ق.
۱۴. ابن قدامة المقدسی الجماعلی الحنبلی، عبدالرحمن بن محمد بن أحمد، *الشرح الكبير علی متن المقنع*، بیروت، دارالکتب العربی، بی.تا.
۱۵. ابن قدامة المقدسی، أبو محمد، عبدالله بن أحمد موفق الدین، المغنی، قاهرة، مكتبة القاهرة، ۱۳۸۸ هـ.ق.
۱۶. ابن منظور، جمال الدین أبو الفضل محمد بن مکرم، *لسان العرب*، چاپ اول، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۹۸۸ م.
۱۷. ابن نجیم الحنفی، زین الدین، *البحر الرائق شرح کنز الدقائق*، بیروت، دارالمعرفة، بی.تا.
۱۸. _____، *الآشباه والنظائر*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۰ هـ.ق.
۱۹. ابن همام الحنفی، کمال الدین محمد بن عبدالواحد، *شرح فتح القدير*، بیروت، دارالفکر، بی.تا.
۲۰. الإصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن، *كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام*، محقق / مصحح: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۲۱. البخاری الجعفی، أبو عبدالله محمد بن اسماعیل، *صحيح البخاری*، محقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، چاپ اول، بی.جا، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ هـ.ق.
۲۲. البيهقي، أبو بكر أحمد بن الحسين، *سنن البيهقي*، چاپ اول، هند، مجلس دائرة المعارف النظامية الكائنة فی الهند ببلدة حيدر آباد، ۱۳۴۴ هـ.ق.
۲۳. الترمذی، محمد بن عيسى، *سنن ترمذی*، محقق: بشارعواد معروف، بیروت، دارالغرب الإسلامی، ۱۹۹۸ م.
۲۴. التميمی الرازی، فخر الدین، *التفسير الكبير*، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۱ هـ.ق.
۲۵. الجزیری، عبدالرحمن، سید محمد الغروی، یاسر مازح، *الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت*، چاپ اول، بیروت، دارالثقلین، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۲۶. الجوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، چاپ سوم، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۲۹ هـ.ق.
۲۷. الحائری الطباطبایی، سید علی بن محمد، *الشرح الصغير فی شرح مختصر النافع*، محقق / مصحح: سید

- مهدی رجائی، چاپ اول، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ ه.ق.
۲۸. _____ ریاض المسائل، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت، بی تا.
۲۹. الحرّ العاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ ه.ق.
۳۰. الحسینی الروحانی القمی، سیدصادق، فقه الصادق علیه السلام، چاپ اول، قم، دار الکتاب، ۱۴۱۲ ه.ق.
۳۱. الحسینی الزبیدی، مرتضی، تاج العروس، محقق / مصحح: علی شیری، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ه.ق.
۳۲. الحسینی الشیرازی، السید محمد، الفقه، قم، مطبوعه سیدالشهداء، بی تا.
۳۳. الحسینی العاملی، سید جواد بن محمد، مفتاح الکرامة فی شرح القواعد العلامه، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۳۴. الحسینی العمیدی، سید عمیدالدین بن محمد، کنز الفوائد فی حل مشکلات القواعد، محقق / مصحح: محی الدین واعظی، حاج کمال کاتب، جلال اسدی، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفه، ۱۴۱۶ ه.ق.
۳۵. حسینی مراغی، سید میر عبدالفتاح بن علی، العناوین الفقهيّة، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفه، ۱۴۱۷ ه.ق.
۳۶. الحصری، أحمد، علم القضاء فی ادلة الإثبات فی فقه الإسلامی، چاپ اول، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۶ ه.ق.
۳۷. الحلبي الحنفی، إبراهيم بن محمد بن إبراهيم، ملتقى الأبحر، محقق: خليل عمران المنصور، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ ه.ق.
۳۸. الحلبي، أبوالصالح تقی الدین بن نجم الدین، الکافی فی الفقه، چاپ اول، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۰۳ ه.ق.
۳۹. الحلّی، جمال الدین أحمد بن محمد، المقتصر من شرح المختصر، محقق / مصحح: سید مهدی رجایی، چاپ اول، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیة، ۱۴۱۰ ه.ق.
۴۰. _____ المهذب البارع فی شرح المختصرالنافع، محقق / مصحح: مجتبی عراقی، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفه، ۱۴۰۷ ه.ق.
۴۱. الحلّی، یحیی بن سعید، الجامع للشرایع، محقق: جمعی از محققین تحت إشراف شیخ جعفر سبحانی،

- چاپ اول، قم، مؤسسه سید الشهداء العلمية، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۴۲. ——— نزهه الناظر فی الجمع بين الأشباه والنظائر، چاپ اول، قم، منشورات رضی، ۱۳۹۴ هـ.ق.
۴۳. الخراسانی (آخوند خراسانی)، محمد کاظم، کفاية الأصول، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۴۴. خوانساری، سید احمد بن يوسف، جامع المدارك فی شرح مختصر النافع، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۴۵. الخوری الشرتونی اللبنانی، سعید، أقرب الموارد فی نصح العربیة و الشوارد، چاپ اول، قم، دارالأسوه، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۴۶. الدسوقي المالکی، محمد بن أحمد، حاشية الدسوقي علی الشرح الكبير، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۴۷. الرازی، أحمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغه، چاپ اول، قم، مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۴۸. الرازی، محمد بن ابوبکر بن عبدالقادر، مختار الصحاح، بیروت، دار و مکتبه الهلال العلمية، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۴۹. الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، چاپ اول، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۵۰. راوندی، قطب الدین سعید بن عبدالله، فقه القرآن، محقق / مصحح: سید احمد حسینی، چاپ دوم، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۵۱. رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمية، ۱۴۲۰ هـ.ق.
۵۲. الرومی البابر تی، محمد بن محمد بن محمود، العناية شرح الهدایة، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۵۳. الزحیلی، وهبة، الفقه الإسلامی و أدلته، چاپ ششم، دمشق، دارالفکر، ۱۴۲۹ هـ.ق.
۵۴. ——— موسوعة الفقه الإسلامی و القضايا المعاصرة، چاپ اول، دمشق، دارالفکر، ۱۴۳۱ هـ.ق.
۵۵. الزبلی الحنفی، عثمان بن علی، تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق، چاپ اول، قاهره، المطبعة الكبرى الأمیریة، ۱۳۱۳ هـ.ق.
۵۶. سابق، سید، فقه السنة، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۴ هـ.ق.
۵۷. سبحانی تبریزی، جعفر، نظام القضاء و الشهادة فی الشریعة الإسلامیة الغراء، چاپ اول، قم، مؤسسه الإمام الصادق عليه السلام، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۵۸. السبزواری، سید عبدالاعلی، مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام، محقق / مصحح: مؤسسه المنار،

- چاپ چهارم، قم، مؤسسه المنار، ۱۴۱۳ ه.ق.
۵۹. السرخسی، محمد بن أحمد، المبسوط، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۴ ه.ق.
۶۰. السُّغدی الحنفی، أبو الحسن علی بن الحسین بن محمد، *التنف فی الفتاوی*، محقق: صلاح الدین الناهی، چاپ دوم، بیروت، دارالفرقان، ۱۴۰۴ ه.ق.
۶۱. سلّار دیلمی، حمزة بن عبدالعزیز، *المراسم العلویة والأحكام النبویة فی الفقه الإمامیة*، محقق/مصحح: محمودبستانی، چاپ اول، قم، منشورات الحرمین، ۱۴۰۴ ه.ق.
۶۲. السمرقندی، أبوبکر علاء الدین، *تحفة الفقهاء*، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ ه.ق.
۶۳. السیوری الحلّی، مقداد بن عبدالله، *التنقیح الرائع لمختصر الشرائع*، تحقیق: سید عبداللطیف حسینی کوه کمری، چاپ اول، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۶۴. _____، *کنز العرفان فی فقه القرآن*، چاپ اول، قم، انتشارات مرتضوی، ۱۴۲۵ ه.ق.
۶۵. الشَّهید الأول، محمد بن جمال الدین، *اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیة*، محقق/مصحح: محمدتقی مروارید، علی اصغر مروارید، چاپ اول، بیروت، دارالتراث، ۱۴۱۰ ه.ق.
۶۶. _____، *غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد*، محقق/مصحح: رضا مختاری، چاپ اول، قم، مؤسسه التبلیغ الإسلامی الحوزة العلمیة بقم المشرفة، ۱۴۱۴ ه.ق.
۶۷. _____، *الدروس الشَّرعیة فی فقه الإمامیة*، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة، ۱۴۱۷ ه.ق.
۶۸. الشَّهید الثانی، زین الدین بن علی، *تحریر الروضة فی شرح اللمعة*، چاپ هفدهم، تهران، سمت، ۱۳۹۰.
۶۹. _____، *حاشیة الإرشاد*، محقق/مصحح: رضا مختاری، چاپ اول، قم، مؤسسه التبلیغ الإسلامی الحوزة العلمیة بقم المشرفة، ۱۴۱۴ ه.ق.
۷۰. _____، *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، چاپ اول، قم، کتابفروشی داوری، ۱۴۱۰ ه.ق.
۷۱. _____، *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*، محقق/مصحح: گروه پژوهش مؤسسه معارف اسلامی، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۱۴۱۳ ه.ق.
۷۲. الشیخ الأنصاری، مرتضی، *رسائل فقهیة*، چاپ اول، قم، باقری، ۱۴۱۴ ه.ق.
۷۳. _____، *القضاء و الشهادات*، محقق/مصحح: گروه پژوهش در کنگره، چاپ اول، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم أنصاری، ۱۴۱۵ ه.ق.

۷۴. الشيخ المفيد، محمد بن النعمان، المقنعة، چاپ دوم، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۰ هـ ق.
۷۵. _____، أحكام النساء، چاپ اول، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ ق.
۷۶. الشيخ نظام و جماعة من علماء الهند، الفتاوى الهندية فى مذهب الإمام الأعظم أبى حنيفة النعمان، بيروت، دارالفکر، ۱۴۱۱ هـ ق.
۷۷. الشيخى زاده، عبدالرحمن بن محمد، مجمع الأنهر فى شرح ملتقى الأبحر، بيروت، دار إحياء التراث العربى، بی تا.
۷۸. صدر، سيد محمد، ماوراءالفرقة، محقق / مصحح: جعفرهادی دجیلی، چاپ اول، بيروت، دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۲۰ هـ ق.
۷۹. صفی پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم، منتهی الأرب فى لغة العرب، بی جا، کتابخانه سنایی، بی تا.
۸۰. صیمری، مفلح بن حسن (حسین)، تلخیص الخلاف و خلاصة الاختلاف، چاپ اول، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ هـ ق.
۸۱. الطائی، یحیی، التعزیر فى الفقه الإسلامی، چاپ اول، قم، بوستان کتاب، ۱۴۲۳ هـ ق.
۸۲. الطباطبایى القمى، سیدتقی، هداية الإعلام إلى مدارك شرائع الأحكام، چاپ اول، قم، انتشارات محلّاتی، ۱۴۲۵ هـ ق.
۸۳. الطبرسى، فضل بن حسن، المؤلف من المختلف بين أئمة السلف، محقق / مصحح: مدیر شانه چی، واعظ زاده، زاهدی، دکتر مصطفوی، دکتر فاطمی، دکتر موحد، سید مهدی رجائی، چاپ اول، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۱۰ هـ ق.
۸۴. الطریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرين، محقق / مصحح: أحمد حسینی اشکوری، چاپ سوم، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ هـ ق.
۸۵. الطوسی (شیخ الطائفه)، أبوجعفر محمد بن حسن، الخلاف، محقق / مصحح: علی خراسانی، سیدجواد شهرستانی، مهدی طه نجف، مجتبی عراقی، چاپ اول، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۰۷ هـ ق.
۸۶. _____، المبسوط فى الفقه الأمامية، محقق / مصحح: سید محمد تقی کشفی، چاپ سوم، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ۱۳۸۷ هـ ق.

۸۷. _____، *النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى*، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۰ ه.ق.
۸۸. _____، *تهذیب الأحکام*، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ه.ق.
۸۹. _____، *الإستبصار فیما اختلف من الأخبار*، چاپ اول، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۹۰ ه.ق.
۹۰. العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر، *إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان*، محقق / مصحح: فارس حسون، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفه، ۱۴۱۰ ه.ق.
۹۱. _____، *تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة*، چاپ اول، مشهد، مؤسسه آل البيت، بی تا.
۹۲. _____، *تلخیص المرام فی معرفة الأحکام*، محقق / مصحح: هادی قیسی، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفه، ۱۴۲۱ ه.ق.
۹۳. _____، *قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام*، محقق / مصحح: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفه، ۱۴۱۳ ه.ق.
۹۴. _____، *تبصرة المتعلمین فی أحكام الدین*، محقق / مصحح: محمد هادی یوسفی غروی، چاپ اول، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ ه.ق.
۹۵. _____، *مختلف الشیعة*، محقق / مصحح: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفه، ۱۴۱۳ ه.ق.
۹۶. _____، *تذکرة الفقهاء*، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۱۹ ه.ق.
۹۷. العلامة المجلسی، محمد باقر، *بحار الأنوار*، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ه.ش.
۹۸. علم الهدی، سید مرتضی، *رسائل الشریف المرتضی*، محقق / مصحح: سید مهدی رجائی، چاپ اول، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ ه.ق.
۹۹. _____، *الانتصار فی انفرادات الإمامیة*، محقق / مصحح: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفه، ۱۴۱۵ ه.ق.
۱۰۰. عمانی، حسن بن علی بن ابی عقیل حذاء، *حیة ابن أبی عقیل و فقهه*، محقق / مصحح: گروه پژوهش مرکز المعجم الفقهی، چاپ اول، قم، مرکز معجم فقهی، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۰۱. عوده، عبدالقادر، *التشريع الجنائی الإسلامی مقارناً بالقانون الوضعی*، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۶ ه.ق.
۱۰۲. الغنیمی الحنفی، عبدالغنی بن طالب، *اللباب فی شرح الکتاب*، بیروت، المکتب العلمیة، بی تا.

۱۰۳. الغیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد، *البنایة شرح الهدایة*، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۰هـ ق.
۱۰۴. فاضل یوسفی، حسن بن أبی طالب، *کشف الرموز فی شرح مختصر النافع*، محقق / مصحح: علی پناه اشتهااردی، آقاسین یزدی، چاپ سوم، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفه، ۱۴۱۷ هـ ق.
۱۰۵. الفرطوسی الحویزی، حسین، *التوضیح النافع فی شرح ترددات صاحب الشرائع*، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفه، ۱۴۱۶ هـ ق.
۱۰۶. الفیروز آبادی، محمد بن یعقوب، *معجم القاموس المحيط*، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۲۹ هـ ق.
۱۰۷. فیض کاشانی، محمد محسن، *الشافی فی العقائد و الأخلاق و الأحکام*، محقق / مصحح: مهدی انصاری قمی، تهران، دار نشر اللوح المحفوظ، ۱۴۲۵ هـ ق.
۱۰۸. _____ *النخبة فی الحکمة العلمیة والأحكام الشرعیة*، محقق / مصحح: مهدی انصاری قمی، چاپ دوم، تهران، مؤسسه النشر التبلیغ الإسلامی، ۱۴۱۸ هـ ق.
۱۰۹. _____ *مفاتیح الشرائع*، چاپ اول، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، بی تا.
۱۱۰. الفیومی، أحمد بن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی*، چاپ دوم، قم، مؤسسه دار الهجره، ۱۴۱۴ هـ ق.
۱۱۱. القزوینی، محمد بن یزید، *سنن ابن ماجه*، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۱۱۲. قطب، سید، *تفسیر فی ظلال القرآن الکریم*، چاپ اول، بیروت، دارالشروق، ۱۴۱۷ هـ ق.
۱۱۳. الکاسانی الحنفی، علاءالدین أبوبکر، *بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع*، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۶ هـ ق.
۱۱۴. کاشف الغطاء، أحمد بن علی، *سفینه النجاة و مشکاة الهدی و مصباح السعادات*، چاپ اول، نجف اشرف، مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ هـ ق.
۱۱۵. کلینی، أبوجعفر محمد بن یعقوب، *الکافی*، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ هـ ق.
۱۱۶. کیدری، قطب‌الدین محمد بن حسین، *إصباح الشیعه بمصباح الشریعة*، محقق / مصحح: ابراهیم بهادری مراغی، چاپ اول، قم، مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام، ۱۴۱۶ هـ ق.

۱۱۷. مجموعة من كبار أساتذة الفقه الإسلامي، موسوعة الفقه الإسلامي المقارن الشهيرة بموسوعة الفقهية جمال عبدالناصر، مصر، المجلس الأعلى للشئون الإسلامية، بی تا.
۱۱۸. المحقق الأردبیلی، أحمد بن محمد، مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، محقق / مصحح: أقامجتبی عراقی، علی پناه اشتهاودی، آقاحسین یزدی اصفهانی، چاپ اول، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفه، ۱۴۰۳ هـ ق.
۱۱۹. المحقق الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام محقق / مصحح: عبدالحسین محمد علی بقال، چاپ دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ هـ ق.
۱۲۰. ——— المختصر النافع فی فقه الإمامیه، چاپ ششم، قم، مؤسسة المطبوعات الدينية، ۱۴۱۸ هـ ق.
۱۲۱. ——— نکت النهایة، محقق: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفه، ۱۴۱۲ هـ ق.
۱۲۲. المحقق السبزواری، محمد باقر، کفاية الأحكام، چاپ اول، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفه، ۱۴۲۳ هـ ق.
۱۲۳. المحقق الکرکی، علی بن الحسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، چاپ اول، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۸ هـ ق.
۱۲۴. المرغيناني، أبو الحسن برهان الدين، الهداية فی شرح بداية المبتدى، محقق: طلال يوسف، بيروت، دار إحياء التراث العربي، بی تا.
۱۲۵. مرواريد، علی اصغر، سلسلة الينابيع الفقهية، چاپ اول، لبنان، مؤسسة فقه الشيعة، ۱۴۱۰ هـ ق.
۱۲۶. مغنيه، محمد جواد، فقه الإمام الصادق عليه السلام، چاپ دوم، قم، مؤسسه انصاريان، ۱۴۲۱ هـ ق.
۱۲۷. المكارم الشيرازي، ناصر، الفتاوى الجديدة، چاپ دوم، قم، مدرسة الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام، ۱۴۲۷ هـ ق.
۱۲۸. ——— القواعد الفقهية، چاپ سوم، قم، مدرسة الإمام امير المؤمنين عليه السلام، ۱۴۱۱ هـ ق.
۱۲۹. المنهاجی الأسيوطي، شمس الدين محمد بن أحمد، جواهر العقود و معين القضاة و الموقعين و الشهود، محقق، مسعد عبد الحميد محمد السعدني، چاپ اول، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۷ هـ ق.
۱۳۰. الموحدي اللكراني، محمد فاضل، تفصيل الشريعة فی شرح تحرير الوسيلة، محقق / مصحح: حسين

- واثقی، محمد مهدی مقدادی، چاپ اول، قم، مرکز فقه الأئمة الأطهار، ۱۴۲۰ هـ.ق.
۱۳۱. الموسوی الأردبیلی، السید عبدالکریم، فقه القضاء، چاپ اول، قم، منشورات مكتبة اميرالمؤمنین علیؑ، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۱۳۲. الموسوی الخمينی، سید روح الله، تحرير الوسیلة، چاپ اول، قم، مؤسسه مطبوعات دارالعلم، بی تا.
۱۳۳. _____، زیادة الأحكام، چاپ اول، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۱۳۴. الموسوی الخوی، سید أبو القاسم، مبانى تکملة المنهاج، چاپ اول، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، ۱۴۲۲ هـ.ق.
۱۳۵. الموسوی الشیرازی، السید محمد باقر، الفقه الإسلامی فی بیان المسائل الأحكام الشرعية، چاپ اول، مشهد، مؤسسه الإمام صاحب الزمان عجل الله فرجه، ۱۴۲۱ هـ.ق.
۱۳۶. الموسوی الگلپایگانی، سید محمد رضا، کتاب الشهادات، چاپ اول، قم، جناب مقرر کتاب، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۱۳۷. _____، کتاب القضاء، چاپ اول، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۱۳۸. موسوی بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیة، محقق / مصحح: مهدی مهریزی، محمد حسن درایتی، چاپ اول، قم، الهادی، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۱۳۹. الموصلی البلدحی الحنفی، عبدالله بن محمود، الإختیارات لتعلیل المختار، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۳۵۶ هـ.ق.
۱۴۰. المولی، محمد بن فرامرز بن علی، درر الأحكام شرح غرر الأحكام، بی جا، دار إحياء الکتب العربیة، بی تا.
۱۴۱. میرزای قمی، أبی القاسم بن الحسن، جامع الشتات، تهران، کیهان، ۱۲۳۱-۱۱۵۱ هـ.ق.
۱۴۲. النجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، محقق / مصحح: عباس قوچانی، علی آخوندی، چاپ هفتم، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۱۴۳. النراقی، أحمد بن محمد مهدی، عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحكام، چاپ اول، قم، مؤسسه التبلیغ الإسلامی الحوزة العلمیة بقم المشرفه، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۱۴۴. _____، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، محقق / مصحح: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت علیؑ، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۱۴۵. النوری الطبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محقق / مصحح: گروه پژوهش

- مؤسسه آل البيت ، چاپ اول، بيروت، مؤسسه آل البيت ، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۱۴۶. وحید خراسانی، حسین، *منهاج الصالحین*، چاپ پنجم، قم، مدرسه امام باقر علیه السلام، ۱۴۲۸ هـ.ق.
۱۴۷. وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية، *الموسوعة الفقهية*، چاپ اول، کویت، دارالصفوة، ۱۴۲۵ هـ.ق.

منابع فارسی

۱۴۸. *قانون آیین دادرسی کیفری*، مصوب ۱۳۹۲.
۱۴۹. *قانون مجازات اسلامی*، مصوب ۱۳۹۲.
۱۵۰. *مجموعه قوانین و مقررات آیین دادرسی مدنی*.
۱۵۱. آذرنوش، آذرتاش، *فرهنگ معاصر عربی - فارسی*، چاپ ششم، تهران، نشرنی، ۱۳۸۹ هـ.ش.
۱۵۲. اباذری فومشی، منصور، *مبسوط در ترمینولوژی اصطلاحات کیفری*، چاپ اول، تهران، اندیشه عصر، ۱۳۸۷ هـ.ش.
۱۵۳. ارجمند دانش، جعفر، *ترمینولوژی حقوق جزای اسلامی*، چاپ اول، بی‌جا، اعظم بناب، ۱۳۷۸ هـ.ش.
۱۵۴. الهیان، مجتبی، *نگرش فقهی - حقوقی پیرامون احکام حدود، قصاص، دیات، در فقه امامیه*، چاپ دوم، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲ هـ.ش.
۱۵۵. امامی، سیدحسین، *حقوق مدنی*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
۱۵۶. انطون، الیاس، *فرهنگ نوین*، مترجم: سید مصطفی طباطبایی، چاپ هفتم، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۶ هـ.ش.
۱۵۷. بستانی، فؤاد آفرم، *المعجم الوسیط*، مترجم: بندرریگی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۸۲ هـ.ش.
۱۵۸. _____، *فرهنگ أبجدی*، چاپ دوم، تهران، اسلامی، ۱۳۷۵ هـ.ش.
۱۵۹. البعلبکی، روحی، *فرهنگ عربی - فارسی المورد*، مترجم: محمد مقدس، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۵ هـ.ش.
۱۶۰. بهجت، محمدتقی، *جامع المسائل*، چاپ دوم، قم، دفتر معظم له، ۱۴۲۶ هـ.ق.
۱۶۱. بهرامی خوشکار، محمد، *قضاوت و شهادت زن در مکاتب فقهی*، چاپ اول، تهران، سرای قلم، ۱۳۸۱ هـ.ش.
۱۶۲. جرّ، خلیل، *فرهنگ لاروس*، مترجم: سیدحمید طیبیان، چاپ نهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷ هـ.ش.

۱۶۳. جعفری تبریزی، محمدتقی، رسائل فقهی، چاپ اول، تهران، مؤسسه منشورات کرامت، ۱۴۱۹ ه.ق.
۱۶۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، چاپ شانزدهم، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۴ ه.ش.
۱۶۵. _____، دائرة المعارف علوم اسلامی قضائی، چاپ ششم، تهران، گنج دانش، ۱۳۶۳ ه.ش.
۱۶۶. _____، دانشنامه حقوقی، چاپ ششم، تهران، گنج دانش، ۱۳۹۱ ه.ش.
۱۶۷. _____، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، چاپ دوم، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۱ ه.ش.
۱۶۸. جوادی آملی، عبدالله، زن در آئینه‌ی جلال و جمال، چاپ اول، بی‌جا، نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۹ ه.ش.
۱۶۹. حسینی نژاد، حسینقلی، ادله اثبات دعوی، چاپ اول، تهران، نشر میزان، ۱۳۷۴ ه.ش.
۱۷۰. حسینی، سید محمد، فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۸۵ ه.ش.
۱۷۱. حیدری نراقی، علی محمد، حق الناس، چاپ دهم، قم، انتشارات مهدی نراقی، ۱۳۹۲ ه.ش.
۱۷۲. خالقی، علی، آیین دادرسی کیفری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، ۱۳۹۰ ه.ش.
۱۷۳. خامنه‌ای، سیدعلی، رساله اجوبه الاستفتاءات، مترجم: أحمدرضا حسینی، چاپ دوازدهم، تهران، الهدی، ۱۳۸۶ ه.ش.
۱۷۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران مؤسسه لغت نامه دهخدا، ۱۳۷۷ ه.ش.
۱۷۵. دیانی، عبدالرسول، ادله اثبات دعوا در امور مدنی و کیفری، چاپ سوم، بی‌جا، تدریس، ۱۳۸۷ ه.ش.
۱۷۶. ذهنی تهرانی، سید محمدجواد، المباحث الفقهیه فی شرح روضة البهیة با راهنمای فارسی شرح لمعه، قم، انتشارات کتاب فروشی وجدانی، بی‌تا.
۱۷۷. زراعت، عباس، آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی انقلاب در امور مدنی، چاپ اول، تهران، خط سوم، ۱۳۷۹ ه.ش.
۱۷۸. _____، حقوق جزای اختصاصی (۱) جرایم علیه اشخاص، چاپ اول، تهران، فکرسازان، ۱۳۸۴ ه.ش.
۱۷۹. _____، شرح قانون مجازات اسلامی (بخش دیات)، چاپ دوم، تهران، ققنوس، ۱۳۷۷ ه.ش.

۱۸۰. ——— حمید رضا حاجی زاده، *ادله اثبات دعوا*، چاپ اول، کاشان، نشر قانون مدار، ۱۳۸۸ ه.ش.
۱۸۱. ستایشگر، مهدی، *واژه نامه موسیقی ایران زمین*، چاپ اول، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۴ ه.ش.
۱۸۲. سنگلجی، محمد، *آیین دادرسی در اسلام*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۶ ه.ش.
۱۸۳. سید رضی، ابوالحسن محمد بن الحسین، *نهج البلاغه (فارسی - عربی)*، مترجم: محمد دشتی، چاپ دوم، قم، نسیم حیات، ۱۳۷۹.
۱۸۴. شکاری، روشنعلی، *ادله اثبات دعوی*، چاپ اول، تهران، نسل نیکان، ۱۳۸۱ ه.ق.
۱۸۵. شهید اول، محمد بن جمال الدین، *ترجمه لمعه دمشقیه ۲*، ترجمه و تبیین: علی شیروانی، چاپ پنجم، قم، دارالفکر، ۱۳۷۵.
۱۸۶. شهید ثانی، زین الدین بن علی، *ترجمه و تبیین شرح لمعه*، مترجم: علی شیروانی، محمد مسعود عباسی، قم، دار العلم، ۱۳۸۳.
۱۸۷. شیخ نیا، امیرحسین، *ادله اثبات دعوی*، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۳ ه.ش.
۱۸۸. صانعی، فخرالدین، *بررسی فقهی شهادت زن در اسلام*، چاپ اول، قم، میثم تمار، ۱۳۸۵ ه.ش.
۱۸۹. الطبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، مترجم: علی کرمی، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۹۰. عباسزاده اهری، حسن، *جرمها و مجازاتها در اسلام (قوانین جزایی و قضایی در اسلام)*، چاپ اول، تبریز، آیدین، ۱۳۷۸ ه.ش.
۱۹۱. علی آبادی، عبدالحسین، *حقوق جنایی*، تهران، فردوسی، ۱۳۶۱.
۱۹۲. عمید، حسن، *فرهنگ عمید*، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۴.
۱۹۳. فیض، علیرضا، *تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام*، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵ ه.ش.
۱۹۴. ———، *مبانی فقه و اصول*، چاپ شانزدهم، تهران، دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ه.ش.
۱۹۵. ———، *مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام*، چاپ ششم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱ ه.ش.
۱۹۶. فیاض کابلی، محمد اسحاق، *رساله توضیح المسائل*، چاپ اول، قم، انتشارات مجلسی، ۱۴۲۶ ه.ق.
۱۹۷. قاسمی حامد، عباس، *تحلیل حقوقی شهادت در مذهب امامیه*، چاپ اول، تهران، ققنوس،

- ۱۳۸۰ ه.ش.
۱۹۸. قریب، محمد، *تبیین اللغات لتبیان الآیات یا فرهنگ لغات قرآن*، چاپ اول، قم: انتشارات بنیاد، ۱۳۶۶ ه.ش.
۱۹۹. قریشی، علی اکبر، *قاموس قرآن*، چاپ هشتم، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۸ ه.ش.
۲۰۰. قیّم، عبدالنّبی، *فرهنگ معاصر عربی - فارسی*، چاپ دوم، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱ ه.ش.
۲۰۱. کاتوزیان، ناصر، *اثبات و دلیل اثبات*، چاپ اول، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۸ ه.ش.
۲۰۲. ———، *مقدمه علم حقوق*، چاپ دوازدهم، تهران، به نشر، ۱۳۶۹ ه.ش.
۲۰۳. کاظم زاده، علی، *تفاوت حقوق زن و مرد در نظام حقوقی ایران*، چاپ دوم، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۶ ه.ش.
۲۰۴. کریمی، عباس، *ادله اثبات دعوا*، چاپ اول، تهران، دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۹ ه.ش.
۲۰۵. کی نیا، مهدی، *روانشناسی جنایی (۱)*، چاپ اول، تهران، رشد، ۱۳۷۴ ه.ش.
۲۰۶. گروه پژوهشی حقوق دانشگاه علوم اسلامی رضوی، *ادله اثبات دعوی کیفری*، چاپ پنجم، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۷ ه.ش.
۲۰۷. گروهی از مؤلفان، *فقه و حقوق تطبیقی*، چاپ دوم، تهران، سمت، ۱۳۸۸ ه.ش.
۲۰۸. گلدوزیان، ایرج، *ادله اثبات دعوا (دعوی کیفری و حقوقی)*، چاپ دوم، تهران، میزان، ۱۳۸۴ ه.ش.
۲۰۹. ———، *حقوق کیفری تطبیقی*، چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۴ ه.ش.
۲۱۰. مؤمنی، عابدین، *حقوق جزای اختصاصی اسلام*، چاپ اول، تهران، خط سوم، ۱۳۸۲ ه.ش.
۲۱۱. محمدی خراسانی، علی، *شرح تبصرة المتعلمین*، قم، دار الفکر، بی تا.
۲۱۲. محمدی گیلانی، محمد، *قضا و قضاوت در اسلام*، چاپ چهارم، تهران، انتشارات المهدی، ۱۳۶۳ ه.ش.
۲۱۳. محمصانی، صبحی، *فلسفه قانون گذاری در اسلام*، مترجم: اسماعیل گلستانی، بی جا، کتابفروشی امید یزدانی، بی تا.
۲۱۴. مختاری مازندرانی، محمدحسین، علی اصغر مرادی، *فرهنگ اصطلاحات فقهی*، چاپ اول، تهران، انجمن قلم ایران، ۱۳۷۷ ه.ش.
۲۱۵. مختاری، رضا، محسن صادقی، *غنا، موسیقی*، چاپ اول قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات

- اسلامی، ۱۳۷۷ ه. ش.
۲۱۶. مدنی، سید جلال‌الدین، *ادله اثبات دعوی*، تهران، پایدار، ۱۳۸۴ ه. ش.
۲۱۷. مسجد سرایی، حمید، *ترمینولوژی فقه (اصطلاح شناسی فقه امامیه)*، چاپ اول، تهران، پیک کوثر، ۱۳۹۱ ه. ش.
۲۱۸. مسعود، جبران، *فرهنگ الفبایی عربی - فارسی الراءد*، مترجم: رضا انزایی نژاد، چاپ دوم، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ه. ش.
۲۱۹. مشکینی، علی، *قضا و شهادت*، تهران، یاسر، ۱۳۵۹.
۲۲۰. مطهری، مرتضی، *نظام حقوق زن در اسلام*، چاپ چهل و ششم، تهران، صدرا، ۱۳۸۶ ه. ش.
۲۲۱. مظفر، محمد رضا، *دوره عالی اصول فقه شرح مختصر و جامع*، شرح و ترجمه: حمید فرجی، چاپ اول، تهران: خرسندی، ۱۳۸۸.
۲۲۲. معاونت آموزش قوه قضائیه مرکز تحقیقات فقهی، *مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور کیفری*، چاپ اول، تهران، قوه قضائیه، ۱۳۸۸ ه. ش.
۲۲۳. معین، محمد، *فرهنگ معین*، چاپ دوم، تهران، زرین، ۱۳۸۹.
۲۲۴. مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۸ ه. ش.
۲۲۵. ملک زاده، فهیمه، *اصطلاحات تشریحی آیین دادرسی (کیفری - مدنی)*، چاپ اول، تهران، مجد، ۱۳۸۸.
۲۲۶. موسوی، سیدرضا، *آشنایی با آیین دادرسی و داورى اسلامی*، چاپ اول، مشهد، دانش شرقی، ۱۳۸۳ ه. ش.
۲۲۷. موسوی خمینی، سید روح الله، *استفتائات*، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۲ ه. ق.
۲۲۸. مهریزی، مهدی، *رساله های فقهی (۱) بلوغ دختران*، چاپ اول، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶ ه. ش.
۲۲۹. میرزایی، نجفعلی، *فرهنگ اطلاعات معاصر عربی - فارسی*، محقق / مصحح: یاسین صلواتی، أحمد امام زاده، چاپ دوم، قم، دارالاعتصام، ۱۳۷۷ ه. ش.
۲۳۰. میرمحمدصادقی، حسین، *حقوق کیفری اختصاصی جرایم علیه اشخاص*، چاپ چهارم، تهران، نشر

میزان، ۱۳۸۸ ه.ش.

۲۳۱. نفیسی (ناظم الأطباء)، علی اکبر، فرهنگ نفیسی، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۴۳ ه.ش.

۲۳۲. نوربها، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، چاپ چهارم، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۹ ه.ش.

۲۳۳. هدایتی، محمدعلی، آیین دادرسی کیفری، چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران، بی تا.

۲۳۴. یعقوبی گلوردی، رحیم، شرح مصور قانون مجازات اسلامی (دیات)، چاپ اول، تهران،

فردوسی، ۱۳۸۳ ه.ش.

مقالات

۲۳۵. ارزنگ، اردوان، "بررسی تحلیلی مفهوم عدالت شاهد"، مجله مطالعات اسلامی، ش ۶۷، ۱۳۴۸ ه.ش.

۲۳۶. سجادی نژاد، أحمد، "بینه و گستره آن"، مجله آموزه‌های فلسفی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ش

۱۲، تابستان ۱۳۸۸.

۲۳۷. سرشار، محمود، "شهادت در امور مدنی و کیفری"، مجله کانون وکلا، سال پنجم، ش ۲۹، اسفند

۱۳۳۱.

۲۳۸. شیرازی، سید مهدی، "گواهی خویشاوندان"، مجله فقه، شماره ۲۵ و ۲۶، ۱۳۷۹.

۲۳۹. عظیمی، حبیب اله، مسعود، اصغری، "بررسی حکم شرعی استعمال مواد مسکر و روان گردان از

دیدگاه فقهای مذاهب اسلامی"، فصلنامه مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)، سال نهم (دوره

جدید)، ش ۳۴، ۱۳۹۲.

۲۴۰. قرجه لو، علیرضا، "شهادت بر شهادت در حقوق کیفری ایران و انگلیس"، مجله تخصصی الهیات و

حقوق، پژوهشها، ش ۲۸، ۱۳۸۷ ه.ش.

۲۴۱. مرعشی، سید محمدحسن، شرح قانون مجازات اسلامی (قصاص)، فصل نامه رهنمون، انتشارات

مدرسه عالی شهید مطهری، ش ۱، ۱۳۷۱.

۲۴۲. مقیمی حاجی، أبوالقاسم، "فلسفه مجازات در اسلام"، مجله فقه اهل بیت، چاپ اول، قم، مؤسسه

دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت، بی تا.

۲۴۳. مهرپور، حسین، "بررسی ارزش شهادت زن در قوانین موضوعه ایران و مبانی فقهی آن"، نشریه نامه

مفید، ش ۱۸، تابستان ۱۳۸۷ ه.ش.

۲۴۴. موسوی بجنوردی، سید محمد، "فقه تطبیقی (بخش جزایی)"، فصل نامه رهنمون، انتشارات مدرسه عالی شهید مطهری، ش ۳ و ۲، س ۱۳۷۱.

پایان نامه

۲۴۵. ایواز، محمود، تفاوت های زن و مرد در احکام شهادت در فقه اسلامی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.



دانشگاه قرآن و حدیث
پردیس تهران

جامعة علوم الحديث

رسالة لنيل درجة الماجستير

الفقه و المباني الحقوق الإسلامية

عنوان الرسالة

الشهادة و شرائطه في أمور الجزائي عند الإمامية و الأحناف

الأستاذ المشرف

الدكتور محمد رسایی

الطالب

مریم شهبازی منشادی

موعد المناقشه

۱۴۳۶

الملخص

الشهادة أحد من الأدلة الإثبات في الدعوى و هي مقبولة عند النظمات الحقوقية و فهم الإسلام الشهادة عند الفقهاء الإمامية إخبار جازم و في عقيدة الأحناف إخبار صادق لإثبات حق و هي في كلا المذهبين مشروطة بعلم عن اليقين الشاهد بالمشهود به و الشهادة بالعلم الظني لا تقبل. نعم هنا امور يمكن يكتفى فيها الشهادة بالإخبار الشايح من اكثر الناس و يسمونها الإستفاضة.

تحمل الشهادة و أدائها عند اكثر الفقهاء الإمامية و الأحناف وجوب الكفائي و في بعض الموارد الخاصة وجوب عيني. الشهادة عند الإمامية و الأحناف ينقسم إلى الشهادة في حق الله و الشهادة في حق الآدمي. الشهادة في حق الله تثبت باربعة رجال عدول لكن في حق الناس تثبت بالرجلين.

تتمكن النساء بالشهادة في حقوق المالية أو حقوق التي ينتهي إلى المالية مع الرجال. لكن في الأمور التي يختص بالنساء التي ليس للرجال فيها سبيل و لا يتمكنون من العلم بها تُقبل شهادتهم من دون حضور الرجال . إن الحاكم يحكم بحسب شهادة الشاهد في كلا المذهبين إن كانت الشرائط الشهادة موجودة.

يشترط في الفقه الإمامية و الحنفية للشاهد و اداء الشهادة شرائط من البلوغ و العقل و العدالة و... و قالوا في صورة فقدان واحد منها لا تقبل الشهادة.

تقبل الشهادة على الشهادة في الحكم الإسلامية إذا لم يتمكن الشاهد الحضور في المحكمة . إن شهد الشاهد بالكذب فهو على حسب العقيدة الإمامية و الأحناف ضامن و يعزّر و يشتهر على هذه الشهادة في رأى الإمامية، بخلاف الأحناف فإنهم قالوا يكتفى التشهير.

يتصور الرجوع عن الشهادة على ثلاثة اقسام: الرجوع قبل صدور الحكم، الرجوع بعد صدور الحكم و قبل الإجراء، الرجوع بعد صدور الحكم و الإجراء، و يترتب عليها في كل واحد منها أحكام خاصة.

إن الشهادة و تعدد الشهود لها دور جاد في كلا الفقهيين لإثبات الجرائم الذي تتضمن فيه الحدود أو التعزير أو الدية أو القصاص، يُطلق البيّنة عند الفقهاء الإمامية و الحنفية على الشهادة العدلين و هي حجة في كل ابواب الفقه.

مفتاح الرمزي: الشهادة، الشاهد، الإمامية، الحنفية، العادل، حق الله، حق الناس.

Abstract

Testimony is acceptable as one of the evidence of the legal systems, including Islamic legal system. In view of Imami jurisconsults, testimony is the absolute certainty and in Hanafiyah point of view testimony is an informed opinion to prove the truth by a truthful one. In both religions, certain witnesses shall have certainty and definite knowledge on evidence. Doubtful and suspicious testimony was not accepted. Also there are some things that can be testified based on abundance reports from most people, which called "Estifazeh".

Stand and testify in the view of the most Imami and Hanafiyah jurisconsults, is sufficiently obligatory. And only in special cases, the objective is objectivity obligatory.

From the perspective of the most Imami and Hanafiyah jurisconsults testimony is divided to the rights of people and the rights of Allah. Right of Allah upon the testimony of four men witnesses will be fixed. But for the rights of people two men witnesses are sufficient. In financial claims or the rights leading to the financial results, women could attest with men. But in the internal affairs of women that men cannot aware from them, women witness without men is acceptable.

In both religions, if all of the conditions of the testimony are completed, upon which the judge must witness testimony.

In Hanafiyah and Imami jurisprudence for testimony and witnesses some conditions such as the maturity, wisdom and justice, etc have been considered that in the absence of one of these conditions, the witness will not be accepted.

The testimony of the witness in the Islamic judiciary is accepted provided that the witness cannot appear in court. And the testimony of the witness or the subsidiary testimony in financial affairs or matters leading to the property will be accepted.

If witnesses perjury, he is guarantor according to Imami and Hanafiyah. In the point of view of Imami perjury shall be punished by chastising, coercion and publishing. But the idea of Hanafiyah is just publishing.

Reversion of the testimony includes three parts: the reversion of the testimony (before verdict, after issuance and before the punishment, after the issuance and punishment) that for each case specific provisions shall be applied.

In both Jurisprudence, the testimony and numerous witnesses are very important to prove the extent of crimes of hudud, chastising, wergild and retribution.

Binet (clear evidence) from the view of Hanafiyah and Imami jurisconsults, refers to two men testimony, and in all legal fields is authorized.

Keywords: Testimony, Witness, Imami, Hanafiyah, Impartial, Right of Allah, Right of people



دانشگاه قرآن و حدیث
پریس تهران

Quran and Hadith university

A Thesis

Presented for the

Masters Degree in Jurisprudence and Islamic Law

Title

**Propinquity effect in penal responsibility in religions shia
and hanafeya**

Supervisor

Doctor Mohammad rasai

By

Maryam shahbazy manshady

Month and year

۲۰۱۵